



www.ical.i

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۲۷۷۰



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۰۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تحفه الاحب فی زکوة آثار الاهی

مؤلف شیخ عابدی

مترجم

شماره قفسه ۱۵۸۰

۱۲۷۷۰



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۰۸۰۶

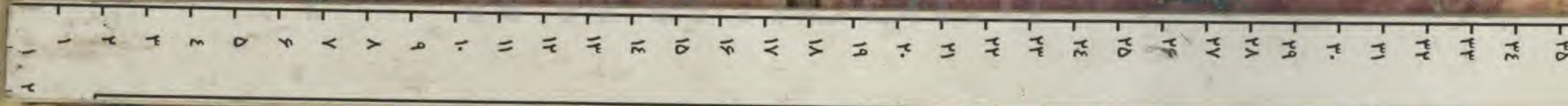
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تحفه الاحب فی ذکر آئمه الائمة

مؤلف شیخ عبیر قس

مترجم

شماره قفسه ۱۵۸۸۰





www.iceat.it

۱۵۸۸۰
۲۰۷۰۴۵



www.ical.ir

لحقه شمس الامم
سید

تحفة الاحیاء
فی نوادر آثار الانبیاء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ما فتح محمد خاتم الانبياء على ايديه اللسان . ولا انقطع سند سلسلة وجود ممكن قوتي او ضعيف الا اذا اتصل الى ابداعه العظيم الشأن . ولا حدث مخبر بذاته وسامته الا عن سعة علمه ودقيق حكمه ولا صدق محدث بغمته الا اذا ارفقها الى عجم كرمه وابنى رحمته والصلوة على خلاصه فهرست العوالم . المستفيض من مجاهد علومه علم كل عالم المنتهى اليه المغال اذا اخاضت الرواة في الحاسن والكاظم والمجود الحميد الامجد الهادي القاسم محمد وعلى الله الذي يبول انهم يخرج ويعدل وبذلك اسامهم ونصائلهم بعاني اللذات ويشفي العلل وعلى خلفاتهم وسنة ائمة الهدى الذين امتدوا بافعالهم ونجوا على منوالهم ولم يشربوا من غير كاسهم وانما هم يوم بلقي كل اناس بابائهم وبعد حين كويده ابن مخيم عتيل ابن محمد رضا النبي ملا الله كتابه من الحسنات ويعطيه ميمنه في يوم العرصات كذا في سنن

مفردات

۳۱

مختصر السبب در تزيين مشاهير از اصحاب رسول خدا ص و معروفين از اصحاب ائمه هدی سلام الله عليهم اجمعين با بيان مخصري از حال ایشان و نوادر اثار ایشان که از تلمذ معبر بدست آوردم و در کمال ايجاز و اتفاق نگاشتم و تراهد به دوستان و تحفة اصحاب گردانند و نامندم از ائمه تحفة الاحیاء فی نوادر آثار الانبياء ص که مطبوع طباع و دستان کرد و واکر به سهو و خطای بر خوردند از مؤلفه اغراض من مابند چه آنکه این رساله را جمع کردم در زمان توکم هدم و انحلال احوال و توزع بال و معلوم باشد که عیبه بعضی از نوادر و مصالح بعضی از مشاهیر معاصرين اصحاب از منافقين و مخالفين ذکر نمودم و هم در ذکر اصحاب ملاحظه طبقه نمودم بلکه ذکر ایشان شده بتوليد حروف عبرات اول و ثانی بر پنج مألوف فنقول مستملى من الرثوف العطوف يا الله

آيات من آي عبا ش از اصحاب حضرت سجاد و صادقین علیه السلام است و اوست و اوي كنيت سليم بن قيس چونکه سليم از اصحاب امير المؤمنين ع بود و حجاج در طلب او بود که او را بکشند لا حيا سليم را زکری که شياحيه فارس و پناه بايان برد و چون وقت و مات او رسيد بايان گفت تو بر من حقی پيدا کردی همانا بدان بعد از من و خود را چنين و چنان شد و کتابي باو عطا کرد و اين کتاب را غير از سليم کسی ديگر نقل نکرده و امان گفته که سليم شيعي متعبد و نودانی بود و کتاب سليم از اصول شيعه است

در نسخ

روی امان عثمان بن عفان
 البصر قبل سعت البصيرة
 بول مقدره في الكون
 و ترون ما شتم و ترون
 شتم و ترون من شتم
 نعم قال دى السيش الود
 سه عوفه
 جلد اصحاب جمع در این کتاب و در جلد اول
 باب شرا و شرا و شرا و شرا
 قد جمع الملک علی یحیی ما
 یجمع علی جماعه فلیعلموا
 هم الوحدیه و در معنی
 اربعه و خمسة و سعة
 قال السنه الاولی من العباد
 اربعه معنی من الاولاد
 و راده کذا برید فداى
 ثم محمد و لبث یا فنی
 کذا التفصیل معنی معروف
 و هو الذی ما یشتا معروف
 و السنه الوسطی اول النصف
 بر شتم ادنی من الاول
 جمیل المجلد مع ابان
 و العبدان ثم جمادان
 و السنه الاخری هم صیوان
 و یونس علیهما الرضوان
 ثم راحیه صوفیه

و مشایخ ما نند برنی و صفار و کلینی و صدوق و عثمان و غیرهم بران اعتماد نموده اند
ابان بن تغلب گهرب کوفی ثقة جلیل الله در فقه و فاری و لغوی و معتمد در هر فن بوده و کتاب
 عزب القرآن تصنیف کرده و حضرت باقر (ع) با او فرمود بنشین در مسجد مدینه و فتوی بده مردم
 و آنها را من دوست دارم که در شیعه من مانند تو دیده شود و در اسکله وفات کرد چون خبر
 فوت او بحضرت صادق (ع) می رساند حدیث روایت کرده و در حدیث کامل الزیارات حضرت
 صادق (ع) با او فرمود که تو از رؤسای شیعه توک زبانت حضرت حسین مکنی
ابان بن عثمان الاحمر البجلي الکوفی البصري اگر چه مادی مدعی است لکن ثقة و مقبول القول و ان
 اصحاب اجماع است بلکه هر کجا که گفته میشود او از اصحاب اجماع است یعنی اذان جامع علی است که همگی
 علمای شیعه اجماع کرده اند بر تصحیح حدیثی که پسند صحیح از ان نقل شود و اگر چه اصحاب اجماع
 و در معنی ان نیز اختلاف شده لکن ظاهر امر اسکله اگر حدیثی از زاده یا محمد بن مسلم یا ابان و
 هکذا ما بنی اصحاب نقل شود اهل حدیث و در مسلك صحاح صلح کنند و دیگر ملاحظه ما بعد
 و انا معصومم هم نخواهند و انما حدیثی بن شمار دفن اند که انشاء الله هر یک در جای خود مکرر خواهد شد
ابو اهب ابو رافع الزاد کرده و رسول خدا (ص) و ثقة است و در شاهد رسول خدا (ص) حاضر
 شده و بعد از حضرت طاهر و امیر المؤمنین (ع) و اخبار کرده و از سکنان شیعه بشمار رفته و در جرد
 حضرت ابر

ثم ابن عسیر کذا جلد
 کذا عبد الله ثم احمد
 و زاد کذا و الاصح عفا
 و ثمن قول من قال لیسنا
 (شاه احمد) و در بیان
 حدیثی که در حدیث
 و جازان جازان عسیر و جاز
 بن احمد است و انما حدیث
 حدیثی که در حدیث
 و حدیثی که در حدیث
 و حدیثی که در حدیث

حضرت امیر (ع) حاضر شده و صاحب بیت مال آنحضرت بوده و پسران او عبید الله و علی کاتبان
 آنحضرت بوده اند و ابو رافع همان اسکله و فنی وارد شد بر رسول خدا (ص) در حالی که انجباب خوا
 بوده با حالت نزول و حی داشته گفت ماری در دم در حباب خانه گراخت داشتیم از کشتن او مبادا
 که رسول خدا (ص) آنکس شود و هم رسیدیم که مبادا اسپین با آنحضرت برساند لاجرم ما بر ما و
 انجباب خوابیدیم که اگر ما را فصل انجباب داشت ما اسب کند پس انجباب برخاست در
 حالیکه میخواست این ابان را اما ولیم الله الخ که حدیث مشتمل است بر فضیلت امیر المؤمنین (ع) و
 اخبار از کسانیکه بر باطل با آنحضرت قتال می کنند و هم مشتمل است بر جلالت شان ابو رافع و شیخ
 نجاشی فرموده ابو رافع مولا رسول الله استن اسلام بوده و ابتدا مملوک عباس بوده عباس
 او را بر رسول خدا (ص) بخشید چون بشارت داده شد پیغمبر (ص) با سلام عباس ابو رافع و او را کرد
ابو اهب بن ابی البلاد مکنی بابی اسماعیل از معین است از حضرت صادق (ع) تا حضرت جواد
 (ع) و در سرت کرده و جلیل و ثقة است حضرت امام رضا (ع) بر ساله با و نوشته و ثناء بر او
 فرموده و او همان اسکله شکم خود را بشکم حضرت جواد چسباند و حدیث ان در کف است
 و پدرش ابو البلاد نامی و او را شعر بوده و او همان اسکله فرود حق او گفته یا لعن نفسی علی
 عینک من رجل

ابراهیم بن ابی زباید الکرخی از اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و کثیر الروایه است
روی عنه قال قلت للصادق (ع) الم یکن علی مؤیایة بن ابراهیم قال لم یکن فقلت فکیف ظهر علیه القوم و
لم یبدعهم الی ان قال (ع) و لم یکن علی لبغی الا بآء و حتی یخرج و الروایع و كذلك قالنا (ع) له
یظهر ابیاحی بظهر و دافع الله عز وجل فاذ اظهر علی من ظهر فنیلهم
ابراهیم بن ابی الکرام جعفری بنی کاف و تشدید برآه بر علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب
(ع) است و مادر علی و زینب دختر فاطمه است و او مردی خیر و از اصحاب حضرت رضا (ع) است
ابراهیم بن ایمن و حراسانی ثقه از اصحاب حضرت کاظم و رضا (ع) است و او ست که گفت
دلیل شدم بر حضرت جواد (ع) و خوشحالی از پدر ابیاب بود من بود پس ان حضرت
انها و خوانی و بسیار بود به های خود کلاشت و فرمود و الله خط پدرم است و چند
گرفت که است بر کوفه اش جاری شد گفتم فذابت شوم بدرت در مسجد واحد چند
مرتبه من فرمود اسکنک الله للجنة اذ حلتک الله للجنة حضرت فرمود و من نیز میگویم ارحلک الله
للجنة گفتم فذابت شوم ضامن بشوی برای من دخول بهشت و از فرمودی پس گفتم بای ان حضرت را و بوسیدم
ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابطالب (ع) ملقب بطلایا مردی
با ذنات و جلالت بوده و عفا به خود را خدمت حضرت رضا (ع) داشته و او را یار و یار و یار

و در دخل بوده و یکی از پسران او ابو عبد الله محمد است که در ششمه در خلافت سامون با عانت ابو
الاسیر با در کوفه خود ج کرد و کوفه را در بحث بیعت در آورد و در همان سال وفات یافت و اسماعیل
پدر ابراهیم ملقب بود بدیاج اکبر و در واقع حضور داشته و هم مدتی در مجلس منصور بوده
و حبیب ابراهیم طبایا ابراهیم العمر است که از کثرت جود و ممانعت خل و شرافت محمد ملقب شد بغیر
بغیر معج و او بر مول خندارم شایسته تمام داشته و مادرش فاطمه دختر امام حسین است
و او با برادرش عبد الله محض و سایر اهل بیتش در زمان منصور شهید گشتند و در ششمه
لبن شصت و نه و او اول کسی بود از جماعت محبوسین که شهید گشت و بالجمله ابراهیم طبایا
حد سادات طبایا نیز است که تا این زمان بجد الله سلسله شان منقطع نگشته و طبایا
بزبان بطنه یعنی سید السادات و بعضی گفته اند در اصل بنا بوده و الله العالم
ابراهیم بن شعب العفر فوی گفته اند و افنی بوده و او همان است که عبد الله بن جندب او
در موقف عرفات دید که یکپشمش باطل بود و چشم دیگرش مثل خون بسته شده بود از کثرت
گریه و نوحه با و گفت من می ترسم این یکپشمش باطل شود خوبست که گریه کنی گفت نه بخدا قسم با یا محمد گریه خواهم
ابراهیم بن العباس الصوفی مدافع بسیار برای حضرت رضا (ع) گفته بود لکن در زمان مملوک
از ترس تمام آنها را از هر جا که بود جمع کرد و بعضی را بسوزانید و پس از آن خود را که ای محمد الحسن و ابی

مرکز بر عقوبت بنی و کون فانت
که افاضه شده بقرن و عقوبت
فقرن که خدایا و قرین باشد
و ان چند مضع است و عقوبت
از نواحی نه می است که ماین او
و سزاوارتر از سزاوارتر
نیز بزرگ که که ابرج و نوحه در ششمه

صوفی
و الهی هم سکون و احوال منوی
و احوال منوی و احوال منوی
و احوال منوی و احوال منوی

عبد الله الحسين أبو مكتبة ونامشان را نغمه باد بابی محمد اسمعی وابی الفضل العباس وادهمان است که با عبد
در زمان ولایت عهد حضرت رضایه مجد مت انجباب المذنب و دعبل مضیده ملا من ایام را
انشاد کرده و ادخوان اول الذخر العلب عبد القلید فصاع اولاد النبی محمد (ص) و حضرت بابین
صله عطا داد و قضا بابی ابواهم بسیار است

ابراهيم بن عبده هاستكه شيخ كشي از جنی ثقات بشا بود نویسنده طویل از امام حسن عسکری (ره)
نقل کرده منضم عتاب یا سحر بن اسماعیل و مذمت سیرت او و اقامه ابراهیم عبیده بجای او و
دعای انحضرت با و در کتاب در باب شصتیه من و آه از خادم ابراهیم نقل شده که گفت من با ابراهیم
در صفا ایستاده بودیم که انحضرت (ع) نزد ابراهیم آمد و دست خود را بر مناسک
ابراهیم گذاشت و گرفت و چیزهایی با و حدیث کرد

ابراهم بن محمد بن سعید ثقیفی کوفی از اهل خاندان سعید بن مسعود عموی مختار است و اولاد عبد
زید به بوده پس فاضل با امامت ائمه (ع) شد و کتب بسیار که زیاده از چهل و هفت کتاب باشد
تالیف نموده از جمله کتاب معرفت بوده که مرآت مناقب ائمه و مثالب اعدای ائمه بوده چون
وضع آن برخلاف تعبیه بوده که فیهن اوانعظم شمرند و مصلی در نقلش ندیدند ابوالهیم برسد
که آتی البلاد بعد من شیعه چه ملایست که از شیعه کی دود و است گفتند اصفهان قسم حورده

کہ این کتاب

4

که این کتاب را نقل کنیم مگر در اصفهان پس منتقل شد باصفهان و کتاب را او ای مردم قرا
و روایت کرد و در اینجا منوط شد جماعتی از قیمن مانند احمد بن محمد خالد و غیر او
بنزد او رفتند و اذا و خواهش کردند که بزم منتقل شود و ابابو امتناع نمود و در
سنه دویست و هشتاد و سه وفات نمود

ابراهم بن محمد الحمداً فی او و اولادش از کلا ناحیه بوده و زمان حضرت رضا (ع) در آن کلا و چهل مرتب حج کرده و ابراهیم بن هاشم فی از او روایت می کند

ابراہیم بن موسی بن جعفر (ع) شیخی کریم بوده و در ایام ابوالسراپا از جانب محمد بن زید امارت بمن داشت بعد از ابوالسراپا مامون اورا امان داد و من در کتاب تمذی المناهی فی وقایع امام الخلفاء و قایع ابوالسراپا و خروج طالبین را بشیخ رقم کردم هر که طالب تفصیل است بدینجا رجوع کند

ابراهیم بن نعم العبدی معرف بابو الصباح کنانی بسند یاء و کس کتاب اذا صحاب
صادقین (ع) است و ما حضرت حراد را در آن کرده و ثقة و حلیل است و او را میزان
میکنند بواسطه ثقة بودنش حضرت صادق (ع) با و فرموده است فإِنَّ فِرَانَ لَعَنَ لَهُ
و در کتب الغمه نقل کرده که وقتی خواست خدمت حضرت باقر (ع) مشرف شود

1000

علیه السلام عرض کرد که فدایت شوم ما اهل بیت خطیه و سرور و نعمت بودیم و خداوند غلام
 را از ما گرفت حتی محتاج شده ایم بکسانیکه بجا محتاج بودند و خود چه نیکو شد محال تو عرض
 کرد فدایت شوم حال همان است که عرض کردم فرمود ای احمد ای دوست داری که بعضی
 از آنچه برای این جبارین است از روزی با اعتقادات باطله و امثال اینها برای تو باشد
 و در عوض دنیاچه ملوان طلا مال تو باشد گفت نه و الله باین رسول الله پس خندید
 و فرمود پس کی حالتش بهتر از دست و حال آنکه در دست نیست بضاعتی که عتق فرشی
 از اعیان زمین ملوان طلا آنچه وال ای شعبه بنی حلیل و ثامی ثقه میباشند که از
 حمله عمر بن ابی شعبه و عبدالله بن علی بن ابی شعبه و عمران برادرش باستان که جمیع ثقات بودند
احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر العربی سیدی است حلیل القدر و بیشتر افع است
 در بلده طیبه قم در قریستان مالون که قریستانی است نزدیک دروازه قلعه در بقیه مدینه که
 از زمان نبای آن تا بحال فریب هفتصد سال است و خواهرش فاطمه نیز با او مدفون است
 و از نا رنج تم نقل است که خین رسید است که احمد بن قاسم زمین کبر و عتقا بوده و ابله
 در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تپا شد و چون وفات یافت او را بقریه قدس
 مالون دفن کردند و زیارت او را زیارت میگردند و بر سر درخت او سایه باین بوده چون احتیاج

خاتمان مصلی در ششتم فرم رسیدند آن سایه بان از سر قبر او کشیدند و مدتی زیارت
 او میکردند تا آنکه که بعضی صلیا و حجاب دیدند در ششتم که ساکن در این توبت مدعی فاضل است
 و در میان ما برت کردن او ثواب و اجر بسیار است پس دیگر زیارت کردن او را از سر گرفتند
 و جمعی از ثقات گفته اند که چه کسی که صاحب علت گشته بوده اند یا در عضو یا از اعضای ایشان
 و علی و ائمه و بر سر قبر او میروند و طلب شفا میجویند بیک روح شریف اولاد علت شفای یافتند
احمد بن محمد بن ابی نصر معروف بنو نطفی صاحب ثقه و حلیل القدر و از اصحاب اجماع است
 حضرت مرضا (ع) و ملاقات کرده و منزلی نزدیک نزد آنحضرت داشت شبی در خدمت آنحضرت
 بود چون خواست برود حضرت او را نگاه داشت و بیک ترک خویش فرمود که ضرب و وساده
 مرا بیاورد و برای احمد فرست کن مرا این اطاف احمد چون داخل طاق آنحضرت شد در طلبش
 چیزی داخل شد و بخود بالید و با خود گفت که کبست مانند من در بیت ولی الله و برمه دار و
 میباشم حضرت او را اندک کرد که ای احمد امیر المؤمنین (ع) عبادت فرمود صصعه بن صوحان را
 و فرمود عبادت مرا بختم بر قوم خود فرامده و تو اضع کن برای خدا تا او بلند کند و وفات او
 در ششتم بوده و بنظر اسم موضوعی است که جامه های بنظمت و انبیا با موضوع میدهند
احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی فی صاحب مؤلفات کثیره است که از جمله

محاسن است و برقی منسوب است به برقه رود قم و ابن شیخ حلیل از ثقات علماء و از اصحاب امامیه است
و لکن چون از ضعفاء روایت میگرد و بر امیل اعتماد داشت فیهین طعن در او نمودند و شیخ ثقه
ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی (ره) که شیخ و رئیس و فقیه قم بود او را از قم بیرون کرد لکن بعد
از آن او را بقم برگردانید و از او عند خواست و چون برقی وفات کرد احمد بن عیسی با سر و پای
برهنه نشیمن جنازه او نمود و حد برقی محمد بن علی و یوسف بن عمر ثقی و الی عراق بعد از قتل
زید بن علی بن الحسین (ع) بکشت لاجرم خالد با پدرش عبدالرحمن از عراق عرب فرار کردند و بکتاب
قم آمدند و در برقه رود ساکن شدند و برقی در ششصد و بیست و یکم و در آخر کتاب بحجه
کافی در باب ما جاء فی الاثنی عشر النسخ علیهم السلام است که دلالت دارد بر برقی و سبب حرث
علما شده و از آن جوابها آمده اند و احسن از همه جوابها کلام مرحوم ملا صالح است در شرح ان
و نیز بدانکه پدر احمد بن محمد بن خالد از اصحاب حضرت کاظم و رضا (ع) و ثقه و صاحب تصنیف است
و شیخ عباسی او را ضعیف الحدیث شمرده و ابن غضائری گفته که او از ضعفاء نقل میکرده و بر امیل اعتمادی نموده
احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی کوفی معروف باین عقده مکنی بابو العباس و ملقب بخلیف
مرعی حلیل القدر و عظیم المنزله بوده الا انکه در پی مذبحه جادوئی بوده و کتابهای بسیار
تالیف کرده از جمله کتاب اسما الرجال الذین رووا عن الصادق (ع) اربعة الف رجل

خرج فیه لکل الحدیث الذی سواه و از جمله کتب و کتاب الولایه است که در طرق حدیث غنی نوشته
و انچه در شریف و از متجاوز از صد کس با اسناد نقل کرده و نقل شده که مجموع کتابهای او بار
ششصد شتر میشد و این کثیر و نهی و باقی در تاریخ خویش نوشته اند که ابن شیخ در جامع بر آثامی
نشت و حدیث میگرد مردم و غالب شیخین بعد از او ابان و ائول کرده و الا در صد و دوازده
او کلامی نیست و معلوم باشد حافظ در اصطلاح اهل حدیث کثیرا گویند که صد هزار حدیث
باشند از حفظ راسته باشد و حجه و کسی گویند که سصد هزار حدیث در حفظ او باشد
و الحاکم من احاط علمه بالجمع و از این عقده منقول است که گفته من صد و بیست هزار حدیث
در حفظ دارم با اسناد آن و مذاکره میکنم و جواب میدهم سصد هزار حدیث را و در اس
قطعی گفته که باجماع اهل کوفه از عهد ابن مسعود تا زمان ابن عقده احفظ از او دیده نشد
و بالجملة و نام او در سینه یا شسته واقع شد و گفته شده پس او محمد بن احمد از اجله شیعه
امامیه مکنی بابی نعیم است و او شیخ و اسناد تلخیص است

احمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکر بن اعین شبلیه معروف بابو غالب زواری
ثقه و حلیل القدر و از اجله شیوخ است و زواری منسوب برادره است و در رساله
که همین ابو غالب نوشته برای پسر پسرش محمد بن عبد الله بن احمد در ذوال اعین ذکر کرده که او را کسیکه

از آل ابن مسلوب بوداری شد جد سینه بود که حضرت هاشم در نوینا خود را از نوینا بزرگاری تعبیر نموده

احمد بن محمد بن عاصم معروف به صاحبی از نوکلان و ناحیه و از کسانیت که امام زمان را ملاقات کرده

احمد بن محمد بن عباس صاحب کتاب غسل و کتاب مفضل الاثری عدد الائمة الاثنی عشر است

و بعد از او از جوه اهل بغداد بوده اند و خود او از مشایخ اهل حدیث بوده الا که در او لغو و غرور

اختلال یافت و شیخ روایت ابو القاسم علی بن محمد بن علی خوافی را صاحب کتاب کفایة الاثر

في النصوص است وفات ابن عباس ششم واقع شده

احمد بن محمد بن علی بن عبد الله بن سعد شیخ فیه و قبیل ایشان شیخ نفعه معظم است و او در

فقه و شیخ مطاع بوده و طائفة او تمام از حلاله و بزرگان اصحاب میباشند مانند پدر و جد او

و عماران و ادب و هموهای او و ذکر این ادریس و ادم بن اسحق بن اعمام او و غیر

ایشان رضوان الله علیهم و ابو جعفر احمد بن علی حدیث حضرت رضا را و جواد را و هادی را

را در آن کرده و اول کسی که در قم ساکن شد از پدران او سعد بن مالک بن احوص است و

از نوای احمد نصبه است با خبرانی که شیخ مفید را در آن شاد ذکر فرموده است و

کتابی تصنیف کرده که از جمله نوادر است

احمد بن موسی بن جعفر مرید کرم و حلی الفکر و صاحب ورع بوده و حضرت امام

موسی را و او را دوست میداشتند و صنعه معرفت به لیب را با او نجیبند و نقل شد که

هشاد بنده از او کرده و این احمد همان شاه چراغ معروف است و این جعفر در دوازده سال

قبل که از حج بیت الله الحرام مراجعت کردم از طریق شیراز بقم آمدم و در آن بلده تربت پاک شاه

چراغ از یادش کردم و از باطن آن بزرگوار استملا نمودم و در نزدیکی قبایر بزرگوار خفته عالمی

دیگر است معروف به محمد بن محمد برادر اخیاناب رضوان الله علیهما

احنف بن قیس اسم او خمال و کنیه اش ابو یحیی از بزرگان اهل بصره و اصوات تابعین است

و او همان است که در حلم مثل بار میزنند و میگویند احلم من احنف و او عبد الله بن زبیر

و قیس بن سعد و شیخ فاضلی و اصوات الطلس میگویند بسبب آنکه مو بر صورت ایشان

نویخته بود و طائفة انصار میگویند اگر ممکن بود که ریش الحزین ما اموال خود را صرف

میگرددیم که برای سید و ریش خود قیس بن سعد ریش بخوریم و احمد در صفین با امیر المؤمنین

را بود و در حمل اعتزال جست و امیر المؤمنین را در کلمات خود با او مدح است بصح

و اخبار از اخبار غیبیه فرموده گفته اند که احنف در زمان مصعب با او پیغمبر

مقاتله با مختار بکوفه آمد و در آنجا بود تا در سینه و فانت یافت و در توبه نجات رفت

و توبه در زمان ما موضعی است در خارج نجف اشرف نزدیک مسجد حنانه و در

۳ و هزار

انحافور جعی از صحابه میباشد و نیز کسبل و راخا فعلاً معروف و زیاده نگاه است و زیاده
 بنامیه و ابو موسی اشعری و معمر بن زید را بخاک شده اند و از برای اخف با معویه
 حکامانی است و در احزاب معویه دین او را به بنیاء هوار در هم خرد خیاخچه شیخ کشتی و
 غیره نقل کرده اند و کلمات حکمت امیر از او منقول است از جمله گفته اند کثرة الضحی مدح
 الهیة و کثرة المزاج مذمومة و من لزم شیشا عرف به و گفته رب غبطت من غبط ما هو
 اشک منه گویند بگوید مصعب بن زید بامری خطاب میکرد که تو در حق من سگالیده و او
 از در عجز و لایه معدنک میخواست و میگفت این سخن دروغی است بر من نسبت اند مصعب
 گفت از امری تفته شنیده ام اخف حاضر بود گفت ایها الامیر او را بکشد که هرگز تفته سخن
 چنین نکند و فتنه را انگیزش نکند همانا از منافق شنیده

ادریس بن عبدالله بن الحسن مثنی همان است که در واقعه فح در کباب حسین بن علی حضور
 داشت و بعد از شهادت حسین و برادر خود سلیمان بجای مصر و اراضی مغرب رفت
 مردم مغرب با او بیعت کردند و سلطنت او عظیم گشت چون بخریها رخن رسید سخت
 مضطرب شد لاجرم کسب فرمود که او را از روی مکر و تلبیس مسموم نمود و چون وفات
 کرد حاکم دیده داشت که از وی حامله بود اولیای دولت تاج سلطنت بر شکم او نهادند و او

پس از چهار رماه از وفات ادریس گذشته پس پیاورد او را ادریس نام نهادند و ادریس بن ادریس
 نجیب اهل بیت و شجاع ایشان است خیاخچه در خیر است و جماعتی از فرزند زادگان او در مصر
 اقامت کردند و معروف شدند بمواطم

اسامة بن زید بن حارث مادرش ام ائمن است و در وقت وفات رسول خدا (ص) امر جیش بود
 که ابوبکر و عمر در بحث رایت او بودند و در حق او است جعفر و احبش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة
 و در اواخر خلافت معویه در امر حق خوف وفات یافت در ناسخ در بغداد بمغضین امر البر منین (ص) گفته و
 دیگران آنان که از علی بن ابراهیم هستند و از چهار ده نعاقد و زید بن عبد الرحمن بن عمر بن الخطاب و سعد بن ابی
 وقاص و سعد بن زید بن عمرو بن ثعلب و اسامة بن زید و محمد بن مسلمة و انس بن مالک و جماعت دیگر بودند
 پس خبری مذکور کرده که من در بوجه عرویه بن الزبیر از ابی الحدید نقل میکنم شیخ مفید نیز در ارشاد
 نقل کرده که چون عبدالله بن عمرو و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمة و حسان بن ثابت و اسامة بن زید
 از بیعت علی (ص) تخلف و توفیق حبشند انحضرت خطبه خواند و خطبه را نقل کرده الی قوله (ص) و قد
 بلغنی عن سعد و ابن مسلمة و اسامة و عبدالله و حسان بن ثابت امور کرمها و الحق بینی و بینهم و انحضرت
 باقر (ص) روایتی منقولست که فرمود اسامة بن زید رجوع کرد یعنی از قوفش از بیعت علی (ص) پس نگویند در
 حق او مکر خوبی و در روایتی هم وارد شده که حضرت امام حسن (ص) اسامة را گفت کرم در بود امر حیره و این است

نیاید چه آنکه اسامه بعد از امام حسن (ع) در حبش پنهان شده بود مگر آنکه گویند آنکه کفن بود و بای او مرده کرده
 امام حسین (ع) باشد اسحق بن ابراهیم بن حنظلی معروف باین راه بود از اعاظم علمای سنه و استاد مجاهدی و مسلم
 و مریدی است بحفظ حدیث و فقه مشهور بوده است قال احمد بن حنبل ما عیر الجسر فقه من اسحق و قال اسحق
 حفظ سبعین الف حدیث و از کرماء الف حدیث و ما سمع شیاطن الا حفظه و لا حفظ شیئا
 قط فلسفه و در سنه و نیست و سی هفت و فاته کرد

اسحق بن عمار صبری کوفی فقه و جلیل است و او و برادران او مانند یونس و یوسف و قیس و اسماعیل
 بیت بودگی از شیعه میباشند و پس از پدرش علی و بشیر پسران اسماعیل از وجوه اهل حدیث میباشند
 و روایت است که حضرت صادق (ع) هرگاه اسحق و اسماعیل پسران عمار را میدید میفرمود و قد جمعهما الانوم
 یعنی حق مایه و بنا و اخو ابوی بعضی جمع میفرماید و المجله علماء اسحق بن عمار فاطمی میباشند بیجهت بصریح
 شیخ در سنه و از این جهت حدیث از جهت او موثق میباشند تا نوبت شیخ حجاز رسید ایشان
 اسحق بن عمار را در نفر گرفتند یکی مایه فقه که در حجاز میباشی است و دیگر فاطمی فقه که در حجاز میباشی است
 و غیر این دو را با هم حبس فرمودند اسحق بن عمار بن حبان و المایه گفتند و اسحق بن عمار بن موسی را
 خطی گرفتند و لهذا در سنه باید رجوع میباشند تا معلوم شود که کدام یک میباشند و عمل علماء
 همین بود تا زمان علامه طباطبائی شوالیحه علوم رحمه الله از نزد کوادر فرائض بدست آورد که اسحق بن عمار

بکفر بیشتر نیست و انهم فقه و امای مذاهب است و شیخ صاحب حدیث نوری نور الله مرده نیز همین را
 احتیاط کرده در جامعه مستندین الوسائل و الله العالم

اسعد بن دراره خوزجی از نقباء موافقه کاند و در شمال اول هجری وفات کرد و او اول کسی است
 که در بصره مدفون شد

اسلم فزاس مکی مولی محمد الحنفی روایت شده که اشتباک در سیر حضرت باقر (ع) را که ان لخبه
 از قتل محمد بن عبد الله نفس زد که باشد اسلم این خبر را بعروفت بن خروزمی گفت حضرت چون
 و آن اطلاع یافت فرمود اگر مردم بنامی شفعه ما بودند سر برج ایشان شکان بود و در برج چهارم اسحق
اسماعیل ابن ای زباده معروف بسکونی معروف است که عای مذاهب بوده و بعضی از علماء

احضال داده اند که او امای مذاهب بوده و چون مشهور بوده مابین عامه و از فضائل ایشان
 لا جرم ثقه مبرکده و روایات او بسیار و عامه ان ملائی قبول است و طالب فضل رجوع کند بعلیه حائمه مستدرک

اسماعیل بن جعفر صادق (ع) همانست که حضرت صادق (ع) او را بسیار دوست
 میداشت و در زمان پدر وفات کرد و چون جنازه او را حمل میدادند حضرت امیر مومنان
 او را بر زمین میگذاشتند و کفن از صورت او باز میکردند پس چهره و دفن و کوری کلوی
 او را می پوشیدند و چند دفعه خیمه می نمود و هم در حق او فرموده ما یق الله کما یبای اسماعیل

میکنند یا امیرالمومنین (ع) آنکه سرکش سفید شد و مثل ماه شب چهارده درخشد
 فَانْشَأَ بِمَوْلَى أَحِبِّ الدِّينِ ثَمَانَتَ مِنْ أَهْلِ وَتَرَةٍ نَلْغَاهُ بِالْبَشَرِ لَدَى الْمَوْتِ بِفَحْلٍ لَاحِظٍ وَصِدِّ
 معروفه لام عمره که حفظ کردن و خواندن آن باعث د حول بهشت است از
 اشعار سپید است و حکایت مهاجرات او با سوار بن عبد الله فاضل بغداد در زمان
 منصور در جای خود بشرح رفته و نسب او در سید حمیری بیاید
امود بن بویه یکی از زهاد ثمانیه است که در عام بن عبد بنس مذکور میشود و او از
 معروفین از امیرالمومنین (ع) بوده و هشادج و عمره مجا آورده و کان بصوحتی ^{بصوحتی} ^{بصوحتی} ^{بصوحتی}
امید بن خضر از جمله نبیای لیلۃ العقیبه است و در جنگ احد هفت جواحت یافت
 و رسول خدا (ص) و قتیله عقل اخوت مابین صحابه نسبت او را باند بن حارثه برادر
 فراد داد و او در فوائت قرآن مجید صورت معروف بوده در سنه وفات کرد در
 تبعیج فحاک رفت قال الشيخ ابو علی فی منتهی الثقال اقول ذکره فی قسم الاول یعنی العلامه فی
 صفة و هو عجیب من قدس سره بعد ما استشهد عنه فی کتب العامة فضلا عن الخاصة
 من اعترافه بکونه من حمل الخطب الی باب بیت فاعلم علیها السلام لازمه فلا حظ
اشعث بن قیس کنی از کسان است که بعد از رسول خدا مرید شدند و ابو بکر

نکر

لشکر محراب ایشان فرستاد او را سپید کردند و عبد بنه آوردند ابو بکر گناه او را معفو
 داشت و خواهر خود ام فزوه را که عوراء بانابینا بود با و تزویج کرد اشعث چون
 شب زفاف بیای بود با ابیاع خویش میان کوی و باران بنه عبود دارند و هر کجا
 شش و کار و کوششند بدیدند ذبح کردند و بکذا شدند و بکن شدند غوغا از اهل
 مدینه برخواست که اشعث دوباره مرید گشت مردم بجهت دفع او جمع شدند آنجا
 بجانه فرار کرد و از مایلهای بام مردم را انداخت که ای مردمان من خواهر خلعید را
 زفاف کردم ما و لیمه لادم بود و چون در این شهر غریب بودم و اسباب و آلات طبع
 برای من نبود این مواسی را از بهر لیمه ذبح کردم شما این کوشنها را صفت کنید
 بر غامی اهل مدینه و فراد از من حاضر شوید بهای آنها را بچه راضی شوید بدیم مردم
 شاد شدند و آن کوشنها را بخش کردند و چندان بدو بوج بیاختند که در هیچ عبد اخنی
 ندیده بودند از این جهت اعلی من اشعث مثل کشت و اشعث را از ام فزوه چهار
 فرزند بدید امید محمد و اسماعیل و اسحق و جعده و محمد هاشم که شرک کرد در خرم
 مسلم بن عقیل و قتل سید الشهدا (ع) و جعده هاشم که امام حسن (ع) را شهید کرد
 و خود اشعث از خوارج گردید و شرک کرد در حق امیرالمومنین (ع) و بعد از جهل

بدرش نوح فاضی کوفه بوده و عجب خلیل العذر است چنانچه خواهد آمد نام مبارکش در باب بیستم

باب الی

مختصر نضم موحده و سکون نام مشاهه فرقه از زیدیه میباشد که خواندن مرد علی ابی طالب علی (ع) و مخلوط کردن از ابی طالب شیعیان و آن مور امام میباشند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه دارشمن میباشند و از اولاد علی (ع) هر کس خروج میکرد با او همراهی داشتند و امامت و ابی ابی طالب میباشند و ایشان اصحاب کثیر النوا و حسن بن صالح بن حمی و سالم بن ابی حمص و حکم بن علبیر و سلمه بن کهیل و ابوالفدام و ثابت حداد میباشند قال لهم زید بن علی بن ابی طالب من فاطمه بنتنا اما تسمیتم الله فسمیتموه البقیة و این اور پس در سرایش در خورده که بفرقه مسمونند بکثیر النوا بجمعه انکه او این الیه بوده

بدیل بن ورفاء الخواری جدید شیخ اجل فقه المفسرین شیخ ابوالفتح رازی است که فخر نقشب در مجلس حضرت حمزه بن موسی (ع) در نزد یکی حرم حضرت عبدالعظیم واقع است و نقشبش در نهایت خوبی و بی نظیر است و گفته اند که نقشب فخر رازی همان نقشب ابوالفتح است که فخر رازی اخذ کرده و بران لشکری کانی افزوده و بالجمله بدیل از اصحاب رسول (ص) و مردی جهود الصوت بوده در سفر حجة الوداع با حضرت رسول (ص) بود و در خیمهای اصحاب عبور میکرد

و مردم را از روزنه ان امام می میگردد و میگفت آنها الناس لا یؤمنون اهلها الا امام و آنها امام اهل و نسب و الیغای ای الجماع و عبد الله پس بدیل همانست که در صفین جنگ کینان تا بسیار پرده معویه رفت و بسیار بر آبکشت احوال او را بران نمودند و شهید کردند و در عجل خوار شیخ شاعر از احفاد بدیل است مرحوم الله

برادر بن عازب بعین مهمله و زای عجمه انصاری خوار شیخ از اصحاب رسول خدا (ص) است چون حضرت امیر المومنین (ع) از او شهادت خواست در باب حدیث غدیر که گفت نمود حضرت در حق او دعا کرد کور شد صاحب ناسخ و فیه که در غزوه خندق صلح بود و در جنگ جمل و صفین و نهروان ملازمش مرکاب علی علیه السلام داشت و در زمان مصعب بن زبیر وفات یافت

میرا بن معروف الانصاری الخواری از ثقات ائمه العقبه و از بزرگان انصار است و او اول کسی است که در کعبه غار گذشت بکاه ازان پیش که رسول خدا (ص) هجرت عید بنه فرماید در ماه صفر وفات کرد و اوها مسئله سه کار کرد هر سه سنت شد و صحبت به ثلث مال خود و صحبت با بکه روی او را بجانب مکه کنند در شب علاحظه انکه دو پیش بجانب رسول خدا (ص) در ما . باشد و در استیفاء اب استعمال

کرد مردم استیفاء با جاری کردند

سید بن معویه الجلی مکنی بابو القاسم از وجوه نهضت اصحاب و ثقه و حلیل القدر
 و از حواریین حضرت باقر (ع) و صادق (ع) باشد و از برای او مکات و محل عظیم است
 نزد ائمه و از اصحاب اجماع است حضرت صادق (ع) فرمود اولاد زمین و اعلام
 دین چهار نفرند محمد بن مسلم و برید بن معویه و لیث بن العزری مرادی و زراره بن ابی
 و هم در حدیثی در حق ایشان فرموده هؤلاء القومون بالفیض هؤلاء القومون بالصدق
و هؤلاء السابغون السابغون اولئک للقرین و هم فرموده ثبات وجهی خجین به یسیت و
 این چهار را اسم برده پس فرمود این چهار کس بخدا امانت الهی اند در جلال و جوام خدا
 اگر ایشان نبودند منقطع میشد آثار نبوت و مندرجین میگشت و فائز در ششم
 واقع شده و پس از نام بن برید بن ثقه و از ذوات اصحاب حضرت صادق علیه السلام است
مربطه اسلمی از اصحاب سابقین و از کسانیکه رجوع کردند بامیر المومنین علیه السلام
 و روایت شده که در وقت وفات رسول خدا (ص) در قبیلۀ خود بود چون خبر وفات شنید
 راچی برداشت و آورد و در خانه امیر المومنین (ع) نصب کرد عمر گفت که مردم اتفاق کردند
 کردند و بیعت ابی بکر نوچرا مخالفت میکنی گفت من بیعت غلبتم جز با صاحب این خانه و برید

هائیکه در زمان مهاجرت رسول خدا (ص) مدینه اسب از نفای اخضرث ناخن شریکه
 در جای خود رنم شده در زمان بربد در مرد و وفات کرد

سید بن اوطاف فرشی از دشمنان امیر المومنین (ع) است و او در زمان رسول خدا (ص) کوفی
 بود و در فتوحات شام حاضر بوده و هنگام خلافت امیر المومنین (ع) با معویه پیوست و او
 هائیکه در صفین بمبارت امیر المومنین (ع) پیوست شد چون اخضرث اهلک او کرد
 حبلة عمر و عاص را در نظر آورد و عودت خود را کثوف نمود و از مرتکب برست و او مدی شت
 القلب و سفاک بود معویه او را با سه هزار نفر پیوست و در شام از راه مدینه و مکه ایشان حرکت کردند
 و در بین راه ظلم بسیار بر عیبت و مردم آن فری و بیاینها نمودند و چون وارد مدینه شدند عامل
 امیر المومنین (ع) ابوالیوب انصاری از او مخفی شد پس مردم مدینه را بدگفت و معاشر یهود
 و انباء عیید نامید و ایشانرا تهدید بسیار نمود و خانه ابوالیوب و خانه های بسیار را آتش
 زد و از همه بیعت گرفت برای معویه و روزی در مسجد مدینه بود گفت ای مردم شما هاریش
 هار اخضاب کردید و عثمان را با خضاب کشید علاماؤا گفت در مسجد میشد هر کس
 خضاب کرده بکشید عبدالله زهر و بعضی دیگر شفاعت کردند از انفا عفو کرد پس
 عکله رفت فثم بن عیلس عامل امیر المومنین (ع) از ترس او فرار کرد پس پس مردم مکه را

بد گفت و از آنها بیعت گرفت و دو لیوان عبد الله بن عباس را در نزد بزرگواران بگشت
 پس بطائف رفت و بخیران رفت و در اینجا و در راه هر کجا شیخ المومنین (ع) دید بگشت
 و بصنعا رفت و قوی را بگشت و نجیبان رفت و شعبان را بگشت کشتن در بعضی دوباره
 بصنعا آمد و صد شیخ بگشت و فتنه بسیار زاده از آنکه ذکر شود و نظر او مسلم بن عقیله
 بود که از جانب بزرگواران رفت و واقعه حرم واقع شد و بسیر را حاکم و بفرمان امیر المؤمنین
 (ع) دیوانه شد شمشیری طلید و پیوسته می گفت اعطونی سیفا افضل شمشیری از
 چوب برای او درست کرد و مسکاف با و میداد پس پیوسته از آن شمشیر بمکاء
 میزد تا عیش میکرد و بی افتاد و به همین حال بود تا بجهنم پیوست لعنه الله
بشیر بن برائن معروف از اصحاب رسول خدا (ص) و در جنگ مدین واحد و دیگر غزوات شهادت
 شده در سال هفتم در خبیث فات یافت البیسان بر قاتل سمیه نفوذیه خبیث که با رسول خدا (ص)
بشیر بن طرخان غسان همان کسی است که فاطمه برای حضرت صادق (ع) خرید هنگامی که
 در حجر بود حضرت دعا کرد در حق او بکثرت مال و اولاد و دعای انجباب مستجاب شد و
 در رجال کیس فرموده که در دلائل دعای انجباب بکثرت مال و اولاد در حق بشیر بدیع
 نام است چنانکه از انجباب مرسله فرموده اللهم ارزق حب محمد و آل محمد الکفاف و ا

العفاف و ارزق عدو محمد و آل محمد بکثرة المال و الولد بلکه نوعی از نعم را افاده میکنند و لکن
 در کلام ایشان نامی است چنانچه معلوم است و این بشر غیر از بشیر بن سلیمان نحاسی است
 که از اولاد ابوالیوب الضاری است و از فرزند حضرت هادی او را بخیر بدین جناب
 و خیر جوانان و فرموده ایم ثقاننا اهل البیت
بشیر بن عبد العزیز مشهور لبایه از طائفه انصار و از حاضرین کان بدر است بعضی
 نام او را بر فاعله گفته اند و اوهاست که یکی از سوارهای مسجد رسول خدا (ص) است با و
 میدهند و از مواضع شریفه روخته است که نماز و دعا در پای آن و اعتکاف و نشستن در نزد
 آن هر یک مند و لبیت و وجه تسمیه این سوار را اسطوانه لبایه و اسطوانه نوبه بادعا
 در نزد انرا حضرت زهرا (ع) در این در اعمال روخته که کرده ام
بشیر بنال از اصحاب حضرت صادق (ع) و از جمله حدیث است محمد بن زید شحام
 در مدینه خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد حضرت پرسید تو اکیستی عرض
 کرد از موالبان شما اهل کوفه ام فرمود در کوفه کرامت شایسته گفت بشیر بنال و برادرش
 شجره و فرمود چگونه است احسان ایشان با تو گفتیم بنکوست و فرمود بفرمان مسلمانان
 آن کسی که وصل کند و اعانت نماید و نفع بخشد الخ

و از غریب اتفاقات آنکه مدفن ایشان عین ادهم در افتاده با آنکه آن فضل هفت پیچ خود را بر کمانه بزرگ

باب الـ

تأیید بن دحلله همانست که در جنگ احد چون بایک برآمد که محمد ص شهید شد تا آنکه او از بر داشت که یا معشر الانصار انا ثابت بن الدحلل ان کان محمد ص قد قتل فان الله عز وجل حتى لا يموت فقالوا عن دينكم چند تن از انصار با او پیوسته شدند و حمله افکندند خالد بن الولید او را بونجم نيزه شهید کرد و مردم او نیز شهید شدند

تأیید بن بسیار معروف با و حمره ثمالی بضم مثله ثقه حلیل القدر خدمت حضرت سجاد و باقر و صادق و مقداری از زمان امام موسی را درک کرده و حضرت رضا ع را در حق او فرموده که ابو حمره در زمان خود مانند لقمان در زمان خود بوده و بر و اینی سلمان زمان بوده و روایت شده که ابو حمره دخترکی داشت بر همین افتاد و در سلسله شگسته نشان شکسته بند داد گفت استخوانش شکسته شده باید او را جرح کرد ابو حمره بحال انداخت رفت نمود و گریست و دعا کرد شکسته بند خواست دست او را بچرخه بندد دید اناری از شکسته کی ندارد بدست دیگرش نظر کرد دید انهم عیبی ندارند گفت ایند خضر عیبی ندارد و هم روایت است که حضرت صادق ع با و فرمود که من مراحت

می بایم هرگاه نواحی بینم وفات او در رشته واقع شد و در ایام نایشی او ابو بصیر ع حضرت صادق ع رسید حضرت احوال ابو حمره را پرسید ابو بصیر گفت ناخوش بود فرمود هرگاه برکتی به تود او از حایت او را سلام برسان و او را بگو که فلان صاه در فلان روز و نایت خواهی کرد که منم فدایت شوم بخدا ما با او انس داشتیم و او از شیعیان شما است فرمود مراست گفت پس فرمود ما هند تا خبر لکم ع و نقل شد که اولاد او نوح و حمره و حمره ع و هم روایت است که در حق حضرت صادق ع فرستاد ابو حمره را طلبید و چون وارد شد حضرت فرمود اقتل لا شیخ اذا مر بک و روایت است که علی و حسین و محمد پسران ابی حمره تمام ثقه و فاضل بودند شیخ حلیل قطب را و ندی از صدوق نقل کرده و او پسند خود از ابو حمره ع ثمالی از حضرت باقر ع که یکی از حکام شیخ بنی اسرائیل که بحق فضاوت میکرد چون وقت وفاتش رسید بار زجر اش فرمود چون من مرحلت کردم مرا غسل ده و کفن نما و بپوشان صورت مرا و بکنار مرا بوی سرب من که نخواهی دید از من چیزی بگو ترا بدایب النساء الله یعنی مرده من فاشد نخواهد شد و جانوری تولید نخواهد نمود پس چون وفات کرد و بجا آورد زن امرا و زمان مکث کرد پس رفتی گفتن از صورت او و طرف نمود دید که هرگاه منفر من سوراخ دماغ او شده اتون

فرغ کرد پس چون در شب خوابش می بود شوهر خود را در خواب دید که باو گفت ایافرح
 کردی از آنچه دیدی گفت بلی گفت بخدا قسم آن جانور مسلط بر من نشد مگر بجهت برادر
 تو و حکایتش آنکه وقتی برادر تو با یکی دعوی داشت و بجهت مرافعه نزد من آمدن
 من گفتم خطا با چنان کن که حق با برادر زن من باشد چون دعا و پرازد کردند اتفاقا چنان
 شد که من دوست می داشتم حق با برادر تو بود و من باین جهت خوشحال شدم و چون
 میل من بیک طرف بود این عفویش است که مشاهده کردی

ثابت بن قیس بن العباس الخزرجی خطیب انصار در جنگ بابه کشته شد و از
 برای او فضیله عجبیه است شهید ثانی رحمه الله فرموده که او خطیب
 پیغمبر بوده و رسول خدا (ص) شهادت داده بودند از برای او بهشت را
ثعلبه بن عمرو ابو عمره انصاری است که از اصحاب اصحاب امیر المؤمنین است
 شمرده شده و در حرب جمل صد هزار در هم برای اعانت حرب خدمت امیر المؤمنین
 تقدم کرد و در صفین در رکاب ان حضرت بود و شهید شد رضوان الله
ثعلبه بن میمون از وجوه اصحاب و فقهاء و زهاد بوده و کثیر العباده و فارسی
 و فقه و نحو بود و فصیح اللسان بوده و فنی که هر دو اترشید صد که نمود

بگفته اند خواست مرود مسجد سماک عبور کرد از بای غریزه که ثعلبه در او بود شنید که ثعلبه
 در نماز و است و دعا بخواند و چندان فصیح و خوش عبارت دین او را که هاها فوئف کرد و کلام
 او را اشباع نمود و مردم نیز از جلو و عقب آمدند و جمع شدند و دعای او را اصفا نمودند
ثوبان بن ابواهم دوانقون مصری معروف است که یکی از رجال طریقت است
 که در سنه دولست و چهل و فوات کرد و نواد مر حکا بانش بسیار است

باب الحبی المجهه اس

حابر بن عبد الله انصاری صحابی جلیل القدر و از اصحاب بدر است روایات بسیار
 در صحیح او رسیده در سنه هفتاد و هشت و فوات کرد در اوقت حشمان او نمانده
 بود و زیاده از نوزده سال عمر کرده بود و سلام حضرت رسول (ص) را بحضرت امام محمد
 باقر (ع) او تبلیغ کرد و دوست اول کسی که زیارت کرد امام حسین علیه السلام در روز
 (ربعین) و منتهی میشود باو سند اخبار لوح اسمانی که در او است خصوص خدا بر او (ع) و او
 زیارت کرده ان لوح را در نزد حضرت فاطمه (ع) و جابرها است که پیوسته مر مراد و سنی
 امیر المؤمنین می نمود و مکرر در کوههای مدینه و محال مردم عبور میکرد و می گفت علی
 خیر البشر من ابی فقد کفر و هم میفرمود معاشا اصحاب نادید کیند اولادهای خود را

بدوستی علی (ع) پس هر که با او دوستی او به پند مادرش چه کرده و سرود او بر معجزه
 و محبوبان او تا چند روز و مراجعت او از شام و قبول نکرده او عطا بای معویه و در تهنه نشانی
جابر بن یزید جعفی آنچه از روایات مسند طبرستان او حاصل اسرار علوم اهل بیت (ع) بوده
 و گاه گاهی بعضی از معجزات اظفار می نموده که عقول مردم ناب شنیدن آنرا غافلانه شنیده اند و او را
 نسبت با خلایق داده اند و الا روایات در مدح او بسیار است بلکه در رجال کثیری است که گفته
 شده منتهی شده علم آن (ع) چهار مرتبه اول ایشان سلمان فارسی است و دوم جابر و سیم
 سید و چهارم یونس بن عبد الرحمن و مراد از جابر و سیم جعفی است نه جابر انصاری بهر چه
 علماء و هم از جابر مرویست که گفته حدیث کرد مرا حضرت باقر (ع) هفتاد هزار حدیث که
 من با جدی نگفتم و نخواهم گفت هر گز و گفته ام حضرت باقر که فلان حدیث شنوم یا بر بزرگی باری
 کرده ای بواسطه این احادیث که شنوایم بمرحم بگویم و بیا باشد که جوش مزین در سینه
 من که فرو میگردد مرا شبیه جنون فرموده ای گاه چنین باشد برودر بیابان و کودی کنی
 و سر دران کن و بگو حدیث کرد مرا محمد بن علی و یحیی بن و خنیز
جبر بن عبد الله همانست که رسالت امیرالمومنین (ع) را برای معویه بن هشام
 برده و مدتی در مجلس معویه بوده و لکن آنرا که از آن حضرت منقول شده معویه پیوسته و در آن

و آنحضرت خانه او را در کوفه خراب کرد و مسجد جبر بر در کوفه از مساجد ملعونه کوفه است
 که بجهت شکرانه شهادت امام حسین نباشد و در سال وفات رسول خدا اسلام آورده
 بود و طول فاصلهش شش رزاع بوده و او همان کس است که عمر بن الخطاب او را بوسف هدیه
 الیه خطاب میکرد چه بسیار نکو پوی بوده و از خبر منقولست که چون بخدمت حضرت
 رسالت رسیدم مرا فطیمه تمام کرد و بنزد یزدجرد برای نشین من ردای مبارک خود
 کسانید تا بنشینم اما من از روی ادب بای بر روی ردای نهادم پس آنحضرت رو بوی
 اصحاب کرد و فرمود ای اناکم کماکم تا کماکرمه و بالجملة او در شمار مبغضین امیرالمومنین است
 و گویند در آخر عمر پویانه شد
جعد بن هیر همانست که از جانب حضرت امیرالمومنین (ع) امارت خراسان داشت
 و مادرش ام هانم خواهر امیرالمومنین (ع) است که در روز فتح مدینه از بی محرم که
 رسول خدا (ص) خوشنودا هدیه فرموده بود بخانه او پناه برده بودند و بقول ابن ابی الحداد
 دو نفر بودند یکی هیره و دیگری مدی از بنی اتمام او امیرالمومنین را خبر کردند آنجا
 با شمشیر کشیدند بدربخانه ام هانم آمد ام هانم در خانه آمد و دست برادرها با
 شمشیر سخت بداشت تا هیره و دیگر پناهندگان فرار کنند و چون امیرالمومنین

انجمن با پیغمبر (ص) بگفت انحضرت فرمود لو ولد ابوطالب الناس كلمهم لكانوا شجعانا قد
اجونا من الحرب امانا من امن فلا سيل للعليهما اكر صلا د غلام مردم در
خانرا ابوطالب بود تمامت شجاع در سپاهند انگاه فرمود انكس را كه ام هاني بنا
داد و اين ساخت من بناه دادم و اين ساختيم و ام هاني غبار حيله سه پسر يكر
از هميشه داشت هاني و عمر و يوسف و حيله مردی فارسى و شجاع بوده و از اسقا
اوست ابي من بنى خروم ان كنت سائلا و هم هاشم ابي لخير قيل فمن ذا الذي يبعث
على قتاله كمال علي داندی و عقيل و وارث شده كه عبيد بن ابى سفیان باوي گفست
كه ان شجاعت و شدت تو در حربه از جانب خال نكست يعنى از امير المؤمنين (ع) است
گفت لو كان خالك مثل خالي لكانت ابلت

حجف بن ابي طالب الطيب (ص) مراد امير المؤمنين (ع) حلاليت انحضرت زباده از
است كه ذكر شود علي بن ابي ابيهم في روايت كرده كه حضرت رسول (ص) فرمود كه بود كاره
من بركتيد مرا با سه نفر از اهل بيت من كه من بهي و پرهيز كار ترين ايشانم و خير عنكم
بوكوني مل و علي و حجف پسر ابوطالب و حمزه پسر عبد المطلب را ان و انصار را
كرده است از حضرت باي (ص) در تفسير ايه من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا

عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينظروا ما يدبر الله انكسر دلا كه مراد از من قضى نحبه
و حجف و من ينظر علي بن ابى طالب (ص) است و لباس در فضيلت اخيايه كه ائمه
هر کدام كه بخير خود را ذكر كرده اند فرموده اند و مناجيف الطيب و اين در كلام
ائمه بسيار است شهادت اخيايه در غزوه مؤنه وافع شد و نقل شده انگاه كه شهيد
شده بود ما اين سپه و منكيين انحضرت از غزه و شمشير بوز جراحت بشمار برنده بود
حجف بن حسن بن يحيى بن السعيد الخلي شني الاظم و مولانا المعظم الامام السعيد ابو الفاء
معروف بحجف علامه زمان و فقيه دوران يك نيم عصر خویش صاحب ترايع و نافع و معجز
است حلاليت شان ان بود كودان انكس شتر است كه زبان توان ستايش و شاي ان كند چه
ظا هر است كه چون جمال بيايت برسد دست مشاطه بكار ماند و چون بزرگي و حلال مجد
كمال برسد با بار و صافان شكسته كرد و قير زيش در حلة است تا مريخ و دانش زنده الحققين رحم
حجف بن عثمان هاشميه دارد شد بر حضرت صادق (ع) در وقتيكه زبد شحام و يحيى
از شعبان كوفه حاضر بودند حضرت او را زوديل خود طلبيد و با و فرمود كه شنيدام
در مريشه حسين (ع) شعر ميگوئي و نيكو ميگوئي عرض كرد بلي فلان است شوم فرمود بخوان
او خواند حضرت و جماعت حاضرين كرديدند و اشك حضرت بر موي او حاشا شد

هنگامی که در جای خود بشارت گرفته

جندب بن کعب گویند رسول خدا (ص) در حنی او فرمود جندب و ماجندب بخیر
ضرب بفرماید بین الحق و الباطل و این معنی اوفت مکشوف افتاد که **ولید بن عقبه** حکم
عثمان ماریت کوفه یافت و مردی ساحر که ابولسان نام داشت در نزد او شعبه
و دو الجیهها میکرد از جمله بکر و ز برای ولید بن عقبه چنان می نمود که بدعان جاری در
مرفت و از در او میگذشت و هم چنان بدیع جاری رفت و از دهانش سر بر میگرد
و دیگر آنکه سر خود را از بدن قطع میکرد و بدوی افکند نگاه پیش می آمد و سر خود
می گرفت و بجای خود می نهاد مردم از آن کردارها شگفتی میفرمودند و بعد از آن
که مردم نادان کار پیچیدگان را از این گونه قیاس کردند جندب بایک بر مردم زد که شفا
و البخره گرفته است و پیش شد و تیغ برد و او را بکشت و گفت اگر میخواست خود را
زند کند و لید بلید را از اینکار خوش بنامد بفرمود تا او را در زندان نموند و او را
زاده جندب که از فرشتان عرب بود با تیغ کسید و رفت و در زندان او بکشت و او را
بجات داد جندب در آخر کار در اراضی مردم با کافران جهاد می کرد و در سال
دهم خلافت معاویه در آن اراضی وفات یافت و این جندب همان ابن زهره است که فضل

بن سواد گفته که از کبار تابعین و رؤساء ایشان و زهاد ایشان جندب بن زهره
فائل السحراست و جماعتی دیگر و امام بوده که در مسیب بن نجبه ذکر میشود انتم هم
خویر بن مسهر العبدی از اصحاب امیر المومنین (ع) است حضرت با و فرمود **اَجِبْ**
مَحَبَّتِ الْمَحَبِّ مَا أَحَبَّهُمْ فَإِذَا أَبْغَضَهُمْ فَأَبْغَضُهُ وَأَبْغَضَ مَنِغَضَ الْمُحِبِّ (ص) مَا أَبْغَضَهُمْ
فَإِذَا أَحَبَّهُمْ فَأَحَبَّهُ وَأَنَا الْبُرْكَ الْبُرْكَ وَأَتْبَرْتُ وَحَدَّثَ رَجُلٌ شَمْسُ بَنِي حَضْرَتِ
امیر المومنین (ع) در ناحیه بابل از خویر بن مسهر است و او همانست که امیر المومنین (ع) خبر
از شهادت او داده بود هشام بن محمد سائب کنای نوشته در مقتل ترشید
و کثیف شهادت
هجری و بیستم نماز و جویر بن محمد الله

محمد و آل

الحاج المملک

حارث اخور ابن عبد الله همدانی بسکون هم از فقهاء اصحاب امیر المومنین (ع) و از
دوستان انجیاب است و حدیث لا یحوت عبد محب فی فخر نفس حنی برانی حب
حُب و لا یحوت عبد یغضی فخر نفس حنی برانی حب بکره را حضرت با و فرموده
در آن شبیکه محمد مت انجیاب شرف شد حضرت فرمود چه ثوابی بوفت انجیا
او مرده عرض کرد محبت تو بخدا قسم پس حضرت اینفرایش را فرمود و اشاره بهین است

اسی کہ گفتی و منیت یونانی - جان فدای کلام شریف
کاشکی صد غبار و تبسم - مودعی تا دیدی روی تویت

مضمون خلعت روی
۱۳۶۴
خالکسار علی ۳۴۴
عادی الاول

شعر معروف به حارث بن یزید و بدانکه نسب شیخا البهائی زید بهانه حارث
منتهی میشود لهذا حارثی گاهی بعضی از خود میفرماید و نیز بدانکه امیر المومنین (ع) کاغذی
بجمله او نوشته مشتمل بر وصایای جلیله و من چند فقره از آنرا در اینجا ذکر میکنم قال (ع)
وتمسك بحبل القرآن وانتصه واحل حلاله وحرم حرامه وصدق عباسك من الحق
واعبر عما مضى من الدنيا بما نفع منها فان بعضها شبه بعضا واخوها الا حق باولها
وكلها حائل مفارق واحذر كل عمل يعمل به في الشر ويستجني منه في العلامه واحذر كل
عمل اذا سئل عنه صاحبه انكره او اعذر منه ولا تحدث الناس بكل ما سمعت فكني
بذلك كذا ولا تزد على الناس كل واحد نكبه فكني جهلا واحذر صحابه من ينفذ رأيه و
ينكر عمله فان صاحب معبر صاحبه واسكن الامصار العظام فانها جامع المسلمين واكثر
ان تنظر الى من فضل عليه فان ذلك من ابواب وخادع نفسك في العبادة ووافق
بها ولا تقهرها وخذ عفوها ونشاطها الا ما كان مكتوبا عليك من الفرض فانه
لا بد من فضاها وتعاهد لها عند عملها واپاك ان ينزل بك الموت وانت ابى من
مرتبك في طلب الدنيا واپاك في مصاحبة الفساق فان الشر بالشرا ملحق ووقر الله
واحتر احبائه واحذر الغضب فانه جند عظيم من جنود ابليس ع

حارث بن خالد فرشتی آن از مهاجرین حبشه است در حبشه چهار فرزند او در
وقتی با اتفاق فرزندان اهنك مدینه گریه در عرض راه با پی رسیدند فرزندان او
از آن اب بخوردند چهل کی میبردند

حارث بن خرقه خورجی در مدینه و ساپ غزوات حاضر بوده و او
هاستکه در غزوه تبوک که شتر پیچیده پاوه شد کافران گفتند که چه پیوست
که از شتر خود خریدار در حضرت نشان شتر را بگفت و او را بفرستاد تا شتر را بفروشد

حارث بن کلهه ثقی طائفی از اطباء معروفین عرب است و او هاستکه سمیه
مادر زید بن اسیر کین او بوده و فارعه مادر حجاج بن اریز او بوده و
او را طلاق گفت بنکاح یوسف بن عقیل مراد و حجاج را برادر چنانچه در
تاریخ خود شرح رقم کردم و حارث در زمان جاهلیت بکبری پیوست
و کلمات حکمت امیر از او بسیار نقل شده و او هاستکه با ابابکر از طعام
مسموم بهود بخوردند ابو بکر بعد از پانزده روز از اثر آن ببرد و حارث از اثر
و هر که در شد گویند حارث در زمان حکومت معاویه رنده بود بکروز چنان
افتاد که ماری روی ظاهر شد گفت ممکن است که مرد عالم به نزدی فضل

وفوت نفس کار بر بانی کند و سم افاعی در روی کارگر نشود گفتند اگر چنین است
که نوکوی نوین در حکمی دست دراز کن و این مار را ما خود داس حاش
و انخوت دانش بچینش را آورد دست برد و مار را بگرفت **مال** او را بحال
نگذاشت در زمان او را بگریز چنانچه به پشت افتاد و جان بداد

حارث بن المغيرة النخعي از اصحاب صادقین و حضرت کاظم (ع) و سیل
جلیل است و وثوق بسیار از او شده و در وایت شده از زینب شمام که گفت
داخل شدم بر حضرت صادق (ع) آنحضرت بمن فرمود بخدید نوبه کن و عبا
خود را نازده کن کعبه از این فرمایش خبر مرا بمن دادید فرمود ای زینب آنچه تو
ماست از برای تو بخار است و نواز شعیبان میاشی امر صراط و میزان و حنا
شعیبان ما بما واجع است بخدا قسم من بشمامه بان نرم از خود شما بخودتان
ای زینب کو با می بینم ترا در درجه خودت از بهشت و رفیق نور اینجا
حارث بن مغیره نخعی است و این زینب از اهل شعیبه است چنانچه بعد
معلوم میشود روی الکشی راجع عن یونس بن یعقوب قال کنا عند ابی عبد
(ع) فقال اما لکم من مفرغ اما لکم من مسراج لشر یحون الله ما یعلم من النار

بن المغيرة النخعي

حبابه الوالیه بن زن مومنه است که امیر المؤمنین و دیگران (ع) را تا زمان
حضرت رضا (ع) را در رک نموده و او را صاحب الحصاه گویند امیر المؤمنین (ع)
سنگریزه را حاتم بن ابی نضال بخوبی نقش گرفته در آن پس فرمود هر که بعد از من
بخواند که حاتم خود را در این حصاه نقش کند او امام است لهذا حبابه آن
حصاه را با خود داشت و نزد آنمه (ع) بک آید آورد و ایشان حاتم بن نضال
و او اطیع نمودند تا زمان حضرت رضا و بعد از نه ماه از امامت آنحضرت
وفات کرد و روایت است که امام رضا (ع) پیراهن خود را برای افکندن جث
کرد و وارد شده که در زمان علی بن الحسین (ع) صد و سی و نه سال از سن
حبابه گذشته بود و از پیری ریش گرفته بود حضرت با انگشت سیاه باو
اشاره فرمود جوان گردید و روایت است که وفی عبا به اسدی با صالح
بن میثم بر او وارد شدند و او این میثم را نشناخت عبا به گفت او پسر برادر
تست حبابه گفت میخواهد من حدیث کم شمار ایجد بلشکه از حضرت
امام حسین (ع) شنیده ام گفتند بی گفت وفی بر آنحضرت وارد شدم

و سلام کردم و جواب فرمود و بنحیب کرد پس فرمود برای چه می روی بدین
 ما مپائی گفتن برای علی که عارض من شده فرمود چیست ان پس من حمار
 خود را از زوی بر من خود برداشتم و عرض کردم که این است علی **حسب**
 خود را بران بر من گذاشت و قدری دعا خواند چون دست برداشت خداوند
 ان بر من را زایل کرد پس انجیاب فرمود ای حبابه ها تا نیست احدی بر ملت
 او ایهیم (۴) در این امت غیر از ما و شعبان ما و ما سرای ایشان از ما بری میدیشند
حقیقه بجاده مهله مفتوحه و باه موحده عرفی بضم عین مهله و فتح راء از اصحاب حضرت
 امیر المومنین (۵) و از اهل بمن است گفته شده که او علی در شیع بوده در حد و سینه و فاکرود
حسب بن اوس طائی جیل عالمی معروف با برنام صاحب تجاسر امامی مذ هب
 بلکه از رؤسای شیعیه بوده در ایام حضرت جواد (۶) وفات کرد و از برای اهل
 بیت (۷) بسیار شعر گفته و قصیده گفته در ذکر ائمه (۸) تا حضرت جواد (۹)
 و ابونعمان را در صناعت شعر محلی ضیع و مرثی عظیم بوده این خلکان او مرده که ابو
 تمام چهارم هزار مر جوده از عرب از حفظ داشته غیر از قصاید و مقام طبع و صنایع
 مر یا من العلماء در وجه تشبیه در بیان شعر انجاسه فرموده بجهته استنکاه اشعار او اول

ان در وصف حماسه یعنی شجاعت است باین سبب مجازا او چه دیوان حماسه گفتند
 بالجملة علمای سیر گفته اند که از قبیل طائی ستر کس بیرون آمده اند که هر کدام در باب
 خود منفرد بوده اند **حاکم طائی** در وجود و راود طائی در زهد و ابونعمان طائی در شعر
حبیب بن مظاهر و فی صر مظهر الاسدی ره ی ن سین هواجل شانا من ان بر صفت
 و کفاه انه من السبعین الرجال الذین نصر الحسین (۱۰) و لغوا جبال الحدید و استقبلوا الريح
 بصد و سرهم و السیوف بوجوههم و هم یعرض علیهم الامان و الاموال فیا یون فقولون
 لا عذر لنا عند رسول الله (۱۱) ان قتل الحسین (۱۲) و مناعین نظرف حتی قتلوا حوله و جهم
 فعال و حشرنا معهم و جهم فی جوار مولانا الحسین (۱۳) گویند حبیب (۱۴) قران بحمله از بی
 را شقی و هر شب بعد از نماز خفتن تا رسیدن سپیده قران و انجام فرات نمودی
حجاج بن یوسف ثقفی همان علام ثقیف است که امیر المومنین (۱۵) گفته بعد کرده در مخاطبات
 خود با اهل کوفه از امارت و خونریزی او و گرفتارهای مردم در زمان او خبر داده
 و کاهی بغیر از او با و زخم نموده و ابن ابی الحدید و غیره در شرح ان کلمات گفته اند و حجاج
 چنان بود که حضرت امیر المومنین (۱۶) خبر داده بود مکان جهنم الدنیا لانی و لا نذر
 عدد کشتگان او را غیر از آنچه که بسبب حروب و عساکر او کشته شده اند بصد و بیست

قسم که ما را می‌باشد که او
 برده بن اوموی اخیر غیر
 نوشت در کتب حق بن عبدی
 و جمعی از نویسندگان خود
 را بران داشته‌اند

و پنجاه هزار تن دارد و اندک گویند در مجلس او پنجاه هزار مرد و سی هزار زن که شایسته
 هاراد از آنها بودند و عریان بودند از پارس فرستاد و زوزا با هم حبس میکرد و محبس او را
 سقفی و سازه‌ای نبود و از شیعیان امیر المؤمنین بسیار بکشت کبیل و بنی و **یحیی بن ام الطویل**
 را و شهید کرد و آخر کبیرا که شهید کرد معبد بن جیسر بود و بالجملة آنچه در حیات و ظلم
 حجاج وارد است زیاده از آنست که ذکر شود **عمر بن عبد الوہاب** گفته که اگر هر امری خبیث خود
 را برای مغالبه بیرون آورد ما حجاج را مغالبه افاد را و دم علیه خدا هم نمود

عجری بن عدی گندی بقتلیم حادمله مضویه بر جیم از ابدال شمار ستمه و در کمال پهلانی
است که نه در و عبادت او در عرب مشهور بوده گویند شبانه روزی هزار رکعت نماز کرده
و او همانست که معویه او را در ^{۱۵} ساله با بعضی از اصحاب او بسعادت زیاده بن ابیه ادعوی
طلبید و او را با پنج تن دیگر صرا شهادت کرد و سید علیان (ره) نقل کرده که حجر در وقت شهادت
بکسانیکه نزد او حاضر بودند وصیت کرد که قید آهن را از من بزدارید و خون از
من مشوید تا فرای قیامت من معاویه را با بحال ملاقات کنم فقیر گوید که در اینکار
نشیبی پیدا کرد حضرت موسی کاظم (ره) شیخ اجل حسن بن موسی نوخجی در کتاب
فرقی روا بکرده که حضرت موسی کاظم (ره) با فئود مد فون شد و خود احناب و صبیح

مروه في البحر قال قال لي عبد الله بن مسعود
 كيف تفتنهم انك اذا خرجت وامرت
 لشيء قلت كيف اصنع قال الحق
 ولا تبغوا فان خرجت اليه قال لا تروى
 ولقد مضى بهذين يومين فاصبحنا
 ان ابن ابي عمير عليه السلام واقامه
 على باب مسجد صفنا فقال الا
 ميا ارمين انك الحق عليا عليه السلام
 فقالوا الصوة للصورة انك

کرده بود باین مطلب و بالجملة حجرها است که در حروب صفین از جانب امیر المومنین (ع) امارت
شکرکنده داشت و در حروب نهروان نیز امیر لشکر انجباب بود قبر شریفش در غدر د و
فریحی دمشق واقع است گویند مریم بن زیاد الحارثی که از جانب معاویه عامل خراسان بود
چون خبر هارث حجر را بشنید خدا را بخواند و گفت اینجا اگر مریم را در تود نو غرب
و منزلی است جان او را بجای فیض کن هنوز این سخن در دهان داشت که وفات نمود
خزیمه بن الهمان العلی بن مره یکی از ارکان اربعه و از انصفت نفیست که بحضرت
فاطمه (ع) غار گذاشتند و حضرت امیر (ع) در حق ایشان فرمود صافست الارض لیسعنه
بهم یوزون و بهم یفرون و بهم یظرون و حدیقه از بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) و
خاصان امیر المومنین (ع) است و در میان صحابه مخصوص بود بشناختن منافقین و
دانستن نامهای ایشان و کردار نمازخانه کسی حاضر میشد خلیفه ثانی بر او عازمی
گذاشت و او پیش از حضرت سلمان و ابی مدینه بود پس معزول شد و سلمان منصوب
شد بعد از دوت سلمان دوباره و ابی شد بود تا زمان خلافت حقه امیر المومنین
(ع) بناصله چهل روز بعد از او وفات کرد در مدینه نزد یک سلمان مدفون شد
حزین بن عبد الله بن جحشانی از معروفین اصحاب است و کثیری در عبادات نوشته

و در روز غدیر خم چون قصیدۀ بنیادیم یوم القدر یومهم را بخواند رسول خدا (ص) با و فرمود
 اولت باحسان موبد روح القدس مانضنا بلسانک و انشرط و اوائلت ذکر کرد که مبدل
 مخالفت اودا در احز کار با امر الوفین (۴) خیا نچه خدا بعالی در قرآن مجید مدح زنان
 پیغمبر را مشروط ساخته بقوله نعم بانساء الی لسن کا حد من الشکان ان القنن و اگر
 اینرا حفظه نمود با طلاق میفرمود خیا نچه مدح اهل بیت (ع) را در اهل انی مقید بشرطی
 نفرموده

حسان بن مهران را در صفوان جمال و از اصحاب حضرت صادق (ع) و کاظم (ع) و سید
 ثقة است و گفته اند او اصح و اوجه از صفوان است

حسن بن ابی سعید الکامری او پدرش از وجوه و ائمه میباشند و او هاست که
 حضرت رضا (ع) در حق او فرموده اطفا الله نور قلبک و ادخل الفقر بلبک

حسن بن ابی عقیل العلاف الخزاز شیخ اقدم احل ائمه از مکملین و فضلا امامیه است
 و اقوال او در کتب فقهیه مشهور است کتاب التمسک بحبل الی الرسول و کتاب الکرم و المکر
 فی الامامه از تصنیفات اوست

حسن بن الحکم بن بکیر بن اعین حد ابو غالب زرداری و پدر سلیمان است که

حضرت هادی (ع) از او بر زاری بغیر فرموده و حسن از حضرت کاظم و رضا (ع) حد
 روایت کرده و در کامر و سبکه و فی بحضرت موسی گفت ما از دعا فراموش نفرستاد
 حضرت فرمود سبدا بیکه من و از فراموش میکنم گفت با خود فکر کردم و گفتم که انحضرت
 و ابی شعیبان خود را بد دعا میکنند من هم از شعیبان اویم گفتم ما فراموش نفرستاد
 فرمود چگونه و الستی عرض کردم بسبب اینکه من شجره شام و شام برای شعیبان
 دعا میکنی فرمود از غیر این طریق مبدلانی گفتم نه فرمود هرگاه حواسنی بدانی حال خود
 را تو د من نگاه کن بین حال ما تو خودت یعنی اگر مراد تو داری من نیز تو را نظر
 دارم و اگر فراموش کرده مرا بخاطر بدانی

حسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) معروف بحسن مثلث برادر عبد الله
 و ابوهیم ما در شان فاطمه دختر سید الشهداء (ع) در مجلس هاء شعیبه شهید
 شدند اخبار ایشانرا مفصلاً در قمه السنه فی ذی القیام الخلفاء نگاشته ام

حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) که او را حسن مثنی گویند مدعی جلیل
 و دبیس و صاحب فضل و ورع و متولی صدقات امر المؤمنین (ع) بود و در کتب الاخص
 ملار من و کتاب عموی خود امام حسین (ع) بود و او با اهل بیت اسیر شده اسما

بن خارجة فراری که خویش مادرش را بود او در خلاص کرد از اسیری و بقوی جراحت
بسیار برین رسیدن داشت اسماء او را در گرفته با خود داشت و زخمهای او را مداوا کرد تا
صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد و حسن شوهر حضرت فاطمه بنت الحسین است
شیخ مفید روایت کرده که چون خواست یکی از دختران عموی خود را از بیخ کند حضرت
سید الشهدا (ع) فرمود ای پسر من هر کدام از دو دختران مرا خواستی اختیار کن
تا بتو و بیج کم حسن محالست که جواب بگوید حضرت فرمود که من اختیار کردم
برای تو دخترم فاطمه را که شباهتش بمادر من فاطمه زهرا (ع) بیشتر است و بالجله حسن
و فاطمه بسیار یکدیگر را بسیار دوست میداشتند و حسن پس سی و پنجگی
وفات یافت و در بیخ نجاش رفت و فاطمه بر قبر او خیمه زد و یکسال سوگواری او
نشست و شبها مشغول نماز در روزها روزه میداشت و چون مدت یکسال
منقضی شد موالی خود را فرمود که چون شب ناریک شود خیمه را از سرفر حسن
باز گیرند و چون شب ناریک شد گوینده را شنیدند که میگفت هل وجدوا
ما فقلوا و دیگر در پاسخ او گفت بل بپشوا فانقلبوا و بعضی گفته اند که فاطمه بدین
شعر بسید مثل حسبت هکما میگه خواست از سرفر برود الی الخول ثم اسم السلام علیهما

و من بیت حولا کمالا فقد اعلمت رجایم اینکتاب عباس بن فنی گوید که ظاهر در اتران این
مطلب شایع بوده که زنهایی محترمه شوهر و دست سرفر شوهر خود با یکسال اقامت کنند
و سوگواری نمایند این اثر در کمال در رجال باب دختر امیر القیس گفته و گفته شده که او
اقامت جست بر سرفر امام حسین (ع) مدت یکسال پس از آن عید سرفر عود کرد و از اسف
و حزن و اندوه حضرت وفات کرد

حسن بن حمزه بن علی مرتضی بفتح میم و کسر عین سید جلیل القدر زاهد و ورع عالم
در بیت از اجلای طایفه و فقها است نسبش به بیخ واسطه منتهی میشود بحسین پس
امام زین العابدین (ع) و شیخ ثعلبگری از او روایت کرده سینه سپرد و پنجاه و هشت وفات کرده
حسن بن راشد بغدادی ابو علی مولی لال العلب ثقه و جلیل القدر است روایت میکند از حضرت
عباد (ع) و او غیر از حسن بن راشد با حسین بن راشد کوفی است که از حضرت صادق (ع) روایت میکند
حسن بن زاده هاشم که حضرت صادق (ع) در حق او و برادرش حسین زاده دعا کرده و فرمود
احاطها الله و ملاها و رعاها و حفظها باصلاح اینها تا حفظ العلاء من

حسن بن زباید الطار الکوفی ثقه و ادعاست که دین خود را بر حضرت صادق (ع)
عزیم کرده و خواجه حضرت عبدالعظیم (ع) بر حضرت هادی (ع) پس از آنکه اعراف بنو حید

و نبوت و اقرار با ائمه نمود تا با حضرت رسید حضرت فرمود چه میخواهی من خواهم که
من تو را دوست داشته باشم ^{بن جبه} من ترا دوست دارم

حسن بن زین الدین الشهید العالمی از وجوه علماء و فقهای امامیه صاحب
تالیفات رقیقه در حدیث و فقه مانند منتهی الحان و معالم و اشی عشره و غیره
و او سید محمد صاحب دارش که در هر شهر اش باشد در نزد جناب مولا نا
احمد اردبیلی ^{رحمه} فلان کرده اند سید محمد پیش از او وفات کرد بر فر سید شو
مرحله صدقوا الیه و مرثیه هم برای او گفته و بر فر نوشت وفات او در شوال ۸۱۲

حسن بن علی بن ابی عثمان مفسر بسیار و موصوف بعباب از اصحاب حضرت
حوادثی عالی و ملعون است و او از نقیصه است که در اسلام نصیب ندارد
و ابو الخطاب محمد بن ابی زینب را ترجیح بر حضرت رسول ص میدهند علیه لعنة الله
حسن بن علی بن الحسن بن عمر الشرف بن علی بن الحسن السجاد ع ابو محمد اطروش
از صاحبان تالیف و معتقد امامت ائمه است و این سید جلیل معروف بناصر
کبر و جدای سید مرتضی در حدیث است و زید به بلاد اعدا اعتقاد غایبی است و از
کتاب تفسیر او بسیار نقلی کنند این ابی الحدید در وصف او گفته هوشی الطاهر

و عالم و زاهد و ادبیه و شاعر هم ملک بلاد الدیلم و الجیل و لقب بالناصر الحنی
و جرت له حور و عطفه مع السامانیه و توفی بیلستان فی سنه و سید مرتضی در شرح
مسائل ناصیه فرموده و اما ابو محمد الناصر الکبری و هو الحسن بن علی فضله فی علم و زهد
و فقه ظاهر من الشمس الباهره و هو الذی نشر الاسلام فی الدیلم حتی اهدى راه بعد الضلاله
و عدل و عداله بعد الجهاله و سیرته الجیده اکثر من ان محصى و اظهر من ان یحصى

حسن بن علی بن زباید الوشاء الجلی کوفی از وجوه طایفه از اصحاب رضا ع و پس
دختر الباقی صریح است که از شیوخ از اصحاب صادق ع بوده و از حد خود الباقی
روایت کرده که در وقت احتضار گفت شاهد باشید و این ساعت ساعت
در وع گفتن نیست هر اینر شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود و الله بعمری
مبنه که دوست دارم خدا و رسول و ائمه ع را پس انش من کند او را و این
کلام را عاده کرد دوبار و سه بار بدون آنکه از او سؤال کنند و شیخ طوسی
روایت کرده از احمد بن محمد بن عیسی فی سنه که بجهت طلب حدیث مرحلت کردم بکوفه
و ملاقات کردم در آنجا حسن بن علی و شارب از او سؤال کردم که کتاب علاء بن زین
و اما بن عثمان را و ابی من یا و بر خون او در کفم دوست میدارم که اجازه دهی

بن روایت این دو کتاب را گفت خدا را رحمت کند چه عجله داری بروی من این
 روی آنها بعد سماع کن گفت گفتیم که از حوادث روزگار این مستقیم گفت اگر می دانستیم
 از برای حدیث مثل طایفی است هر چند بسیار اخذ حدیث میکردیم چه آنکه من در آن
 کردم در آن مسجد نه صد تن از مشایخ را که هر یک مکتب حدیثی جعفر بن محمد (ع)
 فرمودند که از این روایت معلوم میشود که در سابق اهل قم چه قدر طالب حدیث بوده اند
 که شد رجال میکردند از قم تا کوفه بطلب حدیث و هم اعتماد ایشان باصول بود
 و روایت میکردند حدیث را مکرر الجار و الجار و سماع از مشایخ

حسن بن علی بن فضال نمایی مکی بابی محمد از حضرت رضا (ع) روایت کرده و جلیل
 القدر و عظیم المنزله و زاهد و ورع و عابد و مؤثق در روایت بوده و او اگر چه فطری
 مذهب و قائل بامامت عبد الله افطح لیسر حضرت صادق (ع) بوده اما در احراز
 رجوع کرده و امر او در عبادت و دیانت مشهور است و مصلائی او در جامع کوفه
 در پای ستون هفتم معروف بستون ابراهیم (ع) که افضل مقامهای مسجد است
 بوده و در روایت فضل بن شاذان است که شنیده در مسجد الریح از جماعتی که در
 حق حسن بن فضال با هم می گفتند که این فضل اعد من را بنوا و سمعنا است همانا پیرو

مروید بصحرا و سرسجده میکردند و چندان سجده او طولانی و با سکینه است که مرغ
 پرواز او می نشیند خیال آنکه حبابه باخوفه است و حیوانات وحش در و در
 او چرا می کنند و او را ورم نمیکند بجهنم انسی که با او گرفته اند و بعضی او را از
 اصحاب اجماع گرفته اند و فاشی در سینه واقع شده و پسرش احمد فطری و فقه
حسن بن علی بن محمد الطبرسی شیخ عالم فاضل ماهر خب از علماء زمان هاء الدین
 محمد بن محمد صاحب دیوانست که در زمان هلاکوخان وزارت داشته اند و بهاء
 الدین محمد نظر صاحب بن عباد بوده لاجرم مولانا حسن بن علی طبرسی کتبی باسم او
 تالیف کرده از جمله اربعین بهائی در فضیله امیر المومنین (ع) و دیگر کامل بهائی در
 سفینه فرموده که چون من ضابط الطاهر بن و اخوات او اصفی نمودم و از
 حمله نولا بود لازم بود در قسم نبوا هم شروع کردن لهذا این کتاب را در تبرکات تالیف
 نمودم و آن کتاب شریفی است در بلده عینی بطبع رسیده و لکن خیلی کماب است
 و لکن من در دو سال قبل که از آن شهر عبور کردم یک نسخه از آن بدست آوردم
 لکن افسوس واه که چندان مفهم است که انتفاع از آن متعسر است

حسن بن کثیر بجلی کوفی شیخ مفید روایت کرده از او که گفت شکایت کردم بحضرت

ما فرمود از حاجت خود و جفاي اخوان فرمود بدو برابرست برادر که رعایت
نویکند در وقت غنای تو و روزا و گذارد و قطع کند از تو در وقت فقر تو پس امر
فرمود بعلام خود که کبسه پولی بن داد که هفتصد درهم داشت و فرمود این را در نفقه
خود صرف کن و هرگاه تمام شد مرا خبر کن

حسن بن محبوب ^{البراد} و زاد قم گفته شده که حضرت رضا ^ع بیرونی فرمود زراد بگو
بلکه بگو سراد صاحب مشیخه و ثقة جلیل القدر و از ارکان اربعه عصر خود و از اصحاب
اجماع است ^ع از حضرت رضا ^ع روایت می کند و در اخر ستمه بن هفناد و پنج
وفات کرد و او از شخصت نفر از اصحاب حضرت صادق ^ع روایت می نموده که از جمله
علی بن رباب است که پدرش محبوب عوفی هر چند بی که از علی می نویسنه بگویم
محبین مبداء و علی بن رباب از ثقات و اجلاء علمای شیعه است و برادرش عیان
از رؤسای خوارج بوده و در هر سالی سه روز با هم جمع میشدند و مناظره
میکردند پس از آن از هم جدا میشدند و بگویم بسلام حنی بسلام محاسبه میکردند
حسن بن موسی التمیمی پس خواهر ابو سهل بن نوینت از علماء و بزرگان است
فلسوف عظیم الشان است مصنفات بسیار در کلام و فلسفه و در توحید و عقاید و غلات

ابو یونس

و اصحاب متابع و غیره دارد و از جمله مصنفات او فنی الشیعه است
حسن بن هانی معروف بابونواس شاعر است که در شمله در بغداد وفات کرد
و او را بهر عظمی از شعر بوده و له اشعار رائقه منها فی مدح سیدنا علی بن موسی الرضا
^ع و صلوات الله علیه مطهره و ثقیات ثبا بهم مثلوا الصلوة علیهم ایما ذکر و من لم یکن
علو باحین تنسیر قاله فی قدیم الدهر مفتی الایات روایت شده از یکی از اصحاب
ابونواس که گفت من بعد از مرگ ابونواس برای او جنح بسیار کردم بجهت معاصی بسیار
او و عذاب الهی بر او تا وقتی او را در خواب دیدم با هیئت خوشی اراد پر سپیدم
که خدا با توجه کرده گفت مرا درین سبب چند بیی که گفته بودم گفتن ان ایات کدام
است گفت تود ما درم است صبح کاچی تود ما درم و درم و حکا بتر ما بوی بگفتم
و مطالبه ان ایات نمودم ما درم نوشته بیرون آورد بخط ابونواس این اشعار را که
یا رب ان عظیم ذنوبی کثرت فافقد علمت بان فضلك اعظم ان کان لا بدعوى الا حسن
فی الذی بدعوا و یوحى للجرم الی ان قال یا من علیه توکل و کفایتی اغفر لی الذلات ای اثم
حسن بن بهاسر بصری همانست که فصاحت و بلاغت معروف بوده از ابو عمرو بن
العلاء نقل شده که گفته اند بدم فضیح تر از حسن بصری و حجاج بن یوسف ثقفی گفتند

حسن

از این دو کدام فصیح تر بودند گفت حسن ولادت او در پندرده سال قبل از وفات
 عمر بن الخطاب شد و در همان شبی که حسن وفات کرد ابو عبیده بخوی بصری مژگ
 شد گویند که مادر حسن خبره کنیز ام سلمه زوجه پیغمبر (ص) بوده و گاهی که خبره
 بی حاجتی میرفت و حسن میگریست ام سلمه پستان خود را بر دهان او می گذاشت و
 او را مستغول میساخت و گاهی شیر از پستان ام سلمه بیرون می آمد و او می مکید
 لاجرم گفتند حکمت و فصاحت حسن از بکت پستان ام سلمه بوده و صوفیه و اهل
 سنت را اعتقاد **خامی** است همین و اکثر شیعه او را معتزت میدانند از امتوالمؤمنین
 و ائمه طاهری سلام الله علیهم اجمعین و از نوای او مطامیر بسیار نقل کرده اند

حسن بن شیخ فقیه سدید الدین یوسف بن مطهر الحلی معروف بابنه امه العلامه دفع
 الله الخلد مقامه جلالت شائش و عظیمه از آنکه در این مختصر بعضی از آن اشارت شود
 و اما از آمدن حتمه کنت کن قال لذکاء ملائورک و غصاره ما اغریک و ان فی صاحب من یستغفر
 و عشرین حرفه عن معالیه فاصل الخباب لیسر خواهر محقق حلی است وضا بقش در علوم
 با آنکه تمام در ریاضت محقق وند فقیه است مرتبه ایست که حساب کردند اگر فقیه
 شود بر اقام عمر شریفش از جهل تا بعد تصدیب هر روزی کرامی شود و شیخ ابوعلی

قال بن ابی عمیر و ما یحیی بن بعض
 علی و بن الحسن بن ابی الحسن البصری
 ابو عبیده و در عین حادی سلمه انه
 قال لکان علی یلیل الشفت بالدر
 لکان یزأله ما یصل فیه و درو عنه
 انه لکان من الخدین عن یزید و یزید
 عنه ان علی را به یزید و یزید و یزید
 و او را به یزید و یزید و یزید
 فقال له ارفقت ما یزید و یزید
 و اراق امیر المؤمنین و یزید و یزید
 المسلمین اکثر قال او سکت و یزید
 قال نعم قال فلان است مومنا قالوا
 فمزال الحسن عاب قاطب مومنا
 الحق ان است فاما احسن فانهم
 بر حقون عنه و یزید و یزید و یزید
 انه لکان من الخدین عن یزید و یزید
 و المعطی بن له رکنه

در منتهی الفضل از مجمع البحرین نقل کرده که بعضی فضلاء با یصد جلد از مصنفات
 علامه **رحمه** بخط خود علامه دیده اند پس از آن شیخ ابوعلی گفته بلکه در کتاب روضه العارین
 نقل کرده از بعضی شراح خبر مید که از برای علامه در طب هوار تصنیف است و با الجملة
 علماء و فقهاء از بحر علم او معترف و بیغیث و بزرگواری ان معظم مفر و معترفند
 در شب باردم محرم ششم و فالگرد و جنازه اثر الجف جمل کردند و در جوار قبر ابوالمؤمنین اودا **خامی**
حسین بن بسطام او و برادرش ابی عتاب کتابی در طب نوشته اند از روی
 احادیث بسیار پرفایده و منافع اطعمه و رقی و غونیات در آن بسیار است

حسین بن روح شیخ اجل ابو القاسم است که از طائفه جلیله نوخیز است که
 پیوسته انظار فقه علما و متکلمین و صاحب تالیف بوده و این بزرگوار نایب بهم امام
 عصر بحل الله و جفاست و بعد از فوت محمد بن عثمان ناج نیابت بر سر گذاشت و زیاده
 از بیست و یک سال مشغول بامر سعادت بود و مرجع امور شیعه بود در ششم
 و هجرت از دی یوسف فیر شریفش در بغداد در آخر کوفه ایست در وسط بازار **خامی**
حسین بن زید بن علی بن الحسین الشهدی (ص) ابو عبد الله مملوک مدینه والد معه حضرت
 صادق (ص) او را اتقی کرده و تربیت نموده و دخترش هم خود از فطرت ائمه و اجداد او عوده

گفته اند که او را زوال دمه می گفتند بجهت کربستن او در تقيج در نماز شب خود
و او سیدی زاهد و کثیر العلم بوده بیست و هفت حضرت صادق علیه السلام

حسین بن سعید الاهوازی بن حماد بن مهران مولى على بن الحسين بن ابي جليل
الفهرارز راویان حضرت رضا و جواد و عیسی است اصلش از کوفه است لیکن
با برادرش حسن با هواز منتقل شد پس از آن قم تحویل کرد و نازل شد و حسن
بن ابان و در قم وفات کرد و سی کتاب تألیف کرده و برادرش حسن پنجاه کتاب تصنیف
کرده و در تصنیف این سی کتاب شرکت کرده و این سی کتاب در میان اصحاب معروف است
نحویکه کتب سابقین را با آن قیاس میکنند و میگویند که فلان کتابها پیش مثل کتب
حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است باز پاره است و هکذا و احمد بن محمد بن طیب
مدینان مرگ بخوار است و در قم وفات کرد.

حسین بن عبید الله بن ابراهیم بن الغضائری ابو عبد الله وجه الشیعه و شیخ مشایخهم
صاحب رجال است و این همان ابن غضائری است که اقوال او در کتب علماء رجال
خصوص در جرح و تعدیل تضعیف روایات شایع است و گفته اند کم است ثقه که از جرح
او سالم بماند و بسیاری گفته اند که ابن غضائری مطلقاً صاحب رجال احمد بن حنبل جلیل حدیث است

ابن الغضائری

و صاحب مرد صالحات الحیات کلام را در این مقام بسط داده و فائش و ریشه صفی
واقع شده و او از اجلاء شیوخ شیخ و نجاشی و غیره می باشد

حسین بن علی بن الحسن التلث شهید فقیه بسیار جلیل القدر است احوال او و والدش و
شهادتشان را در کتاب منتهی الامال فی ذکر مصائب النبی و آل نیکام

حسین بن علی بن الحسن السجاد سیدی فاضل و ورع و جلیل راوی احادیث بسیار از پدرش
سید مجاهد و غیره است و حضرت السجاد و برادرش حضرت باقر (ع) است در ششمه وفات
کرد و در رفیع بحال رفت شیخ مفید از او روایت کرده که در مورد ابراهیم بن هاشم مخوفی و الحی
مدینه بود و ما را جمع میکرد روز جمعه در روز یکشنبه پیغمبر (ص) پس شروع میکرد بکوفی و شتم
در حق امیر المومنین (ع) تا آنکه در یکی از روزهای جمعه که ما را جمع کرده و انکس از صحبت مملو شده بود
و من خود را بمنزله چسبیده بودم که خوابم بود ناگاه دیدم که قهر شکافته شد و مردی
با جاذبه سفید از قیام برپا آمد و بمن گفت تو از حرف نمیزنی کلمات این شخص کفم ای و الله فرمود
بکش ایشان خود را و من چه خواهد کرد خدا با او پس ناگاه دیدم که ابراهیم در حالیکه
بکوفی میکرد با امیر المومنین علیه السلام از بالای منبر افتاد و بر من لعنه الله

حسین بن علی بن الحسن بن موسی بن یایوب النخعی ثقه جلیل القدر صاحب بالیقات است و از

پدر و برادرش رئیس الحدیث و جماعتی دیگر روایت میکنند و او برادرش صدر
مدعی امام زمان مؤید شدند

حسین بن علی بن سفیان ابو عبد الله بن زفری معروف رحمه الله شیخ مشایخ
و ثقة جلیل القدر و صاحب نقایب است

حسین بن یحیی از اصحاب حضرت کاظم (ع) و واقعی بن عتب بوده و قائل بامامت
حضرت رضا (ع) بوده و ثقی در صریح خدمت حضرت رضا (ع) رسید عرض
کرد ای زمین خالی از امام میشود فرمود نه گفت دو امام در یکوقت میباشد و فرمود
نه مگر آنکه یکی از ایشان صامت باشد گفت من دانستم که تو امام نبستی فرمود
انگیزا دانستی گفت از جهت آنکه تو اولاد نداری و امامت در اعقاب است و فرمود
بعد سوگند که نخواهد گذشت امام و یابی مگر آنکه مؤید شود بپای من پسری
از صلب من که در مقام من قیام نماید و احیای حق و محو باطل فرماید و انشاء
فرمود از این کلمه بحضرت جواد علیه السلام

حسین بن محمد بنی الطبرسی شیخنا الاعظم و عمادنا الافوم صفوة المقدسین و
الساخرین خاتم الفقهاء و الحدیثین سیاح الفضل الهائل و محر العلم الذی لبس

الحمد لله رب العالمین

له ساحل مستخرج كنوز الاخبار و هجی ما اندر من من الاثار كثر الفضائل و هو
الحاجی شیخنا و مولانا الحدیث النوری انار الله تعالى به هاته مدیرش از علما و فقهاء
و صاحبان تصنیف است و در دایر السلام اشاره بحال او شده و ولادت شیخ
ما در هجدهم شوال ۷۷۷ در یکی از فرای نور واقع شده و در طهران بر عالم
فقیه حاجی شیخ عبد الرحیم بر و جردی و الدعیال خویش نایل کرده و در ۷۷۸
هجرت بعراق غرب فرموده و از جناب عالم مخبر و فقیه جامع علامه عصره و واحد
دوره شیخ العراقین مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی استفادة علوم فرموده و زمان
قلبی نیز در مشهد غروی در مجلس درس مرحوم شیخ اجل اعظم حاجی شیخ
مرضی الانصاری رضوان الله علیه حاضر شده و در ۷۸۷ مسافر حج فرموده
بجمله زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) و در ۷۹۷ رجوع بعراق فرموده و در آنسال
وفات شیخ العراقین واقع شده شیخ مرحوم زیارت خانه خدا مشرف شد و این
دفعه دوم او بود چون برگشت و چند سال در نجف اشرف ماند انكاه
مهاجرت فرمود بنا حبه مفسر ستر من رای در زمان مهاجرت سپید سبند
حبه الاسلام و نادره الایام و اسناد اللش و محدب المذهب فی القرن الثالث عشر

المنتهى اليه من ائمة الشيعة في عصره وللطاع الذي انقاد له الجيوش لهيبه والذى ينجح
 عن وصفه اذ في معاليه اللسان رئيس السليح الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازي قدس الله
 ربه الشريف وجندي در سائرة بودنا انك دفعه سيم حج بيت الله مشرف شد و بعد
 از حج خانه در مسجد مراجعت بوقت جمع بقصد راجعت حضرت امام رضا و بعد از قضاء
 از قضاء و طرا از مسافرت مراجعت نمود بسائر بلاد و بود در انجا تا در شهر که
 مهاجرت کرد و مخف اشرف بخدمت توفيق و در آن بلاد شریفه مفیم بود تا سال هزار و صد
 و بیست که در شب چهارشنبه بمسبت و هفتم جمادی الاخره یک ساعت از شب
 گذشت از دنیا رحلت نمود و در صبح روز بیست و هفتم که روز وفات حضرت هادی
 بود در محلی مطهر حضرت امیر المومنین (ع) در ایوان سیم از انوارهای شرفی باب
 القلعه فکرت رفت و مصیبتش بر عاهه مسلمین خصوص و ابتدای که در عهد ملش فرزند
 اولاد او را شنیدند چندان الحی گذشت که هنوز الحش را در کام خود می بینم و بر تعداد او
 تا سفت بخورم استل الله تعالی ان بعد من لطیف و نیر و محضی و اياه فی مستقر رحمت
 و کم که رحمت الله من الله تعالی الطاف خیره و مواهب غیبیه و نعم حلیمه و اعظمها
 انه رحمت الله مع کثره اسفاره الف نالعات کثره راقه و تضییقات فاقه شلح
 عددها المئین فخر کل واحد منها عن طول باعه و کثره اطلاعه منها کتاب مستدرک

الوسائل و مستنبط العسائل فی مجلدات ثریب من غمام الوسائل و کان رحمه الله
 حسن الحاضرة سراج الکتابه کثیر الحافظه مقبلاً علی ثلثه مستوحشاً عن اوثق اخوانه
 و کان شديد العبادة کثیر الوضاعة لم تقته صلوة اللیل و القيام فی طاعة ربیه فی اناء اللیل
 و کان جاً معاً علی کل مکرمه و شرافة و اسنى کل فضلة و فضيلة و بلغ من کمال قدره و ربه
 و اخذ من کل علم شریف جوهر و حقیقه اما علمه فاحسن فیه معرفة الرجال و الاحاطة بالافعال
 و اطلاعه بدقائق الايات و نکات الاخبار بحيث یخبر العقول عن کيفية استخراج حجاب
 الاخبار عن کونها و ترجع الانباء حاسره عن ادراک طریقه استنباط اشاراتها
 و رموزها فسیحان الله من کثره اطلاعه و طول باعه و شدة تجرعه العلوم و الاخبار و السنن
 و الآثار کان یجزم مواجاً و سراجاً و حاجاً و کان صنیا بعمر بحيث لم یقع رفقة من دونه
 عمره و غلبت جوهر حصونه بمصنی بلا فائدة و یقنی بلا عايله بل اخذ منه حظه و نصیبه اما
 یجمع شتات الاخبار و نالیف متفرقات ما ورد عن ائمة الاطهار و اصاها الذکر و لا راد
 الايات او بالصلوة و النوافل المندوبات مواظب لكل سنة سنیه و مودة لم یسوس
 دقایق الادب الدلیلیه کان واعظاً لغيره بافعاله و اقواله داعياً الی الله بحجاس الحواله
 و بالجله و جوده کان ایه من الايات و جوده الائمة علیهم السلام الذین هم ائمة الکبری و عمله

وطريقته مثبت لا مامتهم وحدا نام من غير طلب صغري ولا كبرى بذكر الله تعالى
 رويته ورويته العلم منقطع وبغيب في الآخرة علمه ما قام احد في مجلسه لا يجير مستفاد
 خد يد وشتوى الى الثواب وخوف من الوجد لا يخاف من الاعمال البدنية الا احسنها
 وانعها ولا يأخذ من السنن الا احسنها افعاله كانت منطبقه على كلامه وكلامه
 مقصور على ما خرج عن امامه لازم من خد متهم بوجه من الدهر في السفر في كل وقت والليل
 والنهار وكنت استفيد من جابره اليه الى ان غيب بينا غراب اليه حشره الله تعالى
 مع الاغنة البامهين وفي خلال استفاد من استخرج عنه رحمه الله ان يجير في روايته
 مولفات الاصحاب رضي الله عنهم بطريقه المحسنه فتع على باجناح مسئلي فاجازني انه ان
 ادري عنه مولفات اصحابنا رضي الله عنهم فديما وجد ثناء في تفسير الحديث والعقده و
 الاصولين وغيرهما خصوصا الكتب الاربعه التي فيها اساس المذهب وروع الدين
 كتاب الوسائل والجمار والمندرك الوسائل الذي نعم الله تعالى عليه بتأليفه وغيرها
 ما سأل له اجازته وضع له روايته بطريقه المعهوده عن مشايخه العظام انقضا واسلا
 ما اخبره به اجازة في الشيعه وناج الشيعه خاتم المحققين ومؤسس القواعد التي خلقت
 عنها راسا فين واللاحقين الشيخ الاجل الاعلم والاسناد الاعظم وطورا العلم البارخ

والحضر

الاسم اسناد المجتهدين وخاتمة الفقهاء والمحققين المتعزى اليه رايته كافة الاماميه
 في عصر الاسناد الاكمل الشيخ رضي الله عنه في الاضاري فخره الله برحمته واسكنه في جنه عن
 شيخه الفقيه البينه البحر الفقام ومسنده في مناجح الاحكام الاحكام المولى المحقق احمد
 النراقي رحمه الله من البحر الملائم الذي خاير وعينته العلم والفضل والادب والانوار
 صاحب الكرامات الباهر والابايت النبويه العلامة الطباطبائي المدعو بجبر
 العلوم قدس الله روحه عن شيخه الحديث المحقق العالم العلم صاحب التلويح بطريقه
 المذكورة منها مع ما يروى عن شيخه رحمه الله بطريقه المشرحه في حاشية كتابه المسمى
 فانما ادري عنه بطريقه الخمسة جميع ما صحح له روايته وحايزت له اجازته والمحمد لله رب
 العالمين وكان ذلك في يوم الجمعة في ثلث من شهر ربيع الاول من سنة في الكوفة الشريفة
حسن بن منصور الخلاج مريدم در حقي او دوفقه انه مشهور بين فقهاء وعلماء
 منذ ست او ست وار فوائد خلاصة علامه نقل شده كه او از كتابين بوده و در مجاز و
 غيبه شيخ طوسي او را نقل کرده ان در كتابه من مومنين وادعاه بالبيت وسقا
 كردند از روى كتاب واقرا و شيخ مقيد بن كتاب نوشته است در روى اصحاب خلاج
 و بالجمله او در بقاء شسته در بقاء بقتل رسيد دستها و پاهاى او را بدين وس

خلاج
منصوب

حکیم بن حبیل از اصحاب رسول (ص) و از سادات عبد القیس است مردی صالح و مطاع در قوم خود بوده هنگام ورود حبل و طحه وزیر ابان محاسب کرد و او یکی از اشخاصی است که بر احوال عثمان و اعمال او شنیع و انکار می نمود و حتی اسیر عثمان
حماد مخدومی هاست که بحضرت صادق (ع) گفت که بیلاد شریک رحلت میکنم بعضی گفتند که اگر بخواهی با کفار محشور بشوی حضرت فرمود ای حماد هرگاه اینجا باشی اسیر ما را نکش میکنی و دعوت بان مینمائی گفت علی فرمود هرگاه که در این شهرهای اسلام باشی اسیر ما را نکش میکنی و بان سخن را مردم را گفتند فرمود اگر بگری در اینجا محشور خواهی شد در حالیکه نود و نه مطالب نویسی کند
حماد بن عثمان ملقب بناب از اصحاب اجماع و جلیل القدر و از ثقات اصحاب حضرت کاظم (ع) و رضا (ع) و او و برادرش حضرت حسین غامی ثقه و فاضل می باشد و در سنه ۲۹ و ۳۰ وفات کرد
حماد بن عیسی بصری از اصحاب اجماع است و زمان چهار امام را درک کرده و در ایام حضرت جواد (ع) شش رحلت کرده و در حدیث منقول و مختلط بوده و می گفت که من هفتاد حدیث از حضرت صادق (ع) شنیدم و می شنیدم در حفظ

ان شک بر من وارد شد تا اختصار کردم و بلیست حدیث و حدیث مذکور هاست که حضرت کاظم (ع) دعا کرد که حق تعالی او را روزی در مایه خانه و زوج و اولاد و خادم و بنیاد حج و عمام روزی او شد و بنیاد هر بنیاد حج کرد و چون خواست حج بنیاد و یکم کند هفت که بحقیقت رسید داخل اب شد که غسل کند و اب غرق شد و فرزند بیاله است رحمه الله
حمران بن اعین تنبلی بود در سمرقند و از حواریین ماقربین بنیاد رفته و حضرت باو فرمود که از نو مشیعه مانی در پنا و اخوت و حضرت صادق (ع) بعد از موت او فرمود مات والله مؤمنا بخدا قسم بحالت ایمان از دنیا رفت و وقتی بحضرت صادق (ع) عرض کرد ما شیعیان چه مقلد کم میباشیم لواجمنا علی شاه ما اقبیاه فرمود عجب است از ان شاعر خبر دهیم گفت بلی فرمود مهاجر و انصار رفتند و اشاره بدست خود فرمود مگر سه نفر و مراد از این سه نفر سلمان و ابوذر و مقلد است خیال می شود و مراد باری است از ان اس الایک نفر سلمان و ابوذر و المقلد قال الراوی نقلت عمار قال کان خاص حصه ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یثک ولم یدخله بشی قال المقلد و وارد شده که وقتی در راه جوانی که هنوز مو بر صورتش نرسیده بود میخواست از رفت و در میان خیمه حضرت با فرزند ابان بن خیمه داخل گفت چون داخل شدم دیدم عجمی

حمران

خاص حصه بالملکین و
 بالمجسین معنی حار و عدل
 گناهان بزرگ

دو رنجبه نشسته اند صدر مجلس را خالی گذاشته اند و کسی در آنجا نیست و مردی هم
 در گوشه نشسته حجامت میکند با خودم گفتم که باید حضرت باقی همین شخص باشد
 نجابت انجذاب رفیع و سلام کردم جواب فرمود مقابل رویش نشستم و حجام هم نشیبت
 سرش بود فرمود از اولاد اعیان میبایستی گفتم بلی من زواره سیرا عین میباشم فرمود ترا
 بشاهت شناختم فرمود ابا حرام حج اندک گفتم نه و بر شما سلام رسانید فرمود او
 از مومنین است حفا که و نخواهد کشت هرگز هرگاه او را ملاقات کنی سلام مرا بآید
 برسان و بگوید **حججه** حکم بن عنبیه را از نجابت من حدیث کردی که **ان الاوصیاء** **محدثون**
 حکم و اشیاء او را مثل اجداد خبر مده زواره گفت حدیث کردم خدا را و شما گفتم او را
 الخ و در روایت دیگر است که حضرت صادق **ع** احوال حرام را از بیکر بن اعیان پرسید
 بیکر گفت امسال حج نیامده با آنکه شوق شدیدی داشت که خدمت شما برسد
 و لکن سلام بر شما رسانید حضرت فرمود برو و بر او سلام بآید حرام مومن است
 از اهل بیت که مرثیه نخواهد شد هرگز نه بخند و نه خیره او را و بالمجمله
 روایات در مدح او بسیار است و حسن بن علی بن بطنین از مشایخ خود روایت کرده
 که حرام و زواره و عبد الملك و بیکر و عبد الرحمن اولاد اعیان ثانی شریف بودند

و چهار نفر از ایشان در زمان حضرت صادق **ع** وفات کردند و از اصحاب حضرت
 باقی **ع** بودند و زواره نامان حضرت کاظم **ع** بود و ملاقات کرد آنچه ملاقات کرد
 و گفته شد که حرام از نامعین محسوب میشود بجهت آنکه او از ابوالفضل عامر بن واثقه
 روایت میکند و او از کسی است از اصحاب رسول **ص** که وفات کرده و روایت است
 که حرام هرگاه با اصحاب می نشست پیوسته با ایشان اول محمد روایت می کرد پس
 هرگاه از ایشان از غیر ال محمد **ع** چیزی میگفتند ایشان را رد میکرد همان حدیث
 از اهل بیت **ع** تا سه دفعه چنین می کرد اگر همان حال باقی میماند بر میخواست
 و میرفت و پیران حرام حمزه و محمد و عقیبه ثانی از اهل حدیث بودند
حمزه بن الطیار همانست که بعد از وفات او حضرت صادق **ع** بر او نوحه و دعا
 کرد **رحمه الله** و لغاء نظر و سرور آنقدر که شد بد الخصومه عنا اهل البیت و از
 حمزه روایت شد که وقتی حضرت صادق **ع** دست مرا گرفت پس ائمه علیهم السلام
 را یک یک شمرده و حساب میکرد بدست تا رسید بحضرت باقی **ع** دیگر چیزی
 نثاره گفتم خدا را فدای تو کند هرگاه شکافی نماند بر او و حلال کنی بعضی از او حرام
 کنی بعضی از او من شهادت خواهم داد که آنچه حرام کردی حرام است و آنچه حلال

کردی حلال است الی آخر

حمزه بن عبد المطلب ابوعلی اسد الله رسید شهداء زمان خود به یون
عموهای حضرت مرثی است یعنی از ابوطالب و برادر مرثی ضاعی حضرت است و در
الحزب شهید شد و من حضرت از شهادت انجا بر او احوال وحشی قاتل انحضرت را در بعض
الکلام فی ذایع الامم ذکر نمود و جلالت شان انحضرت بپیش از ان اسکه ذکر شود و
من حضرت از ان در کتاب منزه الامال فی ذکر مصائب النبی و الال اشاره نمودم و در
حضرین ابیطالب و وحید بن سلفیت انجناب و حمزه ذکر شد و در کمال جانی است
که مبرالمؤمنین (ع) دائماً گفتند و الله لو کان حمزه و جعفر حقیقین ما طع فیها ابوبکر و عمر
و لکن انقلبوا بحلبین جانین عقیل و العباس

حمزه بن ابوالقاسم علی بن حمزه بن الحسن بن عبد الله بن العباس بن علی بن ابیطالب (ع)
ثقه حلیل القدر کثیر الحدیث صاحب تالیف است و شیخ معتبر کی حدیث از او روایت
میکنند و شریفش در مریدیه تیره از اهل حله میباشد و در کتاب شریف سید
العلماء و الفقهاء اقامه میهدی فی ذی حلادی بعد از حضرت صاحب الزمان
(ع) اشاره باین بزرگوار و مدفن او شده و حضرت عجل انکابوا در حائمه ثقیه الزمان

شیخ مرحوم که بدست انحضرت تمام شد برآمد نمودم و انتقام را بجایش ذکر نیست
خان بن سید صبری از اصحاب صادق و کاظم (ع) است و واقفی مذهب و ثقه است
و از مدینه جنس معلوم میشود که نزد او امامی است و بالوجه او کثیر الروایه است
و عیون روایت و بزرگان اصحاب از او روایت کرده اند

حنظله الغسیل هاست که در زمان شی که صبح کاهش حنک احد بود و دختر عبد
الله بن سلول را نکاح کرده زفاف داشت لاجرم بغداد ایت الدین کتایب نوک الکلیه
از کرم از رسول خدا (ص) ان شب در مدینه بماند صحابه که از حایه خواب و
خواست انخواست او را که رسول خدا (ص) در میان دشمن بنزد کند و من بعد وی
و عشرت مشغول باشم پس غسل جنابت نکرده سلاح بر خود راست کرد و با جد
شافت و حنک کرد تا شهید شد ابو سفیان گفت یوما بیوم و حنظله انحنظله
یعنی مثل این حنظله در عوض حنظله بر من باشد که در مدینه کشته شد پس در شکان
حنظله را غسل دادند چنانچه پیغمبر (ص) خبر داد از اینجهه او را غسل لایله گفتند
و پدر او ابو عامر صاحب انصاریت که بکبریت و با اتفاق فریض در حنک احد بجنگ
رسول (ص) آمد و بعد از فتح مکه بنزد هرقل کریمت و در مدینه کافرم

جبار بن السراج کسانى مذهب است و ثاقل است بآنکه محمد بن الحنفیه دنده است
 احتیاجات حضرت صادق با او در این باب معروف است
حیدر بن محمد بن نعم سمرقندی عالم جلیل القدر مکی بانی محمد است روایت کرده
 جمیع مصنفات شعبه و اصول را از مشایخ و او از غلامان محمد بن مسعود عباسی است
 و روایت کرده هلد کتاب از کتب شعبه بقرائت و اجازه و شارکت کرده محمد بن مسعود
 را در روایات صاحب مصنفات است از جمله کتاب تنبیه عالم قله علمه الذی معه
باب الحناء
خالد الجلی هاشمکه دین خود را ب حضرت صادق علیه عرصه کرده و شهادت داده
 بوحدا بلیت حق نعم و بر سالت سیده و رسول او محمد بن عبد الله (ع) و بآنکه طاعت
 امیر المؤمنین مثل طاعت رسول خدا فرقی است بربندگان و هم چنین است امام
 حسن و امام حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی (ع) ب حضرت صادق گفت که
 شهادت میدهم که همه اینها از خدا تبارک و تعالی (ع) حبل است الان فقد قلت حقاً
خالد بن زید معروف بابو ایوب انصاری (ع) که از اصحاب رسول (ص) و حاضرین
 در بدر و عقیبه و سایر مشاهد رسول خدا است و دهان است که رسول خدا (ص)

در وقت هجرت از مکه و در مدینه بنی هاشم آمدند و از مدینه شد و خدمات او و مادرش رسول
 خدا (ص) مادامیکه در خانه او بود معروف است و او بعد از ابوالهشتم از جمله سابقین است
 که رجوع با امیر المؤمنین (ع) کردند و در غزوات امیر المؤمنین حاضر بوده در جبهه در مدینه
 در حدیث و در سینه بنی هاشم در سینه بنی هاشم در حدیث و در سینه بنی هاشم در حدیث
 کرده که وقتی ابو ایوب بر ما وارد شد و این بعد از واقعه جمل و صفین بوده پس نزول
 کرد در بستان برای ما علف بجهت اسب خود صاحب منش رسیدیم و علف برای اسب
 او آوردیم آنگاه نشستم خدمت من و گفتیم ای ابو ایوب تو در کتاب رسول خدا با کفایت
 با شمشیر خود قتال کردی این هنگام با مسلمانان قتال میکنی فرمود که رسول خدا (ص) امر فرمود
 ما را بقتال فاسطین و مارین و ناکثین و من قال دادم باناکثین و فاسطین و مقاتله هم
 خواهم نمود ان شاء الله با فرقه سیم در صفات بطرقات در غزوات و غلبه انما کما است ان
خالد بن سعید بن العاص الاموی محب بنی امیه و از سابقین اولین و متمسکین
 بولایت امیر المؤمنین (ع) بوده و سبب اسلام او آن شد که در خواب دید انشی از غنچه است
 و پدرش میخواهد او را در آن انش افکند حضرت رسول او را بوی خود کشید و از انش
 بخت انش داد خالد چون بیدار شد اسلام آورد و او با حضرت محبته مهاجرت کرد و

یا جعفر را جعت کرد و در غزوه طائف وقع و جنت پدید و از جانب رسول و الی
برصد فاته من بود و بعد از وفات پیغمبر با ابو بکر بیعت نکرد تا آنکه امیر المومنین
را اکرام بر بیعت نمودند و از روی کراهت بیعت نمود و او از آن دوازه نفر است که
انکار بر ابو بکر نمودند و محاجبه کردند با او در سر فرود مسجد در حالیکه بر فراز منبر بود و حدیث
در کتاب احتجاج و حصال است و از مجالس نقل شده که دو برادران او امان و عیسی
بنی از بیعت نکردند و مناجات اهل بیت نمودند و قالوا لهم علیهم السلام انکم
لطوال الشجر طيبة الثمر و نحن لکم بنج

خالد بن نجیح کوفی ق ظم او همانست که گفت و آمدندم و حضرت صادق
در حالیکه تورا انجیاب سمعی بودند پس من در ناحیه نشستم و در مدخل خود گفتم
وای بر شما چه غافل کرده شما را تو چه کسی نکند تو در رب العالمین پس از
انجیال انحضرت ندا فرمود که وای بر تو ای خالد سوگند با خدا که بنده مخلوقم و از
برای من است پروردگار یکم سپیستم او را اگر نپرستم او را عذاب خواهد کرد مرا پیش
پس گفتم نه بخدا قسم منکریم در حق تو هرگز مکر قول نرادر حق خودت
خیاب بن الامرت از خیاب اصحاب رسول و ششم کس است که اسلام آورده

در بدر و شاهد دیگر حاضر بوده و او از فقراء مسلمانان و از معذبین در راه اسلام است
و او همانست که کفار یکم الش روشن کردند و پشت او را با لشکر کشیدند چنانکه چوبی
پشت او آب شد و انش را خاموش کرد چنانچه خودش بر آبی عمر بن الخطاب در زمان
خلافت عمر بن الخطاب نقل کرده و چون عمر پشت او را نکشید گفت تا امروز من
ندیده ام و خیاب از سابق خسته است و در صفین و نهروان ملازمت مرکاب الیه
داشت و در سندی و نه در کوفه وفات کرد و امیر المومنین (ع) بر او نماز گذاشت
و او اول کس است که در ظاهر کوفه بخال رفت و پیش عبد الله همانست که خوارج او را
پیش انوافعه نهروان شهید کردند و در سر وایت دیگر است که خیاب در حبابه خود
مبتلا بر من بود و چون امیر المومنین (ع) بصفتی رفت خیاب مریض بود نتوانست
ملازم مرکاب شود بهمان مریض وفات کرد و وصیت کرد که او را در ظاهر کوفه دفن
نمایند و پیش از آن مریض کوفه مرده ها را در خانه با در پیش روی خانه دفن می
نمودند و بعد از دفن خیاب شش هفت نفر دیگر را نیز در نزد او دفن کرده بودند
که امیر المومنین از صفین مراجعت فرمود آن فرهارا مشاهده فرمود پرسید این
فرهارا چیست برای انحضرت فضیه را نقل کردند حضرت نوح بر خیاب نموده

و فرمود رحمه الله خباثا اسلم را غیا و صاحب طاعتا و عاشق مجاهد و ابلای فی
 حسیه احوالا و لن یضیع الله اجر من احسن عملا
خریمة عجمی بن مصفر ابن ثابت معروف بذو الشهادةین بچینه انکه حضرت رسول (ص)
 شهادت او را بمنزله شهادت فراداده و در مدبر و صفین حاضر شده و از سابقین که
 رجوع کردند بامور المؤمنین من محسوب است و اسامی ایشان بدین ترتیب است ابو
 الهشیم بن النہان و ابویوب و خریمة بن ثابت و جابر بن عبد الله و دینار بن ارقم و ابو سعید
 خدری و سهل بن هبیب و براء بن ملک و عثمان بن حنیف و عباد بن الصامت بعد از
 ایشان فلیس بن سعد بن عباد و عدی بن عامر و عمرو بن الحمق و عمران بن الحصین و براء
 اسلمی و بشیر کثیر است و خریمة بعد از عمار مرصعین شهید شد رحمه الله تم و امیر المؤمنین
 در حقنه اخبر خود خطبه خواند و این اخبر خطبه اخبر است در این خطبه فرمود این اخوان
 الذین دکیوا لطفی و مضوا علی الحق ابن عمار و ابن ابی النہان و ابن ذوالشهادتین و ابن
 نضر انهم من اخوانهم الذین نفاذوا علی المنبر و ابودردسهم الی الفجر ثم ضرب (ص) بده الی
 الحیة فاطال البلاء ثم قال آذی علی اخوان الذین ملوا القرا فاحکموا الحق فوله تم این نظر انهم من
 اخوانهم یعنی الذین قتلوا معه صفین من العیة ای سکانی بدیل و هاشم بن عبید و عبد الله

بن حارث اخي مالك الاشج و صفوان و سعد بن خدیجه بن الیمان قوله و ابودردسهم اجملت
 ردوسهم مع ابود ای الفجر و المراد منهم ههنا امر معسكر الشام
خلیل بن احمد عروسی اما فی افضل مردم است در ادب و قول او در ادب عجمه است و
 علم عروسی از خنوعات اوست و فضایلش شهر از انکه ذکر شود و فی دین نوری تجلیل
 گفت از دوستواری دارم بشرط انکه جواب از اکتان نکی فرمود معلوم میشود که سوال
 از مطلب بزرگی است من جواب میگویم بشرط انکه بفان کنی گفت بفان میکنم مادامیکه
 دنده هستی گفت بپر من گفت ما بال اصحاب رسول (ص) کانهم کلهم بنو ام واحد
 و علی بن ابیطالب (ص) کان ابن علة یعنی چه سبب داشت که اصحاب حضرت رسول (ص)
 با همدگر جوشش و اتحاد داشتند مانند برادرانیکه از یک مادر باشند و کن
 با علی بن ابیطالب چنین بودند مثل انکه او از یک مادر دیگر باشد و فرزند حبیبی مادرش
 باشد فرمود باین سبب بود که علی (ص) تقدم و تقوی گرفته بود بر ایشان در علم و شرف و زهد
 و جهاد لهذا با علی تنحیث و مشایعت نداشتند و مردم با شکال و اشیاء خود
 پیشتر میل می کنند و پروا به دیگر است که فرمود بفرموده او ابرم و غلبه علی صفو کل میل و انش
 الی انکالهم امید اما سمعنا الاول حبث بنول و کل شکل لشکله الف اما نری الغیل بالغ الغیلا

خبر آن الحامد مولی الرضا علیه السلام ثمة جلیل القدر اذ اصحاب ابی الحسن ثالث (ع) است واد
 هانتکه در معراج در مدینه شرفیاب شد خدمت حضرت جواد (ع) در حالیکه انجذاب بالای
 دکه نشسته بود چنان هبیب و دهشت از آنحضرت بود که موقت پلید دکه نشسته بخواست
 بدون درجه بالا رود انجذاب افتاده فرمود از مله بالا بیا بالا رفت و دست آنحضرت
 را بوسید و بر روی بالید نشست و مدتی دست آنحضرت را گرفته بود بجهت اید هشتی که
 که داشت نا دهشتش تمام شد انوقت عرض کرد **که** مولای شما بران بن شبیه سلام خدا
 شما رسانید و التماس کرد که دعا برای او فرمائید بکند حضرت برای او دعا کرد
 اما برای فرزندش دعا ننمود الخ و روایات در فضیلت خبر این بسیار است بلکه از
 بعضی روایات معلوم میشود که وکیل ناحیه معنیه بوده و در فیل روایتی است با و
 فرموده اند عملی در دلب بر ایل قان را یک دای و من اطاعتک اطاعتی و فضیله او
 بالحدیث محمد بن علی فی معرفت است

باب الدال المهم

داود بن در بی بقدیم الرای العجمی المصنوعه علی المله از شیعیان با اخلاص حضرت
 امام موسی (ع) از ثقات و اهل و مرج و تقوی است و او مانند علی بن یقطین از

خواهر بر شیدا است و رو بست که وقتی داود بن کثر رفتی بر حضرت صادق (ع) و امر شد
 و از انجذاب عدد شستن اعضا و وضو را سوال کرد حضرت فرمود انچه خدا و ا
 کرده بگو است و رسول خدا (ص) بجهت ضعف مردم یکی بران اضافه فرمود و هر که سه
 دفعه شوی نماز نیست برای او در انحال داود زری و امر شد و همین سوال کرد
 حضرت فرمود هر یک از اعضا و وضو باید سه دفعه شسته شود و این شبیه وضوی
 اهل سنت بود که حضرت با و فرمود داود رفتی گفت که از این اختلاف کلام حضرت در کثرت
 مرا مرز گرفت و نزدیک شد که شیطان در من داخل شود که حضرت مرا را بسکون نمود
 و فرمود اسکن با داود هذا هو الکفر اوضب الاعناق و بالجله عمل داود زری همین
 وضو بود تا آنکه وقتی در خواست نشان وضو وضو گرفت و وضو را خارج نماز
 وضو او را کرد و فرمود او را بنزد خود طلبید و گفت در باره نوسعایت کرده
 بودند که نورافش هستی و من از وضوی نو دانستم که نورافش نیستی مرا حلال کن
 و صد هزار درهم بوی داد وقتی دیگر هر دو داود بخدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب
 شدند داود زری گفت فلان شوم خون مرا حفظ کردی در دنیا امیدوارم که همین
 در بکت نزد داخل هشت شوم در فردا حضرت فرمود خدا چنین کند بنو و جمیع

برادران مؤمن نویس فرمود حکایت خود را بر او در فی بکونادش ادا شد پس
 داود زربی حدیث خود را نقل کرد حضرت فرمود من بهین جهنم او را بدین حقوقی دادم
 که مشرف بر قتل بود و دست اند شمن پس فرمود بعد از این اعضای و صور او در غه
 بشوی و قریب به بهین فضیله از او ای علی بن یحیی بن یزید واقع شده در زمان مرشد
داود بن فرید کوفی ثقة جلیل القدر از اصحاب صادق و کاظم (ع) است حدیث
 حضرت صادق (ع) عرض کرد که در مسجد رسول خدا (ص) نزدیک قبر مطهر غازی
 کردم ناکاه از پشت سرم شنیدم کسی خواند او را و آن نهاد و من اصل الله
 و الله ارکسهم عا کسبوا نگاه کردم بک کسرا دیدم و او را نشا حتم اما فهمیدم
 که این شایعه را بر من ناوید کرده در جواب گفتیم ان الشیاطین لیوحن الی اولیائهم
 لیجادوکم وان اطعموهم انکم لشکون پس معلوم کردم او مردی بن سعید زیدی بود حضرت
 خدیجه فرمود صواب جواب دادی پیش از کلام بآدن الله

داود بن القاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (ع) معروف با برهانش
 جعفری بغدادی ثقة جلیل القدر از اصحاب عظیم القدر و بزرگ منزله است تو را الله علیه السلام
 و از حضرت رضا (ع) نا امام زمان را در ک کرده و سید بن طاووس در ربیع الشیعه

ابو هاشم جعفری



او را از کلاء ناحیه مقدسه شمرده و مسعودی که قبرش نقش مشهور است و ظاهر امر اوست
 در بغداد باشد چه الخاب از اهل بغداد و منوطی در اینجا بوده و مردی صاحب دوع و زهد
 و فنک و علم و عقل بوده و در اوزان در میان آل ابوطالب ساکنی داشته کسی بعلو نسب او فرموده
داود بن کثیر مرقی کوفی از اصحاب حضرت صادق (ع) و موسی است و از زمان حضرت
 رضا (ع) را در ک کرده و از حضرت صادق (ع) مرویست که میفرمود منزله داود مرقی نزد
 من بمنزله مفاد است نزد رسول خدا (ص) و هم داود و قتی از خدمت حضرت مبروف
 انخاب نظر کرد بقضا او فرمود هر کس دست دارد که نظر کند بر او را صواب قائم نظر کند باین شخص
دحیه بن حلیفه کلی از بزرگان صحابه است و همان کس است که جبرئیل بشیروفت بصورت
 او بر خیزد، فرود میشت و اوهاست که نامه رسول خدا را بر او ای هر قل ملک مردم برد

درست بن منصور واسطی از حضرت صادق و کاظم (ع) مرویست نقل کرده و چون واقعی
 مذهب است تا درست است اگر چه اسناد اکبر در تعلیفه در آن نام فرموده و الله العالم
دعبل بن علی خراسانی شاعر مشهور حال او در اعیان و علو منزله و عظمت شان کسی
 مخفی نیست و نصیحه نا به او مشهور است از جمله اشعار او است

المرئوف من ثلثون حجة الروح واعل وادام الحسرات

امری قنبرم فی غیرهم متفصلاً وایدیم من قنبرم صفات

و قضیه او در انشاء این قصیده و حضرت رجاء و جاپزه گرفتن او ان پور و جتبه را
و ورود او بقم و خواستش فین از او که جبهه را از او بفرار است و بخرید و امتناع او و رفتن
قین از عقب او و گرفتن جبهه را از او و فرار از او مشهور است و چون جبهه را از او گرفتند
د عبل بر کرده و هر چه در باب جبهه گفتگو کرد فائده بخشید گفتند پولش حاضر است
پس هر از اشرف با حرقه از آن گرفت و بر پشت و آن حرقه هم برای او فائده کرد از شفا دادن
حشیم کنیز است **عبد** عبل از احفاد مدلب و در قاضی خراسانی از اصحاب رسول است و در
سنه و بیست و چهار شش و فاخت کرده و د عبل که بروج اسم الساقه الشارف و کان بقول
مرث بومارجل فل اصحابه الصرح فذو ثمنه و صحت فی اذنه ما علی صوفی و عبل مقام
عبثی کانه لمد یصبه شیء **باب الدال المعجم**
فریح عمار فی بیخ اول و کسر ثانی ثقه حلیل القدر از اصحاب صادق و کلام **باب**
شیخ صدوق از عبد الله بن سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام گفتند
ما فداى نوکر اند حلیت معنی قول خدا تعالی ثم لیقضوا نعمتهم و لیوفوا ودهم
فرمود نضار نقت گرفتن شارب و ناخن و اشباه السنه گفتیم جعلی الله فداک

در هیچ محارب واحدیت کرد از شما که فرموده اند لیقضوا نعمتهم لقاء امام است
و لیوفوا ودهم این مناسبت است فرمود راست گفته در هیچ و نه هم راست گفتن
همانا از برای قرآن طاهر و باطنی است و من یحمل ما یحمل در هیچ و نه کس میتواند
فحمل نماید آنچه را که در هیچ منحل میشود و این کلمه دلالت دارد بر علو رتبت و عظمت
منزلت در هیچ و هم در مرتبه محمد بنای جمیع معلوم شود که بزرگان اصحاب محمد بنی که او
روایت کند عنایتی تمام داشتند

دو الجوش الضیای نام او را بعضی اوس بن عامر گفته اند کینه او ابو شمر ساکن کوفه بود
و شعر میگفت و در تذکره سبط است که رسول خدا اسلام بر او عرضه کرد قبول نکرد
و از طبقات ابوسعید نقل شده که بعد از فراغ حضرت رسول از بهر دو الجوش اسمی
برای آنحضرت **هده** آورد که نامش عرجاء بود آنحضرت قبول فرمود و شمر بدست
ملایمان **عجاء** بر پشت نوین وجهی کشته شد اعلیون ابروی بود

دو العین قتاده بن النعمان بن زید الانصاری برادر مادری ابوسعید خدری است که
در عهد واحد حاضر شده و در رحلت احد زخمی پیشش رسید که از خنده بیرون آمد
بنزدیک رسول (ص) آمد و عرض کرد که زنی بنکد روی دارم در خانه که او را دوست

ششبرها کشیدند و شترها را پی کردند و سبی مردم با الاغ و اسب را آمدند برای بودن
 گوشت و امیرالمومنین (ع) در کوفه سوار بر حضرت رسول (ص) شد شریف آورد
 و فرمود ایها الناس از گوشت این شتران بخورید بجهت آنکه ایها بغیر نام خدا کشته اند
سریع بن ابی مدریک از حضرت صادق (ع) روایت میکند وثقه است و او را
 مصلوب میکرد بجهت آنکه بسبب تشیع او را بدار کشیدند

سریع بن خثیم معروف بن ابی اسمعیل و نفرند یکی سریع بن خثیم فقیح خاضع و مقدم
 باد ساکنه بربا و او را اصحاب حضرت صادق (ع) بوده و دیگری سریع بن خثیم
 بضم خاضع و مقدم مثلثه مفتوحه است بربا ساکنه و او را ثابین و از اتباع
 ابن مسعود صحاب است و او یکی از شش نفر زهاد معروف بن واران چهارم محمد بن
 از ایشان است که در ترجمه عامر بن عبد قیس خواهد آمد ان شاء الله تعالی و از کتاب
 مطالب السؤل ظاهر میشود که او عموی هام بن عباد بن خثیم است که یکی از
 صحید بن اصحاب امیرالمومنین (ع) بوده و بالجمله سریع بن خثیم دوم هانکه در حواشی
 مدفون است و معروف بخواجه سریع و کثیری او را مدح و ستایش نموده اند فارسی
 نود الله شهید در بحالین فرموده که بر شریفش در کنار رودخانه طوس در

در کوفه

نزدیک عتبه مقدس واقع است و از ثقات اند با دشتند شد که در
 وقتیکه امام علی بن موسی الرضا (ع) با ما مونس عباسی در طوس می بودند زیارت خواجه
 سریع توحه میفرمودند و کلاه هذا فضلا و شرفا الهی و شیخ یحیی بن زکریا جواب مرقعه شاه
 عباس ماضی در سوال از حال خواجه سریع نوشته بعضی میسازند که خواجه سریع علیه الرحمه
 از اصحاب امیرالمومنین است و بسیار مغرب حضرت بوده و سرکشین اعمیان داخل شد
 در وقتیکه بالشکر اسلام خراسان بجهاد کفار آمده بود اینجا فوت شد و از حضرت امام
 رضا (ع) منقولست که فرمود ما را در آمدن خراسان فایده دیگری رسید بغیر از زیارت
 خواجه سریع و شیخ ما تالله الاسلام محدث جلیل جناب حاج میرزا حسن نوری نور الله تعالی
 در باب پنجم نفس الرحمن فرموده که سریع بن خثیم در میان اصحاب امیرالمومنین (ع) رسید و در
 وصایت بر بنیه که رسیده بان احدی هزار روایت شده که بسبب سال تحیری از امور
 دنیا بخلم نکرد مگر آنکه بگری میبخت و لا مید خود گفت که ابا در فرزند شما مسجدی
 ماهی گفت بل بر سید بیدرت زنده است بامره عبدلین ستول لیثان شد و خود را خطا
 کرد که ای سریع سبکگری نامه خود را آتش و بعد از دو فقره از نهاد او از قبری نقل که چون
 ربع وفات یافت دخنوی در همسایگی او بود باین خود گفت که این ستونیکه در خانه ما

در کوفه

قال بن ابی احمد کتبت سریع بن خثیم
 عثرین سنة لا یعلم الا ان قتل الحسین
 علیه السلام ضمت من کلمه واحدة قال
 لا یعلم ذلك او قد فعلوا ثم قال
 اللهم فاطمه سوات و الارض علم
 العقیب و الشهاده انت تکم بین
 عبادک فما لا یخافونک یخافونک ثم
 قال عباد الی السکوت من مات

س

بود که باشد پدر با وی گفت که آن سنون مرد صالحی بود که در میان ما بود از اول شب تا بصبح
 عبادت ایشان بود و نسبتها بسیار یکی که بر بام سپیدی در حال قیام و ایستادن بی خوابی
 که او سنون بود. الی غرض آنکه شیخ فرموده با استقامت در عبادت ایمان و یقین و ضعف
 بود پس آن از کتاب صفین تقریب مزاج نقل کرده فیه شکایت او را در مثال با معویه
 در کتاب خضر انساب امیر المومنین (ع) و آنکه در آن خرب حاضر شد و آن حضرت در آن
 که که او را یکی از سرحدات بدیدند و ایشان چهار صد نفر بودند و از اصحاب ابن مسعود
 محسوب میشدند پس امیر المومنین (ع) برای او توبیخ لوائی داد و او را بر جداری نشاند
 و صاحب مجمع البحرین نیز در لغت مزاج این فقره را از تقریب توسط شرح نهج ابن ابی الحدید نقل
 کرده و فریب مبین را صاحب فیه الصفا نقل کرده الا آنکه گفته که حضرت امیر (ع) او را بفرزین مرشد
در بیع بن زیاد الحارثی همانست که نقل کرده بعضی حواسنا و در زمان عمر از جمله عمال او
 بوده در یمن و او است صاحب فیه معروفه با عمر زمانیکه عمال خود را جمع کرد و بیع گفتند
 و صله دار با عیال و یمن و عمامه ژولیده پوشید بدستور العمل بر فاعلام عمر و چند روز
 خود را کرسنه داشت تا طعامی که عمر حاضر کرد که آن ناغای خشک بود با اسبهای شتر
 که با خاکی از گوسفند بوده بطور رعیت بخورد عمر فریفته او شد و او را از عمل عزل نکرد و او

همانست که در یکی از حروب بنوی به پیشانیش رسیده بود که هر سال در روز عید میگرد
 و رفتی امیر المومنین (ع) بپارث او رفت احوال پرسید که چگونه عرض کرد که اگر صد التم
 این مرد من خوب میشد و لو بگوید شدن چشمان من باشد راضی بودیم که در شوم فرمود
 چشمت چشمان تو چه قدر است گفت اگر دنیا را میداشتم فلانی آنها میدادم و فرمود لا حرم حق
 تعالی بعد از همین بنوعطا خواهد فرمود بعد با حضرت شکایت کرد از دست عاصم بن زیاد
 برادرش که در میان بخت اختیار کرده و لایس خشن پوشیده و ذلت معاشرت با مردم
 و ذلت اولاد و زوجه کرده حضرت او را طلبید و باو عتاب کرد و فرمود باعدی نفسه
 بعد استنهام بك الحیث اما رحمت اهلک و ولدك لا و انما طلبه و اسد مرضی رحمه الله و نه
 نهج البلاغه نقل کرده الا آنکه در عوض ربع بن زیاد علاوه بر زیاد ذکر کرده این ابی الحدید
 گفته که من این علاوه را غشاسم و شاید عیون شناسد و لکن فقر احتمال میدهم که علاوه لقب
 ربع باشد و در ترجمه حجر بن عدی دانستی که بعد از شهادت حجر ربع از حد طلب مرگ
 کرد و عتابش مستجاب شد و فاکت کرد
در بیع بن کعب همانست که موافق روایت دعوات راوندی و ثقی مرسل خدا با و فرمود
 که ای ربع هفت سال حد من مرا کردی از من حاجتی بخواه بکشید مطلق خواست روز دیگر

از آن حضرت خواست که او را بخورد داخل بهشت کند حضرت بعد از آن ساعی قبول کرد گفت
که اعانت کن مرا بکثرت بخورد

روای بن مسلم مولى خالد القسرى هاتكه معذب بود و او را بسف ميا و بخت
دفعی گفت از روزه کاغذی دیدم سگی بسنه افتاد ملاحظه کردم خط حضرت صادق (ع) بود
نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم بگوای درام با ما تا قبل کل شئی و کا تا بعد کل شئی و با ما کن
کل شئی اللبني در عك الحصنة من شرج خلت كنتم انوا از عذاب حلاص شدم و اوها
دید منصور روایتی که در روز جمعه برون آمد در حالیکه بکمره بود بر دست حضرت
صادق (ع) گفت دوست من سلام که صورت منصور نقل حضرت صادق (ع) باشد پس
نزدیک رفت و از حضرت سوال کرد از آغاز و خلد و انخاب برمود از برای عاز چهار هزار حد است

مشهد هجری پنجم راء از اصحاب امیر المومنین (ع) هاتكه اخوت با فرمود چگونه
صبر تو هرگاه بر نشد بسوی تو هوامزاده بنی امیه پس قطع کند دست و پای و زبان ترا گفت با امیر
المومنین (ع) اخزان بهشت است فرمود تو یامنی در دنیا و آخرت و همان طور شد که اخوت
فرموده بود عید الله زیاد او را گرفت و گفت مولای تو چگونه خبر داده در باره عادت تو
او خبر داد با آنچه فرموده بود این زبان گفت من کلام او را دروغ میگفتم دست و پای

او را برید و زبان او را باقی گذاشت همینکه از فخر اسلاماره او را بیرون آوردند مردم درود
ادب جمع شدند فرمود صحیفه و درانی برای من بیا و برید تا بوسم برای شما آنچه واقع میشود
تا روز قیامت پس رساند این زبان حجابی که زبان او را قطع نمایند همین که زبان او را
قطع نمودند در شبش وفات کرد رحمه الله تعالى و امیر المومنین (ع) او را مرشد البلاء
میگفت و القافر موده بسوی او علم ملاپا و صابا و بخود بگرزب بهیمن شهادت او نقل
شده و اخبار او از غیب در حکایت ملاقات میثم غار با حبیب بن مظاهر مشهور است

رفاعة بن شداد عتق اذ انجاعت است که حضرت ابوذر را بجهنم کردند و او را حایب
امیر المومنین (ع) فضاوت اهو از داشته و حضرت مکتوبی برای او نوشته مشتمل بر
سبای از احکام فضا و رجز او در جل مشهور است و اوهاست که با مسیب بن نجبه
و حبیب بن مظاهر و جمعی از شیعیان بعد از وفات معویه در خانه سلیمان بن صرد
جمع شدند و بخدمت امام حسین (ع) کاغذ نوشتند حیا بچه در ارشاد معین
و ادبکی از نوایم است که با سلیمان و سایر شیعیان بر بنی امیه خروج کردند و در عین
کشته شدند حیا بچه در رنج سلیمان بیاید است و

مفید صولی بن هبیر است که میخواست او را بکشد بنیاه حضرت صادق (ع) بود

فرمود رسالتی از من بوی او بر و بگو با و که حضرت محمد ص مسکوبد که من این کرداندم
رفت و او را از پست نلن عرض کرد که او شامی خبیث است و نمود برو و با و بگو آنچه را
که من کفتم رفت و پیغام آنحضرت رسانید و خلاصه شد از نقل بزرگ رسالت آنحضرت معه
شد نزد او

مسئله از اصحاب حضرت امیرالمومنین ع است وادها ننگه وقتی شب سختی کرده
بود روز جمعه بود که خفنی در حال خود دید عیجل رفت پشت سر آنحضرت نماز کرد
هنگام حضرت منبر شریف بر روی او شدت کرد صبر کرد تا آنحضرت فارغ شد
همه اصحاب بدر الا ناره رفت حضرت سبب کثالت او را پرسید او گفت را
نقل فرمود آنحضرت فرمود بنسبت مؤمنی که مرخص شود مگر آنکه ما مرخص بشویم بجهت
رضای او و محزون غمیشود مگر آنکه ما محزون بشویم بجهت حزن او و دعا نمیکند مگر
آنکه ما امن مسکونیم برای او و دعا نمیکند مگر آنکه ما دعا میکنیم برای او کفتم با
امیرالمومنین ع این وای آن مؤمنی است که در این شهر در حدیث شما باشد
ایا کسانیکه در اطراف زمینند چه کار میکنند فرمود ای مسئله غایب غمیشود از
ما مؤمنی در مشرق و نه در مغرب زمین

سپان بن شیبب مردی ثقه و صادق اللهجه دانی معتمد عباسی و اصل
او بغدادی است لکن ساکنی در قم بوده و اختصاص او بحضرت رضا ع معلوم است
سپان بن الصلت بغدادی خواستنی الاصل منی المسکن ثقه و صدوق است
و اوها ننگه دوست داشت که حضرت رضا ع او را بجامه خود بپوشاند
و از راهی که بنام مبارکش است با و بدهد حضرت بنو با و رحمت فرمود و پسرش
محمد بن دنان از اصحاب حضرت هادی و عسکری و ثقه میباشد و کتای دارد
موسوم بمائل حضرت عسکری

المراد بالعجمه

دازان مکتی با بوعمره و او فارسی و از اصحاب علی علیه السلام است و بر فی کوبد از
خاصان آنحضرت است در کتاب خراج و جوامع از سعد خفایا روایت کرده
که با و از آن ادق کفتم که تو فرانت میکنی فرازا و بگو و انت میکنی بگوی تا نزد که قوا
کردی و از که اموختی دازان بشی کرد الحاء گفت که بک روز امیرالمومنین ع بر
من عبود میداد که من بصوت خود انشاد شعری میکردم حسن صوت من او را
نخب در آورد فرمود ای دازان چرا با این صوت حسن قران فرانت نکنی عرض کردم

نفرین فرمود و بدعاي انجناب از فخر افتاد و کردش گویند شد و حدیث عبدالله
 بن مصعب هاست که عهدی بن عبدالله بن حسن را پاره کرد و سعادت کرد و در
 حق او نود و شصت و پنج اودا نصیغه برانست قسم داد چون قسم خورد همانوقت
 کرد و بعد از سه روز بر دفر او چند دفعه متخلف شد و من قتل عبدالله بن
 زبیر را باز نبرد را رنج خود نکاشتم و شاید در این ساله هم جای خودش مان
 اشاره غلام و سید اجل سید علی خان شرازی مدنی رحمه الله در حدیث مسلسل
 باباء روایت کرده از حضرت امیر المومنین ^{علیه السلام} انه يقول سمعت رسول الله ^ص يقول
 نحن بنو عبد المطلب ما عادانا ليت الا وفد خرب ولا عادانا لمطلب الا وفد خرب
 و من لم يصدق فلنجرب و این مطلب بخبر رسیده و بهین ملاحظه عبد الملک برای
 حجاج نوشت که ازال ابوطالب کسی را نکش چه آنکه ال حرب کا هیکه خون ال
 ابوطالب را بچند ملک ایشان را گرفت و دولتشان زایل شد
 زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد قرشی کنیت او ابو جده الله مادر او
 صفیه دختر عبد المطلب است و او پسر عمر یغیر ^{علیه السلام} و پسر برادر جدیجه است و
 او داده پسر بوده که از جمله عبدالله و مصعب و عروه است اهل سنت گویند

رسول خدا ^ص ده نفر را بشارت به بهشت داده انجماع و اعشر مشبه گویند که
 از جمله ایشان است زبیر و اسامی انجماع چنین است که شاعر ایشان گفته
 ده بار بهشتی اند میدان بوبکر و عمر علی عثمان
 طلحه است و زبیر و جوعید سعد است و سعید و جوعید
 و نیز گویند که زبیر یکی از حواریین رسول است و از برای اخفیت دوازده نفر از قریش حواریین
 بشارت گرفته اند و انجماع عشر مشبه میباشند بدون سعید باضافه حمزه و جعفر و عثمان
 بن مظعون و زبیر را عمر بن جرهموز در وادی اساع بیرون اجرد در وقت خواب بقتل رسانید
 و شمشیر حاتم او را برای امیر المومنین ^{علیه السلام} بود اخفیت شمشیر زبیر را بدست گرفت و فرمود
 طائفا جلی الکرب به عن وجه رسول الله و فرمود قاتل این صفیه فی النار
 زراره بن اعین بن سنان شیبانی جلالت شان و خطایش و قدرش زیاده از آنست که
 ذکر شود جمع شده بود در او جمع حضرات از علم و فضل و قیادت و دانات و وثاقت و اوها
 بولس بن عمار حدیثی را نقل کرد برای حضرت صادق ^{علیه السلام} فرمود انچه را که زراره روایت کرده
 از ابو جعفر ^{علیه السلام} پس ما جایز نیست که ما را بکنیم و هم روایت است که و نئی حضرت صادق
 ما و فرمود ای زراره اسم تو در نامهای اهل بهشت است ب الف گفت لی فذات شوم اسم من

عبدربه است لکن مکتوبم بزراره و فی این ایام به جبل بن دراج گفت چه بگوشت محض و
 خوبست مجلس تو گفت بی لکن هذا قسم که بومدم مادر نزدیک زاده مکر غنله اطفال مکتبی که
 در نزد معلم خود باشند و ابو غالب روزی در سال که بیخه فرزندش محمد بن عبدربه
 نوشته فرموده که روایت شده که زاده مردی و سیم و جیم و ایضاً اللون بوده و کاهیکه بنام
 معروف بر سرش برپای بود و در پیشانی اش اثر سجده بود و در دست خود عصائی داشت مردم
 احشام او را پیامیداشتند و صف من دند و نظر حسن هلیت و جمال او می نمودند در حدیث
 غاصمت در کلام ایشان غام داشت و هیچ کس را ندانست که در ضابطه او را معنوی
 سازد الا آنکه کثرت عبادت او را از کلام و راسته بود و منکرین شعبه رسالت شاکر آن
 و بودند و هفتاد سال عمر کرد و از برای الیمن فضایل بسیار است و آنچه در حق ایشان
 روایت شده زیاده از آنکه برای نویسم آن مولف گوید که بیست و هفت از بیست و هفت
 و غالب ایشان اهل حدیث و فقه و کلام بوده اند و اصول و مضامین و روایات بسیار از
 ایشان نقل شده است و زاده را چندین اولاد بود از جمله رومی و عبد الله میباشند
 که هر وقت از ثقات روایتند و دیگر حسن و حسن است که حضرت صادق (ع) در حق ایشان
 دعا کرده و فرموده احاطهما الله و کلاهما و دعاها و حفظهما بصلاح اینها کما حفظ الغلال

و برادران زاده بعنبر از مالک و فعیب تمامی از اجلاء میباشند چنانکه عجلی از خال
 بکر و حمران و اولادهای ایشان اشاره شد و دیگر برادرش عبد الرحمن ابن است که
 مشایخ شهادت بر استقامت او داده اند و دیگر عبد الملک بن اعین است که حضرت صفی
 (ع) فرموده در بار او و برادرش فرمود و فرزند او پس است که از ثقات روایت
 و عن جبل بن دراج قال دخلت علی اسعید الله (ع) فاستقبلني رجل خارج من عندي ای
 عبد الله (ع) من اهل الكوفة من اصحابنا فلما دخلت علی اسعید الله (ع) قال لعنيت الخارج
 من عندي فقلت بلی و هو رجل من اصحابنا من اهل الكوفة فقال لا قدس الله روحه
 و لا قدس مثله انه ذکر افواماً کان ای (ع) اثمهم علی حلال الله و حرامه و كانوا
 عینهم علمه و کل الیوم هم عندي هم مستودع سرّی و اصحابی و اصحاب ای حفا
 اذا اراد الله باهل الارض سوء صرف بهم عنهم السوء هم مخوم شعبی اعیاء و
 امواتاً یحیون ذکر ای (ع) بهم یکشف الله کل بدعه یفنون عن هذا الدین التمثال لم یظلم
 و تاویل الغالبین ثم بکی فقلت من هم قال من علیهم صلوات الله و علیهم رحمته اعیاء
 و امواتاً مرید العجلی و زاده و ابوبصیر و محمد بن مسلم الحدیث و الجلیله و ابانی که در
 فضیلت زاده و امر شده و نامه از آنکه در اینجا کنایاتش ذکر داشته باشند

با علی کج شود و غنث رویت و شیعیان اخبار را در جبهه و کوفه گرفت و بکشت و دست
 و پا برید و کور کرد و میل در چشمانشان کشید چه او خوب متباحث شیعیان
 الخضر را و او اول کسی است که در اسلام بقتل صبر رفتار کرد و عبد الرحمن بن حسان را
 بجهنم دوسنی وی با امیر المومنین (ع) زند و در کور کرد و اول کسی است که سب امیر المومنین
 را در عراق کشید و ترویج کرد و بعضی گمان کرده اند که فرمایش آنحضرت در خطبه که
 فرموده سیطره علیکم رجل رحیم البیوم الا اشاره ماوست و لکن اظهر اشارته
معه است و این ای الحمد لله گفته که زیاد خواست بر اهل کوفه عرض کند و انت از علی (ع)
 و لعن او را العباد بالله و هر که نکند او را بکشد و خانه اش را خواب نماید که خداوند
 او را مهلت نداد و در همان روز سبلا بطاعون گردید و بعد از سه روز بجهنم رفت
 و این آیه را کامل گفته که سبب شدنش شد که اگر کوفه نوشت بر ای معویه که لقی قد
 ضبطت العراق بشمالی و عینی فارغته فاشعلها بالجاز عینی من کردم امور عروفا را بکشت
 چیم و دست راستم فارغ و خالی است کار حجاز را ما و اکدام معویه عهد حجاز را برای او
 نوشت چون اهل حجاز دانستند جمعی نزد عبد الله بن عمر رفتند و باهم نشستند و
 بروی نفرین کردند و طلوع برانگشت و استنش زد هلاک شد انشی و فاش

در سه شب چهارم شهر صان المبارک سنه پنجاه و سه واقع شد و فرشت در توبه
 است در همانجا که قبر مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری و کبیل واقع است
 و یاد بن عیسی کوفی معروف با ابو عیبه خدا ثقة جلیل القدر از اصحاب صادقین
 و در سفر مکه با حضرت مابن (ع) هم محل بوده و در زمان حضرت صادق (ع) در مدینه
 وفات کرد انجیاب سرفرا و شریف بود و فرمود اللهم رد علی بنی عبد الله الخاء نوره فیه اللهم
 الحقه بنیه

و یاد بن مروان قندی واقفی است بدانکه سبب واقفیت بعض اصحاب حضرت کاظم (ع)
 اند که چون حضرت وفات کرد از انجیاب اموال بسیاری نوز ایشان بود چون طمع در
 افعال هاد استند لهذا نگار صوت آنحضرت کردند از جمله در نوز زیاد قندی هفتاد هزار
 اشرفی بوده و نوز علی بن ابی حمزه سی هزار بوده

و یاد بن المنذر ابو الجارود همدان از اصحاب حضرت مابن و صادق (ع) است
 چون زند و مزاج کرد از اسقامت خارج شد و از دوسای زند بهر شد و سر جوید
 و جاور بهر منسوب با و بشو او کور مادر زاد بود و در بیمار اندیده بود و او را سحر
 میکرد با اسم شیطانی ای که در محراب ساکن است در مذمت او و وایات بسیار است

در این کتاب از حدیثی است که در آن
 آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود که هر که از این کتاب بخواند
 خداوند او را از آتش دوزخ نجات دهد
 و اگر از آن بخواند که در آن است
 که هر که از این کتاب بخواند
 خداوند او را از آتش دوزخ نجات دهد

زید بن اسلم خوزجی از اصحاب رسول و از سابقین که رجوع با مومنین
 کرده اند شمار دفته و او در اکثر غزوات رسول خدا همراهِ بوده و زید هاشم که عرض
 حضرت رسول در رسالت که عبد الله بن ابی بن سلول میگوید که من رجعت الی اللہ
 لیخرجنی الاخر منہا الا ان عبد الله منکر شد و سوگند خورد حق تعالی که حضرت رسول را
 خبر داد که زید صادق است و زید در کوفه ساکن شده بود و مکالمه او با ابن زیاد
 هنگامیکه سر مطهر حضرت سید الشهدا را آورده بودند و املعون غضب بربوب
 و دندان مقدس از آنجا بیرون میروست و فاش می شد و شصت و شصت واقع شده
زید بن ثابت انصاری هاشمی است که محکم ابو بکر جمع قرآن بود اخت و در زمان
 عثمان حافظ بیت لال بود و از شیعیان عثمان بود و در کتاب علی (ع) حاضر چهار
 نکشت قال بن عبد البر فی الاستیعاب کان زید عتایا ولم یکن فہم شہد شہام
 مشاہد علی (ع) مع الانصار و او هاشم که عثمان مردم را امر کرد که فرائض را
 بخوانند این ام عبد که عبد الله معروف باشد گفت مرا امر میبائی بخوانی قرآن
 فرائض زید بن ثابت و حال آنکه سوگند مجرم بخوانی خودم که من اخذ کردم از ده
 رسول خدا (ع) هفتاد و سوره و زید بن ثابت در آن وقت کمالی بر مراد است و با کورگان

باری میگرد گفته اند که هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بارزده ساله بود و روایت شده
 که حضرت باقر (ع) در حق او فرموده است که علی زید بن ثابت بعد حکم الفرائض بحکم الجاہلیہ
زید بن حارثه بن سراج کلبی هاشمی که در زمان جاهلیت اسپر شد و حکیم بن خزام
 او را در بار عکاظ از نواحی مکه بخیر آورد و بنی خدیجه آورد و خدیجه (ع) او را بر رسول خدا
 بخشید حارثه چون این بدانت خدمت رسول (ع) آمد و خواست تا اندک در خدمت خود
 بماند حضرت فرمود او را بخوانند و مختار کنند و مرا مدتی با شما بماند و زید گفت
 من هیچکس را بر خود (ع) اختیار نکنم حارثه گفت ای فرزندی کبریا برادر کی اخبار میبائی
 و پدر در امور مسکنی گفت من از آن حضرت اندیده ام که ابد کبریا بران اخبار نخواهم کرد
 چون حضرت رسول (ع) این سخن از زید شنید او را بخی مکه آورد و حضار را فرمود این را
 گواه باشد که زید فرزند من است ارث از من بود و من ارث از او میبرم چون حارثه این را
 از غم فرزند اسوده گشت و مراجعت کرد آن وقت مردم او را زید بن محمد میگویند این بود
 تا خداوند اسلام را آشکار نمود و این ساریت فرود شد و ما جعل الله اربابکم ابناءکم
 الیہ چون حکم بر رسید که فرزند زاده را باسم پدرش بخوانند این هنگام او را زید بن حارثه خوانند
 و دیگر زید بن محمد (ع) میگویند و این شریفه ما کان محمد ابا احد من رجالکم یؤاثرہ بہم مطلب

نه آنکه مراد آن باشد که بد رحمن و حسن نسبت چه انفا پسران رسول خدا (ص) میباشند
 بحکم انبیا در راه مبارزه و غیره این ابی الحدید گفته اگر گویند حسن و حسین پسران پسران
 گویم هستند چه آنکه خداوند که در راه مبارزه با این انبیا از حریفین را خواسته و خدا
 علی را از مرتبه ابراهیم شمرده و اهل بیت خدا را از فرزندان محمد از نسل پدرش خرد
 آن پس بی عجب است از اهل سنت و جماعت که در جبهه روی فرموده اند از پیغمبر (ص) مگر
 نقش کرده اند آنکه ملاکان محمد (ص) را با احدی از رجالکم و در این کار خلاصه مقصدی ندارند جز
 ارعاع افش شعبه که درین باب ایشان میخواهند السلام علیکم یا انباء رسول الله (ص) و الانبیا
 بود که این طهر با این مودت و امثال این ابی اثرا نقش نمایند و با جمله زید کینه اش ابوالفضل
 بنام پسرش اسامه و شهادتش در مودت واقع شد در همانجا آنکه جعفر بن ابیطالب شهید
 گشته در رسول خدا (ص) او را دوست میداشت و در نفس امام حدیث طویل است مشتمل
 بر فضیلت او و آنکه شی نوز از دهان او بیرون آمد مثل حورشید تابان و آنکه رسول خدا
 صتم خورده که آنچه خدا برای زید مهیا کرده در احضرت کم است در مقابل آنچه مشاهده
 کردید در دنیا از نور او و این لایق بوم القیمه و نوز بهر اسامه و خلفه و پیغمبر و باره و وفاته
 و تحفه من کل جانب مسیر الف سنه

زید بن خارجه خرورجی از اصحاب رسول (ص) است در زمان عثمان وفات کرد
 و بر وایت اهل سنت گویند جان مجسدهش باز آمد و سخن گفت و در گریه ببرد
 زید بن زکوی قی شیخ ما حدثت نودی نور الله مرقد در خانه مستدرک احوال او را
 با احوال زید نرسی که هر دو از صاحبان اصولند مفصل ذکر فرموده رجوع بالحق شود
 زید بن صوحان از ابدال بشمار گرفته در جنگ جمل شهید و قتیله بود و این افتاد
 امیر المومنین (ع) بالای سرش آمد و فرمود رحمت الله با این خفیف المیزه اعظم المعونه زید
 سر بلند کرد و گفت و آنت فخرک الله خبر یا امیر المومنین (ع) فواسه ما علمتک الا یا الله علیما و
 فی ام الکتاب علیا حکما و ان الله فی صدرک لعظیم و اسر من مغالنه نکردم در کتاب توان
 روی جهالت و لکن شنیدم از ام سلمه زوجه رسول خدا (ص) که گفت شنیدم از پیغمبر (ص)
 که فرمود من گفتم مولاة فعلی مولاة الله و من داله و عار من عاده و ان من یقر و اخذ
 من خذله فکرهت ان اخذ لک فی حق الله و در وقتیکه عایشه سحره رفت کاغذی باهل
 کومه نوشت و کاغذی مخصوص هم زید نوشت و او را بفرست خود طلید و یا آنکه در خانه
 خود بنشیند و سایر امیر المومنین (ع) بیرون نیاید و مردم را برتر از جهاد در کتاب
 انحضرت تقاعد کند و بد گفت عایشه مادر امر میکند با آنچه خود مامور شده که ملازمت

و او هانکه حضرت صادق (ع) باور نموده که اسم نو در کتاب اصحاب چنین است و در
احوال حارث بن معمر حدیث نقل شد که زید هم درجه حارث است در بهشت و در حال
سد پر خواهد آمد که گفت او در کتب حضرت صادق (ع) بوده در رجال طواف

السبع الممثلة

سالم بن ابی حفصه بن ثرقی هانکه حضرت صادق (ع) او را لعن فرموده و کذب
و کفر او نموده و روایات درین مت او بسیار است و عن کثرتی طریقی کان یکتذب علی الجعفر
(ع) و لعنه الصادق علیه السلام و فاته او در سنه یکصد و سی و دو واقع شد

سالم بن معقل مولی ابو خدیجه از مردم اصفهان فارس است او را روجه ابو خدیجه او را
کرد پس مسلمان کرد و با عمر بن الخطاب و جمعی دیگر قبل از رسول خدا (ص) هجرت مدینه طیب
نمود و او را از قادیان فران شمره اند چه عبد الله عمر گفته است که پیغمبر (ص) فرمود و از او
از چهار کس فراتر نروید ای بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی خدیجه و ابن مسعود
و او در جنگ عامه مقتول گشت و او با خیال است عمر هاشمی داشت لاجرم عمر در جوانی و جوانی
داشت و در زمان وفات خویش گفت اگر سالم زنده بود کار دشواری نمیکردم و او را خلیفه میکردم
و سالم یکی از اصحاب صحیفه است که در عامر بن جراح خواهد آمد ذکرش است

سالم بن مکرم تقه است و او جمال بوده و وقتی حضرت صادق (ع) را از مکه مدینه محل کرده
در اول امر از اصحاب ابی الخطاب بوده که در مسجد کوفه بعنوان عبارت کردن در پای
سویضای نشین مردم و امرا می نمودند و پیچیدند ایشانرا با یا حاکم و پیغمبری ابی الخطاب
عامل مضور در این و سناد انفراد یکشنه تمام کشته گشتند جز سالم که هجرت در میان
کشته گان افتاده بود همین که شب شد ازین ایشان برفت و ازین سالم جانید و بعد نوبه
کرد کتبه او ابو خدیجه بود حضرت صادق (ع) ابو سلمه کرد

سالم بن حکم صیقل کوفی والد حنان بن ثرقی هانکه در حدیث حضرت صادق
فاش مذکور شد و فرمود سالم بر عصیده بکل لون و ازین شحام موقوف است که من در
خانه کعبه طواف میکردم در حالیکه کف من در کتب حضرت صادق (ع) بود و دیدم است
اعضای بر و پیش جابلیست و فرمود ای شحام بدان که پروردگار من عن چه احسان
فرمود پس کربست و دعا کرد پس فرمود ای شحام من از خدا طلب کردم خلاصی
و عبد السلام بن عبد الرحمن را از زندان خداوند انفرادی بخشید و خلاص کرد
ایشانرا و بعد بر هانکه حضرت باقر (ع) کاغذی بنویسید و بپای او بنویسید

سالم بن ابی و فاض مالک بن اهب بن عبد شمس بن دهر بن کلاب الرضی ازین

در نوزده سالگی اسلام آورد و در غزوة بدر واحد و بعضی غزوات دیگر حاضر بود
 و در زمان عمر جنگ قادسیه و معانله با عجم را بیای بود و او را بنی اذان شش نفر
 که عمر از برای شوری اختیار کرد و شمشیر کوفه بدست او بنیان گشت و اهل سنت او را
 از عشره مبشره شمرده اند و او محسوب ظاهر بی در عمر سعد است که در کربلا کرد آنچه کرد
 علیه لعائن الله و سعد هنگام مقاتلت امیر المومنین (ع) با معویه در خانه نشست و
 بهج حایب اعانت نکرد از اینجاست که حضرت امیر المومنین علی پرسش کردند حال آن
 مردم را که از بیعت او نفاذ و زبیدن و در جهاد با او حاضر نگشتند فرمود او گفت
 قوم خذلوا الحق و لم یخرجوا لیاصل فرمود اینجاست حق را خوار گذاشتند و باطل را اعانت
 نکردند و سعد یکی از وادین بر معویه است و مکالمات او با معویه و ذکر او حدیث غدیر
 و حدیث دایت و منزلت و خبر صلوات و نزول آیه تطهیر را در محضر معویه در فکله
 مردم شناسم نوای امیر المومنین (ع) بد گفتند در جای خود بشرح رفته و وفات سعد
 در سنه پنجاه و پنج در عقیق نود و یک مدینه واقع شد جسد او را بعد بنه آوردند
 مردان بن الحکم بر او نماز خواند و در بطبع نهالت رفت

سعد بن الاحوص الاشعری القمی هاشمکه حضرت جواد (ع) از خدای سؤال کرده که

جزای خبر ماو دهد

سعد الاسکان هاشمکه حضرت باقر (ع) عرض کرد که من می نشینم و قصه میگویم و
 ذکر میکنم حق شما و فضیلت شما از خود من دوست میدارم که بر سر بی زراعی قصه کوی مثل نو باشد
سعد بن ربیع خردی الانصاری از جمله نقیای انصار است در عقبه اولی و ثانی
 حاضر شد و در جنگ بدر جهاد کرد و در غزوة احد شهید گشت و چون پیغمبر (ص) نشاء
 و از میان کشتن گرفت یکی از انصار او را بدست کرد و فحی که خاشاکه حایب خبری با
 او بود گفت ای سعد سوگند (ع) ترا میجوید گفت الخضر ارض سلام برسان و بگوی
 جزاک الله عنی خبر ما جری به نیاعن الله و با قوم من بگوی زهار دست از بار میگیرم
 بر نذرید و حیات و مل را در راه او وضعی نگذارید این بگفت و وفات کرد چون خبر او را
 به پیغمبر (ص) آوردند او را شناخت و فرمود اللهم ارض عن سعد بن الربیع

سعد بن طریف که سعد خفاف بنز فاصد میشود هاشمکه حضرت باقر (ع) عرض کرد
 که ابا تران تکلم میکند حضرت نسیم کرد و فرمود خدا رحمت کند ضعیفای شیعه ما را هانا یا شادان
سعد بن عائد المومنین مولی عمار بن ماسر معروف بسعد الفرض بسبب آنکه در نجابت
 زبان می کرد الا در نجابت فرض که سود می آورد و نجابت فرضا است که مال بد بگری بد دهد

تا او بان مال تجارت وکاسی کند و هر سود که آورد بدان شرط و فرادادی که بخانه الله
قسمت کنند بالجمله سعد بن قیس را رسول خدا (ص) در مسجد قبا مودن فرمود و بعد از رحلت
پیغمبر (ص) چون بلال ثوبت آن گفت و از مدینه بشام رفت ابوبکر سعد را بعد از او آورد
در مسجد رسول خدا مودن بود تا زمان عمر تا آنکه وفات نمود

سعد بن عباد بن دلیم بن حارثه الخزرجی الانصاری از جمله انبیای انصار است در
عقبه حاضر شد مردی بزرگ بود خودی بکمال داشت پیرش فلس و پدر و جدش نیز
خوای بودند و در اطعام مهمان و واردین خود داری غنیمت بودند چنانچه در زمان
دلیم حدیث منادی ندا در میداد هر روز در اطواف دار میافزاد او من اراد الشحم
واللحم فلیات دارد دلیم بعد از دلیم پیرش عباد بن نهجیم بن طرب بن بود و از پس او سعد
بن نهجیم بن طرب بن سعد بن سعد از پدران پیش بود و دلیم و عباد هر سال ده
نقره شتر از نوای حکم میات میداد و میکردند و بیکه میفرستادند و چون ثوبت بسعد
و فلس رسید که سلمان داشتند آن شتران را همه ساله بکعبه میفرستادند و وارد
شد که دینی ثابت بن فلس با رسول خدا (ص) گفت یا رسول الله فیله سعد در
جاهلیت پیشوایان جوانان ما بودند حضرت فرمود الناس معادن کعاد و الن

والغصه خیار هم فی الجاهلیه خیار هم فی الاسلام انا فقهموا و سعد چندان غنیمت
بود که غنیمت از حضرت باکره تزویج نکرد و هر زن را که طلاق گفت کسی جرئت تزویج او نکرد و
بالجمله این سعد همانست که در روز ثقیفه او را آورده بودند در حالیکه مرخص بود و خوا
باینده بودند و خزد جان میخواستند با او بیعت کنند و مردم را نیز به بیعت او میخواندند
لکن بیعت از نوای ابوبکر شد و چون مردم جمع شدند که با ابوبکر بیعت کنند هم میفرستادند
که سعد در نزد پدرم طریق عدم بسیار دلاجرم فریاد برداشت که ای مردم مرا کشتند
هم گفت اقلوا سعدا قلله اسه لکشیتم او را که خدا پیش بگشت فلس بن سعد که
خیمه دید بوجیت و در پیش هم میگرفت و بگفت ای پسر صهاک حبشه وای تر
و گرمبند در میدان و شرب شرزه امن و امان اگر کمپوی سعد عباد را خجای خود
جفتیش کند از این پیچوده کوئی بکشد از آن در دهان نو بجای نماید از پس دهان
را با مشت بکوبند و سعد بن عباد بن نهجیم بن طرب بن سعد و گفت ای پسر صهاک اگر مرا
نزدی حرکت بود در کفرا این جبارت که ترا زنت هر اسیر نو و ابوبکر در بار اس
مدینه از من نقره شتر میباشند بد که با اصحاب خود از مدینه پیرو فرستادند
و شمارا ملحق میکردم بجماعتی که در میان ایشان بودند و دلیل و ناکس نو مردم بشاد

میشد بد آنگاه گفت باالخرجه اهلون من مکان الفتنه او را برای خوشی حمل کردند و بعد
هم هر چه خواستند از وی بیعت کردند و گفت سوگند با خدای که هرگز با شما بیعت
نکنم تا هر چه ببرد بر سر کش دادم بر شما بنده نرم و سنان بنده ام و از خون شماها بکنم و
تا شمشیر بر دستم است بر شما شمشیر زخم و با اهل بیت و عشیرام با شما مقاتلت کنم و بخدا
سوگند که اگر تمام جن و انس با شما جمع شوند من با شما دو عاصی کناه کار بیعت نکنم
تا خدای خود را ملاقات کنم و آخر الامر بیعت نکرد تا در زمان عمر که علیه السلام را کشتند
و نسبت دادند قتل او را بجن و از زبان جن ساختند

نحن ظلمنا سيد الخمرج سعد بن عباد بن سبا بسمه بن و لم نخطوا له

سعد بن عبد الله اشعري ابو القاسم حبيب القدر واسع الاغيار كثير النضامين
ثقة وشيخ طائفة وفقيه ائبان است گفته شده که برف ملاقات حضرت عسکری علیه السلام
شده و اگر چه بعضی از مطلب را موضوع میدانند و از جمله نضامین او کتاب فضل
قسم و الکوفه و کتاب بصائر الدرجات است و این کتاب غیر از بصائر الدرجات
که فعلاً در دست است

سعد بن مالک خزرجی معروف بابو سعد خدی بنی بنی خاتم معجمه و سکون دال

حضاب

مهمله منسوبت بجدش حدیده بن عوف و سعد از صحابه کبار و از کسانیست که رجوع
کردند بامیر المؤمنین و مستقیم بود و روایت است که حالت نزع بر او شدت کرد و سه
روز بحال احتضار بود تا آنکه اهل بیت او و بر اعیلای او آوردند و در آنجا وفات
کرد و فاش در سنه هفتاد و چهار واقع شده و او در غزوه خندق و بعضی غزوات
دیگر حاضر بوده

سعد بن معاذ از بزرگان اصحاب رسول (ص) و سید اوس و کبر القدر است و در
بدن و احد حاضر گشته و در جنگ خندق بدست حیان العرقه زخم می خورد و داشت
و از خدای خواست کفر یهود بن فریضه را به بید آنگاه بپزد دعای او مستجاب شد
خون از آن جراحت با بساد نا آنگاه که یهود بن فریضه بپزد بن او عرصه تیغ کشت پس
خون کشوده شد و سعد بدان زخم در کتف کوبید از برای فوت او درهای
آسمان ها کشوده شد و عرش بلرزه در آمد و شیخ صدوق از ابو بصیر روایت
کرده که حضرت صادق علیه السلام کردیم که مردم میگویند که عرش لرزیده برای فوت سعد
بن معاذ آنما هو السرا الذي كان عليه و بالجمله سعد بن معاذ هاشمکه ملائکه
و جبرئیل در تشییع جنازه حاضر شدند و رسول خدا (ص) بدو ن خدای و مردام

عرفه یعنی بی
خوش و راجحاً عا در
حیان است از جهت
کثرت استعمال عطرات
این لقب یافت
سعد

شیخ او نمود کاهی عین سر بر و کاهی لب بر سر بر آورد و شش می گرفت و الحجاب او را در
 لحد گذاشت و لحد او را محکم چید و فرمود میدانم که پوسیده خواهد شد و پوسیدگی
 با و خواهد مر سید لکن خدا دوست دارد بنده را که هر کاری کند محکم نماید
 و از روایتی مستفاد شود که فل هواسه را بسیار میخوانده و در همه حالات خود بر
 خواندن آن مواظبت داشته و باین جهت در وفات که رسول خدا را بر او عائن
 میخواند نوزدها فرشته که از جمله آنها جبرئیل باشد بخانه او حاضر شدند و بر او غار ^{خواند}
سعید بن اوس بن ثابت ابو زید لغوی مخزومی مصری معروف است که گفته اند کات
 حفظ الاصحی ثلث اللغة و ابو زید ثلث اللغة و الخلیل بن احمد نصف اللغة و عمرو بن
 کرکر الاعرابی یحفظ اللغة كلها و لای زید مصنفات فی الادب و عن المادنی قال
 رایت الاصحی جالسی حلقه ای زید المذکور فقبل راسه و جلس بین یدیه و قال
 انت ربینا و سیدنا منذ حسین سنه و در سنه و سی و یازدهم در بصره
 وفات کرد

سعید بن جبر اسدی کوفی از اصحاب علی بن الحسین است و از آن پنج نفر است که
 باستقامت در اول امر انتخاب با آنحضرت بودند و حجاج او را شهید نکرد مگر

به این سبب و چون بر حجاج وارد شد گفت نوشقی بن کسری گفت مادر من دانا
 تر بود با من من که مرا سعید بن جبر نامید گفت چه میگوئی در حق ابوبکر و عمر و ابی
 هستند یا نه بهشت گفت هر وقت داخل دره و رخ و بهشت شوم و اهل
 انجدار اینهمه نوقت میدانم الخ گویند که حجاج بعد از پانزده شب از قتل سعید
 مرض اکل در حروف او پدید گشت و هلاک شد و سعید در زهدات و
 کرامت و علم تفسیر شهرتی داشت و کسب علم تفسیر و حدیث از ابن عباس کرد
 و در شهر رمضان هر شب یک خیمه قرآن فرانت می نمودی شبی بقرات ابن
مسعود و شبی بقرات زید بن ثابت و شبی بقرات دیکری و از سعید نقل
 کرده اند که گفت در خانه مکه فراتر از اجمعه در رکعتی قرانت کردم و سعید مدنی در
 اصغرها سکون داشت و از آنها بگویند رفت و در اینجا آغاز حدیث کرد و چون
 جنگ با بنی امیه را جهاد میدانست در جیش عبدالرحمن بن محمد بن اشعث
 شد چون عبدالرحمن در بدر حجاج شکست شد سعید مکه رفت حاکم مکه
 خالد بن عبدالله فری او را بگرفت و برای حجاج فرستاد و حجاج او را شهید کرد
سعید بن زید بن عمر بن ثقیل بصری عمر بن الخطاب فاطمه خواهر عمر در محاله

کاح او بود چنانکه خواهر او عاتکه در جباله کاح عمرو بود او را از مهاجرین اولین
و یکین از عشره مبشره شمرده اند

سعيد بن العاص بن سعيد بن امیه در سال هجرت متولد شد و پدرش عاص
در جنگ بدر بدست امیر المومنین (ع) کشته شد و سعيد در خلافت امیر المومنین
عزلت اختیار کرد و در جنگ و صفین حاضر نگشت و چون سلطنت بر معاویه
قرار گرفت او را حکومت مدینه داد انگاه سعيد را عزل کرد و مروان حکم را منصوب
ساخت کوفه و سعيد مدینه را با فصاحت و سباحه بود و اگر سائلی از وی طلب
عطیعت میکرد و چیزی در مدینه داشت آنچه سائل خواسته بود بر دست میکرد
و عساکر میداد و حکام استیلا عت ادا میکرد و او مدینه را ترک نکرد و او را
در سنه شصت ابر حجاج کرد و با جماعتی از شیاعین بنی امیه و بروایت سعيد
بن طاووس بالشکر سپاری او را بکوفه فرستاد و او را امر کرد که بهر مخوفی که تواند
حجاب امام حسین (ع) را بقتل رساند لهذا حجاب حج نکرده از مکه بیرون شد
و سبقت کوفه رفت صلوات الله علیه و لعن الله قاتله و ظالمه

سعيد بن قیس الهمدانی از بزرگان و رؤساء تابعین و زهاد ایشان و از اصحاب

امیر المومنین است در جنگ جمل و سواران مبرور سالار بود در صفین با عبدالله
این بدیل جانب جناح سواران داشت و مکات او در شجاعت و منزلت او
در خدمت شاه ولایت علیه السلام معروف است

سعيد بن مسعود تقی عموی مختار بن ابی عبیده است و او هاشمیه از جانب مبر
المومنین (ع) و الی مدینه گشت و جناب امام حسن (ع) بر او وارد شد و زحمه
با تحقیق از جراح بن سنان اسدی رسید و بود در خانه سعيد معالجه نمود تا بهبودی حاصل

سعيد بن المسیب هاشمیه بکثرت علم در تابعین ممتاز بوده و در امام ابوهریره
و یکی از فقهای سبعة معروفه مدینه بلکه افضل ایشان است و مرسلات
او را صحیح ماسپیل گفته اند بلکه مرسلات او در نزد شافعیه مثل مرسلات
محمد بن ابی عمیر است در نزد اصحاب مکه در سلسله صحاح منظم میشود و او
هاشمیه از فضیلت غار بر خیزه حضرت سید سجاده (ع) محروم ماند و کلمات
اصحاب در باب او مختلف است و اگر چه در سر و پای از حواریین اخفیت
شمرده شده لکن در تراویح توقف است و مخطون این است که این
مره از مشاهیر علمای عامه و فقهای ایشان باشد و الله العالم بحقایق الامور

سعیه مولا حضرت صادق (ع) بوده و از اهل فضل است و کلمات انبیا و ائمه
و حضرت فرمود که سوال میکنم از خدا بگویند مرا بتوید بنیال که تو از او هیچ
کند در آخرت و روایت است که او همانا حضرت بوده و غالباً در مسجد رسول خدا
در اسلام بر آنحضرت میگردد و پیوسته با یکدیگر مرقم با از مکرمی آمده

سفیان بن ابی لیلی الهمدانی در بعضی از روایات او از حواریین امام حسن شمرند
و او همانست که بر آنحضرت عتاب کرد و گفت یا مذل المؤمنین و ظاهراً این از جهت محبت
او بوده چنانچه **الحج بن عدی** که از نوکان اصحاب است کلمه نسبت دهند که من عجب میدارم
ذکر میکنم و روایت است که وقتی سفیان خدمت امام حسن (ع) رسید و گفت
السلام علیک یا مذل المؤمنین فرمود از کجا دانستی که من مؤمنین را دلیل کردم
گفت بجهت آنکه امر امت را از گردن خودت خلع کردی و باین طاعتی که حکم بغیر ما
اتزل الله میکند تفویض کردی فرمود شنیدم از پدرم که رسول خدا (ص) فرمود
مخواید که گشت ایام و سالی ناوالی شود امر این امت را مردی فاسق و کلو کشاده
سینه که بخورد و سپهر عیش شود و او معویه است پس بدین جهت من این کار را
کردم پس فرمود چه تو باین جا آوردی گفت محبت تو فرمود و آنجا گفت بلی

بجای فرمود فرمود و الله دوست میدارم ما را بنده هر کس و اگر چه اسیر باشد در
بیم مکر آنکه نفع بخشد خدا و را محبت ما و همانا محبت ما گناهان را از بنی آدم برنهد هم
چنانکه باده برزد برك را از **بزرگوار** و از درخت

سفیان ثوری بفتح مثلثه از اصحاب مالکیت و اعوان او بر حضرت صادق (ع)
در پوشیدن لباس چنانکه این پوشش پدران ثوریت معروف است و حدیث
آمدن جمعی از اهل بصره که اخذ حدیث میکردند از هر که باشد حدیث حضرت صفیه
بعنوان اخذ حدیث از آنجناب در حالیکه آنحضرت را غلبه شاختند و روایت کردند
بعضی از انصار برای آنجناب از سفیان ثوری از حضرت صادق (ع) که نمیدانم آن
انحلال است و روایت او از جناب باقر (ع) که هر که مسح بخفتن نکند صاحب
بدعت است و هر که بنشیند نه شامه مبتدع است و هر که حرب و طعام اهل
ذمه و ذیابح ایشان را نخورد گمراه است و هم روایت او از حضرت صادق (ع) که حبت
ابوبکر و عمر ایمان است و بعضی ایشان گفت و آنکه علی (ع) بعد از قتال اهل
صفین گریست و گفت جمع الله بیني و بينكم في الجنة و امثال این روایات موصوفه
از سفیان ثوری ملعون معروفست پس حضرت صادق (ع) امل فرمود برای

ایشان حدیثی که در اخوان است که هر که دروغ گوید بر ما اهل بیت عشتور کند خدا
او را روز قیامت کور در حالیکه بهودی باشد و اگر در حال را در کت کند ایمان آورد
در قبرش و پس از آنکه بصریاب رفت حضرت حدیث از امر المؤمنین (ع) درین صفت
و اهلان میان فرمود و چون مقام کجایش بفضل داشت من با حال ان الکفاکرم
هر که طالب فضل است مراجعه کند بکتاب رجال کس نا و او معلوم شود ابتلائی
انچه ما شیاطین عر خوش و کثرت دردهای دل ایشان صلوات الله علیه
بن ابی الحدید گفته که اکثر مفسرین امیر المؤمنین (ع) اهل بصره بودند و ایشان عثمانیه
بودند و در دهائی ایشان بود کینه های روز و رجم و روایت کشته از ای فاخته
مولی ام هانی که گفت روزی خدمت امیر المؤمنین (ع) بودم که مردی با
لباس سفید وارد گشت و گفت یا امیر المؤمنین (ع) من از مدی امدام
که در اینجا دوستی از برای تو ندیدم فرمود از کجا آمدی گفت از بصره فرمود
اگر میتوانستند که مراد دوست دارند دوست میداشتند این و شیعی
فی یشاق الله لا یزاد فینا رجلا ولا یقص الی یوم الغیمه (فقره گوید) که ذم
و مدح بلاد هرگاه راجع باشد باهلش تابع اهلش است پس هرگاه مردمان

مدی که مذموم بودند در عصری عصر دیگری شود که مدوح شوند حدیث ذم دیگر
در افوت نماید مانند اصفهان و بصره و امثال آن و هکذا بعکس والله العالم
سقی بن عیینة او نیز از اصحاب ما است از حضرت رضا (ع) مرویست که سقی
بن عیینة ملاقات کرد حضرت صادق (ع) را و گفت ناکی نفی میکنی و حال اینکه این
سن رسید حضرت فرمود قسم بانکه سکه برانگیزد محمد (ص) را بجای اگر مردی غلام
عمر خود را نماز کند مابین رکن و مقام پس ملاقات نماید خدا را بغیر و لا یست
ما اهل بیت هر آنکه ملاقات کرده خدا را بمرتبه جلالیت که برگزین باشد
سقی بن مصعب عبیدی همانکه از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که
فرمود ای معشر شیعه تعلیم کنید بر اولاد خویش شعر عبیدی همانا او بوده
بودین خداست و شیخ کلینی روایت کرده از او که گفت وارد شدم بر حضرت صادق
فرمود بام فروه بگویند باید بشنود آنچه را که با جدش میآورد و اندام فروه
آمد و پشت پرده نشست پس حضرت فرمود شعر بخوان برای گفت گفتیم فروه
جویدی بد معک المسکوب که ام فروه صیحه کشید و زنان صیحه کشیدند اهل
مدینه بود رخانه جمع شدند که خبر شده فبعث الیه ابو عبد الله (ع) صبی

لنا عشي عليه فصحى النساء قلت ام فزوه ام عليه السلام وجدها محمد بن ابي بكر
 الذي قلده معويه بن خديج واحرقه كما ينبغي وعن كامل الزبارة مسند عن ابي
 عمارة المثلث قال قال لي بآباء عمارة الشدي للعبد في الحسن بن علي (ع) الخ الى
 ان قال فوالله ما ذلت انتده وبكيتي حتى سمعت النكاح من الدار الخ
سفينه غلام رسول خدا (ع) اسم او سهل انت ووجه تسميته او لسفينه السنكه
 وفي اصحاب سفرى مبرقند هر کدام كه حسنه ميشدند بعضى از اسبابها بكنه
 با خود داشت براى افكندن تا آنكه او حامل اسباب زيادى شد حضرت رسول
 (ص) چون براى عبور فرمود و او را بان حال ديد فرمود انت سفينه و او را از دست
 ديروايت حسين بن محمدان وجه تسميه او سفينه بجهت آنكه در مراجعت بكنى
 از غزوات باران آمد در بطن وادى عربى بخوبى كه رفتن از آنجا مشكل بود
 سفينه خود را در وادى افكند و مثل كشتى ابراستافت و رسول خدا (ص)
 و امير المؤمنين را بردوش گرفت و عبور داد حضرت با و فرمود با سفينه
 فحسبك هذا افتخارا و المجد او همان بكنه بعد از شهادت سيد الشهداء
 فضله حضرت زينب عرض كرد كه اى خانم من سفينه كشتى در دريا شكست

خود را بخبره رسانيد بشري رسيد بان شريكفت من ازاد كرده رسول
 خدايم شير همهمه كرد مقابل او و او را بطريق رسانيد و الان ان شير در
 ناحيه تحفته بگذاشت بدو دم نود او بگويم كه لشكر خيال دارند فردا بريدن شهدا
 اسب بنارند الخ و روى الحسين بن محمدان باسناده عن الصادق (ع) قال قال
 امير المؤمنين (ع) لسفينه مولى ام سلمه سلاك الله علما حيا الى ماشاك فانت
 فلك الله الشجون وانت الباب لى ولائى الحسن (ع) بعد سلمان قلت و ذكره
 ابن شهر آشوب و الكفعمى و الطري فى الدلائل باب الحسن عليه السلام
سكك نخى مصغرا همان سنكه نعيد و رهايت اختيار كرده بود و نوك
 عوده بود زن و بوي خوش و لباس و طعام با كوزه و ارد اخلا مسجد سر
 باسنان بلند عيكرد از خوف خداوند عالم
سلام بن المستنير از رواياتش ظاهر شود كه شعبه است
سلمان محمدى (ع) ابو عبد الله معروف سلمان فارسى اول اركان اربعه و
 مخصوص شرافت سلمان مينا اهل البيت و منوط در سلك اهل بيت نبوت
 و عصمت است و در فضيلت او جناب رسول خدا (ص) فرموده سلمان

بحر لا ینفد و کنز لا یفقد سلمان منا اهل البیت سلسلہ منج الحکمہ و نونی البرهان
 و حضرت صادق علیه السلام فرموده ادرک سلمان العلم الاول والاخر و هو بحر لا ینفد
 و هو منا اهل البیت و حضرت باقر علیه السلام فرموده نگویند سلمان فارسی بگویند سلمان
 محمدی علیه السلام و او از ما اهل بیت است و امیر المومنین علیه السلام او را مثل لقمان حکیم بلکه
 حضرت صادق علیه السلام او را بهتر از لقمان فرموده و حضرت باقر علیه السلام او را از منسوبین شمرده
 و در حدیثی حضرت صادق علیه السلام فرموده فضلو ان الله علی سلمان و از روایات
 مستفاد شده که سلمان اسم اعظم می باشد و از محدثین یقین بوده با آنکه
 محدث از او صاف امام است چنانچه در حدیثی از علی بن طاووس می آید و از
 روای اعیان ده درجه است و او در درجه دهم بوده و عالم غیب و مشایخ
 بوده و از محققان است در دنیا میل فرموده و بهشت مشایخ او بوده و
 خدا و رسول او را دوست میداشتند و حق تعالی امر فرموده بود رسول
 را بحجت چهار نفر که سلمان یکی از ایشان بوده و باقی در مدح او و اقران
 او نازل شده و شیخ صاحب حدیث نویدی رحمه الله از روایت احتصاص استفاده
 فرموده افضلیت سلمان از بر جعفر بن ابیطالب علیه السلام و شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر کرد سلمان را با ابودر و شرط کرد با
 ابودر که نافرمانی سلمان نکند و در خبر است که وقتی ابودر بر سلمان وارد
 شد در حالیکه دیکری روی التی گذاشته بود ساعتی با هم نشستند و حدیث
 میکردند که ناگهان دیکر از روی سر پای غلطید و سر تگون شد و ابتدا از
 آنجه در دیکر بود قطعه نریخت سلمان آنرا برداشت و بجای خود گذاشت
 باز زمانی نگذشت که دوباره سر تگون شد و چیزی از آن نریخت دیکر باره
 سلمان او را برداشت و بجای خود گذاشت ابودر وحشت زده از نزد سلمان
 بیرون شد و بحالت تفکر بود که حجاب امیر المومنین علیه السلام را ملاقات نمود و
 حکایت را برای آنحضرت بگفت آنحضرت فرمود ای ابودر اگر خبر دهد ترا سلمان
 با آنجه میدانند خواهی گفت مرحم الله فانی سلمان ای ابودر سلمان باب الله
 است در زمین هر که معرفت بحال او داشته باشد مؤمن است و هر که
 انکار او کند کافر است و سلمان از ما اهل بیت است و هم وقتی مفاد بر
 سلمان وارد شد دیکر سر بار گذاشته بدون التی میجوشت سلمان
 دو دانه سنک برداشت و در زیر دیکر گذاشت سنک ها شعله کشیدند

مانند همین دلب جوشش زیاد تر شد سلمان فرمود جوش دیکر اسکن
کن مفاد گفت چیزی نیست که در دستم تا جوش او را فروشانم سلمان
دست مبادن خود را مانند کچه داخل در دلب کرد و دیکر اهرم زد تا جوشش
ساکن شد مفادی از آن اش برداشت با دست خود و با مفاد میل فرمود
مفاد از این واقعه خیلی تعجب کرد و قضیه را برای رسول خدا ^{نقل کرد} الخ و حدیث سلمان
با یهودان که نارایند بر او میزدند و تفریق اینجانب برایشان واقعی شدن تا زیا
و بلعیدن ایشان یهودان را در نفس برام مذکور است و حدیث تکلم متبت با
او در رمضان ^۱ شادان بن حیرئل می مسطور است و شیخ ما نور الله مرفعه در
نفس الرحمن از زینب الاعباد نقل کرده که چون سلمان ۴۰ والی بود آن شد در
مسجد نشست و مشغول شد بیافتن زنبیل برای تحصیل معاش خود رعیت
انجا چون چنین دیدند انجا بر او ضعیف شدند و او احتشام میزدند لهذا
درآمدی و فساد در میان زیاد شد سلمان از مسجد بیرون شد سکی را دید او را
طلبید و با او تکلیم کرد آن سک به تعجیل از خدمت انجانب بیرون شتافت
و بالایی بلندی رفت و صدای عظیمی کرد سگهای اطراف عام جمع شدند و در

که چهای مدائن متفرق شدند سلمان شخصی را نوشتند که مذاکره در میان مردم
 که هر که بعد از فلان ساعت از شب بیرون شود کشته خواهد شد در دهها ماین
 مذااعتی نکردند در شب بجهت دزدی از خانهها بیرون شدند سکهها و ایشان
 حمله نمودند و ایشانرا از هم دریدند و هم در کتابت که سلمان بوسی غضب کرد و
 زمین را از سر کرد بیلعدن آن کس زمین او را فرو برد و روانایت در فضیلت سلمان
 و نایه از آنست که ذکر شود و کفی فی دلف ما رواه الشيخ المفید رحمه الله فی کتاب الا
 خصاصی بسند لا یفصر عن الصحیح عن ابن نبائنه قال سئل امیر المومنین علیه السلام عن
 الفارسی وقلت ما تقول فیہ فقال ما اقول فی جمل خلقی من طینتنا و روحه مفروقه
 بروحنا خضع الله تعالی من العلوم ما بولها و اخرها و ظاهرها و باطنها و سرها
 و علانیاتها و لقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمان بین یدیه قد دخل اعرابی ففجأ
 عن مكانه و جلس فیہ فغضیب رسول الله صلی الله علیه و آله حتی در العرفی بین یدیه و امرت عبنا
 ثم قال یا اعرابی انتخی رجلاً یحبّه الله یتبارک و تعالی فی السماء و یحبّه رسولہ فی
 الارض انتخی رجلاً ما حضرت جبرئیل الا امرنی عن ربی ان اقرئه السلام یا اعرابی
 ان سلمان منی من حقاه فقد حیاتی و من اذاه فقد اذانی و من باعده فقد باعدنی

قال كان عطاء
سلمان خمسة الاف وكان
اناسهم خرج عطاءه يصدف به وبالك
من عمل به وكانت له عتبة نفيس بعضها
وبلبس بعضها منه عني عن زرارة
المراد بالاعراب هو ان كان فانه النقي على انه
ورسوله كانت الاعمال الشبهة النبهة عن لقاء
جبهه الجاهلية فله وكان اعطاء بعض سلمان
وربعه عنه بالاعراب وقع من نزولهم من العرب
ونما هو بعد اوتهم ونما من العودة والادوي
وسبق في علمهم ما كان يكتنه من العودة والادوي
ومعهم من البيت المال الاقليل فتكوال ال
فامرهم بالنجارة ودعاهم بالبركة كما عن
بعض الاخبار المبرح وكنا دبرهم على النصف
من دية العرب وان يرضهم العرب ولا يملكونهم
ولا يؤمن احد منهم العرب في صلوة ولا ذلك
لما عرف من رسلهم حجة عليهم وبينة بها
في قلوبهم وانطاعهم اليه واخطاهم به وان
هذا الدين الخفيف الله لا كان يحب قبول امره
مبني تفر وجهم ونما جدتهم لما روي انه قال
اعيد الموتى انه يروي عن النبي انه قال
نصف نكاح الاعام على

این حدیث از محمد بن ابی
 بنی
 و روایت مشارقی برسی
 خواست بر خیزد حضرت
 فرمود بر سر کرد بحالت
 مردن اطلاع کرد
 و بهمان حالت عود کرد
 من
 و وارد شده انحضرت بر کفن
 سلمان ترشت
 و مدت علی اکرم بغیر زاد
 من الحسرات و القلب العلم
 و حمل الزاد افیج کل شئی
 اذا كان الموت علی اکرم

و من قرأه فقد قرأني بالعراي لا تغلظ في سلمان فان الله تبارك وتعالى قد امرني
 ان اطلععه على علم السنايا واللبا بالانساب وفضل الخطاب قال (م) فقال الاعراب
 يا رسول الله ما خلقت ان يبلغ من فضل سلمان ما ذكرت اليك كان محوسبا ثم
 اسلم فقال النبي (م) يا عراي اغاطبك عن ربي وفتاوتني ان سلمان ما كان محوسبا
 ولكنه كان مطهر للسرك مسجنا للايمان يا عراي اما سمعت ان الله تعالى يقول
 فلا ورب الا به اما سمعت الله يقول ما اليكم الرسول فخذوه وما ينهى عنكم فانهوا
 يا عراي خذ ما ينبت وكن من الشاكرين ولا تعبد فكلون من المعذبين وسلم
 لرسول الله فانه لكن من الاميين اقول در العرف بالكرام اسلم عرفة دما
 من غضبه (م) كما يمثلي الضرع لبنا اذا دره وبالجملة در وفات سلمان اخلافت
 که ابا در سنه سی و چهار در او خلعت عثمان بوده با در سنه سی و شش
 که او اخلافت امیر المومنین (م) باشد از جمله از روایات قول دوم اسفاده
 شود و فاشی در مدائن واقع شد و امیر المومنین (م) بطنی از سر جنازه
 او حاضر شد و او را غسل داد و کفن کرد و نماز و او خواند و در ها نماز نیک
 رفت و در سر و این است که چون امیر المومنین (م) و سر جنازه سلمان وارد شد

و روایت مشارقی برسی
 خواست بر خیزد حضرت
 فرمود بر سر کرد بحالت
 مردن اطلاع کرد
 و بهمان حالت عود کرد
 من
 و وارد شده انحضرت بر کفن
 سلمان ترشت
 و مدت علی اکرم بغیر زاد
 من الحسرات و القلب العلم
 و حمل الزاد افیج کل شئی
 اذا كان الموت علی اکرم

و داد از صورت او برداشت سلمان بصورت انجباب بنسبی که حضرت فرمود مرحبا یا
 ابا عبد الله اذا لقيت رسول الله فقل له ما من على اخيك من قومك ليس حضرت او را خجهر
 و بعد از خجهر و گفتن ايناد نماز بوا و جعفر طیار و حضرت نیز در نماز حضرت سلمان
 حاضر شدند و رحا بکه با هر کدام از آن دو نفر هفتاد صفت از ملائکه بود که در هر صفت
 هزار هزار فرشته بود فعلا فرشتش پیش در مدائن با بقیعه و صحنی نزدیکی ظاهر و مزار هر بادی
 و حاضر است و شیخ در جبه و سید در مصباح الوار و نابائی از برای ان بزرگوار رتوا
 کرده سزاوار است که شعبان هر گاه بعبادت عالیهات مشرف شوند چه از کاخین تا
 مدائن بکمر حله پیش نسبت و از بركات زیارت ان بزرگوار خود را بی بهره ننهند و در مدت
 عمر شریفش نیز اخلافت دوست و بخواه و مسجد و بخواه بلکه پیش از چهار صد سال
 نقل کرده اند بلکه گفته شده که حضرت علی را درک کرده و از برای سلمان عیال و اولاد
 بوده و اولاد او هنوز باقی میباشند و در سال گذشت در مراجعت ارجح مدین الحرام
 برخوردیم یکی از افعاد او که عبد القیاح نام داشت و مدتی جسم و دانا و فاضل بود
 و جلیل بود و میگفت تولدت بقیعه سلمان موقوفی عن است و صاحب روضه الواعظین
 از ابن عباس روایت کرده که دینی سلمان را بعد از وفات محبوب دین با جلیل و حلی

در این حدیث از سلمان بن ابی
 بنی

و ناجی از باقوت پرسید ای سلمان بگو در هفت بعد از ایمان محمد رسول چه عملی
افضل است فرمود چیزی افضل از حب علی نیست و اقتدار با محض نیست
سلمه بن الاکوع از روایت اصحاب رسول خداست و همانست که در بحث شیخ
کرده و مردی شجاع و فاضل بوده و این انگلیست که گشت با او سخن گفته در ستمه و فانی کرده
سلمه بن الخطاب بر او ستای مسنوب بر او ستان ثم از جمله علما و صاحبان بقیه است
که از جمله کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال و مقتل الحسین علیه السلام باشد
سلمه بن کهیل همانست که حضرت باقر (ع) بایم مریضی فرمود که بگو سبله
بن کهیل حکم بن عنبیه میخواهد عیثرف روید یا معرب فخواهد بماند علم صحیحی مگو
انچه را بگو از نزد ما اهل بیت بیرون میاید و در اخبار مسلمات نمی است خبری
مسلسل از سلمه بن کهیل که گفت دیدم سر امام حسین (ع) را برهنه و میخواند
ای فسیک فسیکم الله و هو السبع العظیم

سلمه بن قیس الهلالی از اصحاب امیر المومنین (ع) و حسن (ع) است
و اوست صاحب کتاب معروف بن محمد بنی و علما که امان از او روایت میکنند
خواجه در اول کتاب باین اشاره شد و این عفا بری گفته که آن کتاب موضوع است

و از علامات وضع آن است که در اینجا است که محمد بن ابی بکر موعظه کرد پدرش را نزد
مردن او و دیگرانکه ائمه سرزده است و غیر ذلک و مراد از موعظه محمد پدرش را آنست که
محمد در سال حجه الوداع متولد شد که سال وفات رسول بوده و پدرش بعد از آنحضرت
دو سال و چند ماه بیشتر میبود که وفات کرد و محمد را نوزد طفل کوچکی بوده که عظه
او پدرش را بغفل میبود و اما بطلان سرزده بودن ائمه پس محتاج بیان نیست صاحب
رجال کثیر از هر دو جواب داده باینکه انچه از نسخ کتاب سلیم بدست ما رسیده در این
باب که ملاحظه کردیم ندارد که محمد پدرش را موعظه کرده باشد بلکه آنست که عبدالله
بن عمر پدر را موعظه کرد در وقت مردن او و در باب ائمه داریم که ائمه با رسول خدا
(ع) سرزده است و هیچکدام از این دو علامت وضع ندارد

سلمان بن اشعث همان ابو داود سجستانیست که یکی از علمای کبار اهل سنت
و صاحب کتاب سنن است و در سنن دولست و هفتاد و پنج در بعضی وفات کرده
و کان بقول کثیر عن رسول الله خمائة الف حديث الخبث منها ما تضمنه هذا
الكتاب یعنی السنن صحیح فی اربعه الاف و ثمان مائه حدیث و ذکر کتاب الصحیح
و ما تشبهه و تقاربه و یکی از انسان لدین

سلمان بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیلسی از راویان حضرت رضا است و پدرش از راویان حضرت صادق و کاظم است و او را پدرش هر دو ثقة و جلیل القدر میباشند

سلمان بن خالد ابو البرقع هلالی از اصحاب باقر و صادق است و در پیش در عداد اصحاب زید بود و با او خروج کرد و انگشتانش در همان واقعه قطع شد لکن پس از آن توبه کرد و محبوس رجوع نمود چون از دنیا رفت حضرت صادق برای او منوجع شد و این سلمان همانست که در روزی که حضرت باقر سواد شده بود که تشریف برد یکی از بانیان مدینه همراه آنجا بود و سوال کرد که مذابت **م** امام میدانند آنچه در روزش واقع میشود فرمود ای سلمان قسم مانکه عهد را بنیوت مبعوث کرد و او را بر سالت بوگزید امام میدانند آنچه را که در روز و در ماه و در سال حادث میشود اما عذایی که روح نازل میشود بر او در شب قدر پس میدانند آنچه را که در ایصال تا سال آینده واقع میشود و آنچه در شب و روز روی میدهد و الآن می بینی چیزی را که قلب تو مانع میشود پس آنحضرت اخبار فرمود از واقعه و نفرین و آنکه فعلاً حاضر میشود

و از بعضی روایات ظاهر میشود که این سلمان صاحب سر بوده چنانچه در کتاب از عماد روایت است که حضرت صادق **ع** عن فرمود ابابکسی خبر داده آنچه را که بنو خبر دادم گفتیم مگر سلمان بن خالد فرمود احسن ابان شنیدی قول شاعر را الا کل سر جاوز الا شبن شاع

سلمان بن سفیان المرقی المند ثقه است او را مسرقی می گفتند چنانکه اشعار است همه را میخواند و چنان با کبریه میخواند که رفت میآورد و در قلوب مردم در سینه وفات کرد **سلمان** بن مرع الحراعی از بنی مازن است اسم او در جاهلیت بسیار بوده و بعد از آن سلمان نام یافته مردی فاضل بود و در کوفه سکون اختیار کرد و در خزانه بنایان دسید قوم خویش بود و در جنب صفین ملازم و کاتب امیرالمؤمنین **ع** بود و در آنجا جوشب دی ظلم دبست وی کشته گشت و او همانکس است که بعد از وفات معاویه شیعیه کوفه در خانه اوج جمع شدند و کاغذ برای سید الشهداء **ع** نوشتند و آنحضرت را بگونه دعوت کردند و لکن چون در کاتب سید الشهداء **ع** حاضر گشت و از نفس شهادت در خدمت آنجا ب مردم ماند بعد ها سخن پشیمان گشت بولت و انابت جست و از همه خوفناهی آنحضرت کمر استوار کرد تا در سینه بامسب بن نجیه فرارید

و عبد الله بن سعيد از دي و عبد الله بن وال نمي و دفاعه بن شداد محلي و جعي از شعبان
 كوفه كه انفا و انواين كويند بجهت خونخواهي امام حسين (ع) از بني اميه بسمت شام حركت
 كردند و در عين ورمه كه شهر است از بلاد جزيه بالشكوشام نوافي كردند و شاميان سي
 هزارين بودند كه بركي ابي زياد و حصين بن غيس و سراجيل بن ذي الكلاع حرمي بجهت
 قتال شعبان از شام حركت كرده بودند و بالمله در انجا حركت عظيمي قيامين شد و سليمان
 به بنو حصين بن عمر شهيد شد و پس از ان مسبب شهيد شد شعبان كه چنين و بدست
 كياره دست از حيان بيشند و عزات شمشيرها را بشكستند و مشغول جنگ
 شدند و در انحال با بصدئين از شعبان بصره بباري ابشان رسيد پس باي اصطبار
 اسوار نهادند و پيسته قال ميكردين و ميگفتند افلا تبارنا بفرطنا فقد نبينا فانك
 عبد الله بن سعيد با جمله از وجوه لشكر شعبه كشته شدند و ما بفي چون نايستاد
 در خون بديدند و بوي بغيريت نهادند و ببلاد خویش ملحق شدند و شيخ ابن عماد در
 شرح النار كيفيت شهادت او را ذكر كرده و فرموده كه سلمان خسر بن ميكره شعبان
 بر قتال و بشارت مباد ابنا از اكرامت خدا پس عزات شمشير خود را شكست و بجز
 اهل شام شرافت و ميگفت انك ربي نبت من ذنوبي و ذل عرافي في الوري مشبي

فارس عبد الله بن سعيد و اعقر ذنوبي سدي و حوي الى ان قال شيخ بن غان فلفد
 بذل في اهل النار مهيجه و اخلص لله ثوبه و قد قلت هذ بن اليقين حيث مات مبرا
 من الشين نصي سليمان بجهت ففلا الى حيان و رحمه الباري مصي حيدا في بذل مهيجه
 و اخذ له الحسن بالثار قلت و في حديث الفضل الطويل في الرجعة ما يدل على مدحه
 في ذكر شكوى الحسن الى حبه (ع)

سلمان بن مهران كوفي معروف باعمش في معروف بكثر حفظ حديث است
 و بانكه شعبي من هب است علما جمهور او را بجليل و بجيل عوده اند و در حفظ
 و قرائت او را سوده اند و او را مفارن و فري در حجاز گرفته اند و ولادت او در
 قتل امام حسين (ع) و وفات او در نهمه ربيع الاول ستمه و افسرده و از شربك
 قاضي مزلست كه در روز اخير عمر اعمش نزد او بودم كه ابن شير و ابن ابي ليلي
 و ابو حنيفه بشارت او آمدند و احوال او را پرسيدند گفت ضعف سديدي در
 خودي بنم پس با دكنا هان خود كرد و كرست ابو حنيفه گفت اي ابو محمد از خدا
 بپرهين و فكری بحال خود كي چه آنكه نود و اخير روز از امام دينا و اول روز از امام
 اخيرت مياشي همانا تو احاديث در فضيلت علي بن ابي طالب (ع) نقل كرده كه اگر از انفا

بر مینگش برای نوین بود گفت مثل چه پانچان گفت مثل حدیث انا ضمیم للسیر سوال را عیش
گفت از برای مثل من اینرا می گوئی ای یهودی افعل وی سند وی گفت مرا بشناید
و بجای نکه دهد پس روایت کرد مستندا از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمود انا
ضمیم النار اقول هذا ولتی دعیه و هذا عدوی خذ به الخ و من تختری احوال او را
بائمه روایت در دیگر کتب خود نقل کرده ام

سلمان بن مهران در روایت او شکی نیست کلام در اینست که ابا دانی است
بانه مشهور است که واقفی است لکن اسناد اکثر محقق بهبهانی در آن نظر نموده
و او را از وفیقت بیرون آورده هر که خواهد رجوع بعلیه امر خود نماید

سماک بن اسلم و بنال سماک بن ادس بن حرشه او ابو دجانه مشهور است که از
نزدگان صحابه و شجاعان نامی است و او هاست که در جنگ عبا به حاضر بود چون
سپاه سبئه در حدیقه الریح که بحدیقه الموت نام نهاده شده بپناه بردند و در
باغرا استوار شدند ابو دجانه که دل شیری و جگر بخت داشت مسلمانان را گفت که
ما میان سیری بر نشاند و سر نیزهها را بر اطراف سپر حکم کنید انگاه مرا بلند
کنید و بدان سوی باغ اندازید مسلمانان چنین کردند پس ابو دجانه بیایح حسن کرد

او دجانه

و چون شیر خور شدید و شمشیر بکشید و هجری از سپاه مسیلمه بکشت بر او بن مالک
از مسلمانان نیز داخل باغ شد و در باغرا کشت و مسلمانان داخل شدند و لکن
ابو دجابه و برادر هر دو را بجا کشته شدند و بقولی ابو دجانه دیده بود چند آنکه در
صفین ملازم رکاب امیر المومنین علیه السلام کشت شبح مضیل در امر شاد فرموده و روایت
کرده معضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بیرون مباد باقام علیه السلام از ظهر
کوفه بسیت و هفت مرتبه تا آنکه فرموده و سلمان و ابو دجانه انصاری و معضل
و مالک اشتر پس بپاشند ایشان در نزد آن حضرت انصار و حکام
سمر بن جندب از منافقان صحابه و از مبغضین امیر المومنین علیه السلام و مردی فحیل
بوده و هاست که تخیل در لبان مردی از انصار داشت که منزل آن انصاری بود
آن ایشان بوده و سمر بجهت رفتن بنزد آن قتل ناگهان بدون اذن برایشان وارد
میشد و ایشان از بیت می نمود مرد انصاری شکایت او را رسول خدا بود حضرت سمر
وافرمود هرگاه خواستی داخل شوی اذن بگیر گفت من حق شارع دارم دیگر برای چه
اذن بگیرم فرمود پس آن تخیل از پیش راضی شد انخاب راضی شد که ناده تخیل
در جای دیگر عرض آن تخیل باو بداد که تخیل را با انصاری و کلامی که از اذن

اورا حث شود سمره قبول نمود حضرت فرمود از آن فخله بگذر مرهمیست خلی برای تو
باشد گفت عجزا هم حضرت فرمود لا ضرر ولا ضرار و امر فرمود که آن فخله را کنند
و بسوی او انداختند و او همانکه و فنی نافه فصولی رسول خدا صلی الله علیه و آله
داخل خیمه او کرد او نیزه کوچکی داشت بر سران حیوان زد و سرش را زخم کرد
آن شتر شکافت او را به پیغمبر ^ص برد و نیزه ها آن کسی است که چهار صد هزار درهم
از معروف گرفت که از رسول خدا ^ص روایت کرده که او و من الناس من عجیب قوله
في الجوه الدنيا و رحن امير المؤمنين ^ص نازل شده و او و من الناس من بشری
نفسه ابتغاء مرضات الله و الله المبيت در شان امير المؤمنين ^ص نازل
شده بود گفت در حق این ملجم نازل شده و چون زبایدن ایه از خباب معویه حکم
نبرد و کوفه یافت شش ماه در بصره بود و شش ماه در کوفه و چون از بصره
بکوفه میرفت سمره را نایب الحکومه خود میکرد این اثر در کمال گفته که چون
زبان سمره را در بصره جانشین خود نموده و بکوفه رفت سمره بسیاری از مردم
انبار بکشت ابن سمره بن گفته که در یک غیبت زباید از بصره سمره از بصره ^{هشت}
هزار نفر بکشت که چون زباید مطلع شد ماوی گفت نرسیدی که در این

معمولین بکنایه بوده باشد گفت اگر بکشم با ایشان مثل ایشان بکشی بگویم
ادوی گفته که سمره در صباح بکرو از قوم من چهل و هفت ^{نفر} کشت که تمام ایشان جمع قرآن
کرده بود ندان این ای الحدید گفته که سمره در ماه شهادت امام حسین ^ص در شریقه
عمید الله بن زیاد ملعون بود و مردم را میزد و برفت بکربلا و قال با امام ^{حسین}
و در آخر کار مرضی نفس پیدا کرد اعمش از ابوصالح نقل کرده که مایه بدن سمره ^{فتم}
دیدی هم نزد بکپای خود شراب گذاشته و تود با پی دیگر خود تلخ نهاده بود و فخر ^{کود}
که نظر سمره در اقبال صاحب بوده که در آخر عمر جانب چپش منفلوج شده بود
و طرف راستش نفس شده بود و بالجملة احوال سمره در دیک اب جوش
انذار هلاک شد

سمره بن عقیله جعفی از بزرگان اصحاب امیر المؤمنین ^ص است صاحب مجمع
البحرین گفته که در سن صد و شانزده سالگی دختر باکره تودج کرد و بکارش او را
زایل نمود و در کوفه سکون داشت و صد و بیست و هفت سال عمر کرد و در زمان
حجاج وفات کرد در کوفه

سهل بن جنید الضاری بنعم ح از اجله صحابه و از دستان با اخلاص ^{مس}

امیر المومنین است در مدین و احد حاضر بوده و در احد مردانیکها غنوده و در صفین
ملا رفت بر کباب امیر المومنین (ع) داشته و بعد از مراجعت آنحضرت از صفین سهل
در کوفه وفات کرد حضرت امیر المومنین (ع) فرمود لواحقین جیل لثامت یعنی اگر
کوه مرا دوست دارید هر پنه پاره پاره شود بر آنکه بلا و امتحان خاص دوستان اهل
بیت است و انتخاب او را گفت کرد در رود احمر جری و در غار براو بیت و بنجر شب بکین
گفت و فرمود اگر هفتاد یکس براو یکویم اهلیت آن دارم و در ناسخ است که
امیر المومنین (ع) او را حکومت فارس داد چون مردم فارس میفریاد می کردند
و پادشاه اسیر را مامور داشت

سهل بن ذر و هم بالزای والد الیچین ابو محمد فقیه و حید الحدیث و فقی الروایه
و معتمد علیه است ابن غضایری گفته که او ضعیف و فاسد الروایه و فاسد الذنب
و آنکه احمد بن محمد بن علی شعیبی او را از قم بیرون کرد و اظهار کرد بر آنست از او را
و نهی کرد مردم را از سماع از او و روایت کردن از او

سید حمزه اسماعیل بن محمد است که در باب الف مذکور شد و سید لقب او است
و مسعودی در اثبات الوصیه روایت نقل کرده که حاصلش آنست که سالی امام

پیاده نمیکه رفت در بین راه پای آنحضرت و دم کرد چون بمیزل رسیدند عبد اسودی
بود که با خود مروغنی داشت که مالیدن آن پیروی دفع و دم آن نافع بود حضرت
در نشاء بعضی موالی خود را که ازان روغن نخرید صاحب مروغنی چون فهمید که
برای امام حسن میخواهد پول قبول نکرد و خدمت آنحضرت رسید و عرض
داشت که عالم پامباه است دعا کنند که خداوند عن سریر کرامت فرماید که
شما اهل بیت را دوست داشته باشد حضرت او را ثبات بخپین فرزند داد و فرمود
برو بمیزل خود خواهی یافت که ولادت او واقع شده چون بمیزل رفت دید که
اش پیری منولد کرده روایت شده که آن پسر ابو هاشم سید بن محمد حمیری بوده
که پدرش از ارض حمیر بر زمین نهاده بود دوباره خود سیلاد خود نمود و فقی از سید حمیری
پر رسیدند که چگونه از مذنب فیله خود حمیری که از انصار معاویه است دست کشیدی
و از شیعیان علی (ع) گفتی صحبت علی (ع) را حبت علی مؤمن ال فرعون
باب **الشیخ العجمی**

شداد بن الهادی صحابی معروف شهر سلیمی بنی عقیل است که در حق مادرش
سلیمی گفته اند که زنی بر بنیه او نرسید در بزرگی و دامادها چه بکند خشن مپونه

زن حضرت رسول (ص) بود و دیگر ام الفضل زن عباس عموی آنحضرت و مادر ابی طالب
بوده و دیگر اسماء بود که از شوهر دیگرش عیسی آورده بود و او در اول زوجة جعفر بن
ابیطالب بود و بعد زوجة ابوبکر شد و بعد زوجة امیرالمؤمنین (ع) گردید و از هر سه
فرزند نژاد داد ابوبکر محمد را و از آنکه عابد فرزندش بود و دیگر زینب بنت عیسی بود که
زوجة حضرت حمزه (ع) بوده و دیگر سلمی زوجة شد ابن هادی بوده و پدر شد از نژاد
عمرو است لکن چون آنش مبارک و حجت در راه مهمانان نادر بود بمحضت
او او را هادی لقب دادند

شرح احمل الجفنی همانست که سلعة در کف دست او دیدند اند که میتوانست با آن
قبضه شمشیر را بگیرد با عیان اسب قبضه نماید اسب در بار رسول خدا (ص)
گفت حضرت مرید کف بکش چون کشود در کف او دید و سلعة را باز داشت
مبارکش مالش داد در حال مرگ شد و اثری از آن نماند

شرح قاضی همانست که عمر بن الخطاب او را بفضاوت کوفه باز داشت و از زمان
حجاج بن یوسف قاضی بود و او یک زن از سادات الطالسی است گویند امیرالمؤمنین
در زمان خلافت خود خواست او را از فضاوت خلع نماید فریاد کشید و اعمراء

و اعمراء لاجرم بحال خود گذاشته شدند چونکه امیرالمؤمنین شوالست در زمان خود بیع
خلفا را تغییر دهد مانند نماز نواویج که بواقف ماه رمضان را بجماعت بخوانند و
در مقام بموضع اصلی خود و رد فذلک بمرتبة حضرت فاطمه (ع) و رد صاع رسول
نخچه که بود در خانه جعفر بوده اش و محمود وازی عطا و لشویه بین مناک و سد
ابواب مغنوحه عیسی و عکسرات و تحريم مسح بر خفای و حد بنید و حلل
مغنی و پنج بکین بر جانوز و جبهی بیسم الله و غیر اینها که در جای خود شرح
رفته قال امیرالمؤمنین (ع) لقد علمت الولاية قبلی اعمالاً خالفوا فيها رسول الله
محمد بن الحنفیة ناظرین لعهد مغیر بن لستمره و لو جلت الناس علی نواکها
و حولها الی مواضعها و الی ما کانت فی عهد رسول الله عتی خدیجی اهی
و حدی او فلیل من شیعنی الی اخر

شریک بن عمرو سلمی از اصحاب امیرالمؤمنین و مکالمه او با مغنیه معروفست
شریک بن عبد الله بن سنان نخعی همانست که مهدی عباسی او را مجبور کرد
که یکی از سه امر را بجا آورد یا فضاوت کوفه کند یا مودب اولاد او شود یا یک نفع
از طعام او بخورد شریک خوردن طعام را سهل شمرد و احتیاج کرد پس بکند نفع

از طعام مهدی عباسی خورد و ائمه حرام چندان در او ناپسندید که قبول کرده و
کونه و محادثه ایشان و نادیده اولاد ایشان و بود نا هادی و راعزل کرد و این
شریک ها سنگه ابوکر سیر از پی و محمد بن مسلم نزد او آمدند برای شهادت
دادن در امری چون شریک نظر بصورت ایشان افکند و آثار و روح و صلاح و
عبارت و خشوع در صورت ایشان دید گفت جعفر بن فاطمه ان در بزرگوار
کر بستند سبب که به پرسید گفتند برای آن می گفتم که مادرانست را بی
عربی که معلوم نیست مادر الشیعه کی خود قبول کند و اگر تفضل کرد و مادر قبول
فرمود بر ما منت نهاده و تفضل فرموده شریک نسیم کرد و گفت اگر مردی پیدا
میشود مانند شما پیدا شود و در آخر روایت است که چون انجیر حضرت صادق
(ع) دادند فرمود ما شریک شرکه الله یوم القيمة ثبات من نار

شعیب عقی فوفی از اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و ثقه است و
او پس خواهر ابو جیحی بن فاسم است نه ابو جیحی معروف بکثرت جلالت
و عظمت شان که نامش لبث است چنانکه خواهد آمد الله نعم و پس از ابراهیم
است که کن است

شهاب بن عبدربه اخبار در مدح و ذم او وارد شده و فی حفر صادق
ماوی فرمود چگونه خواهی بود هرگاه محمد بن سلیمان خبر وفات مرا بتو بدهد صدی
حول کشید تا آنکه شهاب بمصر رفت روزی محمد بن سلیمان دادید محمد گفت اعظم
الله اجرک فی جعفر بن محمد شهاب گفت چون محمد خبر وفات انجیر بر این داد بار
کلام انحضرت انما کم کلوم و اگر گفت و روایت است که محمد بن عبد الله بن شهاب
مرا فریب هفتاد نازبان بزد

شودب بن مثنی شاکر هاست که با عباس در بار حضرت سید الشهدا شهادت
کند شیخ ما حدیث نوری فرموده که شاید مقام او از عباس بالا تر بوده چه در
حق او گفته اند و کان صفه ما فی الشیعه و این کتاب حدیثی وارد به بعضی علماء و ندیده است

باب **الصادق علیه السلام**
صخر بن حرب بن امیه ابو یسفیان است که حال او در عتاق و معاد است بار رسول
خدا (ص) و اصغر از آنکه نوشته اند و پیوسته در عداوت انحضرت و احباب
حروب و سوفی جنود بر انحضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در فریض بر پا نشد مگر
آنکه و برادر وی مذی داسخ و سعی بالغ بود تا آنکه در عام الفتح منقر اسلام آورد و

سوی در اینجا یعنی حلیه
با معنی زینت آنکه معنی
علامه باشد چنانکه در بعضی
استنباط شده است

بائغاف بزیت ناسنر سی ام باجیم کور و طلب اعیان و بنا کد شت و نکر کتاب کرم
 در راه رو با شاهد لعن اوست حیدر الحقیقه اصل شجر ملعونه است و مورخین
 و اهل سیرت ثبت کرده اند که بعد از استغراب امر خلافت بر عثمان چون برای خویش
 مراد جماعت بنی امیه بشاد مانی کرد او فراموش کردند و در خانه را از بیکان مسدود
 داشتند اینوقت ابوسفیان بآنکه برداشت که اباعیز بنی امیه کس دیگر میباشد
 گفتند نه گفت ای بنی امیه چنانچه کو برادر میدان درمی ریا بند خلافت را بویاید
 و دست بدست میدهد و با آن بازی نمایند قسم بانکه ابوسفیان سوگند باوردا
 که نه عذابی است و نه حسابی و نه بهشتی و نه دوزخی و نه حشری و نه قیامتی
 عثمان فکر نا اوران مجلس بیرون کردند از ترس آنکه صباد مسلمانان بشوند
 و فتنه برپا شود و این ای الحدید گفته که ابوسفیان در امام عثمان پای بر فیر حشر
 گوشت و گفت با ابا عماره ان الامر الذي اخذنا عليه بالسيف اس في يد علمائنا اليوم
 بلعینون یعنی ای حشر حاضر نیستی نا نظاره کنی سلطنتی را که با شمشیر بر سران رزم
 هم دادیم امروز کودکان ما با آن بازی کنند و از این روی بدادوی افکنند
صعصعه بن صوحان برادر زید و سبحان که هر دو در واقع جلد شهید گشتند

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۰۵/۰۱

مردی عظیم القدر و منزله از اصحاب امیر المومنین است از خباب صادق مروی است
 بنود با امیر المومنین (ع) که بشناسد حق او را مکر صعصعه و اصحابش در
 رجال احمد بن الحنفی بر نقل کند شت عبادت امیر المومنین (ع) صعصعه را و حدیث
 در مورد معویه بر کوفه و امر کردن او صعصعه را که بالایی میسر بود و العیاذ بالله
 ناسن با امیر المومنین (ع) بگوید و رفتن او بر فیر و لعنت کردن او معویه را و بیرون
 کردن معویه او را از بلد معروفست و این صعصعه همانست که موافق روایتی در
 شیخ جازة امیر المومنین (ع) حاضر بود و بعد از دفن اخیاب گریست و خاک
 بر سر کرد و کلمات در مدح اخیاب گفت و بایمله او از خطای عرب و در غمهای اهل
 ارب و مردی فصیح اللسان و قوی الجان است چنانچه از کلمات او با معویه
 در وفود او در وی بشام معلوم میشود

صفوان بن معطل السلمی در غزوه خندق و دیگر غزوات حاضر بوده و همیشه
 بر صافه شکر رسول الله (ص) میرفت و این انگار است که عبدالله بن ابی و صلیح بن
 اثاثه و حسان بن ثابت نسبت با عایشه او را قذف کردند و صفوان
 بر حسان حمله کرد و شمشیری انداخت

صفوان بن مهران اسدی خصال بسیار نفع و جلیل القدر است و او هاست که
 شتران خود را برون رشید گراید داد بجهت حج چون خدمت حضرت موسی بن جعفر
 رسید انجاب فرمود ای صفوان هر چه از تو بگو و حمل است مگر بجز از تو و
 آن گرامی دادن شتر است باین معنی هر دین عزیز کرد که من بجهت سفر معصیت و لغو و
 گرامی ندادم و کن گرامی دادم برای طرفی مکه و خودم هم در کار نیستم بلکه امر است
 عثمان من است فرماید ابا گرامی آری آنها طلب نداری کوی چرا فرماید ابا دوست
 داری بقاء ایشان را گرامی نوبت رسید کوی بی فرماید کسکه دوست داشته باشد
 ثبای ایشان را این اواز ایشان است و کسی که از ایشان باشد با ایشان وارد اثلی شود
 صفوان رفت و شتران خود را بالتمام زحمت هر دین چون مطلبی از خدمت با وی گفت
 بخدا قسم اگر نبود حسن صحبت تو هرگز مرا نمیکشتم و این صفوان زیارت روز از
 امام حسین (ع) و از حضرت صادق (ع) و از آنکه در دعای معروف بعلیه را که بعد از زیارت
 غا شورای خوانند نیز از آن حضرت نقل کرده

صفوان بن یحیی بعلی کوفی ثم مآ ثقه جلیل القدر او ثقی اهل زمان خود نزد اهل حدیث
 و از اصحاب اجماع است و از اجله اصحاب ائمه (ع) است و صاحب زهد و تقوی

و عبادت بوده معمر بن خلاد از حضرت ابوالحسن (ع) روایت کرده که فرمود ما در ثبات
 صادقان فی غم غاب عنها دعاها ما فی دین المسلم من حب الراسه ثم قال لکن صفوان
 لا یحب الراسه شیخ فرمود که صفوان او ثقی اهل زمان خود بوده و در هوشیانه روزی
 صد و پنجاه رکعت نماز میکرد و در هر سال سه ماه روزه میکرد و سه دفعه رکوع
 مال میداد این بجهت آن بود که با عهد الله بن جندب و علی بن عثمان در بیت الله الحرام
 عهد بسته بودند که هر کدام که از دنیا رفتند آنکه بعد از آن نماز و روزه بپایند
 او بجای آورد نمانده باشد اتفاقا عبد الله و علی پیش از صفوان وفات یافتند
 لاجرم صفوان موافق عهد خود نماز و روزه و رکوع و سجده و سایر اعمال خیریه برای ایشان
 بعملی آورد نمانده بود و در سنه دولایت و ده در مدینه وفات یافت
 حضرت حواد (ع) برای او خطوط و کفن فرستاد و امر کرد دعوتش اسماعیل
 بن موسی بن جعفر (ع) را تا بر او نماز کند و از کثرت دروغ صفوان نقل شده
 که یکی از همسایگان من در مکه دو دینار بدو داد که بگفته بگو گفت من شتر سواری
 خود را گرامی کرده ام و در وقت گرامی آن این دو دینار جزو اسباب من نبوده پس
 مهلت خواست و وقت از حال بجهت حمل آن اذن گرفت و فریب باین حکایت

ادکثر احباب و فضیله معروفه از جناب مولانا احمد در بیابان در باب دادن مرتبه باد در یکی از اسعاده
صهیب بن سنان معروف بود و بی از جهته آنکه زبان مردم روم را موافقت بود
 چه آنکه پدرش سنان از قبل خسر بود و در بعضی از فرای موصل حکومت داشت و **صهیب**
 در کودکی اسیر مردم روم شد و او را بوم بودند و چون عهد شد رسید اودوم فرار کرد
 و عکله آمد و بعد از بیست رسول خدا را با عمار در بکروز سلمان گرفتند و سال
 سی و هشتم بانهم وفات کرد و در اربع نجات رفت گویند بکروز صهیب در منزل
 ثبا محضت رسول آمد و در نزد انخاب مقلد ری حرام بود یک چشم صهیب
 در ذناب بود پس بی توان بخوردن حرام بود اخلاص حضرت مرید باد و چشم خوا
 مخوری عیض کرد سهم انجشم که در غنکد مخورم رسول خدا را بخندید و برآ
 دیگر گفت از انجانب که چشم در غنکد مخورم و در باب صهیب هم مدح و هم مذم
 وارد شده اما مدح روایت علوی است السابق خسه فاما سابق العرب و سلمان
 سابق الفرس و لال سابق الحبشه و صهیب سابق الروم و خباب سابق النبط
 و اما مذم حدیث مروی از خباب صادی که فرمود که بلال عبد صالح بود
 و صهیب عبد سوء بود و بود که مکرر است بر عمر بعضی علما جمع کرده اند مابین عمر

روایت بانکه صهیب دو نفرند یکی صهیب بن سنان و دیگر صهیب موی رسول
 و ظاهر آنکه هر دو یکی میباشند و هین صهیب است که موی رسول خذام
 بود و چنانچه از کلام ابن شهر آشوب و محقق بهمیان معلوم میشود و بعضی دیگر
 در حدیث مدح ناویل کرده اند مقام را کجا پیش ضبط است و شیخ ماوراءه رتبه
 در باب چهارم نفس الرحمن در ان مقام کلامی دارد با انجا مراجعه شود

الضاد العجمی

ضاح بن سفیان کلای مدی شجاع بوده چنانکه با هزار مردش بر او میزدند
 و سیاف رسول الله را بود چه پیوسته با شمشیر از وی حفظ و حراست بر سر میبرد
ضوار بن الازود الاربی مدی شجاع و شاعر بود و دهانکه بارسول
 باور نموده ما غیبت صفقتك باضار و در ایام ابوبکر و عمر در فتوحات
 جنگها و دلاوریهای او مشهور است

ضرار بن الخطاب قرشی رئیس بنی فهد بود و از قویم خویش چهار یک را خود
 میداشت مدی شاعر و شجاع بود و ابی الکس است که با عمر بن عبدود و دودون
 دیگر بخندنی در آمد و بنزه خود را لبه عمر بن الخطاب فراز کرد و او را کشت

و من بر او گذاشت و کما فی سوره نادر فتح مکه مسلمانی گرفت
ضرار بن حمزه ضرابی هاشمیه و فنی دارد بر معویه شد معویه گفت علی را
از هب من وصف کن ضرا رکعت کان و الله بعید المدی شد بن الفری بقول فضل
و بحکم عدلا الی ان قال فاقسم بالله لراینه فی بعض احواله و قد ارجی اللیل بعد و
و غارت بخوبه و هو قائم فی محراب فاقبض علی لیسنه و هر بنی لعل عمل السلام و یکی بخانه
الواله الحزین کما فی الان اسمع و هو بقول فی بکانه یارب بنیاد بنی البک عن ای
نعرضت ام لی ثبوت لاحان حبک هیهات هیهات غری غری لا حاجه
لی فیک و قد طلقک ثلاثا لا رجوع لی فیک فعبسک فصر خطک یسر اعلک
خفی اه اه قلة الزاد و طول الطريق و احب السفر و عظیم اللود و خشونه المضجع
معویه چون این کلمات بشنید اشکش بر چهره می بارد مردم مجلس نیز گریه کردند
معویه گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را سوگند بخدا که چنین بود لکن اصحاب
من بعد از مرگ من چنین حدیث نمکنند

صوفی بن عبد الله بن اعین شیخ او مادر عیسی بن مران بن اعین است او را کاشی می گفتند چنانکه بخارن کاشی بود

طاهر بن ابراهیم

طاهر بن ابی هاله مادر او حضرت خدیجه زوجه رسول است و او را دو
برادر بود یکی هند و دیگر هاله و هند و صفان حضرت رسول بوده و طاهر هاشمیه
حضرت رسول هم او را بر بعضی اراضی عن حکومت داد و بعضی را بجای بن حبیل
و خالد بن سعید بن ابی العاص و عکاشه بن ثور گذاشت

طاهس بن کلیان ابو عبد الرحمن الهامی بن یکی از فقهاء عصر خود بوده و روایت
او مناقبات حضرت سید الساجدین هم در صحیح مکه و کفای و ابوالخضرت معروف
و او از علماء عامه بشمار رفته و صاحب مرصعات الجنان او را در طبقات علمای عامه
بشمار آورده و شیخ ما حدیث نوری نورانی مریده در جامع مستدرک بر او طعن زده
که چو طاهس سنی را از شیعه شمرده و قسطنطین را از شیعی را از علمای عامه گرفته و
بالجمله وفات او در هفتم ربیع سنه صد و شش عکمه واقع شد و هشام بن عبد الملك
بر روی نماز گذاشت و بخاک رفت و در حدیث است که طاهس یحیی بن جعفر صادق
وارد شد حضرت از او پرسید که توئی طاهس عرض کرد بلی فرمود طاهس مرغ شتر
که نازل میشود صاحب نومی مکرانکه اگاهی دهد ایشانرا بوحلت کردن و در مرغی در حیوة
الحیوان چون وصف طاهس نموده گفته عجب امود انکه طاهس با این حسن و جمالش

مردم شام نان کنند و سببش را خدا بهتر میداند شاید برای آن باشد که ابله را
داخل بهشت نمود که آدم را از بهشت بیرون نمود و چون سبب شده از برای خالی
شدن بهشت از آدم کواهد دارند مردم بودن او را در خانه اتنی و جمال فرشی در
صالح از صالح گفته که طوبس مصفر طاوس است و فی المثل اشام من طوبس و این
مغنی بود در مدینه و کان اسم طابوسا فلما تخنث حبلوه طوبیا و کان یعزل با
اهل المدینه فوقعوا حوزج الدجال ما دمت بین ظهرکم فاذا مت فقد استم
لانی ولدت فی اللیلۃ الی مات فیها رسول الله ص و قطعت فی اليوم الذی مث
فیه ابوبکر و بلغت الحلم فی يوم الذی قتل فیہ عمر و تزوجت فی يوم الذی قتل فیہ عثمان
و ولد فی فی يوم الذی قتل فیہ علی و یسعی بعید النعم اما طاوس الحیم و اما اشام من
من عشی علی ظهر الحطیم

طراح بن عدی همدان که از حایت امیر المومنین در بر سالت بنزد معویه رفت
و علامه مجلسی را در هشتم مجار و ناسخ النوارخ در کتاب نابعین از کتاب امیر المومنین
رسالتی را او نقل کرده اند خلی لطیف مشغل و عبارات فصیح و کلمات فصیح او
معویه را بیاع او مدح و منقبت او از امیر المومنین ۱۵ و اشاع او و در مقتل محمد بن

ابطال نقل کرده در سیاق سر حضرت امام حسین بکربلا بعد از ملاقات حضرت
اختیاب با اصحابش که ایا کسی از شما نیست که راهی غیر انتخابه بشناسد طراح گفت
بله یابن رسول الله من خبر صد هم از طریق حضرت فرمود پس جلو برو پس طراح پیش نهاد
و این رجز میخواند یا ناقی لا تدعی من اجری الایات و در مقتل ای مخف است که
طراح بن عدی عروج در میان کشتگان بود و مشاهده کرد جماعتی را که آمدند
نزد کشتگان و یکی از ایشان نزدیک جثه امام حسین رفت و او را نشانید و بجا
گفته اشاره کرد سرا و آمد الی آخر

طفیل بن عبد الله بن حارث و ادرا ماری عایشه و عبد الرحمن بن ابی بکر است
چه ام رومان اول زوجه عبد الله بود پس از مرگ او زوجه ابو بکر شد
طفیل بن عمرو الدوسی او را و النور میگویند بجهه آنکه از رسول خدا حوا
بود که او را برای جماعت دوس بر نهند و این بدست او ظاهر کند لاجرم بدعای
انحراف نوری در میان حشمان او ظاهر گشت حواسش روشن شد که آن نور بر سر او تابید
او فرار کرد چنان شد که حواسش بود و در شب مانند قندلی روشنی میداد
طلحه بن عبد الله بنی کنیت او ابو محمد و معروف بطلحه الخیر و طلحه الفیاض هم

بأنعاف زعمون العوام نكت بعيت امير المؤمنين (ع) عودته ووافقه حمل را بپا نمودند و امير
المؤمنين (ع) در حق هر دو نفرين فرمود و هر کدام بخوار نو و جبهی قبل رسيدن طلحه را در حیات
حمل مروان حکم بنوی بر الحلق در حداث سون آمد تا بمرید و پسرش محمد و برادرش عبدالرحمن
بنز در اینجا کشته شدند و محمد پسرش معروف بسیار بوده و حاله اش زینب بنت جحش
روحه پیغمبر (ص) بوده و این طلحه در حیات احد بزخم پیرا کشت دستش از کار شده
بود لهذا او را مثل می کردند و چون در ابتدا خلافت امیرالمؤمنین (ع) طلحه با الحفرت
بعیت نمود فیصله بن ذویب اسدی گفت اول من مایعه اشل لا ینم امر اهل
سنت اورا بکین از عشرة ملبثه شمره اند و گویند از مقاتلت با امیرالمؤمنین
نوبه کرد و علماء ما اخطب را ابطال کرده اند و شیخ مفید کتابی نوشته موسوم
بکافیه ابطال النوبه الخاطئة و طلحه ها لشکر عمر در شوری اورا یکی از شش نفر
فرار داد و طلحه حق خود را از خلافت عثمان بخشید بسبب آنکه داشت خلافت باطله
نوار خواهد گرفت با عثمان و چون از این پشیم بود و از امیرالمؤمنین (ع) کینه در دل
داشت لاجرم حق خود را عثمان بخشید که خلافت با امیرالمؤمنین فرار بکند چنانچه
عبدالرحمن بن عوف بنز علا خطه آنکه ام کلثوم خواهر عثمان روحیه او بود خلافت را

عثمان نفوذ کرد و عمر بن هند سه انگار را چنان کشته بود که خلافت با الحفرت
فرار بکند بلکه مخالفت کند و کشته شود چه آنکه گفته بود در هر طرف که عبدالرحمن
باشد اطراف حق است و طرف دیگر را کردن بوند امیرالمؤمنین (ع) در خطبه
شقیقه که در دل خود را اظهار میکند می فراید فیا لله و الشوری منی امر من
الرب فی مع الاول منهم حق مرت اثبت الی هذه الطاهر و لکن اسفعت اذا سفلو
و طرت اذا طاروا فصی رجل منهم لضعفه و مال الاخر لضعفه مع هن و هن اول
المراد من الرجل هو طلحه و للاحز هو عبدالرحمن

طیفور بن عیسی معروف بابا یزید بسطامی همان شخص موصوف معروفست قبل آنکه
ارثان و خدم مائه و نیکه عشر من الشایخ حنی وصل بخدنه مولانا (ع) الصادق (ع)
فوجدته خدنه ما هو المقصود و عن بعض العرفاء و انهم ان بابا یزید کاشفادی
داره (ع) و لما کان هذا بعد محب الطاهر علیا علیه السلام و فاته مولانا (ع) الصادق (ع)
کانت فی سنة ثمان و أربعین و مائه و وفاته بابا یزید فی سنة احدى و ستین و مائین
تا و لو اهل المقالة فقال بعضهم مکان الصادق (ع) الرضا (ع) و قال بعضهم الحواری و تخلص
بعض اخر بالترام بغداد فی الرجل المصنف بهذه النسبة و الالغاب بابا یزید اثنان

الاكبر والاصغر والاكر هو السقاء والله العالم

باب الطاء المحمدي

ظالم بن سراق اردی مکن باوصف والد مهلب شیعی مذہب وارزجال امیرالمؤمنین
نورده و در بعض وفات یافت و انجناب بر روی خازن کشت روی اندم بوم الجمل فقال
لعلى اما والله لو شهدتك ما فاكلك ازدي

ظالم بن طالم ابوالاسود مدنی لعربی است که از شعری اسلام و از شیعیان امیرالمؤمنین
در حاضر شدن کان در صفین بوده و او هاست که وضع علم خود غوده بعد از آنکه اصلش را
از امیرالمؤمنین اخذ کرده و دوست که قرآن شریف را اعواب کرد بنقطه مرزبان
و یارین ابیه لعنه الله دفعی معویه برای او هدیه فرستاد که از جمله آن حلوانی بود
برای آنکه او را از محبت امیرالمؤمنین منحرک کند و خورش که بن پخساک باشتی
ساکلی بود مقدار کمی از آن حلوا برداشت و در دهان گذاشت ابوالاسود گفت ای
دختر این حلوا را معویه که برای ما فرستاده که ما را از ولای امیرالمؤمنین
علیه السلام بر گرداند دختران گفت قبحه الله فبحه عنا عن السید
المطهر بالشهد الزعفی نبأ لم یله واکله پس خود را معالجه کرد تا آنچه

در بعضی علم را
سلام ذکر کرد
ابو الاسود مدنی

خزنده بود فی کرد و این شعر بگفت

اباالشهد المزعفی این هند نبيع عليك احبا و دینا

معاذ الله کف بکون هند و مولانا امیرالمؤمنین

و با الحمله ابوالاسود در طاعون جارف سنه شصت و نه سن هشاد و پنجاه
در بعض وفات کرد و این شهر آشوب و جمعی دیگر ذکر کرده اند اشعار ابوالاسود را
در مرثیه امیرالمؤمنین و اول آن مرثیه این است

الاباعین جودی فاسعد بنا الا فابی امیرالمؤمنین

و ابوالاسود شاعری طلیح اللسان و سریع الجواب بوده و بخشی نقل کرده که
زیاد بن ابیه ابوالاسود را گفت با دوستی علی (ع) چگونه گفت خیا چه نمود و منی
معویه باشتی لکن من از دوستی علی ثواب اخروی خواهم و نواز دوستی معاویه که
خطام دنیوی جونی و مثل من و تو شعر عربی معد بکرب است

خلیلان مختلف شاننا اربد العلای و هوای المن احب دما بنی مالک
ورافى العلی باضی اللین و هم ذخشی این شعر را از او روایت کرده
امضدی فی حب محمد حریفیات ندع ملائک اوزد

الحارث

الموت العام و غاها این جان طاعون
که در بعض چهار روز واقع شد که
بصر را نیز در بصر بکونیل روز
هفتاد هفتاد هزار تن و روز
دوم هفتاد و یکصد و روز سوم
هفتاد و سه هزار کس حلال
شد و روز چهارم از مردم
خزنده فی طلیح از زندگان
نقل کنند ابواب خانه را بر
روی درها بستند و زندها را
ناشد و دست و حشمت بپوشید

من لم يكن حيا لهم متمسكا فليعرفن بولاده لم توشد

ظریف بن نافع صاحب کتاب دیات از اصحاب باقر و تقة در حدیث است

باب العین المملو

عابس بن ابی شیبہ الشاکری از شهداء کربلا و شجاعت و مردانگی او در روز عاشورا و شوق او در کشته شدن در بادی حضرت سید الشهدا معروف

عاصم بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب هاست که در راه گفته که

و فنی من در حدیث حضرت باقر و ششتم بودم و انقباب رو بکعبه نموده بود

و سفر نمود نگاه کردن بان عبادت است که عاصم وارد شد انحضرت گفت که

کعب الاخبار میگویند که کعبه سجد می کند برای بیت المقدس در هر سجده ای حضرت

فرمود بود در قول کعب چه میگوئی عرض کرد راست گفته قول هاست که او گفته

حضرت فرمود دروغ گفتی و دروغ گفت کعب الاخبار بان و غضبناک شد

در راه گفته هیچ گاه ندیدم انحضرت را در برابر روی احدی بکوبد دروغ

گفتی عیوان عاصم و جد عاصم که عاصم بن عمر باشد حدیث عمر بن عبد العزیز است

و مرغی بلند بالا و جیم بوده گویند فزاع او با ناله ملک فزاع و ملک شیر مردم دیگر بوده

عاصم بن جراح معروف بابو عبید جراح از اصحاب صحیفه است و الجماعت

بنحو مسلم اول و دوم و ابو عبیده و سالم بن حبیب بودند که در خانه کعبه با هم

معاهده کردند که بعد از وفات رسول و مگذارند خلافت با اهل بیتش برسد

و در این باب کتابی نوشتند و ان صحیفه را فرود ابو عبیده گذاشتند و او را این

امت گفتند و این ملاحظه بود که ابو عبیده و حمزه و ابوبکر و بعد از رحلت رسول

خدا سقیقه بردند از برای بیعت گرفتن از مردمان و بعد از کلمات بسیار و خوا

شدن بیعت از مهاجر و انصار ابوبکر گفت من اینکار از بهر خود نمیجویم اینک

دوم مرد بزرگ عمر و ابو عبیده حاضرند با هر یک بخوانند بیعت کنید عمر و ابو

عبیده همراه و هم زبان برخواستند و گفتند لا والله هرگز این میاد که ما بیعت

کنیم نو بدین کار سزاوارتری و توانائی این چنین در غاری و از این نوع کلمات میگویند

نا آنکه عمر گفت دست فزاده تا با تو بیعت کنیم که تو شیخ طائفه و قائد قبیله ابوبکر

گفت ای عمر تو دست کشته کن که من تو را شایسته ندانم عمر دست بپا زد و دست

ابوبکر را بگرفت و بپا نون بیعت دست بردست او زده و ابو عبیده نیز بیعت نمود

پس شریب سعد انصاری و سایر مردمان بیعت کردند و ابوبکر نیز تلافی کرد و دست

مردن خود عمر را خلفه خود غوث قال امیر المومنین **ع** فبا عجبا بینا هو لستفیلها
 فی حیوة انداخت ما لا خیر بعد وفاته شد ما لشطرا ضربها و بینین ملاحظه معاً
 و صحیفه بود که عمر در وقت وفات خود گفت اگر سالم رنده بود خلافت را بدو و نفوس
 میگردم و بالجمله اهل سنت ابو عبیده را از عشره مبشره شمرده اند و او را این هذره
 الامه لقب دارند و او را اھم گویند بجهت آنکه در جنگ احد این فتنه ملعون سنگی
 بر پیشانی نازنین رسول خدا زد چنانکه حلقه های خود در پیشانی انجاب جای
 گرفت ابو عبیده با دندان بر آورده و دندانش بیفتاد و از این جهت اھم گشت و بالجمله در
 زمان عمر ستره هجده در مملکت شام و بای عمواس هلاک شد

عام بن سراجیل همان شعبی بفتح شین است که او را بقاها و وثاقت ستوده اند
 و لکن نزد مامد موم و مطوخت و در ستره در کوفه بمکه فحاشه وفات کرد

عام بن عبد قیس از زهاد ثمانیه است که با امیر المومنین **ع** بودند و ایشان
 ربیع بن خثیم و هرم بن حبان و اویس فرزند عامر بن کوراست که این چهار نفر از اصحاب
 انجاب بودند و زهاد و انبیاء بودند و چهار دیگر باطل بودند که ابو مسلم خولای
 و مسروق بن الاجلیع و حسن بن ابی الحسن و اسود بن زید باشند و بعضی مجای

عمواس
 مرعانی مدینه
 نام پدر است
 از امیر المومنین
 نزدیک به العباس
 زهاد ثمانیه

اسود جری بن عبد الله بجلی را ذکر نموده اند فضل بن شاذان فرموده که ابو مسلم
 مردی فاجر و مراوی و از مصاحبان معویه بود و مردی منکر بود بر قتال امیر المومنین
 و بجلی **ع** گفت که مهاجر و انصار را به ما و الکلام که بخون عثمان بقتل رسانیم چون
 امیر المومنین **ع** بنزدی رفت گفت الان طاب الضراب یعنی الان بر من کوارا شد
 جنگ با بجلی **ع** و زهد و نقد در خود را دام و ناله کرده بود که مردم را بدام خود
 افکند و اما مسروق بن ابی او در نزد معویه عمل عشاران داشت و بهمان عمل و موضع
 که اسفل از واسط است در نزد جله که انجادا رصافه گویند وفات کرد و فرزندش
 در انجاست و حسن بصری و یونس قدس سره بود و هوای خا طو مردم را می جست تا در پای
 خود را محکم کند و اویس فرزند برهمه زهاد ثمانیه فضیلت داشت انتهى و اسود بن زید
 با اسود بن مریم هاشم که هشتاد حج و عمر بجا آورد و همیشه روزه می گرفت و در
 سفر و در هر شب یکم فرات می نمود وفات کرد ستره و علامه رحمه الله فرموده
 که اھبان بن الصیفی ابو مسلم است که سنی الراوی بود در علی **ع** انتهى و صنا
 حبیب السیر کرامتی عجیب از مسلم نقل کرده که حاصلش آنکه اسود غسی
 از او خواست که اگر از نبوت او کند او قبول نکرد و در میان انبیا گفته اند اگر از نبوت

عامر بن ابیاح مؤذن امیر المومنین (۱) بوده و در اذان خود حی علی خیر العمل
 می گفت چو تحفیت او را می پدید می نمود **مرحبا بالفاصلین عدله** و **بالصلوة ورحمنا واهل**
عامر بن واثله از اصحاب رسول است که هشت سال از عمر آنحضرت را در ک
 کرد در مسئله وفات کرد و با و ختم شد صحابه حیه او اخو کسی بود از صد و چهل
 هزار نفر از اصحاب که از دنیا بردند و او را از خواص امیر المومنین (۲) و از خیار اصحاب
 انجیاب شمرده اند و او را کلبانی گرفته اند و گفته اند که فائز بوده با مامت محمد بن الحنفیه
 روایت است که وقتی شهاب بن عبد بن به از حضرت صادق (۳) پرسید کیف اصبحی فذا بی
 شوم فرمود اصبحی اقول کما قال ابو الطفیل عامر بن واثله وان لا اهل الحق لا شک
 دونه علی الناس ایاها ارجی وارقب ثم قال ان الله من ارجی وارقب و ابن شهر آشوب
 در مناقب روایتی نقل کرده که مشتمل است بر مذمت کردن و مفسخ نمودن عامر بن
 واثله عمره عاص و مردان حکم و عبیده بن ابی سفیان و عبد الرحمن بن ام الحکم را
 در حضور ایشان در محض معویه و در خصال روایتی باشد که معروف بن خربوز
 از ابو الطفیل رحمه الله روایت می کند حضرت فرمود صدق ابو الطفیل و اینک از شما
 بر حسن حال او و رجوع او از کلبانیت است اگر مسلم باشد کلبانی بودن او

عباد بن صهیب یزیدی ثقة است و دولست حدیث از حضرت صادق اخذ
 کرده بود و اعتراض او بر آنحضرت در باب لباس معروف است
عباده بن الصامت و تفرید یکی پس بر او بود است و او از سابقین است که
 رجوع با امیر المومنین (۴) کردند و دیگر سپهر فیس انصاری خردی است که مدبری و یکی
 از نقیبا است و طولش ده شبر بوده و در زمان عمر بن خطاب شام فرستاده شد
 و او در حصن اقامت جست و از آنجا قیاس طین رفت در سینه وفات کرد
 جسد او را در بیت المقدس نهان کردند بدانکه در میان عرب ده نفرند که بطول
 قامت معروف بودند دکان طول کل واحد منهم هشره اشبار (۱) فیس بن سعد
 بن عباده (۲) عباده بن الصامت (۳) سعد بن معاذ (۴) جبر بن عبد الله البجلي
 (۵) عدی بن حاتم طائی (۶) عمرو بن عبد کرب (۷) اشعث بن قیس (۸) لید
 بن ربيعة (۹) عامر بن الطفیل (۱۰) عباس بن عبد المطلب و يقال انه یقبل المنة
 في هودجها گفته اند که عباس روی زن را بوسه میزد در حالیکه از زن در میان
 هودج خود بر فرازش بود
عباس بن ربيعة الجری بن عبد المطلب از اصحاب امیر المومنین است و در

صفین ملازم رکاب داشت و اغتاب بنی فرموده بود اورا و حسن بن و عبد
جعفر را که از مرکز خود حرکت نکنند و بکارزار بروند مبادا کشته شوند و صفر بود
وقد معویه انه ما بقی من بنی هاشم نافع من منته الا طعن فی سخطه اطفاء للنور
و شجاعت عباس در صفین مسطور است و اوها لشکری و فنی امیر المومنین
لباس اورا پوشید و عیدان رفت چنانچه در عباس بن علی خواهد آمد اشاره بان
عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خداست که پند او ابو الفضل بود و صفات
زینم با وی بود و او مردی صاحب جمال و سفید اندام و بلند بالا بود و صوفی و صبیح
داشت چنانکه از یکفر سنک و پیش او ازاد شنیده میشد و گویند روزی
در مکه عارفی بود عباس او از برداشت که در صبحگاه هیچ ابی نماند که
او از او راستند مگر آنکه کودک انداخت و هم روزی با او از بلند سبع را از
عنق زجر نمود آن سبع زهر اش چاک شد و در روز خن منامور شد که
او از بلند کند و اصحابیکه فرار کرده اند باز خواند لا جرم صدا بلند کرد با معاش
المهاجرین و الانصار با اهل بیعت الشجره با اصحاب سوره البقره الی این نفرون
و بالجملة اورا سه دختر و ده پسر بود و در هی ایشان تمام بود که از همه کوچکتر بود و

و عباس اورا در بر میگرد و میگفت تمواتم فصاروا عشرة بار بنی جعلهم کوا برة
و جعل لهم خیرا و انتم الثمن و عباس در جنگ بدر اسلام آورد و در دهم حید
باشهر رمضان سنه وفات کرد اورا در رفع محال سپردن و فریش فلان در
همان بقعه موزه ائمه معصومین (۱) میباشد شیخ نقیبه در دوسه نصح فرمود
با سحاب زیارت او و از حضرت رضای و سبکه حضرت رسول فرمود که هر
مراد حق عباس دعایت کنید که او یقین پیران من است و در زیارت رسول
حدیث است از یحیی السلام علیک سید الشهداء السلام علی عمک العباس
بن عبدالمطلب (۲)

عباس بن علی بن ابیطالب اکبر اولاد ام البنین و لی چهارم ام المومنین
بود و کنیتش ابو الفضل و لقب بقاء صاحب لوای امام حسین در
روز عاشورا بود چنان جمال دلارا و طلعتی زیبا داشت که اورا ماه
بنی هاشم می گفتند و خندان حیم و بلند بالا بود که چون بر پشت
اسب بر نشی بای مبارکش بر زمین میکشیدی بعد از شهادت
برادران اعیانی خود بدست حکم بن طفیل و باعانت نوفل ازرق

و زنده بن و در فاسهید گشت شهادتش در امام حسین گشت تا بر کرد جلالت
شان آن بزرگوار محتاج بیان نیست و اما آنچه از برای آنجناب نقل میکنند از
فضایای عجیبه در جنگ صفین و فزون از هیچ کدام واقعی ندارد و ایند کوی از آن
جناب در آن غزوات نیست و اما آنچه از مناف حواری نقل شده که روزی
امیر المومنین (ع) لباس خود را بخیبر دادند و لباس او را در بر کردند مضمون آنست که
لفظ عباس امشباه شده بعباس بن مرثیه بن حارث بن عبد المطلب چه آنکه
عباس بن مرثیه هاشمی روزی از ایام صفین عیدان رفت و یکی از فرزندان اهل شام
را بکشت معویه جعلی فرار داد برای هر که بود عباس را بکشد و و نفر عائی از
قبیله تخم بقصد او بیرون شدند چون عیدان وارد شدند عباس را ببارت
طلبیدند امیر المومنین (ع) لباس عباس را برین خود پوشید و اسب او را
سوار شد و عیدان رفت و آن در ملعون را بقتل رسانید بلی از کامل های ظالم
شود که جناب ابوالفضل (ع) در محمل بوده چه آنکه در واقع محمل میگوید که
امیر المومنین (ع) محمد حنفیه و عباس سفاراکت که امشب واقف باشند
و سواد کوفه را نگاه دارند و معلوم است که سفاهان لقب ابوالفضل است

و اما آنچه که در وصفه خانها نقل نمایند که دفنی امیر المومنین (ع) در بالای منبر خطبه خوان
حضرت سید الشهدا تشنه شد آب خواست حضرت یقینا فرمود آب بیاورد عباس
در آنوقت طفل بود چون شنید تشنگی برادر را دوید و در مادر و آب و برای
برادر بگرفت و جام را بر سر گرفت و آب از اطراف میریخت همین قسم تا واد
مسجد چشم بیند که برادر افتاد گریست و فرمود امروز چنین و روز عاشورا
چنان آغاش دروغ و بطلانش واقع است مرا مجال بیان نیست
عباس بن علی بن حسن مثلث هالنگه بیفداد آمد مردم راه بیعت خود
دعوت نمود جماعتی از زیدیه را و کرد و بدند خبر مهدی عباسی رسید امر کرد
تا او را بگیرند و در حبس افکندند و پیوسته در زندان بود تا برادرش حسین
بن علی شهید فخر شفاعت او نمود مهدی او را حسین بخشید و از زندان
رها کرد لکن شریبی از سم او را خوراند که پیوسته از هر بدن عباس را می
کا هابند تا واد مدینه گشت کوشش بدنش فاسد گشت و اعضایش از
هم مناشی شد و بعد از سه روز از ورود مدینه رحلت کرد من در حبابی دیدم
عباس در حسن مثلث بود که مادرش عایشه دختر طلحه الجود بوده و چون

اورا خواستند بر زندان ببرند مادرش فریاد کشید که بگذارید او را ای بیم و در
برگرم گفتند و الله باین مراد نخواهی رسید هرگز و عباس در بیست و سیم ماه
رمضان سنه صد و چهل و پنج در مجلس وفات کرد و اما آنکه اهل بغداد بادی
میغت کردند و مهدی او را حبس نمود و بعد او را رها کردند و شیعی از هم او را
شهدید کرد چنانچه مذکور شد او علی بن عباس پسر عرو بن حسین بن علی شهید
فتح است و الله العالم

عباس بن محمد بن عبد الله بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب می هاشمیه و قبی
بر هرون وارد شد و امین او و هرون کلماتی رد و بدل شد در باب کلام هرون با
وی گفت باین الفاعله یعنی ای پسر زاینه عباس گفت زاینه مادرش است که در اصل
کنتزکی بوده و بنده فروشان در فراش او رفت و آمد کرده اند هرون از این کلام
سخت در غضب شد او را نزد پل خویش طلبید و کرنی بر وی برد و او را بکشت
عبد الرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافة و ادب اعیان عایشه است در جنگ بدر و احد با نفاق
شرکین یحییات مسلمانان آمد و باید برش اهنک مفاصلش کرد و در صلح حدیبیه
مسلمانان گرفت و او را مزاج و شجاع گفته اند و در جنگ جمل در جیش خواهرش

بود و او هاشمیه در وفاتش معویه بیعت خواست از مردم برای نوبت سران
بیعت بر نافت و در شش ماه در شش در جیشی که دو میل عکبر مانده است برک
نجاه در کن شش حبس او را عکبر حمل کردند و بخاک سپردند چون خبر عکبر
برآمد از مدینه اهنک مکه کرد و بر سر فراواند و بکوبست و بدین شعر غزل حبس
و کنا کند ما بنی حنی بنه جفته من الدهر حنی قبل ان یبصد عا
فلما نفرنا کانی و مالکنا لطول اجتماع لم یفت لیلته معا
و عبد الرحمن کینه اش ابو عقیق است چه او را پیری بود محمد نام که عقیق لقب داشت
و در عهد رسول مؤلف شده بود و دینی برای شفاعت کردن از برای خطبه
شاعر که عمر او را حبس کرده بود خواست بر عمر وارد شود عبد الله بن عمر
نزد پدرش آمد که اذن برای او بطلبید عمر گفت دو بیته سود و لهو خبر من اییم این
عمر از شنیدن این کلمه وحشت کرد و گفت عبد الرحمن بهتر از پدرش است گفت
گفت که بهتر از پدرش نباشد لا ام لك اذن داد عبد الرحمن وارد شد و
شفاعتش مقبول نبشتاد و چون بیرون رفت عمر با پدرش گفت ای غفله
ای بولک هذا عاکان من تقدم اجتمع بنی بنم علی و ظلمه لی ابن عمر گفت پس چرا

در ملازم مردم ظلم ابوبکر را بر خودت اظهار نمایی گفت در حالیکه ابوبکر نزد مردم
باندازه محبوبست که از روشنی چشمان مردم او را بیشتر دوست میدارند من
اگر چیزی بگویم مردم نسبت گویند و خواهد شد لکن با وجود اینها تحمل نکرد و یک هفته
نگذشت که عیترت رفت و در خطبه خود گفت ایها الناس ان سبعة ابی بکر کانت فلانة
وفي اسمها فن دعاهم الى مثلها فاقبلوه انتم تحف ويزان ابی الحدید در این موضع
از شرح حکایت مفضل نقل کرده از اسرار عمر یا ابوموسی و مغیره بن شعبه در باب
عداوت ابابکر با وی و آنکه عمر گفت او احمد فرزندش بود در وقت بیعت سقیفه با
من مکر کرد و میخواست اذل من با خبر شود که گفت با مردم که ما هر چه بکنیم و
من نیز با او مکر کردم و هم گوید و الهفاه علی خیل بن نیم بن مره لقد قد منی ظالما
وخرج الى منها انا و...

عبدالرحمن بن ابی بلی الانصاری از اصحاب امیرالمومنین (ع) هاشمکه حجاج او را
چندان زد که کتفهای او سیاه شد و در کابل بهائی از اعشش مراد است کرده
که حجاج عبدالرحمن بن ابی بلی را بوهنه کرد و مزه نداشت او چون پلاسی
شد و میگفت ناسزا بگوی علی (ع) را و او ابایی کرد و نقل است که عبدالرحمن

در ثمان غزوات ملازمش کتاب امیرالمومنین (ع) داشته
عبدالرحمن بن الحجاج ابو عبد الله الکوفی بیاع ساری مرقی کیسانه ثقه
وحلیل القدر از اصحاب صادق و کاظم (ع) است و رجوع بخبر کرده و ملاقات کرده
حضرت رضا را و کمال حضرت صادق (ع) بوده و روایت شده که حضرت ابوالحسن
(ع) شهارت هشت روی او آورده و حضرت صادق (ع) با او میفرموده که تکلم کن با اهل
مدینه همانا من دوست میدارم که در رجال شیعه مانند ترا ببینم و هم از
انجباب مروست که هر که مرخ در مدینه حق تعالی او را معجرت فرماید در این
روز قیامت و از جمله ایشان است **حجی بن حبیب** و ابو عید خد و عبدالرحمن
بن حجاج و اما آن خبریکه از ابوالحسن مروست که ذکر فرمود عبدالرحمن حجاج را
فرمود انما لتقبل علی القواد شاید مراد از ثقات او بود دل مخالفین باشد
با آنکه مراد التلکه از برای او موفقی است در نفس با آنکه ثقات او بیخبر اسم
او باشد چه آنکه عبدالرحمن اسم ابن ملجم است و حجاج اسم حجاج بن یوسف
ثقفی و مسلم است که اسامی مبغضین امیرالمومنین (ع) نزد اهل بیت ان حضرت
ملکه نزد شعبان و دوستانش ثقیل و مکرده است و هکذا بعکس سبط بن جوزی

در زندگانه در ذکر اولاد عبد الله بن جعفر بن اسطالب گفته که هیچ کس از بنی هاشم
فرزند خود را معویه نام نهاد مگر عبد الله بن جعفر و چون این نام را بر اولاد خود
گذاشت بنی هاشم بزرگ او نمودند و با او تکلم نمودند تا وفات کرد فقیر بود که چون عبد الله
میتا بود بمحاشرت با بنی امیه بجهت مایشاء با علا خطه دیگر این نام را بر فرزند خود
نهاد مباد انادانی بر عبد الله بخت گذر چه بزرگش از عبد الله نام بدو از معویه بر فرزند
خود گذاشت علا خطه حکم و ماکس پس چنان است که معروف روایت کرده که در
نزد عایشه نشسته بودم و حدیث می کرد مرا که ناکاه غلامی داندا کرد که بسیار بود
و باو عبد الرحمن میگفت چون غلام حاضر شد عایشه رو کرد بمن و گفت میدانی
برای چه این غلام را عبد الرحمن نام نهادم گفتم نه گفت از به جهت دوستی من با عبد الرحمن
عبد الرحمن بن زید بن الخطاب العدوی نام مادر او لبابه بنت عبد المنذر است
گویند ابولبابه او را محبت رسول آورد گفت این فرزند زاده من است و
مولودی از وی صغیر فرزندیده ام مرصو لحذا را بخندید و دست بر سر وی کشید
و خدا بر او مجواند و او از غلام مردم دراز نالایک گشت فقیر گوید که ابولبابه بن
عبد المنذر است با بر فاعنه بن عبد المنذر و او همان است که یکی از ستونهای

مسجد رسول است نسبت باو دارد و ستون ابولبابه و ستون توبه معروف است
و از مکانهای شریفه روضه است و نماز و دعا و اعتکاف و نشستن در پای آن
هر یک مندرک است و وجه تسمیه او را ستون ابولبابه و دعای از این در کتاب
هدیه الزائرین ابرار کرده ام
عبد الرحمن بن عتاب بن اسید اموی فرشی از احفاد عبد مناف است و پدرش
در بوم فتح مسلمانی گرفت و رسول خدا را نگاه که از مکه به خنجر سفر کرد او را به
محکومت مکه گذاشت و تا زمان ابوبکر حکومت داشت و با ابوبکر در یکروز وفاق
کرد و عبد الرحمن در جنگ جمل با عایشه بود و باطلحه در یکروز کشته شد و منی
امیر المومنین بر این دو نفر گذشت فرمودند اصبح ابو محمد هذا لکمان غریبا الخ
گویند بعد از سه روز از واقعه جمل گذشت مردم بمن و بقولی مردم بیایه دیدند
دستی از جنگ عتاب بر زمین افتاد اندست را بر گرفتند دیدند خاکی در
اکشت دارد چون نگریدند نقش آن عبد الرحمن بن عتاب بود از میل او خبر دادند
عبد الرحمن بن عوف الفرشی الزهری ده سال بعد از عام الفیل متولد شد و
از مهاجرین همیشه است و اهل سنت او را از یکین عشره مبشره شمرده اند و او

[illegible]

بوصیت عمر بنی از اهل شوری بود و چون شوهر خواهر عثمان بود و مراعات
عثمان را می نمود و عمر بنی میل می داشت که خلافت بامیر المومنین ^ع فرستد لهذا
قرار داده بود که هر طرف را که عبد الرحمن اختیار کرد حق باشد و مخالف با آن را
کردن نزنند و احوال امر مفسود عمر بنی عمل آمد که آن نرسیدن خلافت باشد
بامیر المومنین ^ع و چون عبد الرحمن خلافت را تقویض عثمان کرد و با او بیعت نمود
امیر المومنین ^ع فرمود هر کس الصبی و عبثت علی ما فعلت و الله ما املت
منه الا ما اقل صاحبك من صاحبه و فی الله بینکما عطل منکم از دعای
المخوف و فی ما بین عبد الرحمن و عثمان چنان غبار گردید و برت مرتفع شد که عثمان
اورا منافق خواند و عبد الرحمن قسم خورد که نازده باشد با عثمان تکلم نکند از آن
پس دیگر با هم تکلم نمودند تا عبد الرحمن وفات کرد و این عبد الرحمن بکثرت مال معروف
بود چندانکه هزار شتر و سه هزار گوسفند و صد اسب در اطراف مدینه پرادا
گوشید بعد از وفات او ربع ثمن مال او را اجباب گرفتند هشتاد و سه هزار درهم
و آمد که مجموع مال او دو هزار هزار و ششصد و پنجاه و شش هزار درهم میشود
السلسلة
عبد الله بن رعان دیکت للجن معروف است که از سفراء امامیه است و نصیبه

لطیفہ دار

لطیفه دار و بارشید که شیخ یوسف بحرانی در کسکول خود و شیخ مادر کتاب
ظلمات الهادیه نقل کرده

عبد السلام بن الصالح معروف بابو الصلت همدانی از حضرت رضا بلكه خادم
افضاب است و او ثقة و صحيح الحديث و شيعي مذهب و محب ال رسول و
است الا انك با علمای عامه مخالفه داشته و از این جهت است كه كلمات علماء
او مختلف است بعضی او را عامی شمرده اند و لكن علمای عامه بصریح بيشيع او نموده
بلکه بعضی گفته اند انه رافضی حنیف و این خودی گفته اند خادم الرضا شيعي مع
بالجملة از وی او است كتاب وفات الرضا عليه السلام

عبد السلام بن عبد الرحمن هاشمی که حضرت صادق (ع) دعا برای خلاصی او
از زندان کرد و خلاصی شد چنانچه در سند معلوم شد

عبد العزیز مہندی القی ثقفہ و وکیل حضرت رضائہ و درحق او بیرون آمد
غفرلہ لک ذنبک و رحمنا و ایاک و رضی عنک برضائی عنک و قتل بن شاذان
درحق او گفتہ خبر منی را بپدر

عبد العزیز بن محی بن احمد بن عسبی الجلودی حلو و کجف فرید السب در بحر

و عبد العزیز بن جعفر و ثقیف و امای مذہب است و کتابهای بسیار یافت کرده
عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن ذبیح بن الحسن بن علی بن ایطالب علیه السلام
 مکنی بابو الفاسم است و قبرش پیش در مدینه معروف و مشهور است و بعلو مقام و
 جلالت شأن معروف و از اکابر محدثین و اعظام علماء و زهاد و عابد بوده و از
 اصحاب جواد و حضرت هادی علیه السلام است و پس است در مصیبت او که هر که زیارت
 او کند بهشت بر او واجب شود و مثل آن باشد که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد
 و من یترقی از جلالت او در کتاب مراد اشاره کردیم و جناب عبد العظیم السیري
 بوده بنام محمد او نیز مردی بزرگ قد و بزرگاد و کثرت عبادت معروف بوده
عبد الکبیر بن ابان صاحب کتاب است و در حضرت رضا علیه السلام دواست است از او
 که گفت گفتیم بحضرت رضا علیه السلام که دعا کن برای من و برای اهل بیت من فرمود مگر
 غلبتم بخدا قسم که اعمال شما عرضه میشود بر من در هر روز و شب گفت من اینرا
 عظیم شمرم فرمود مگر بخوانی کتاب الله را و قل اعلموا ان سیري الله علیکم و رسوله و
 المومنون قال هو الله علی بن ایطالب علیه السلام اقول و کلماتی که علیه السلام بکون للامه
 من اولاده ايضا فانه یجری لآخرهم ما یجری لاولهم سلام الله علیهم اجمعین

عبد الله بن اقی از بزرگان و رؤسای انصار بود پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و آله
 و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله شریف آورد سلطنت او خواب شد و او از اکابر صفا
 فقیه است و پیوسته با رسول خدا صلی الله علیه و آله از در حضی بود لکن عبد الله پس از آن
 اخبار صحابه است چنانکه بسیار وقت از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستار شد که اگر
 قتل میسر من می آید فرمان کن تا من بدست خود سر او را ببرم و چون
 عبد الله ای مرتضی شد عبد الله پس از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله استماع کرد که به
 عبادت پدرش بایستد و عرضه داشت که اگر عبادت او شریف نیاید عادی
 خواهد بود بر ما انجاب عبادت او شریف بر عبد الله خواست کرد که برای
 پدرم استغفار کند آنحضرت استغفار کرد برای او عمر اعراض کرد بر آن حضرت
 که ای ایمنی فرمود خدا ترا از نماز و استغفار بر منافقین انجاب اعراض فرمود از
 دوباره عمر کلام خود را اعاده کرد آن حضرت فرمود ای پسر خدا مرا بخار
 کن ده و فرموده استغفر لهم اولاً استغفر لهم الا من اختار کفرهم استغفار او
 و چون ای وفات کرد پس از آنحضرت خواست کرد که بجنارۀ پدرش حاضر
 شود رسول خدا صلی الله علیه و آله او حاضر کرد و در قبر او قیام فرمود دوباره عمر زبان

اعراض کند که ای خدا منی نکرد و از نماز و قیام بر خیز ایشان بلکه در وقت نماز دست
 فرابود و خانه رسول را کشید و این اعراض نمود حضرت فرمود وای بر تو ای پادشاهی
 که من چه کنم هانا کنیم اللهم احش نارا و حیوة نارا و اصله النار بواسطه اعراض
 عمر ظاهر شد از رسول خدا را اینچنینکه در دست نمیداشت ظاهر شدن آنرا و
 بر او است دیگر است که رسول خدا بر حسب استدعای **عبد الله بن ابی پراهن**
 خود را گفت او کرد عمر گفت چو با پراهن خویش کار بر افکن کردی فرمود پراهن
 من او را سودی نکند و من از خدا امید دارم که بسبب ابتکار خلق بسیاری
 از کفاد و منافقان داخل اسلام شوند نقل شده که از آن پس هزار تن از مردم
 خرج مسلمانان کردند گوید در روز بدر چون عباس عم رسول را بدید
 مسلمانان سپید او را عربان ساختند و منی خواستند او را پوشتانند
 چون مردی شناور بلند بالا بود پراهن هیچ کس روی راست نیامد **عبد الله**
 بن ابی پراهن خود را بر او پوشتانید این هنگام پیغمبر خواست ناحق او بداند
 جهان بپند پراهن خود را عطا فرمود و حق او را در انجمن ادا کرد
عبد الله بن ابی طلحه از مکان اصحاب امیر المؤمنین (ع) است و او همان است که

این ترجمه را بر عذر از ترجمه
 عبد الله بن ابی طلحه

که رسول خدا (ص) دعا کرده برای او در وقت حمله شدن مادر او و بداند که مادر
 عبد الله بن ابی طلحه همان مادر انس بن مالک است و او افضل زنهای انصار بود و چون
 رسول خدا (ص) عبد بنی شریف آورد هر کس برای انجذاب هدیه آورد مادر انس
 دست انس را گرفت بخدمت انحضرت برد گفت یا رسول الله من چیزی ندانم
 هدیه بخدمت شما آورم جز این پیرم پس او در خدمت شما باشد و خدمت میکند
 پس انس خادم انحضرت شد و مادر انس را بعد از مالک پدر انس ابو طلحه گرفت
 و ابو طلحه از خیال انصار بود شبها فاقم و روزها صائم بود و ملکی داشت روزها
 در آن عمل میکرد و حق نعم از مادر انس با او ولادی داده بود آن پس را خوش شد
 ابو طلحه شبها که آمدی احوال او را می پرسید و باو نظر میکرد تا یکی از روزها وفات
 کرد ابو طلحه شب که آمد احوال می پرسید مادرش گفت امشب بچه ساکن و در آن
 شده ابو طلحه خوشحال شد پس انشیراد ریخت خواب خوابیدند و جماعت نمودند
 چون صبح شد مادر فضل با ابو طلحه گفت که اگر یکی از همایکان نبوی چیزی عاری
 بدهد و ایشان بان عاریه تمنع برند و چون عاریه را صاحبش پس بگیرد انقضای
 کنند مگر بشن حال ایشان چگونه است گفت ایشان مجابین میشوند گفت

پس ملاحظه کن ما بجا این نباشیم پیرت وفات کرد و آن عادی بود خدا گرفت پس
صبر کن و تسلیم کن از برای خدا و او را در فن کن ابوطلحه این مطلب را برای رسول خدا
نقل کرد انخاب از آن زن نجیب کرد و دعا کرد برای او و فرمود اللهم بارک لها
في ليلتها واران شب حامله شد بعد از سه و چون عبد الله مولود شد او را در خانه
بچید و با آن داد که خدمت رسول بود انجبات عنك عبد الله و او را داشت و در
حق او دعا فرمود لا حولم عبد الله از افضل ابناء انصار گشت

عبدالله بن ابی امیه بن المغیرة وادبرام سلمه زوجة رسول است و مادرش عائشه
مخبر عبد المطلب و عمر رسول است ابی امیه پدرش زاد الراكب ^{لقب} داشت و
این لقب در دو کس دیگر نیز استعمال شده یکی رفاعه بن الاسود بن المطلب که در
جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شد و او پدر سوده است دوم مسافرن ابی
عمره ایشان را این جهت زاد الراكب میامیدند که هر که با ایشان سفر میکرد زاد او را
از خویشانی میدادند و ابی امیه در این صفت از دیگران معروف تر بوده

عبد اللہ سے ای ری رافع کا ب امیر المؤمنین سے اسٹ وادھا انکے امیر المؤمنین²
اور انکا سائن خط حوزہ تعلیم فرمودہ قال (۱) اللی دوانک و اطل جلفہ ثلث و

فرج بین التطور و فراطین الحروف فان ذلك احدهما بصاحبه الخط و صاحب السخ
النواریخ در کتاب صفین در ذکر مکاتیبیکه ما بین امیر المومنین علی ^{ره} و معاویه که
مرد و بدل شده ذکر خوش نویسان و اقسام خط را بموده و موده اول کسکه خط
کوفی را خوش نوشت عبد الله بن ابی رافع کاتب امیر المومنین بود که از خوش نویسان ^{شمار}
عبد الله بن ابی قحافه بنی معرون بابو بکر در جاهلیت عبد الکعبه نام داشت در اسلام
عبد الله نامیده شد و ملقب است بعقی و نام پدرش عثمان بن عامر است در ۲۲
حجبه الاخره ^س وفات کرد چنانچه در وفایع الایام و فائش الکاشف و در وفات
مردن عمر را بر مردم خطیفه کرد گویند و روایت اذا ظلمت العیون العین عیون اشاره
بعبد الله عثمان و دو صاحب او و عبد الرحمن بلکه معاویه و عمر و عاص بن و عین علی
علیه السلام است و اینها عین هائی میزند که ظلم کردند بر عین

عبدالله بن ابي يعفور ثقة ولبار جليل القدر است در اصحاب ائمه و از خواص
صادقین (ع) بشمار رفته و بسیار محبوب حضرت صادق بوده و حضرت از
او رضایت داشته چون در مقام اطاعت و امثال امر انجباب و قبول قول آن
انحضرت خیلی ثابت قدم بوده چنانچه روایت است که وقتی باب حضرت عرض کرد

[illegible]

نخدا سو کند که اگر شما اناری داد و نصف کنی و بگوئی این نصف حرام است و
 و این حلال من شهادت میدهم که آنچه را که فرمودی حلال حلال است و آنچه
 را که فرمودی حرام حرام است حضرت دوم بنی فرمود خدا رحمت کند ترا و در آن
 که آنحضرت فرمود من نیافتم احدی را که قبول کند وصیت و اطاعت کند امر مرا
 مگر عبد الله بنی یعقوب و بالجمله او در سال طاعون وفات کرد و بعد از وفات
 او حضرت صادق برای مفضل بن عمر مرفوعه نوشتند عام آن شاور و خبر
 است بر این ای یعقوب بگفتی که دلالت دارد بر جلالت شان او بر بنی که عقل
 حضرت میکند و فی حقه و اسم ای یعقوب و اند با القاف و قبل دوران یکی اباجحد
 ای عبد الله ثقه جلیل فی اصحابنا کریم علی ای عبد الله ^{رضی الله عنه} و کان قاراً بقریة مسجد لکونه
 عبد الله بن ام مکنوم الاعرجی العامری قدیم الاسلام و از مهاجرین است و بسیار مشیّد
 که رسول خدا را آورد در مدینه و کذاشت و اهنک غزوات پیغمبر بود رسول خدا را
 دو مؤذن بود یکی بلال بود که چون صبح میشد اذان میگفت و دیگر ابن ام مکنوم که پیش
 از صبح اذان میگفت لهذا آنحضرت فرمود که ابن ام مکنوم اذان در شب میگوید
 پس هرگاه اذان او را شنیدید بخورید و یا شاید نادانستی که بشنود اذان بلال را

یعنی مرا نوشت از برای روزه در امر جایز است اکل و شرب
 عبد الله بن بدیل بن و مرثا خراعی از بزرگان اصحاب امیر المومنین ^{علیه السلام} و از رؤساء و
 زهاد تابعین و از شجاعان است چنانچه از جنگ کردن او در صفین معلوم شد
 و بالجمله او و برادرش عبد الرحمن در صفین شهید شدند و سر وی آنه لما قتل مرتبه ^{است}
 بن طهمان الخراعی و هو باجر رقی فقال له اوصنی رحمت الله قال اوصیک بتقوی الله
 و ان تسامح امیر المومنین و تعال معنی نظم الحق او الحق بالله و ابلغ امیر المومنین ^{علیه السلام}
 معنی السلام و قل فاعل علی المعركة حتى تجعلها ظهرك فانه من اصبغ المعركة خلف ظهرك
 كان الغالب ثم لم يلبث ان مات فاقبل الاسود الى علی ^{رضی الله عنه} فاجزى فقال رحمه الله جل
 عدونا في الجوة و نصح لنا في الوفاة و عن العاصی نعمان المصري قال و عبد الله بن
 بدیل من الذين وصفهم الله ^{تعالى} بقوله و لا على الذين اذا ما نزلت لهم الامور و
 روايتي که او با سه هزار نفر مهاجرین شهادت شدند و بر لشکر شام حمله بردند و
 مرتب بمسبت هزار نفر از ایشان کشند تا يك يك شهید گشتند
 عبد الله بن بکیر اعمی ثقه و از راویان حضرت صادق ^{علیه السلام} و از اصحاب اجماع است
 لکن فنی مذ هب است

مهر کردم تا در چند منزل کشته شوم بخدا سوگند که چنین دوست پیدا شست
او کشته شود و فرزندان من بمانند و مصیبت ایشان نیز بر حسین (ع)
ناگوار بود لکن فرزندان من مواسات کردند با برادر و پسرخم حسین (ع)
و در راه او شهید شدند پس با اهل مجلس گفت سخت دشوار است بر من
شهادت حسین (ع) لکن الحمد لله اگر خود حاضر بودم که با او مواسات کنم
فرزندانم بجای من در رکاب سعادت او نصیب شهادت یافتند این
ایه الحدیث در ذیل کلام حضرت امیر المومنین (ع) که فرموده عجبا لا ین الی باغی
بنوعم لاهل الشام ان فی دعایه احوال عمر و عاص را که نقل کرده ذکر مجلس
از عبد الله بن جعفر و معویه و عمر و عاص نقل کرده از آنجا که معلوم میشود
کثرت جلالت و محبت و عظمت عبد الله بن جعفر مقام و اکبرایش نقل نصیب
عبد الله بن جعفر الحمری ابو العباس النعمانی شیخ الفقیهین و وجههم ثقة و حلیل
القدر از اصحاب حضرت ابی محمد عسکریست و کتب تصنیف فرموده که
از جمله قریب الاسناد معروف است و در قریب الاسناد مثل ابی از مولف
شایسته ما بین محدثین است چه آنکه حدیثین در سابق جمع می نمودند پاره از

احادیث را که عالی السند و قلیل الواسطه بوده تا بمجموع (ع) در رساله
مخصوصه و او را قریب الاسناد می گفتند و بان افتخار می جستند و غیر از حمیری
مذکور علی بن ابراهیم قمی و محمد بن عیسیٰ قهقنی و محمد بن جعفر بطه و علی بن
بابویه نیز قریب الاسناد داشته و قریب الاسناد و قریب الاسناد علی بن
بابویه بخط شریفش بدست مقدس اردبیلی مرسله بعد از تالیفات آیات
الاحکام خواجه در حدیثه الشیعه بیان فرموده و در حدیثه از آن نقل کرده
قال شیخنا المحدث النوری نور الله مرسله و قریب الاسناد الحمیری یعنی من اجزائه
قریب الاسناد الی الصادق و الی کاظم و الی رضا و الی الان و الباقی ضاع من حوادث الزمان
عبد الله بن جعفر الصادق الامام (ع) پسر نوزدهم الخلف است بعد از اسماعیل و
زرد بر سر سائبر منزلت برادران خود را داشت و فطنی مذهب او را امام میدانند و
ایشان را فطنی میگویند بجهت آنکه عبد الله بن جعفر را فطنی میگویند با آنکه داعی او مردی بوده که
او را عبد الله فطنی می گفتند و با جمله در سنه داریقادیس و در خود
عبد الله بن جندب کوفی بجم مضمونه ثقة حلیل القدر و بسیار عابد و از اصحاب
کاظم و رضا (ع) است و وکیل ایشان است و حضرت موسی ششم خورده که او را

و رسول خدا را، و حق نعم از او را حق هستند و هم فرموده در حق او که از حبیب
و حدیث و ثبوت او در عرفات و کرب و خضوع او و دعای او برادران مؤمن خود
معروف است و فرار داد او با صفوان گذشت و او همان است که حضرت موسی بن جعفر
دعای سجده شکر معروف **اللهم انی اشهدک ربی** او فرموده و شیخ در مصباح
المنهج نقل فرموده و بعد از وفات او علی بن مهزیار در مقام او برقرار شد

عبد الله بن حذافه الفریزی النهمی مردی کثیر الدعایه و ضاح بود چنانکه وقتی راحله رسول را
چندان است که رسول خدا را، متماثل گشت و او همان کس است که حفصه زوجة
او بود که رسول خدا را، بعد از وفات او تزویج نمود و عثمان و طلحه بهین ملاحظه که رسول
خدا را، حفصه و ام سلمه را بعد از وفات شوهرهای ایشان تزویج کرد گفتند اگر محمد
بمرد ما هم زانیان ایشان را تزویج می کنیم و طلحه نظرش بجایشه بود و عثمان بام سلمه آیه نازل
شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکروا از واجبه آیه

عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب معروف بعبد الله محض پدرش حسن
مشقی و مادرش فاطمه دختر سید الشهداء است و او شیخ بنی هاشم بود و اجل و اکرم
و انهای مردم و قوی النفس و شجاع بود و او پدر محمد بن قیس زکیه و ابراهیم فیصل مازنی است

و او را منصور در واپس با جماعتی از اهل پیش از مدینه برگرفت و بکوفه آورد و در زندان
مقتل ایشان را محبوس داشت و در همان زندان شهید گشتند و آنچه که من در جای
نکاستم و بدانکه اگر چه از مخالفان عیسی با حضرت صادق در وقت اخلاص
برای پیش محمد بن عبدالله سوخته رای او ظاهر گشته لکن اخبار بسیاری در مدح
ایشان وارد شده و در خبر است که چون ایشان از مدینه اسیر کردند بجانب
کوفه می بردند حضرت صادق را، ایشان را مشاهده کرد برای ایشان بسیار
گریست و در حق انصار تفرین فرمود که حفظ اولاد رسول نتوانند و از گریه
حزن و اندوه نب گریه و ناله بیست شب در شب و تاب بود و شب و روزی
کس نیست بجز بگریه و آنحضرت نوبت میداد و هم تقریب نامه برای عبدالله و
سایر اهل بیت او فرستاد و از عبدالله تعظیم فرموده بعید صالح و دعا فرمود
در حق ایشان بعبادت و ان شریف نامه سپید طاوس در کتاب اقبال
با مدائجی برای ایشان ابواب کرده و اول آن مکتوب شریف چنین است بسم
الله الرحمن الرحیم الی الخلف الصالح والدین الطیبین و اولاد اخیه و ابن عمه الخ
و سپید روایت کرده از حضرت صادق را، در حدیثی که فرمودید مردم از فاطمه دختر

امام حسین (ع) حدیث کرد که گفت از پدرم حسین بن علی (ع) شنیدم که میفرموده
 فاطمه چند نفر از فرزندان توبیسط فرات خواهند شد که ماسبقهم الاولون
 ولهم بدر کرم الاخرون انتم مسعودی در سراج الذهب مرصود که عیسی ایشان بر
 شامی فرات بفریب نظر کوفه بود و الحال مواضع ایشان در کوفه در میان ماکه ششم
 میامند معلوم و زیارتگاه است و بنور ایشان همان نزار است که بر روی ایشان خواب کردند
عبد الله بن حسن بن علی بن الامام زین العابدین (ع) معروف بعبد الله افطس هاشم که
 در هنگام خروج حسین بن علی شهید فتح چون مؤذن مدینه رفت نماز صبح بالای
 مناره رفت که اذان بگوید عبد الله با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن را
 گفت که در اذان حق علی خیر العمل بگوید مؤذن چون شمشیر کشیده دید حق علی خیر العمل
 بگفت عبد الله عزیزی و الهی مدینه که این کلمه را بشنید احساس شر کرد و هشت
 زده فریاد کشید که اسرا در خانه حاضر کنید و از کثرت وحشت گفت که مرا
 مدوجه اب و طعام دهید این گفت و از منزل خود بیرون شد و به نجیل تمام فرار
 کرد و از نوسن طرطه میداد تا که هیچکس خود را از دست علویین نجات داد و عبد الله
 افطس در واقعه فتح حضور داشت و انا نوافقه بسلامت بیعت و بیود تارنان مرشد

افطس

که او را میگویند

در این کتاب از حدیثی است که از پدرم حسین بن علی (ع) شنیدم که میفرموده
 فاطمه چند نفر از فرزندان توبیسط فرات خواهند شد که ماسبقهم الاولون
 ولهم بدر کرم الاخرون انتم مسعودی در سراج الذهب مرصود که عیسی ایشان بر
 شامی فرات بفریب نظر کوفه بود و الحال مواضع ایشان در کوفه در میان ماکه ششم
 میامند معلوم و زیارتگاه است و بنور ایشان همان نزار است که بر روی ایشان خواب کردند
عبد الله بن حسن بن علی بن الامام زین العابدین (ع) معروف بعبد الله افطس هاشم که
 در هنگام خروج حسین بن علی شهید فتح چون مؤذن مدینه رفت نماز صبح بالای
 مناره رفت که اذان بگوید عبد الله با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن را
 گفت که در اذان حق علی خیر العمل بگوید مؤذن چون شمشیر کشیده دید حق علی خیر العمل
 بگفت عبد الله عزیزی و الهی مدینه که این کلمه را بشنید احساس شر کرد و هشت
 زده فریاد کشید که اسرا در خانه حاضر کنید و از کثرت وحشت گفت که مرا
 مدوجه اب و طعام دهید این گفت و از منزل خود بیرون شد و به نجیل تمام فرار
 کرد و از نوسن طرطه میداد تا که هیچکس خود را از دست علویین نجات داد و عبد الله
 افطس در واقعه فتح حضور داشت و انا نوافقه بسلامت بیعت و بیود تارنان مرشد

که او را در حبس کرد و مدتی در زندان ماند تا که هیچکس دفعه برای هر روز نوشت و
 در این دفعه غشی و شتم و کلام بیج برای مرشد نوشت و مرشد چون آنرا دید و نوشت
 بخواند گفت ای جوان از محنی حبس به نکت آمده این کلمات برای من نوشته تا در ابکم
 که راحت شود و من عینکم او را پس سفارشش او را بجعفر بن محمدی بر مکنی کرد جعفر روز
 دیگر که روز پیروز بود امر کرد که عبد الله را گردن زدند و سر او را با هدایای دیگر
 در طبعی نهاده برای مرشد فرستاد هر روز این کار خوش نباید و امر کرد تا او را غسل
 داده و کفن کردند و دفن نمودند و این مطلب در دل هر روز بود تا که هیچکس سرور
 را امر کرد که برو و گردن جعفر را بزن و بگوید او را که کشتن تو لیبب انکه عبد الله
 بن حسن بر من مرا به اذن من کشتی سرور نیز تبلیغ نمود و دولت بر امله بگشتم
 شدن جعفر را نمیشد و این یک سبب از اسباب قتل جعفر بوده

عبد الله بن حباب از اصحاب امیر المومنین (ع) و پدرش از معدنین
 فاطمه بوده چنانکه گذشت و این عبد الله هاشم که خوارج نفروان در وقت
 سرشان به نفروان عبودشان با قیاد عبد الله دادند که برگردن خود فرانی
 هیکل عوده سوار بر دراز کوشی است و با او است عبال او در حالیکه روجه او

عبد الله

حامله بود عبدالله را گفتند چه میگوئی در حق علی ^ع بعد از تحکیم گفت ان علیا اعلم
 بالله وانشاء ثوبیا علی دینه و انقل بصیرت گفتند این فراف را که در کربن داری ما را
 امر میکنند که نوا بکشیم پس آن بیچاره مظلوم و اودیدت ^ع نه از او رفتند و او را خوا بایند
 و مثل کو سفند سر بریدند که خویش داخل در آب شد و هم روجه او را شکم ^ع و بخت
 زن دیگر را نیز بقتل رسانیدند و اتفاقا در آن مجلسان خرمائی افتاده بود یکی از ایشان
 بکدام بود داشت و در ده کد داشت و او را صد روزه چه میکنی او فرزا از دهن افکند
 و بخیز روی رسیدند یکی از ایشان نزد او را بکشت گفتند باوی که این ضار است زین و انکار نمود
عبدالله بن رواحه الانصاری بکین از ثبیا است و درین در واحد و دیگر غزوات
 حاضر بوده و در غزوه موته شهید گشت و او را از شعری رسول خدا شکار کرده اند
 و روایت است که آنحضرت او را سپید الشعراء فرموده و عبدالله برادر زری ابوالدرداء
 و خالوی نعمان بن بشیر است و از عادت او آن بوده که چون از خانه حواسنی بیرون
 روی دور کعبه غار میگذاشتی و چون بجانه آمدی نزد و رکعت نماز میگذاشتی و این
 سنت را هرگز از دست ندادی گویند وقتی روجه او با او در او بخت که ثوابت
 با جاریه هم میشدیدی و با او در اینجائی عبدالله گفت حاشا که من با جاریه هم بزنم

و طبرانی کتاب مروج الذهب
 ردیم که واقع عبدالله بن خباب
 در میان واقع شد و عبدالله
 حامل جوش از الوغین بود
 در آن سه نفر

گفتند اگر سید

گفت اگر راست گوی چند کلمه از قرآن فرمایت میکنی چه با جنایت سنان قرآن فرمایت
 کرد عبدالله این کلمات را با هم پیوست و بخواند وان العرش فوق الماء طافا
 و فوق العرش رب العالمینا شهدت بان و عداسه حق وان النار موی الکافرینا
 دن گفت بک آیه دیگر بخوان گفت و لعله ملائکه کرام ملائکه الاله مغربینا دن گفت
 سختی بواسنی گفتی هانا چشم من خطا کرد پس عبدالله خدمت رسول خدا آمد و قصه
 بگفت انجناب تبسم فرمود بفرمود نظر این حکایت اصمعی خیاچه شیخ بهائی در کنگول
 نقل فرموده که گفت روزی وارد بادیه شدم و کلبه دزدی که داشتم نزد دزدی بود بهر
 کد داشتم و چون از او مطالبه کردم انکار کرد و او را بردم نزد یکی از شیوخ عرب که
 حکومت غایب مابین من و اترن انون تنکره ان شیخ او را قسم داد دن بفرستم خود
 شیخ گفت بر من معلوم شد که او راست میگوید و پول خود او بیست من گفتم کوبا
 این آیه مبارکه را نشنیده که او را تصدیق کردی و لا تقبل لسا رقه عینا
 و لو حلفت بر رب العالمینا گفت راست گفتی انون را نهدید کرد دن افراد کرد
 و کلبه زرد را رد کرد پس انشیخ من گفت این آیه در کدام سوره است گفتم در سوره
 الاهی صبا حک فاصبینا و لا یغنی عنک الا انی سنا گفت سبحان الله چنین کمان

کردم

در سورة انفصلا لك ففنا مينا است و عذاب به رواجه هاست كه ميراث تر و الدين
در شب ناري نوري مثل ماه ازدهانش برون آمده چنانچه در تفسير امام است
و در دعاء هر واپس نفل کرده مشتمل بر آنكه و فني مرضي سختي پيدا كردن بخير كه در جهان
احضار شد رسول خدا دعا كرد براي او شفا يافت و او در الوقت مشاهده
كرد ان نشاء را و خبر داده كه ملكي مفعلة اهنين بر دستش بود و از دهانش
ان ش برون مي آمد هرگاه صاعقه صيحه ميگشت و ميگفت با جبراه با ميگفت با
غزاه ان مفعلة را عيانت سر من فرود مي آورد و ميگفت نوني جيل او و نوني
عزت او ميگفت نه من نيستم بلكه خداست و بالجملة انخر مشتمل است بر عذاب بيت
يكاه حتى كه احماب ما منكر اند و الله العالم

عبد الله بن الربيع بن العوام مادرش اسماء ذات النظاين دختر ابو بكر است
و اول طفلي است از مهاجرين كه در مدینه پيدا آمد و مردني نجيل و بدخلق و ليتم
و حسود بوده و با امير المؤمنين هم كمال دشمني داشته مجد بکه كاه و خطبه هاي
خود سب اختاب العباد با او نمي نموده در روز نهم حديد الاخره ^{۳۳} بقتل
رسيد چنانچه در كتاب وقايع الایام و ديگر كتب خود ذكر کرده ام و خاله اش هاشم

اورا بيايد دوست مي داشت مجد بکه بعد از پدرش ابو بكر همچو پسر دايمنه او دوست
عندي است و بنام او خود را عبدالله كنيه نهاده بود و عبدالله بعضي امير المؤمنين ^(۳۴)
از خاله اش اخذ کرده بود و از زبان او بايد گفت و فنيك ناصبيا عن ابيه فاني
ناصب عن كلاله قال امير المؤمنين ^(۳۵) ما زال الزبير رجلا منا اهل البيت حتى نشاء
ابنه المشوم عبدالله

عبد الله بن سبا غالي ملعون است كه ادعا كرد در حق امير المؤمنين ^(۳۶) الوهيت
را و در حق خودش بنوت را حضرت امير المؤمنين ^(۳۷) او را جلد فرمود تا سه روز
او را در بنوبه فرمود قبول نكرد لا جرم او را به انش سوزانيدند

عبد الله بن سعيد بن حيان بن ابي حبيب ثقه و حليل القدر است و بنو
البحريني ميباشند در كوفه كه اطبا هستند و برادرش عبد الملك بن ثقه است
و از براي اوست كتاب ده باب كه عرضه کرده بحضرت رضا عليه السلام
عبد الله بن سعد بن ابي سرح الفريسي الحارثي هاست كه قبل از فتح مکه
اسلام آورد و كاتب رسول خدا هم بود پس مرشد شد و بکه كر بخت بعد از
فتح مکه حضرت امير المؤمنين ^(۳۸) او را با چند كس ديگر مسلمانان بقتل رسانيدند كمي

در اسناد کجبه او عیبه باشند عبدالله چون برادر رضاعی عثمان بن عفان بود بخانه او که بخت و عثمان ملاحظه کراهت خاطر رسول را نفوذ و در شفاعت او چندان الحاج نمود که پیغمبر (ص) ساکت شد و چون بویث خلافت بعثان رسید عبدالله و امکانت عظیم نقاد و حکومتها و امارتها داد جامع الکتاب عباس فی عقی غنیه گویند که مناسب است در اینجا فائده ذکر نمایم و آن آنست که شیخ ما محدث نوری نواده مرتبه در باب سیم نفس الرحمن عباسی عبادله را ذکر کرده و فرموده عبادله خنسه این پنج عبدالله است عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن زبیر و در بعضی نسخ است که عبادله هفت تنند و من بنا فتم ان نفر من انهم فبقی گویند که آن دو نفر یکی عبدالله بن جعفر است و دیگر همین عبدالله بن سعد اما عبدالله بن جعفر که معلوم است شهرت و بزرگی و عظمت او از هر جهت و اما عبدالله بن سعد پس او داخل بودنش در عبادله بواسطه آنست که چون در سال بیست و پنجم که از حساب عثمان حکومت مصر یافت و در آن مملکت نافذ فرمان گشت طبع در مملکت افریقیه بیست بعثان نوشت عثمان لشکری برای او فرستاد تا بچنگ اهل افریقیه شدند بکرو زخیمین ثعبیه صفوف نمودند عبدالله

بن عباس بر مقدمه رفت و عبدالله سعد در قلب حای گرفت و عبدالله عمر بر پیمنه شد و عبدالله بن زبیر بمبصر رفت و حرب کردند تا فتح نمودند و این جنگ را بواسطه این چهار عبدالله که یکی از آنها عبدالله بن سعد است حرب العبادله نام نهادند و الله العالم

عبدالله بن سنان بکسر سین مملک کوفی ثقه و حلیل القلم و از بزرگان اصحاب جعفر صادق است و اوها آنکه خازن مسعود و مهدی و هادی و رشید بوده قال فیہ الصادق (ع) اما الله بزید علی السن خبروا

عبدالله بن شداد بن الهاد اللبثی کوفی از اصحاب امیر المومنین (ع) و اوها آنکه مریض شد و نب سختی نمود جناب امام حسین (ع) بعبادت او تشریف بردند همینکه انتخاب داخل منزل او شدند او رفت گویند که بسیار وقت هم گفت که مراد از آنست که از بامدار تا پیشین بر میزی برآیم و مقابل علی (ع) را بگویم غار پیشین مرا فرود آوردند و کردن بر نهند از ذهبی نقل است که عبدالله بن شداد در کتاب امیر المومنین علیه السلام شهادت یافت

عبدالله بن شریک العامری بن شریک فی مری جلیل القلم است و در او این شده

که او از حواریین حضرت باقر و صادق (ع) بوده و در حق او مدح و اسرار است
عبدالله بن صلت ابو طالب قمی ثقة جلیل القدر است از اصحاب رضا (ع) بوده
 بعد از شهادت آنحضرت و منی خدمت حضرت جواد (ع) گوید که اذن بدو برای من
 که مرثیه گویم بپذیرت و اجواب فرمودند که کن برادر و بر من و هم روايت است که ایشان
 شعری برای آنحضرت نوشت که مشتمل بود بر ذکر حضرت امام رضا (ع) و نوشت و نوشت
 که مراد از بد هبید که در حق آنحضرت شعر گویم حضرت انقطعه مشتمل بر آن اشعار را
 از کاغذ پاره کرده در صدر رقیه نوشت که احسن جزوات الله خیرا و شیخ صدوق
 در مآول اکمال الدین اشاره بممدح او فرموده

عبدالله بن طاووس از اصحاب حضرت رضا است و صد سال زندگی کرده و او
 همانست که در استیالات خود از حضرت رضا (ع) می پرسد که یحیی بن خالد
 زهر دانه پذیرت موسی بن جعفر را فرماید بلی زهر دانه او را درستی دانه خرمای
 گفت گفتیم آنحضرت عند است که آن خرمایا زهر الود است فرمود که غایب
 شده بود از او حدیث گفتیم حدیث کدام است فرمود مکی بزرگوار جبرئیل و میکائیل
 را رسول خدا و او با ائمه است پس فرمود و لیس ملا طلب و جد پس بشارت داد او را بطول عمر

عبدالله بن عامر بن کریم فرقی عثمینی سر خال عثمان بن عفان چه مادر عثمان اردی
 دختر کریم است و عبدالله در زمان خلافت عثمان حکومت بصره یافت و فتح فارس
 و خراسان بدست او شد و او قبل از عبدالله بن زبیر برای وفات یافت
عبدالله بن عباس از اصحاب رسول خدا (ص) و محبین امیر المؤمنین و ثانی انجاست
 علامه در خلاصه فرموده که حال عبدالله در جلال و اخلاص با امیر المؤمنین اشهر
 از آنست که غنی باشد و شیخ کثی احادیثی ذکر کرده که مضمون است قدح در او را و او
 اجل از آنست و ما آن احادیث را در کتاب کثیر ذکر کردیم و از آنها جواب دادیم
 آنقدر بدانکه ابن عباس از بر سر ابن زبیر از مکه بطائفت رفت در ششمه با ششمه
 لبن هفتاد و یک در طائفت وفات یافت و محمد حنفیه و ادعای خولان و گفت
 الیوم مات ربانی هذین الامة کونید چون او را بر سر منبر گذاشته بودند و موسی
 سفید داخل در کعبه او شدند مردم گفتند این فقه او بوده است و بالجمله گویند
 ابن عباس از کثرت کربین بر امیر المؤمنین و امام حسین (ع) کور شده بود و در علم
 فقه و نفس و ما و بل بلکه اسباب و شعر ایشانی تمام داشت بسبب تلذذ او
 بر امیر المؤمنین (ع) و هم عجبانه دعای رسول خدا (ص) در حق او چه آنکه و منی از برای

و در بیان ما السیاق
 بنی زکی و علی بن ابی طالب
 فی سانی و بنی سنان
 ان اخذ الله من بنی سنان
 حرکته
 انما یزید ابی کرار
 ل

غسل الخفین در خانه حاله اش میمون در وجه الخفین اب حاضر ساخته بود حضرت
 دعا کرد در حق او گفت اللهم فقهه فالدین و علمه الاول و خلفای عباسیه از اولاد
 پیر او علی میباشند و حکایت ابن عباس در اخذ بیت المال بصره و رفتن او بکعبه
 و کاغذ نوشتن امیرالمؤمنین در این باب با و جواب نوشتن او بان عباسیه های
 جبارت امیرمحققین را بچشم زار آورده قطب داود می گفته که او عیسی بن
 عباس است نه عبد الله دیگران گفته اند که این درست نباید چه عبد الله عامل
 الخفین بود در عین او را بصره چه کار بعلاده احدی این مطلب را در او نقل نموده
 ابن ابی الحدید گفته که این امر برین شکل شده بجه اگر بکذب نقل کنیم مخالف
 بار واه و اگر کتب پس کرده ام چه همه اتفاق کرده اند بر نقل آن و اگر گویم عبد
 بن عباس است گمان نمیکنم در حق او این امر با آن ملازمت و اطاعت و اخلاص
 او نسبت بعلی در جبهه اعلی و بعد از فوت او و اگر این امر را از ابن عباس بگویم
 بکه مرده او را هم همانا من در این مقام متوقفم این بیستم فرموده که این خبر استبعاد است
 و ابن عباس معصوم نبوده و امیرالمؤمنین در امر حق ملاحظه احدی نمیکرد و اگر چه
 اعر او لادش باشد و این همان ابن عباس است و بجمعه ابن عباس مرده عالم

و نصح اللسان و عاقل بود و امیرالمؤمنین او را فرستاد تا با خروج حاجه کند و نیز قبل
 از حربه جل او را بر دوش فرستاد فرمود با و بگویر خیال تو میگوید عرفتنی بالجهاد و انکرتنی
 بالعرف قاعد باید و در قضیه حکمین که ابو موسی را استفتا اختیار کرد برای حکم حضرت
 فرمود من ابو موسی را برای این کار نمی پسندم ابن عباس را اختیار کند قبول نمودند
 و هم در جنگ بصره چون امیرالمؤمنین بر او اصحاب جل علیه جنت ابن عباس
 را فرستاد بنزد عایشه که امر کند او را به بخیل در کعبه نمودن از بصره شهر بصره و عدم
 اقامت در بصره و عایشه در انوقت در قصر بنی خلفت در جانب بصره بود ابن عباس
 بنزد او رفت و اذن بارخواست عایشه او را اذن نداد ابن عباس بی اذن داخل شد چون
 وارد شد منزل را خالی از فرش دید و عایشه در پس در بوده خود را مسطور نموده بود
 ابن عباس نگاه کرد با طراف اطراف دیشکی دید دست دراز کرد او را نزد خود کشید
 و بر روی آن نشست عایشه از پشت پرده گفت خطا کردی در دست یعنی خل و قانون
 کردی که بدون اذن من داخل شدی و بدون اذن من بر روی فرش من نشستی ابن
 عباس گفت ما قانون پیغمبر را از تو بعضی میدانم و اولی هشتم نسبت از تو ما را تعلیم
 کردیم ادب و دست را این منزل تو نیست منزل توهاست که پیغمبر نواد را بخاسا کن

کرده و نواز انجا بیرون آمدی از روی ظلم بر نفس خود و عصیان خدا و رسول پس
 هرگاه بفرستد رفتی مابین و ناذن تو در انجا داخل غلبه شوم و بر روی فرشت توئی نشینم
 انگاه گفت که امیر المومنین ع امر فرموده که کوچ کنی عبد بنر در خانه خود فرار کنی عاشر
 گفت خدا رحمت کند امیر المومنین را و ان عمر بن الخطاب بود ان عباس گفت سوگند بخدا
 که امیر المومنین علی ع است الی اخره و از ان عباس نقل کنند که رفتی مردی را در جسد
 رسول خدا دید و شناخت ان حضرت پسرش بود فرمود او را دینی گفت بلی فرمود
 جبرئیل بود لکن تو ایشا خواهی شد و هم روایت است که گفت دیدم امام حسین
ع را پیش از انکه مشوجه عراقی شود بر در کعبه ایستاده بود و دست جبرئیل ع
 در دست او بود و جبرئیل مردم را به بیعت انحضرت دعوت میکرد و زامی داد
 که هلموا الی بیعت الله

عبد الله بن عبد الاسد الغنوی ع کنیه اش ابو سلمه است و ام سلمه پیش از
 انکه بکاخ رسول خدا ص در تاب روضه او بود و نام مادر او بره دختر حضرت عبد
 المطلب است و او بعد از دهن مسلمانان گرفت و بار روضه اش ام سلمه همیشه رفت
 و او از غاریان بدر است و حضرت رسول ص او را با حمزه عقیق برادرش بست

محکم روی داد و امیر المومنین ع از صفین بکوفه مراجعت فرمود جوارج با عبد الله بن
 وهب راسبی بیعت کردند و عبد الله بن الکوار امیر صلوه نمودن و بعضی ای کوفه رفتند
 بموضع که حور و نام داشت که حورری ملسوب با انجا است و ناکرد محکم الله
 ولو که الشکون الا ان علیا و معویه اش کاف حکم الله امیر المومنین ع ان عباس را فرستاد
 حاجه کرد با ایشان پس خود انجا ب نزد ایشان تشریف برد و مقصد ایشان را پرسید
 گفتند میخواهیم برویم ب جنگ معویه و توبه کنیم از قضیه حکم و جنگ کنیم تا خدا میان ما
 و او حکم نماید فرمود چرا در وقت بیعت حکم انحراف را ندادید حال که عهدی
 بسته شده نقض عهد کنیم رسول خدا ص با مشرکین نقض عهد نکرد و چون ان
 حباب عسجد رفت حمی را ایشان رفتند و کلمه لا حکم الا لله را گفتند و جبارها
 با انحضرت نمودند از جمله ان الکوا ملعون پشت سر انحضرت بود چون انجا شروع
 کرد بفرات ابن کوا بجهر فریاد کرد و لقد اوحی الیک و الی الدین من قبلک لئن
 اشک لیحیطن عملک و لنکون من الخاسرین حضرت کوش کرد پس شروع کرد بفرات
 ذکر باره ابن کوا همان امیر را بجهر خواند حضرت بنر ساکت شد و ابن مکر شد تا انکه ان
 حضرت خواند فاصران و عد الله حق و لا یستخفک الدین لا یفرق انک انک ساکت

عبدالله بن محمد ابوبکر خضرمی هاست که بارید بن علی مناظره حیدر نموده در واپس است که که در وقت احتضار روحان دادن عمرو بن الیاس که در آنوقت حضور داشتند گفت ای عمر انبساط ساعت کذب و دروغ گفتن نیست شهادت میدهم بر حضرت محمد (ص) که شنیدم از او که فرمود من غلبت الشی که کس که بگوید و فاضل باین امر باشد یعنی امامت ائمه اثنی عشر (ص) و حدیث نقلی کردن او یکی از مختصین بر ائمه شهادت بر وحدانیت خدا و بر محمد بن عبد الله (ص) و امامت ائمه است پس از روی یقین و خواب دیدن از حضرت بعد از مرگ که گفت فاجات یافتیم بکلیانکه ابوبکر را نقلی کرد و الاطلاق می کشم در باب و دعوات مراوندی مستطوری است

عبدالله بن محمد الباقی برادر اعیانی حضرت صادقی (ص) بوده او را یکی از سنی امتیه زهر شهید کرده

عبدالله بن مسعود الهدلی حلیف بنی زهر از سابقین مسلمین است و در سینه صحابه بعلم فرائد قرآن معروف است علای او فرموده اند او غایطه داشته با مخالفین و با ایشان میل داشته و علای سنت خلی از او تجلیل کنند و گویند او اعلم صحابه بود کتاب اسم و رسول (ص) فرموده که فرزند از چهار نفر اخذ کند و ابتدا کرد باین ام عبد

گویند که ابوسلمه و حمزه و رسول خدا (ص) هر سه برادر رضاعی هم میباشند و بنا که از توبه شر خود اند و در سال سی و هجری وفات کرد و ام سلمه بعد از او بیگاح رسول خدا (ص) در آمد **عبدالله بن عطاء مکی** فرقی هاست که گفت مشتاق شدم جلالات محضت بافرم و من در مکّه بودم پس بجهت شوق محضت بیده رفتم و در اثب و سر و سر ما و باران صحنی بود پس بدر خانه انجباب رسیدم با خود فکر کردم که در آنوقت در بگویم یا صبر کنم یا صبح شود در این فکر بودم که شنیدم از حضرت فرمود بیکتر کی که ایجاد به در را باز کن برای این عطاء که در اثب سر و اندیت باور رسیده پس آمد و در باز کرد **عبدالله بن علی بن ابی طالب (ص)** برادر اعیانی جناب عباس علیه السلام است **عبدالله بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ص)** هاست که والی بود بر صدقات رسول خدا (ص) و امیر المومنین (ص) و فاضل و فقیه بوده اخبار بسیار از پدر بران خود از رسول خدا (ص) روایت کرده مردم از او اخذ حدیث کرده اند **عبدالله بن عمر بن الخطاب** با حفصه از بنات مادر است سه ماه بعد از قتل این زینب وفات کرد و در مکّه بحال رفت و عبد الله هاست که از بیعت امیر المومنین (ص) تخلف جست چنانچه در اسامه بان اشاره شد و روایت است که

امیر المومنین **ع** نوشت بوالی مدینه که سعد و ابن عمر را انعطاف فی محرم سازد و
 بایشان نهد و ابن عمر در صفین با معویه بود و در مروایت کشی است که گفت من باشا
 هشتم امامت منم غلبتم با ثغاف شاما علی **ع** و علائمه علی **ع** از لائل الامامه خبری نقل
 کرده که حاصلش آنکه چون واقعه کربلا روی داد ابن عمر خود را توانست نمود صبح
 کنان و لطفه زنان مرا بخروج بریزد جمع کرد و بجانب شام رفت چون پیرید حبس
 دادند گفت باکی نیست پس ابن عمر را طلبید و گفت ای پادشاه هادی امث و خلیفه رسول
 خدا **ص** و ناصر و پدیدار او سوزد گفت چرا مراد چیست گفت پدرت شام را سپردم
 نفویض نمود با پدرم **ع** و گفت پدرم امر شام را سپردت نفویض نمود گفت ای پادشاه
 مشیری بعد نماند او سپردم بانه گفت بلای را چنی پیشم پس از میان چند صندوق
 طوماری درآورد که در حقیقه از تحریر سپاه بود و کشود و نشان ابن عمر را گفت
 ای خط پیرت هست گفت بلای و او را بوسه داد و گفت بخوان پس خواند انقضای نامه را
 که جای نقلش نیست و بعد از فراغ از خواندن برخاست و سر برید را بوسه داد و
 گفت الحمد لله یا امیر المومنین علی قلمک الشامی الی آخر

عبدالله بن عمر بن حزام انصاری پدر حایر معروف است و از نقیای عقبه حارث بن

بلد واحد است و در احد شهید شد و او را با شوهر خواهرش عمر بن الجموع در
 یکفره دفن کردند و قصه شکایتش فزود سهد احد در زمان معویه برای جاری کردن
 حشمت اب در آنجا معروف است و در بیان توبه بن خضر سلمان فرست معروف بن عبید الله
 انصاری معلوم گشت و اگر مراد قبر خواجه عبدالله انصاری صاحب مناقبات معروفه
 باشد که در حد و دشت وفات کرده او قبرش در بقعه کاذرگاه هرات است
عبدالله بن عمرو بن العاص در صفین با ثغاف پدر در حبش معویه بود و حمل را
 می نمود گویند بعد از صفین از کرده پشیمان بود و می گفت مالی و صفین و لقال
 السالین لودرت این است قبله بعثت سبیل ابن ابی الحدید گفته که چون معویه کاغذ نوشت
 برای عمر عاص و او را برای حرب علی **ع** طلبید عمر عاص با پسران خود مشورت کرد
 عبدالله مصطفی مذید و محمد پسر بکرش مصطفی مذید او را قبول نمود و در پیاد ابرار
 مقدم داشت و محمد بن صفین حاضر بود و با سپاه امیر المومنین **ع** رزم میداد
عبدالله بن غالب اموی شاعر از اصحاب صادقین **ع** است و بسیار ثقه است و اوها
 حریف صادق باور نموده ملکی بیاید که شعر بنو الفایم کند من میثاسم ان ملک را
عبدالله بن فلیس معروف بابرموسی اشعری از اولاد اشعریان در بن زید بن کهلان

با اولاد اشعربن صبا برادر چرامست و اوهاست که خواست عبد بن ابد باد کشتی اور
 مجیش افکند پس در خدمت جعفر بن ابیطالب از حبشه در سال پنج خجسته عبد بن امد
 و در قبيله زبید و خاليف بن حكومت یافت و عمر بن الخطاب بعد از عزل جعفر از خکوه
 بصره و لايت بصره را بدو گذاشت و در زمان عثمان حكومت كوفه را بدو بود و در زمان خلافت
 امير المؤمنين (ع) كه اهل كوفه بصره نمود برای رفع اصحاب جبل ابو موسی مردم كوفه را از خهاد
 در خدمت اخف بن ثعالبه مبداد و او یکی از حکیمان است و داستان او با عمر و عاص و
 فریب دادن عمر عاص ان احق ملعون را و خلع ایشان علی (ع) و از خلافت و نصب
 عمر عاص معویه را و رفتن ابو موسی از آن پس بکوه مصر رفت و در رستم و بنوی شده
 در كوفه و بر و پانی در كوه و مات کرد روایت شده كه حادث بن منیر محضت صادق
 (ع) عرصه داشت كه ابا معقل مرثی حدیث کرد مرا از امیر المؤمنين (ع) كه عاز صغری
 گذاشت به جماعت و ثنوت خواند و در ركعت دوم در قنوت لعن فرمود معویه و عمر و
 و ابو موسی اشعری و ابوالاعور سلمي را حضرت صادق (ع) فرمود شیخ یعنی ابا معقل
 راست گفته پس لعن کن ایشان را

عبدالله بن الكوا از اصحاب امیر المؤمنين (ع) خارجی ملعون است بدانكه چون واقعه

تیم در راه

كه ابن مسعود باشد و سر دیگر معاذ بن جبل و ابی بن كعب و سالم مولي ابو خدیفه و قالوا
 قال (ع) من احب ان یسمع القرآن غضا فلیسمع من ابن ام عبد و ابن مسعود هما شكیه سن ابو
 جهم و در یوم بدر ازین جدا کرد و ادبوی او اشباع و اصحابی بود كه از حله ایشان است
 و ربع بن خثیم نضر بن مزاحم در كتاب صفین گفته و انما اخرون من اصحاب عبد الله بن مسعود
 منهم الربع بن خثیم و هم یومضون رجلا فقالوا یا ابا عبد الله بنی انك شككنا فی هذا
 فقال (ع) و یظهر من الاخبار ان ابن مسعود كان صاحب رای و یفعل براه و مما
 فعل براه نحو المعوذین من المصحف كما فی روايه علی بن ابراهیم و ردی الحسن بن بسطام
 فی طبقاته عن ابي عبد الله (ع) انه سئل عن المعوذین اها من القرآن فقال الصادق (ع)
 هما من القرآن فقال الرجل انما للبس من القرآن فی فرائد ابن مسعود و لا فی معنیه فقال
 ابو عبد الله (ع) اخطأ ابن مسعود او قال كذب ابن مسعود هما من القرآن فقال الرجل
 فافز بهما فی المكتوبه فقال نعم و ردی شیخ الصدوق (ع) عن مولانا الصادق (ع) قال
 امسك ابن مسعود علی الناس صلواتهم یشتبهن بقوله یأمرک الله ربك و تعالی جددك و
 هذا شی قاله الحسن بن محمد بن فضال و یقول الله علینا و علی عباد الله الصالحین
 یعنی فی الشهد الاول و یظهر من هذه الاخبار ذم هذا الرجل و من اخبار اخر مدح

کادر

كما روى عن أمير المؤمنين (ع) قال خلقت الأرض لسبعة بهم يزفون وبهم يطرون وبهم
 ينضون ابودر و سلمان و المقداد و عمار و خديفة و عبد الله بن مسعود قال وانا امامهم
 وهم الذين شهدوا الصلوة على فاطمة و قال ايق في حقه في القرآن و علم السنة و كفى بذلك
 و هو من الذين شهد و جازة ابودر و بابر و الخيرة و ضرب به عثمان اربعين سوطا في
 دفنة ابودر و هو من الذين اكرهوا على ان يكونوا جلوسه في الخلافة و تقدم على علي بن ابي
 طالب و هو من الذين روي عن النبي (ص) انه نفي على ان الاغمة او الخلفاء من بعده اثني
 عشر و بالجملة ابن مسعود مروي لا عن اتمام و كونه بالابوة و جازة و في ابي ابي
 و ابو امدي و جازة كثر عر شاعر معروف بنو جازة و كاهيكه بر عبد العزيز بن
 مروان و الى مصر و اخذ بيد عبد العزيز و اذ من راح ^{بابي} بابي مكيك سر خود و اخم
 كن كه بسفغ نكره كويد عبد الملك و صف كثر و اسند بود دوشست مياشت و في
 او را به بيند نا و في كه كثر بر او وارد شد و ان شكل و هيكل را بدید او را بس خفيش
 و بابي مثل مثل جيت شمع بالمعبدی خبر من ان نراه كثر كفت مهلا يا امير فان المرء باصف
 عليه و لسانه ان نطق نطق بالبيان و ان قل قل قائل بالجان و اما الذي اول نرى الرجل الخفيف في رية
 و في اوابه اسد زير ^{بابي} بابي عبد الملك اذ او عن خواست و او را تعظيم و و كس هم محمود

عبدست من مسکن کبیران از اصحاب حضرت صادق و موسی ^{علیه السلام} لکن نقل شده که حضرت
حضرت صادق ^{علیه السلام} فرموده که روایت میکرد و باین ملاحظه از حضرت صادق ^{علیه السلام} که شنیده و بلکه
شیخ نجاشی فرموده که روایت شده که از آن حضرت ^{علیه السلام} شنیده مگر حدیث من ادراک
المشعر نقد ادراک الحج و بکنن از اصحاب اجماع است

عبدالله بن مسلم بن عقیل مادرش رفته دختر امیرالمؤمنین است و ترک بلا عمر و بن صبح
لغنه اسم او را شهید کرد و موافق بعضی مقاتل اول شهید از اهل بیت عبدالله بن مکر است
عبدالله بن معمر بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و ابو الفرج گفته که او مردی جوان
و فارس و شاعر بوده لکن بد برای و مردی المذهب و قتال بوده و خواص و بطائنه او
مردمان بدی بودند پس بعضی از اخبار او را نقل کرده و هم نقل نموده که عبدالله بن معمر بن
عون بن جعفر از بار وجه اش او یکشت و در زمان بنی ماضی در کوفه خروج کرد و مردم
را به بیعت خویش طلبید عامل بنی در کوفه با او مقاتله سختی کرد عبدالله منزه شد
و از اطراف و نواحی عده جماعتی جمع کرد و غلبه کرد بر سپاه کوفه و سپاه بصره و مدائن
و قم و ری و قوس و اصبهان و فارس و اقامت کرد در اصبهان و بواسطه رش حسن را و الی

اصطخر کرد و برادرش نوبخت را والی شیراز نمود و برادر دیگرش علی را والی کرمان و برادر دیگرش ^{احمد} را والی قم و نواحی آن نمود و بنو هاشم جمعا بقصد او آمدند که از جمله سفاح و منصور بودند عبد الله هر کدام را که طالب و لایق بودند والی کرد و هر کدام که طالب جایزه بودند جایزه داد و حال بنو اخیمال بود نازمان مروان حماد که عامر بن ضبارة را بالشری بقتال او فرستاد لشکر عبد الله او را ماری نکردند لاجرم بناحیه حواسنا فرار کرد و بنزد ابو مسلم رفت ابو مسلم او را بکشت کرد و با الاهره او را بکشت و بغوی او را برای عامر بن ضبارة فرستاد ابن ضبارة او را بکشت و سر او را برای مروان فرستاد این ملخص کلام ابو الفرج بود والله العالم

عبد الله بن المبرک بن نعم بن مکر بن حلیل القدر از اصحاب اجماع است و هو کوفی ثقة ثقة کاتب لبراح بن جلاله و در بنو و در روه روی عن ابی الحسن (ع) قال الکشی انه کان واقفا ثم مرجع

عبد الله بن المقفع یکی از زناد فتنه حضرت صادق (ع) است نظر ابن ابی العوجا و ابن طاووس و ابن اعمی و او در اصل نجوسی بوده و چون خلافت از بنی امیه ببنی عباس منتقل شد او از کتاب عیسی و سلیمان پسران علی بن عبد الله بن عباس گردید

و او معروف بفضل و حکمت بوده در حد و در شمله سفیان معویه و الحارث بن تریک منصور و ابی اویس و اویس بن زوجه بکشت او را نزد یک نورانی ^{و اعطاه} و او را قطع قطع میکرد و در انش میاندخت و او نگاه میکرد تا آنکه جمیع حسد او را در انش افکند و سوزاند و سبب قتل او را من در شرح کلمات نصار المیزبانی در ذیل این کلمه مبارکه ذکر نمودم رب العالمین فله جهله و علمه معهم بنفعه و یا الجملة او همانکه کتاب کبله و در منه را عری کرد و این کتاب را یکی از حکمای هند تالیف کرده و بزبان هندی بوده و اهل هند آنرا مثل جواهر بهمانکه داشتند بودند و بخنداشتند از هند خارج شود تا آنکه یکی از اربکاء سفر هند کرد و در هندان کتاب را بدست آورد و باب بیاز نوشت که معلوم نباشد کتابت او و بملکت ایران آورد و نزد یک انش برد تا کتابش ظاهر کشت نگاه نسخه اش در ایران منتشر کشت پس بعضی از حکماء دولت انوشروان او را بزبان پهلوی ترجمه کرد و بود نارمان منصور که عبد الله بن مفع او را بزبان عرب در سر دیکر باره او را بزبان فارسی در آوردند و درود کی شاعر او را بجهت نفرین احمد سامانی بنظم در آورد و شیخ ابو العلاء نصر الله بن محمد بن عبد الحمید منشی بجهت بهرام شاه غزنوی نظم او را بدل بنثر کرد و

اورا کلمه و دقیقه نام نهاد بیوه نارمان ملا حسین کاشفی صاحب روضه الشهداء
و اخلاق حسنی در رشته وفات کرده اورا ترویج و ملخص کرد و انوار سهیلی نام نهاد
باسم امیر شیخ احمد نظام الدوله مشهر سهیلی به حال این کتاب هر چند با سئو
مختلفه ترجمه شده حتی بزبان ترکی و غیره چنانچه نقل شده

عبدالله بن سیمون بن اسود القلاح از بنی مخزوم ثقه جلیل القدر است پدرش از راویان
صادقین است و خودش از راویان حضرت صادق است و روایت کرده از حضرت
باقر (ع) که با فرموده باین سیمون شهادت فرمایید بلکه گفتیم اجماعاً بر این فرموده شهادت فرمایید در ثلاث
عبدالله بن العباسی ابو جعفر نعم موحده و فتح جیم هاست که والی اهر از بود از جایز
منصور و حضرت صادق (ع) رساله با و نوشته که معروف است و اوها است که در
دیوان او خواصی بود بر مومنی ائمه مؤمن بخدا و حضرت صادق (ع) رسید عرض
کرد که کاغذی برای او بنویسید در باب او حضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحیم متن
احاک لیرک الله چون کاغذ باورسید بنویسید و بر چشمان خویش نهاد و خراج
از ائمه برداشت و مرکب و غلام و حاربه و جامه باور داد و در هر یک با و میگفت
ایا سرور کردم ترا میگفت بلی و از این نوع مجتبه بسیار با و نمود ائمه چون هجرت

حضرت صادق (ع) رسید و حکایت انوایی خدا پرست را گفت حضرت سرور مبلش
عرض کرد که یا نو سرور شدی از مجتبه ای او بمن فرمود بلی و الله هانا سرور کرد او
خدا و او رسول خدا را و حدیث در کتاب است در باب احوال سرور در مومنین و این
عبدالله در اول امر رای زید به داشت و سر زده بن از خوارج را عجله کشته بود
و فنی بیکه رفت بجای عبدالله بن حسن رفت و در این امر از او سؤال کرد حضرت
فرمود اگر باین امام کشته بودی باکی نداشت لکن چون ادنی نداشتی بعد از ایشا
سزده کوفتند در منی نبح کن و گوشت آنها را بصلوات کن پس حضرت بجهت خدا
او اخباری از غیب فرمود مشتمل بر یک واقعه که از برای عبدالله اعانی افتاده بود
لاجرم نوز امامت بر قلبش تابش کرد و چون از حدیث انحضرت بیرون
آمد بر فنی خود عمار سجای گفت شهادت میدهم که این مرد است عالم ال
محمد (ع) و آنچه من بر او بودم باطل بود و صاحب امر امامت ^{عین} حق حجاب است
عبدالله بن وهب راسبی از رؤسای خوارج و ملعون است و اوها است که خوا
نزدان با وی بیعت کردند و در حور را که اسم صحرائی است در کوفه اجتماع کردند
و از آنجا عدالت سرفتند و عبدالله بن خباب را شهید کردند و زوجه او اشکم

در پند و چند روز دیگر را نیز بقتل رسانیدند و از آنجا بفرمان سرشتند
عبدالله بن یحیی الحنفی هاست که ابوالمؤمنین (ع) در یوم حمل با و فرمود بشارت
 باد ترا باین یحیی ها تا نزد پدرت براسی از شرطه الحنفیید بسیارند و از آنجا
 رسول خدا (ص) مرا باسم تو و اسم پدرت در شرطه الحنفی و خداوند عز و جل بزبان
 پیغمبر خود شمار شرطه الحنفی نام نهاد (فقیر گوید) که حاصل معنی این کلمه سرهنگ حبش
 است چه شرطه یعنی سرهنگ است و حنفی یعنی حبش مورخ منبر مرحوم سیح
 کاشانی سه در تاریخ گفته که در نهاده این اثر است که حبش را حنفی گویند از جهت آنکه
 قسطنطین بن سنج حبش مقدمه و سانه و مینه و مین و قلب و شنج در
 تعلیفه ذکر کرده است که اعیان حبش را شرطه الحنفی گویند از جهت آنکه شرطه
 بود اعیان را علامتی باشد که بدان علامت شناخته شوند یا آنکه از شرطه است
 که معنی آنها باشد یعنی خود را میبایکند برای دفع خصم و این که ابوالمؤمنین
 عبدالله و یحیی را شرطه الحنفی فرمود معنی چنان است که شمار در بشارت از اعیان
 حزب ما خواهد بود و من بنده معنی شرطه الحنفی را از این پیش برجهی میگو
 یتم نویسنده ام و ایشان جامع بنویسند که ابوالمؤمنین را در گذشته شدن سبب گردید و آنجا است ده هزار بنویسند

عبدالله بن یحیی الکاهلی برادر اسحق هر دو از واده حضرت صادق و کاظم (ع) میباشند
 و عبدالله و جابخت داشت نزد حضرت کاظم (ع) و المحضر بن یحیی بن یحیی بن فرموده
 بود که خنثی کن برای من کفالت کا هلی و عیال او را تا خاص شوم برای تو بهشت
 را علی قبول کرد و پیوسته طعام و پول و سایر نفقات برای ایشان میداد و چندان
 بر کا هلی بخت عطا می کرد که عیالات و فرمایان او را و میگردان و ایشان مستغنی
 بودند تا کا هلی وفات کرد و کا هلی قبل از وفات خود بیج رفت و خدمت امام موسی
 (ع) وارد شد حضرت با و فرمود برای چه میگری گفت برای آنکه خبر مرگ بمن داری
 و خود بشارت باد ترا از شیعیان مائی و اس نو بخیر است

عبدالله بن یحیی راضع امام حسین (ع) و رسول اوست ماهر کوفه و هاست که ابن
 زیاد امر کرد او را از مابای دایر الایاره فریاد کنند چون برین افتاد در هم شکست
 ظالمی آمد و او را ذبح کرد

عبدالله بن ابی ذر روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام
عبدالله بن ابی مکی با ابوالمؤمنین هاست که حضرت صادق (ع) را بعد از وفات
 برادر عا و رحم کرد و روایت است از عبدالله که برخواستیم از نزد حضرت با فرج

در حالیکه از پی فوکی نکه بر دست خود کردم بجهت برخواستن پس کریم فرمود
 چه میشود ترا گفتم امید داشتم که در کتاب این امر را در حالیکه با فوت بودم فرمود
 ایا راضی هستید که دشمنان شما بکشند بعضی بعضی دیگر را و شما این در خانه های
 خود باشید همانها که وقت رسیدن امر را شود عطا کرده میشود هر مردی از شما وقت
 چهل مرد را و دل های شما مانند پاره های آهن میگردد و چنان باشد که اگر حمله
 کنند بر کوه ها از جای خود کشته شوند و شما قوام زمین و خا زنان آن باشید
 و روایت شده که روزی حضرت صادق (ع) بادی فرمود چگونه پسر خود را
 ضریح نام گذاشتی عرض کرد چگونه پدر شما اسم شما را جعل گذاشت فرمود
 بدو سبکه جعفر بن ابی طالب در پیش اسم شیطان است و اگر این را
 صحیح باشد دلالت بر سوء ادب او میکند مگر آنکه گفته شود باین او را بخون ها رت میراج و طایفه و در عالم
عبد الملك بن جراح او را از رجال عامه شمرده اند الا آنکه در کافی باب ما اهل
 من النعمه روایتی وارد شده که او را املا کرده مطالب بسیاری در جلیق منعمه
 و حضرت صادق (ع) هم تصدیق کتاب او را فرموده و از آن روایت ظاهر میشود
 که او از شیعه بلکه از ثقات معتدین است و در سنه ۲۴۹ وفات کرد که او

این خطان جرج و
 بچگون بر وزن جرج
 ضبط نموده است

اول کسی است که در اسلام تصنیف کتاب کرده است و لکن مشهور خطا آنجه
 ابن شهر آشوب فرموده اول کسیکه تصنیف کرده در اسلام امیر المومنین
 و طاهر همان کتاب علی (ع) است که مذکور در احادیث اهل بیت (ع) است
 و از او احکام بسیار نقل میکند و میگوید باقیم از او در کتاب علی (ع) بعد از آنکه
 دیگر کسیکه تصنیف کرده سلمان فارسی (ع) است بعد از آن ابوذر عقیلی است
 پس از او اصبع بن نباته و بعد از آن عیسی بن ابی رافع کتاب ابوالموفین پس
 از آن صحیفه کامله از مولای صاحب امام زین العابدین (ع)
عبد الملك بن قریب همان اصمعی معروف است که صاحب لغت و نحو و نوادر و ملح
 و غیره است و در سنه ۲۴۰ وفات کرده و کان الا صمعی مرجع لطیفها خفیف
 الروح ملحق الطبع لا یثبک من نفسه العموم و العموم و من هذه الجهة یقال انه لم یظهر
 علیه اثر الشبهة الى ان بلغ سنین سنه و لم یثبت حتی ناه عن عمره الثمانین و کان
 دهم الوجه فی النظر و کان فی اوایل امر معتد شد بد العافه حتی اضل بالرشید
 و حسن حاله و کان بر تخیل کثیر من الاجار المضحکه و الافاصیص المستغربه و کان
 حسن العباده حتی قبل فی حقه انه یبلغ البعده فی سوف الدنیه بعکس ابی عبد

کتاب عید الله در فقهایی امیر المومنین
 و نیز کتاب در حدیث و تفسیر
 که سبکه در هر دو صنفی بزرگان
 و در ذمت کتاب امیر المومنین
 علیه السلام در سنه ۲۴۰

و نوازه کشته پس نقلها و کان حیده علی بن اصمغ من الضاب صاحب الحکایه
المعرفه مع الحاج و یجلی عن الاصمغی قال کنت افر و السارق و السارقه
فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسب کمالا من الله و الله عفور رحیم و کان یجینی
اعرابی فقال کلام من هذا فقلت کلام الله فقلت اعد قاعدت فقال لیس
هذا کلام الله فانتهت ففراث و الله عزیز حکیم فقال اصبت هذا کلام الله
فقلت انزل القرآن قال لا فعلت فمن ابن علمت فقال یا هذا عن حکم یقطع
و یوخص و رحم الی قطع

عبد بن فضله الخواصی پس سلمان اعش از پدرش رسید که نزدیک کس
فوانت کردی گفت نزدیک بن وثاب و او عبید الله بن فضله و عمل یحی بران بود
که روزی یک ایه فوانت میکرد و طرغ شد از فرات در چهل و هفت سال
عبد بن ابی رافع کاتب امیر المومنین **ع** است و اسم پدرش ابراهیم است که مذکور
عبد بن الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب **ع** معروف با عرج
بجهت نقصان که در بکای او بود از اجداد سادات و صاحب فضیلت است و
پدرش حسن برادر پدر مادری حضرت باقر **ع** است و همانکه حضرت صادق **ع**

در حق او فرموده عی الحسن بن من الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خا طهم
الجا هلون قالوا سلاما و عبید الله از بیعت با محمد بن عبد الله نفس ذکیر مختلف
جست محمد چستان او را بیعت و حبش کرد و در مجلس بود تا محمد کشته شد
و در اواخر عمر خود رحلت کرد بجزایران در ضیعه ذی امان و فات کرد و عبید
حید سادات اعرجیه است و سید حلیل کبریه بن سنان فاضل مدینه
از اولاد او است و سید منها صاحب سؤالات از علامه است و علامه **ع** از او
تحلیل بسیار فرموده و سید علی سمهوری در جواهر العرفین فضیلت بزرگی برای
او نقل کرده که جای نقلش نیست

عبد بن زیاد ماعون پدر زیاد بن زیاد که فرزند امیر مومنین بود شافعی و اما
مادرش مرجانه نام داشتند و از روان معروفه بوده سرافه با هلی اشاره با کرده در اشعار
لَعَنَ اللَّهُ حَبِثَ عَلَّ زَيْدًا و انبیر و العجوز ذات البعول چه آنکه مراد از عجوز ذات البعول
مرجانه است عبد الله در سال بیست و هشت یا بیست و نه منولد شد و در سنه شصت
ولایت عراقین یافت و در سنه ثمانی سید الشهدا **ع** بود احوال و سی و نه ساله بود که
مدست ابراهیم اشس سپرد سادات مجیم شد و از عجایب السنکه گفته اند که روز قتل او

دوازده عاشر بوده و چون سر او را برای فشار آوردن مشغول غذا خوردن بود حمد
کرد خدا را بر ظرف جسمی بر آن کار عین و چون فارغ شد از غذا برخاست و پای خود
را با کفش بر صورت او نهاد و صورت او را بجای پس جلین خود را بنزد علام خود انداخت
و گفت ای پسر بشوی که بر صورت نجس کار گذاشته ام و هم نقل است که چون عمار
سر او را برای حضرت علی بن الحسین (ع) فرستاد که عیبه سر او را ببرد و خد مت انتخاب
آوردن مشغول غذا خوردن بود و بعد از آنکه سر او را آورد و گفت الحمد لله الذي ادرک
نار من عذابی و من مودعنا جزای خبرد حد مختار را در دیکه ما را بر این زیاده وارد
کردند سر بدیم مقابل خود نهاده بود و غذا بخوردن من از خدای خود درخواست نمودم
که از دنیا برونم ناسا در در مجلس غذای خود مشاهده کنم و از اینجا معلوم شود حال
خدا که چگونه قلب مبارک امام را شاد کرد بلکه دلجوئی و شاد نمود قلوب شکسته
دلان و مظلومان و مصیبت زدگان اراک و انبیا ام محمد (ص) را که پنج سال در موکرات
و کداز بودند و بمراسم نفرت اقامت فرموده بودند چنانچه از حضرت صادق (ع)
سرویسکه بعد از شهادت امام حسین (ع) یک روز از بنی هاشم سر به درخت کشیدند
و خود را خضاب نفرمود و دود از مطبخ بنی هاشم برخواست تا پس از بختال

که عید الله بن زیاد کشته گشت و برقی روایت کرده که بعد از قتل امام حسین (ع)
در غرای الخفرت زینبای بنی هاشم لباسهای سیاه و پلاسها بر سر کردند و از کربلا
و سر با شتابت بگریه و جناب علی بن الحسین (ع) برای ایشان طعام ترتیب میداد
که در ایام ما که مشغول عزا و گریه هستند از ان طعام بخورند ای ابو عبد الله کی شود که ما هم
مانم بپروان ائم فلفظ غلظ الرزیه و جلت الصبر بك علیا و علی جمیع اهل الاسلام
عید الله بن العباس بن عبد المطلب هاشم که سر کرده مفقود نهایش امام حسن (ع)
بود که از کوفه بیرون رفته بودند برای حبس با معویه معویه اموالی برای او فرستاد
او را بسوی خود میل داد عید الله شبانه از معسکر خود معسکر معویه ملحق شد
پس از آن فیس بن سعد امر لشکر کردید و خطبه خواند و گفت بوجست نیکنند شما را
و من عید الله بنزد معویه فان هذا و اباه لم یأبنا بخیر قط الا و عید الله از عید الله
برادرش بکسل کوچکز بوده و در سال هفتاد و پنج با هفت وفات کرد

عید الله بن علی بن ابی شعبه حلی ثقه جلیل القدر اصلش از کوفه است چون او
و پدر و برادرانش بجهت تجارت بحلب میرفتند لهذا حلی نامیده شدند مانند
هر زحمتانی ذال ابی شعبه جمیع ثقات و محل رجوع مردمند و عید الله بن ذک

و وجه ایشان است و کتابی تصنیف کرده که رجعت صادق در، عرضه کرده
 الخبایب تصحیح و تحسین آن نموده و فرموده که از برای مخالفین در رفعه مثل این کتاب نیست
 و گفته شده که او اول کتابیست که شیعه تصنیف کرده لکن در عبد الملک بن جرح خلاف این معلوم شد
عبد الله بن محمد بن عبد الله بن احمد بن اسماعیل الامام جعفر الصادق (ع) ملقب بالمهدی
 اول کسی است که از آل اسماعیل در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند در زمان دولت بنی
 عباس و مدت دولتی و هفتاد و چهار سال پادشاهی کردند و اول سلطنت ایشان
 در زمان معتدل و معتضد بوده که اوائل غیبت صغری ثبوت و عدد ایشان چهارده
 است و ایشان را اسماعیلیه و عیید بهر میگویند فاضلی نور الله گفته که فرامطه و رای
 اسماعیل طائفه دیگریست و عباسیان و هراخواهان ایشان از کمال بعضی و عداوت
 فرامطه و داخل اسماعیلیه ساختند فقیر گوید که حضرت امیر المومنین (ع) در اخیار
 غیبت خود اشاره بعیید اسم مذکور کرده در اینجا که فرموده ثم ظهر صاحب
 الفیضان الغصن البیض ذو النسب الحسن المستحب من سلالة ذی البدر المستنجد بالرد
 مروان هاجما یسئله عیید اسم مهدی در حد و آن قلعه بنا کرده و از آن عهد به موسوم
 ساخته و مراد از ذی البدر مسیحی برد اسماعیل بن جعفر است قال بن ابی الحدید و کان

عبد الله المهدی ابیض مرقا مشربا حمره رخص تار الاطراف و ذوالبدر اسماعیل
 بن جعفر بن محمد (ع) و هو المسیح بالرد لان اباه اما عبد الله بن اسماعیل سجاء بردانه امامت داخل
 الیه و جوه الشیعه بشاهدونه ليعلموا مونه و نزول عنهم الشیعه فی امر
عنا ب بن اسد بن ابی العیض بن امیه هاشمکه رسول خدا در سال متع مکه آمد
 مکه را بدو گذاشت و او هم چنان امارت داشت تا روز وفات ابوبکر بنیست دوم
 جاری الاخرة سنه سی و یک و داع جهان گفت
عثمان بن حنیف مصغرا از سابقین است که رجوع با امیر المومنین (ع) نمودند
 و او از حایب الحفرت والی بصره بود و وارد شده که وقتی مهمان شد بولیم یکی از
 فشیان اهل بصره که در آن مهمان اغیا بودند و فقر المحبوب مانند چون ابن خبیر
 با امیر المومنین (ع) رسید برای وی کاغذی نوشت و مرقوم فرمود اما عبد الله بن حنیف
 فقد بلغنی ان رجلا من فتنه اهل البصر دعاک الی ما دنیته فاسرعت الیه فانتظرت
 لك الا لوان و تنقل الیک الحفان و ما لحننت الیک فحیبت الی طعام قوم عالمهم محفوز غنیم
 حد عو الخ و این عثمان هاشمکه عایشه و طلحه و زبیر وقتی که وارد بصره شدند بسیاری
 از لشکر او را کشتند و او را گرفتند و بسیار زدند و ریشهای او را ازجا کردند

و اور از نجر اخراج کردند و بعد از جنگ جبل امبر المرفین عبد الله بن عباس
را محکومت بخت باز داشت عثمان در کوفه سکون جست و سر دنا زمان
معه عليه الهاويه

عثمان بن سعيد عمری بفتح عین زبانت اسدی ثقه حلیل القدر است که حدیث
کاری حضرت جواد ع نموده در حالیکه پانزده ساله بوده و از جانب امام حسن
عسکری ع و کالت داشته و این بزرگوار اول نواب اربعه معروفه است که
این داعی در کتاب هدیه الزائرین بحالالت و زیارت فرموده که ایشان اساره نمودیم
عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه مادرش اروی دختر کریم بن ربیع
عشیمی است و مادر اروی ام حکیم دختر عبدالمطلب بوده و سرور چهارم
هرم شته بحالالت جلوس کرد و در اول خلافت خود بمنزله رفت خواست خطبه
بخواند و راه سخن نوازد لبسته شد نتوانست چیزی بگوید لاجرم گفت ای مردم
هانا ابوبکر و عمر ساخته ای مقام می شدند و از آن پیش که بالای منزله شوند
خطبه ساخته و بر دخته از بر میگرفتند و بر منزله خواندند و من ندانم که اینکار
نکردم لاجرم عاجز ماندم و انکم لی امام عادل اخرج منکم الی امام فائد و

سنا بنکم الخطبه علی وجهها دشوار احتیاج بامام عادل افزون است از امام
خطیب و زود که خطبه را بر حسب مراد اصفا غنا پس این کلمات بگفت و فرود
آمد و الحق عجب بعدالت رفتار کرد بنی امیه و آل حکم و بنی ابی معیط را بر مردم
مسلط نمود و ولید بن عقیله فاسق شارب الخمر که برادر مادری او بود محکومت
کوفه داد و ابن عاصم را در مصر و معویه را در شام و عبد الله بن ابی سرح کافر را
در مصر و الی کرد ایند و حکم بن العاص طرد رسول خدا ع را با مروان بن عبد
مکرر ایند و صد هزار درهم از بنی مسلمان بوی عطا کرد و حسن ابن یقیته را که
موافق نقل بعض صد هزار دینار بود در یک مجلس بمرده اند و مذک را
بنزل وی کرد و خراج بازار مدینه را که پیغمبر ص صدقه مسلمان کرده بود بچار
بن الحکم داد و مروان بوزارت و کتایت سر خود اختیار کرد و چراگاه مدینه
را خاص مواشی بنی امیه نمود و بزرگان اصحاب رسول ص بچه سمها نمود
ابوذر را با آن جلالت شان نفی بلد کرد و ابن مسعود را چندان نزد که ضلعش
دا شکست و عمار را چندان نزد که مرض فقی پیدا نمود و جمع کرد مردم را بر
قرائت زین بن ثابت عثمانی و قرآن را بسوزانند و بنی امیه بسبب او چند

بر مردم مسلط شدند و بر مردم مان ستم نمودند که بر رکان اصحاب نظلم کردند و تحمل
نوانسند نمود و بر کارهای او انکار نمودند و عاقبت او را محاصره کردند و کردند
انچه کردند عمار علامه مکه گفت که چنانست که شهادت میدهد و گفت عثمان
و من چهارم ایشانم و میخواهند سه آنه و من لم یحکم بما انزل الله را و عایشه در
عداوت عثمان از همه بالاتر بود و او را اغتیل مکه گفت و مکرر فقیص رسول را
بیرون آورد و گفت این پیراهن پیغمبر است هنوز بوسیده شده که عثمان
تغییر ادشربت او را افعلوا قتل الله یقتل و بالجملة در هجدهم ذیحجه
مردم بخانه او رفتند و خوش برنجند و جنازه او را سه روز غنیمت فون
عابد و کس جرئت دفن نداشت تا آنکه بعد از سه روز حبس او را برنجند
باز نهاده چنانچه پایش او بران بود و سرش به تخته میخورد و طوق میگرد
و خواستند او را بفرستند مسلمان بوند مصر باین بر سر راه شدند و سنک
همی افکندند تا کس او را بگورستان مسلمانان نبرد لاجرم او را در حشش کوب
که نزدیک مکه بود دفن کردند چون معاریه فرمان روا گشت حکم داد تا مسلمانان
مردگان خود را از آن سوی که عثمان دفن بود بجاال سپردند تا مدفن او بگورستان تبع و صل شد

عثمان بن عمران بنیاع سابر بنی رضی الله عنه در کار از عقیقه بن خالد روایت شد
که گفت داخل شدم من و معلی و عثمان بن عمران بر حضرت صادق علیه چون انجنا
ما را مشاهده نمود فرمود مرحبا بشما است شمار است صورتهائی که دوست دارید ما را
و ما دوست داریم انهارا فرار دهد خدا شمارا با ما در دنیا و آخرت و در آخرت
است که عثمان گفت ان رجل موسی فقال له بارت الله فی لیالک
عثمان بن عیسی روای کلای شیخ و انفعه و وحیه ایشان یکی از وکلای
مستبذ بن مال حضرت موسی کاظم علیه بوده روایت شده که حضرت امام رضا
بر او مخطوط فرمود پس عثمان توبه کرد و ما لها بسوی حضرت فرستاد و او از ابو حمزه
ثمالی حدیث روایت میکند و از اصحاب اجماع است و نقل است که منزلش در
کوفه بود و منی در خواب دید که در حایر مقدس میبرد لهذا از کوفه هجرت کرد
بجابر و در اینجا اقامت کرد و عبادت خدا نمود تا وفات کرد قال فی القبطه و فی
العهده ان الاصحاب یعلمون باخباره علی وجه یؤذن بالاثقاف و انه کان وکیلا
فیكون عادلا و منصفه و ارتفع بالنوبه بل الظاهر من قوله ثم ناب و بعث الیه
بالمال انه لم یبند زمان الفسق کثیرا فحاله حال البرزخی و ابن الجری و غیرها

من الثقات الذين صاروا واقفا ثم رجعوا

عثمان بن مظعون فرشی از بزرگان صحابه است و بعد از سید بن سلمان کشته و ادهمان زاهد عابدی است که نیک کرد دنیا و لذات و نساء را در وجه او کاشت او را رسول خدا (ص) بود حضرت او را منع فرمود او برادر رضاعی حضرت رسول (ص) است و در سال دوم هجری وفات یافت و بعد از وفات او رسول خدا (ص) او را بوسه کرد و در حق او فرموده که بود دست صید است خدا و رسول را و چون ابراهیم پیرش وفات کرد فرمود یحیی کند خدا را سلف صالح عثمان بن مظعون و عثمان اول کسی است از مهاجرین که در بیع عرفه مد فزون گشت و در زیارت شهد که از ناحیه معتمد سه رسیده اشاره بجلالت او شده در این فقره السلام علی عثمان بن امیر المؤمنین سنی عثمان بن مظعون

عدي بن حاتم در سال دهم مجتهد حضرت رسول (ص) شناس و اسلام آورد و پیش از آنکه در سال نهم لشکر اسلام مجبل طی رفتند و بخانه انصار که فلس نام داشت خواب کردند و اهلش را اسیر کردند عدي بن حاتم که قائد فیل بود شام کو بخت و خواهرش اسیر شد چون اسیران را بید

آوردند چون رسول خدا (ص) ایشانرا مشاهده فرمود دحض حاتم که در حبش و فضاحت معروف بود بیای خواست و عرض داشت که یا رسول الله هلك الوالد و غاب الوالد فامتن علی من الله بک یعنی پدرم حاتم ^{مؤد} و برادر من عدي شام فرار کرده پس بر من منت گذار و بخش ما را در سر و زاول حضرت جواب داد فرمود موافق نقل از سیره ابن هشام روز دهم هنگام عبور پیغمبر و ایشان امیر المؤمنین (ص) ناب زن اشاره کرد که دوباره عرض حال کن انون سخن روزگن و اعاده کرد رسول اکرم فرمود مرصد هستم فافله با امانی پیدا شود ترا نزد برادرش بفرستم و با الاخوه بعد از چند روز او را جانه سپوشانید و زاد و راحله عطا کرد و با جماعتی از ثقات او را بقبیله خود مراجعت داد دحض حاتم از خانه خود سفل شام کرد و برادر را دیدار نمود از حال خویش او را آگاهی داد و با وی گفت چنان دایم که ایمن این جهان و انجمنان جز در خدمت محمد (ص) بدست نشود بنگو است که بید سر نک مجتهد است او شتاب کبری عدي نصیه سفر کرده عدي بن حاتم و مجلس رسول (ص) وارد شد معرفی خویش نمود پیغمبر (ص) بجانب خانه حرکت فرمود عدي نیز از قفای آنحضرت بود در عرض راه پیغمبر (ص) رفتی خدمت آنحضرت

در حاجت خویش سخن بسیار گفت و اجناب پیران پادشاه بود تا کار او بنظام کرد
 عدی با خود اندیشید که این روش پادشاهان نباشد که از بهر دلی چندین
 مہم خویشرا تعطیل دهند بلکه این حوی پیغمبر است چون بیامد وارد شدند
 رسول خدا علا حطه آنکه عدی بزرگ زاده محترم بوده احترام او را ملحوظ فرمود
 و سادہ کہ از لبت خوفاً آگندہ بود برداشت و بکشد و عدی برانستنی فرمود
 چند آنکہ عدی کنارہ گرفت بزیر قند نشد پس عدی برابر و سادہ جای داد و
 خود برخاک نشست این بود سر الحضرت باکفاد و کسبکہ مراجعہ کند در
 کتب کہ شیعہ و سنی در سیرہ منویہ نوشته اند نظر اینرا بسیار بینید و چه
 قدر شائق بودم کہ اسبابی حق تعالی من فراموش آورد کہ کتبی در سیرہ منویہ
 بزبان فارسی منویہم لکن در این سالہ کہ در ترجمہ اصحاب الحضرت و اصحاب اعہ
 (۱) است در غالب تراجم مختصری از سیرہ ایشان نوشته شدہ تا معلوم شود
 کہ ان از برکات خدمت خانہ وادہ عظمت و اقتباس از انوار ظاہرہ ایشان بودہ
 هویتی کہ از مشاک و فرقل شوی از دولت التزلت چه سنبل شوی
 و بالجلہ عدی بن حاتم بدست رسول خدا اسلام آورد و حکم و بایہ افندی عدی را کرد

مردی صاحب چوہ و سنی او ت بود و منی مرد شاعری میزد وی آمد گفت با باطن
 فراموشی گفته ام گفت تا مل کن تا ترا آگاه کنم از مال خود کہ با تو عطا خواهم کرد
 تا بر حسب عطا مدح کوئی و آن هزار درہم و هزار بیش و سہ ہندہ و اسبی است
 اکنون بکوی پس شاعر مدح خود را انشاد کرد و عدی ساکن کوفہ کشت و
 در جلد و صفحہ و نثر و آن ملا رفت دکان امیر المومنین داشت و در جلد یکچشم
 او بخواست تا بپاشد و در سترہ شصت و هشت در کوفہ دفات کرد گویند
 و منی در ایام خلافت معویہ بر معویہ وفود کرد معویہ گفت ای عدی چه کردی
 با پسرهای خود کہ با خویش بنا آوردی گفت در کتاب امیر المومنین (۲) کشته شد
 قال ما انصف علی قتل اولادک و بنی اولادہ فقال عدی ما انصف علیا از قتل
 و بعیت بعد یعنی معویہ گفت علی در حق تو انصاف نکرد کہ فرزندان تو را کشت
 و فرزندان خود را باقی گذاشت عدی گفت من با علی انصاف نکردم کہ
 او کشته شد و من زنده ماندم ام معویہ گفت راستہ باش کہ هنوز قطرہ از
 خون عثمان باقیست کہ سر زده غلبہ شود مگر بخون شریقی از اشارت بمن عدی
 گفت سو کنید با خدای اعدل ہا کہ آگندہ بود از حشمت تو هنوز در سینههای

طاست و انشبهها که ترا بان قال میدادیم مرد و شهای ماست هانا اگر از دین ^{بخت}
و غدر شری با ما نودید شوی در طریقی شر شری و از تو بد شویم و انسته باش
که قطع حلقوم و سكرات مرگ بر ما اسان تر است از اینکه سخن ناهوار در حق علی ^{است}
بشنویم و کشیدن شمشیر معویه با نگرش شمشیر است معویه مصطفی و فترا در جنبش
حشم و غضب ندید روی سخن را بگردانید و مستوفیان خویش را مرگد که
کلمات عدی را مکتوب سازید که هم پند و حکمت است

عریجه بن اسعد هاشمکه در جاهلیت بینی او در یوم کلاب مفلوج
شد و از فضه بینی ساخت و نصب نمود و آن عقیق گشت رسول خدا ^ص فرمود
بنی از ذهب بساخت و نصب کرد دیگر عقیق نکشت

عرفه از وی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه از اصحاب اصحاب
انجاسیت و او هاشمکه از برای رسول خدا ^ص چیزی بخیرید و بعد از حجت و
سودی آورد رسول اکرم در حق معاملة اود عای برکت کرد و گفت اللهم بارک له ^{و صفته}
عرفه الباری هو بن عباس باری نام کوهی است که قبله از در اینجا نزول
کردند و بدان منسوب شدند و او هاشمکه عمر بن الخطاب اود ابضاوت کومه

ما مورساخت و شرح بعد از او قاضی شد و عروه را هفتاد اسب در باره بند
بوده و از رسول خدا ^ص حدیث میکند الخیر معفود بنو اخی الخیل الی یوم الفیقه
عروه بن الزبیر از فضهای سبعة مدینه و برادر عباسی عبد الله زبیر ^{است}
و مادر هر دو اسما ذات النطاقین دختر ابوبکر است که اهل سنت او را یکی از
عجائز اهل بهشت گرفته اند ابن ابی الحدید او را از صحیفین از امیرالمؤمنین ^ع شنیده و
گفته روایت شده از طرف بسیار که عروه بن زبیر میگفت بنود در میان اصحاب
رسول ^ص کسیکه ناز و تکبر کند مگر علی بن ابیطالب ^ع و اسامه بن زید و از
پس بن عروه نقل کرده که هرگاه پدرم علی را نام میبرد بد کوئی میکرد او را
لکن يك روزی عن گفت که ای سیرت من بخدا قسم که مردم از دور علی متغیر
نشوند مگر هجرت طلب و بنای پس گفت و فی اسامه بن زید پیغام رساند
و ابی علی ^ع که عطای را بفرست بخدا سو کند که اگر تو در دهن من شری داخل
شوی من بنزد اهل میبشوم با تو حضرت ^ص جواب نوشت که اینمال که نزد
من جمع است بهر انگلی است که جهاد کردند بر او و لکن مال خود من
در مدینه است هر چه خواهی از او بگیر هیچی گفته من بخی کردم از پدرم

که این طور وصف کرد علی را با آنکه عیب میکرد الخضر را و معروف بود از انجناب
گویند و بنی از عبد الملك مروان خواهرش کرد که شمشیر برادرش عبد الله را نشان
من بدو گفت در میان شمشیرها است و من نمیانم عیدم عروده گفت امر کن تا شمشیر
را حاضر نمایند که من خود نمیانم پس چون آنها را حاضر کردند عروده شمشیر
گندی برداشت و گفت همین است شمشیر برادرش عبد الملك گفت مگر او را می
شناختی گفت نه پرسید پس از کجا یغینان غوری گفت نمیدانم او را قبول
نابغه و لا عیب فیهم غیر آن سبوتهم یعنی طول من فراع الکتاب و نوادر
حکایات عروده بسیار است و نیز عروده در مدینه منسوب باوست
عروده بن یحیی النحاس الدقفان هاست که در مدینه میگفت بر حضرت هادی و ^{عسکری}
و حضرت عسکری و آل علی کرده و امر فرموده شیعه خود را ببلعند و و آخر الامر
بنقر بن انجباب بجهنم پیوست و روی آن کان لای محمد خزانه و کان بلعها علی
بن راشد ده فلیت الی عروده فاحذها لنفسه ثم اخرج باقی ما فیها بیا بظ
بنالک اما بعد در فلعه و بره من و دعا علیه فما اهل بومه ذلک و لیلته خفی فیضه
اسمه الی النار فقال جلست یومئذ لیلتی هذه کذا و کذا جلسته فما اتقی عموه الصبح

ولا انظی ذلك النار حتی قتل الله عروده لعنه الله
عطاء بن ابراهیم از اصحاب امیر المومنین ^ع و خلط است و ظاهر این عطاء
هاست که صفی مکه و از رؤسای علمای عامه است و گفته اند که او مشلول
و لک و کور و سیاه رنگ بوده و الله العالی
عقبه بن خالد از روایات بسیار ظاهر میشود کثرت ایمان و محبت او به
خانواده رسالت و حسن عقیده او از جمله روایاتی است که در عثمان بن
عمر کن شد و هم مردی که وقت خدمت حضرت صادق عروده داشت که
خادمه دارم عارف باین امر نیست هر گاه تقصیری میکند و میخواهد برآید
از آن بگوید میگوید عجب آنست که هر گاه باد او میبندد که به میکند حضرت
فرمود مرحکم الله من اهل البیت

عقبه بن سیمان از همراهان حضرت سید الشهدا است در سفر کربلا و
در وقت ملاقات الخضر با حوین نزدیک بعقبه فرمود خرجی کاغذ های کوی
فما ترا برون او رد برای نشان دادن محبت و مروتش عا شورا بعد از خواندن
خطبه حله خود را خواندند و بعقبه فرمود که از اطفال بند و این اثر در کمال

گفته که عمر سعد عقیله بن سمعانه بگرفت و او غلام رباب دختر امیر الفیض روجه
 حسین (ع) بود عمر او پرسید تو کیستی گفت من عبد ملوک عمراور اها که دو
~~نجات یافت~~ در انوائمه جز او و رفیع بن ثمامه و این غریب است چه آنکه عقیله شهید
 شده در طرف لشکارت زیارت وارده از برای شهید (ع) در اول رجب
 و نهم شعبان السلام علی عقیله بن سمعان

نجات یافت

عقیله بن اسطالب برادر امیر المومنین (ع) و کنیت او ابو یزید است که
 ده سال از طالب کوچکتر بوده و حقیقت ده سال از عقیله و امیر المومنین (ع) ده
 سال از جعفر و جناب ابوطالب در میان اولاد خود عقیله و افراوان دوست
 میباشند و در حدیث است که امیر المومنین (ع) حدیث رسول خدا عر ضه ما
 انک لخب عقیلا قال ای داسه انی لاجبه حیی حباله و حالب ابی طالب له
 گوید در میان عرب مانند عقیله در علم نسب نبود از برای او و ساد هاد
 مسجد رسول (ص) میگذشتند می آمد بر رویه ان غار میخواند پس مردم نزد او
 جمع می گشتند و در علم نسب و ایام عرب از او استفاده میکردند و در
 انوقت حشمان او نابینا شده بود گویند چهار تن باین علم در میان بنی

معروف بودند و عقیله اعلم هر چهار بوده و عقیله مبعوض مردم بود بجهت آنکه
 از نیک و بد ایشان آگاهی داشت و عقیله در حق جواب معروف بود و فنی بر معوی
 وارد شد معویه امر کرد که سپهها نصب کردند و جلساء خود را حاضر کرد چون
 عقیله وارد شد پرسید که خبر ده مرا از لشکر من و لشکر برادرش فرمود که شتم بر
 لشکر برادرم دادم شب و روز انها مثل شب و روز پیغمبر است لکن پیغمبر (ص) در میان
 انها نیست ندیدم احدی از انها را مگر مشغول بنماز و عبادت و چون بلشکر نو
 گذ شتم دیدم استقبالی کرد مرا جمعی از منافقین که میخواستند رم دهند شش
 پیغمبر را در شب عقیله پس پرسید کیست که در طرف راست تو نشسته معویه گفت
 عمر و عاص گفت این هاست که شش نفر در سر او خاصیت کردند و هر کدام او را
 دعوت می نمودند اخر الامر جز او فریاد می شنیدند و فریاد می کردند که عاص بن وائل باشد بر
 علیه کرد و او را پس خود گرفت دیگری کیست گفت صفوان بن قیس عقیله گفت ها
 کس است که بدین شنگه و نیزه ها را گریه میداد برای جهانیدن به ماده هار که
 چه کس است گفت ابو مرسی اشعری گفت او این السامه است معویه چون دیدند بمان
 و جلساء او بی کف شدند خواست ایشان را بی مانع آورد پرسید و ابابکر در حق

معنی پر زنی که بسیار
 در روی میگرداند

من چه میگوئی گفت اینستوال را مکن گفت البته باید جواب دهی گفت حمزه را
 میشناسی گفت حمزه کیست عقیل گفت ترا خبر دارم اینرا گفت و برفت معویه
 نشانه را طلبید و احوال حمزه را پرسید گفت در امانم گفت بلی اینرا نشانه گفت
 حمزه حذبه نو ما در ابوسفیان بوده است که در جاهلیت از زوای معروفه
 و صاحب رایت بود مال معویه حلبیانه فد ما و نکم و زرت علیکم ملا انغصبا
 و قال معویه یوما وعنده عمر بن العاص و قد اجل عقیل لا یصلک من عقیل فلما
 سلم قال معویه مرحبا رجل عمه ابولهب فقال عقیل و اهل بن عمه حمزه الخطیب فی
 جید هاجل من مسد قال معویه یا یاربند ما ظنک بک ابی لهب قال اذا دخلت
 النار فخذ علی سائرک بخده معتر شاعلم حمزه الخطیب افانک فی النار خیر ام منکوح
 قال کلاهما شر و الله و بالجلد دامن او با معویه در باب شرا و جبار چه هزار
 در همی و در نقل نصبه حدیث صحاحه معروف است و در سال پنجاهم سن بود و شش
 و ناث یافت رضوان الله علیه

عکاشه بر حصن اسدی از بزرگان اصحاب است در جنگ بدر و احد حاضر بود
 و در بدر از کثرت مقاتلت شمشیر او شکست رسول اکرم را عوی بدست او داد

شمشیری کشت و در خلافت ابوبکر در قتال طلحه بن خویلد اسدی مقتول کشت
 نقل است که وقتی رسول خدا را فرمود که خداوند مرا خبر داد که هفتاد هزار کس
 از امت من بی رحمت حساب داخل بهشت شوند عکاشه گفت بخوان خدا را تا
 مرا از اینجمله بدارد پیغمبر را در حق او دعا فرمود دیگری برخاست فقال
 سبقت بها عکاشه و او مردی منافق بود

عکرمه بن ابی جهل مردی شجاع و دلاور بود بعد از فتح مکه بکین از اصحاب و ابیه
 کشت و با جمل بجز فرار کرد و زوجه او ام حکیم که عم داده او بود نیز در مکه سلا
 گرفت و از برای عکرمه نیز امان گرفت و از دینار شوهی برفت و او را برگردانید
 و بعد مدت رسول اکرم آورد حضرت با اصحاب فرمود عکرمه بن ابی جهل
 مؤمن مهاجر میبرد او را دشنام میدهند فان سب المیت یؤدی الی و چون
 عکرمه را دیدار کرد فرمود مرحبا بالراکب المهاجر پس مسلمانان گرفت پس
 از روزی چند حضرت رسول شکایت آورد که اصحاب مرا عکرمه بن ابی جهل
 خطاب میکنند حضرت فرمود از پست میکند زندگان را نسبت مردکان و بیگانه
 عکرمه از رسول خدا خواست که دعا فرماید برای او که حق تعالی عفو کند از او آنچه

در زمان خصمی خود با رسول خدا (ص) بجای آورده با سختی بالایی گفته حضرت طلب
امرزش کرد برای او و عکرمه در راه اسلام شمشیر بسیار زد و در غزوات شام شهید شد
عکرمه موی بن عباس او از اصحاب مایهت و بر طایفه مایهت باشد از دراره
سرایت است که حضرت باقر (ص) فرمود اگر درک میکردم عکرمه را در وقت
مرگش هوائی نفع می بخشیدم او را خدمت حضرت صادق (ص) عرضه شد
که بچه چیز نفع می بخشید او را فرمود نفعی میکرد او را با بچه شما بران
مباشید پس درک نکرد حضرت باقر علیه السلام او را و نفع نه بخشید او را
علاء بن دین بنقدیم را و مهمله برزای معجقه حلیل القدر از اصحاب حضرت
صادق (ص) و از مصاحبان محمد بن مسلم ثقیفی است و برادر ثقفی کرده او است
کنی که جمیع از او روایت می کنند و در احواله حسن بن علی و شاه و انسی فضیلت او را
علیا بن ذراع هاشمکه و الی محرم بوده و هفتاد هزار اشرفی و دو باب
و غلام پیدا کرده بود تمام آنها را حمل کرده خدمت حضرت صادق (ص) برد
و عرض کرد که من از جانب پنی امیه و الی محرم بوده ام و این اموال را جمع
و بخد مت توانورده ام بجهت آنکه دانستم که خداوند عز و جل از اینها برای پنی

حیرتی فرار داده نداده و تمامی مالش حضرت پیاد را علما گذاشت
انما لها از آن جناب حضرت فرمود قبول کردیم از تو و بخشیدیم بنو و زاحلای کردیم
از آن و صامن شدیم برای تو مهشت را بر خدا شیخ کشی از ابو بصیر روایت کرده
که حاضر شدم در وقت رک علیا نزد او بمن گفت که حضرت ابو جعفر ضامن شده
برای من مهشت را خدمت جناب که رسیدی این مطلب را باید اوری کن ابو
بصیر گفت خدمت حضرت رسیدم و ضمه را نقل کردم فرمود راست گفته ابو
بصیر گفت که پس گفت فدایت شوم ابایم پیوسته و نایبایم پس ضامن کن
مهشت را برای من فرمود کردم گفت ضامن کن از برای من بر پدرانت و نام
بردم ایشان را يك يك فرمود کردم گفت ضامن کن بر رسول خدا (ص) و فرمود
کردم گفت ضامن کن بر خدا فرمود ضامن کردم

علقمه بن قیس او و برادرش ابی در صفین شهید شدند و علفه
از کبار تابعین و از زهاد و رؤسای ایشان است

علی بن ابی ایهیم بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبد الله بن عبد الله بن الحنفی
بن علی بن الحنفی بن علی بن ابی طالب (ص) ابو الحسن جوانی ثقه حلیل القدر

و صحیح الحدیث است و با حضرت امام رضا (ع) هجرت از آن رفت

علی بن ابراهیم بن الهاشم الفقی ابو الحسن ثقة حلیل القدر و ثبت معتدل صاحب نفس معروف است و او یکی از مشایخ شیخ اجل ثقة الاسلام کلینی عطر الله روحه است و دیگر از کتب او در باب الاسناد است **خواجه** در **عقود** بن جعفر **کندش**

علی بن ابراهیم همدانی او در پدرش و پسرش محمد و کلازه ناحیه مقدسه بوده اند

علی بن ابی حمزه بطنانی کوفی در اصل عساکش ابو بصیر مخفی بن القاسم

بوده از حضرت صادق و کاظم (ع) روایت کرده و او کذاب و منکر و ملعون و

یکی از سنون واقع است ابن عساکش گفته که علی بن ابی حمزه لعنه الله علیه اصل

و قف داشت خلق است در عداوت امام رضا (ع) بعد از موسی بن جعفر (ع) از

حضرت رضا (ع) مردی است که علی بن ابی حمزه را در فرستادنند و از امامان از

او سؤال نمودند او خبر داد بنام های ایشان تا رسیدن بن توقف کرد

پس بر سر او منبج زدند که برایش از آتش ملو شد و در حجر است که سی هزار

اشرفی از مال حضرت کاظم علیه السلام نذر او بوده او بجهت طبع در آن پناه

واقعی شد و قال له ابو الحسن الاول یا علی انت و اصحابک اشیاء الحسب

علی بن ابی رافع تابعی از خیار شیعیه و از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و کاتب

الانف است جمع کرده کتابی در فنون فقه النوض و غار و سایر ابواب

و این علی ها لشکر خازن بیت المال انحضرت بوده و عقد ثلوث را عاریه

دارد بایم کلثوم و آن حکایت مشهور است

علی بن احمد ابو القاسم کوفی ادعای مکه کرده که من ارال ابو طالبم و بعضی

گفته اند او نواده موسی صریح است و او بر طریقه اسقامت بوده لکن در

اول عمر بن عبد الله فاسد گشت و کتب در غلغله نوشت و منزه بجهت ظاهر

کرد و معنی تخمیس نزد غلام لشکر سلمان و مقداد و عمار و اباندر و عمر و

بن امیه ضمری موکل بصلح عالمند تعالی الله عن ذلک علوا کبرا و ابو القاسم

مذکور کتابهای بسیار تالیف کرده از جمله کتاب تثبیت است که در معجزات

انبیاء و اثبات نبوت ایشان است و شیخ حسین بن عبد الوهاب معاصر

سید مرتضی رضی الله عنه تلمیذ از برای تثبیت نوشته موسوم بعین المعجزات

در معجزات حضرت زهراء و ائمه طاهرين (ع) و بعضی توهم کرده اند که عین

المعجزات تالیف سید مرتضی است و هم از کتابهای او بنا بر قول شیخ ماخذ

نوری نورانی مرده کتاب استغاثه است که گاهی هم از او تفسیر شود به الاغاثه
 فی بیع الشلاه و این کتاب اعلام مجلسی و محدث فیض رضوان الله علیه مکتب
 داده اند لیکن اجل محقق مثاله کمال الدین مبین بن علی بن مبین بجزای و طالب
 تفصیل رجوع کند بخانه مستدرک وفات ابوالقاسم در سنه سیصد
 پیمانه و در برش در نزدیکی فساد از حال پیرا است

علی بن احمد العلوی العقیفی صاحب رجال معروف است قال
 ابن عبدون و فی احادیث العقیفی مثاکیر

علی بن اسباط کوفی او ثقی ناس و اصدق ایشان است لکن فطمی
 مذہب بوده و ما بین او و ثقه حلیل علی بن مهزیار رضوان الله علیه رساله
 مرد و بدل شده و علی بن مهزیار رساله کوچکی در رد او نوشته شیخ کثیفه
 که فائده نکرد و بر فطحت وفات یافت و نجاشی فرموده که رجوع کرد
 و از احادیث نیز ظاهراً هر مینمود که او رجوع مذہب حق کرده
 مانند عبد الله بن المغیره و عثمان بن عیسی و امثال ایشان
علی بن بلال بغدادی از اصحاب حضرت جواد علیه السلام و حلیل

در موضع سورت
 بری

القدر است و منتقل شد بواسطه و از حضرت هادی علیه السلام نیز روایت میکند
علی بن جعفر همدانی قریب از فرای سواد بغداد وکیل حضرت ابی الحسن
 هادی علیه السلام بوده و در امر او سعادت کردند نیز منوکل منوکل امر کرد او را
 حبس کردند از محبس عیضه خدمت حضرت نوشت که من از کشته شدن
 و از بنیاد در دین خود منم حضرت وعده فرمود که دعا خواهم کرد برای تو
 در شب جمعه دعا کرد و صبح آنروز منوکل بیگ کرد و امر کرد زنایا را بکلیت
 رها کنند و حضور او را بینه ذکر کرد و امر نمود که او را رها نمایند و آن
 را اسب لال جویند پس رها شد و با حضرت عیضه رفت و آنجا بجا و رفت
علی بن جعفر الصادق علیه السلام حلاله شان و عظیم قدر اعظم زباده
 از آنکه ذکر شود و بالا و از آنکه بر کسی پوشیده عیان چه آن بزرگوار
 فریب شده و بابر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر است و از بزرگان دین
 و صاحبان تصنیف است و چهار امام را درک نموده و خدمت کرده و
 غایب علماء رجال او را بنایش بیع نموده اند روایت شده که و منی طیب
 خواست حضرت امام محمد جواد را قصد کند چون بنشیند آنروز حضرت

اورد که درک را قطع کند حضرت علی بن جعفر نزد بک آمد و گفت ای آقای من اینها
مرا فصد کند که حدیث نبی در من اثر کند و جناب شما را منالم نگردد و چون
امام جواد بخواست برود علی بن جعفر بخواست و کفتهای آنحضرت را جفت
کرد و در پیش پای آنحضرت نهاد و حال آنکه علی بن جعفر در آنوقت پیر مردی مخم
بود و حضرت جواد (ع) تازه جوان بود شیخ کلینی روایت کرده از محمد بن حسن بن
عمار که من در سال هجری پنجاه و شش علی بن جعفر بودم و از او حدیثی اخذ می
کردم وقتی در خدمت او بودم که حضرت جواد (ع) داخل مسجد نبوی شد علی
بن جعفر چون نقلش بآنحضرت افتاد بی اختیار از جای خود برخاست
و بکفش ورد اخذ مت آنحضرت دوید و دست او را بوسید و آنجناب را
تعظیم و تکریم کرد حضرت جواد (ع) فرمود عمو جان بنشین خدا تو را رحمت
کند عرض کرد ای سید و آقای من من چگونه بنشینم با آنکه شما استاد
باشید پس چون علی از خدمت آنحضرت مرخص شد و آمد در مجلس خود
نشست اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند تو این نحو با او رفتار
مکنی و حال آنکه عمو پدرا او میاشتی فرمود ساکت باشی پس دست برد

و محاسن خود را گرفت و فرمود هرگاه حق تعالی مرا با این رهش اهل بیت
نمزد از برای امامت و این جوان را اهل بیت داد و امامت را بوی نفوس فرمود
ایا من انکار کنم فضل او را بپناه سبب مجاز از آنچه شما میگویند که احترام او را
نذارم بلکه من بنده او میباشم و حنفی او عبد الله بن حسن بن علی بن جعفر
از مشایخ شیخ حلیل عبد الله بن جعفر حری است و بالجمله فرستاد این بزرگوار
مشبه است و سه موضع است که نسبت با آنجناب میدهند اول در پیرون
فلح سمعان در میان ما بچه با خضارت ما بچه و بقیه عالیه و عمارت با بر آهوی
لکن بودن فرا آنجناب در اینجا معلوم نیست بلکه خلافت مظلون است
دویم در بلده طبرستان در پیرون بیک مرادی است معروف با آنجناب و از
برای او است صحن و سببی و بقیه بسیار عالی و اما در قدیمه که از آنجمله
لوح فبر است که بسیار قدیم و پروری آن کتابی هست که ظاهراً ناخوش
سنة هفت صد و چهل هجری است با اسم آنحضرت و اسم والد بزرگوارش و
با این سبب اهل قم را اطمینان است بر بودن فرستادن در اینجا و علاوه
مجلسی در در مجاد فرموده که از جمله کسانی که بحال است و نیالت معروفند

علی بن جعفر موفون بنم است و جلالتش مشهور است از آنکه ذکر شود و اما
بودنش مد فون بنم پس مذکور نیست در کتب مجرب لکن اثرش بر پیش که موجود
است قدیمست و بران اسمش نوشته شده است و در تحفه فرموده که فراری در غم
هست که فریزی در آن ساخته اند و روی قبر کاشی هست که نوشته اند
فر علی بن جعفر الصادق و محمد بن موسی و از تاریخ بنای آن فر تا ابراهیم
نزدیک چهار صد سال پیشود پس همان کلام که از حجار نقل شد فرموده تا آنکه
گفته و چون از آن فر قدیم و لوح آن چنین ظاهر میشود که در آنجا مد فون
باشد پس آنکه در آنجا بارت الحفرت بکنند و لکن والد ماجد شیخ مجلسی
اول در شرح فقهیه تصحیح کرده بیرون علی بن جعفر در غم فرموده که
جلالت فر علی بن جعفر پیشتر از آنکه ذکر شود و فریش در غم مشهور است
و شنیدم آنکه اهل کوفه خواهش کردند از آنجا که از مدینه بکوفه شریف
آورد آن بزرگوار قبول نمود و مدینه در کوفه اقامت نمود اهل کوفه از آن
جناب احادیث حفظ کردند پس از آن اهل غم است عامه بودند از جناب
که نزول اجلال در غم فرماید استغای ایشان از اجابت فرموده بنم درود

کرد و بود تا آنکه در آنجا وفات کرد و اولادش در عالم منتشر شدند و در اصفهان
فر بعضی از ایشان است که یکی از افاضل کمال الدین است که در فریم سین بخوارا
و فریش زیارتگاه مردم است آنی و سبط نبیل مجلسی اول جناب اسناد اکبر افای
بهیهایی طاب ثراه این کلام را از جدش در تعلیفه نقل فرموده بدون انکار و ردی
و ظاهر حیات می نماید که این بزرگوار نیز کلام جدش را تلقی قبول فرموده سپیم
در کتب مخفی مدینه طیبیه در فریم عریض که ملک انجباب و محل سکناي خودش
و در تپاش بوده و بهین جهت انجباب و اولادش را نسبت به این دهند نیز از
از بواسطه فر دقه است و این مختار شیخ محدث ما جناب حاج میرزا حسن نوری
نور الله مریده است و کلام و ادراک این باب در حائمه مستدرک بسط داده و شاید
مزایای که در غم است قریبی از احفاد و در رتبه انجباب باشد که علی نام داشته باشند
علی بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب مکنی بابو الحسن و مکنی بعلی
الحسن و علی العابد چنان در عبادت حضور قلب داشت که وقتی در راه مکه مشغول نماز
بود ناگهانی از سجده داخل جامه او شد مردم او را بانگ زدند که انی داخل جامه ایست
شده علی هم چنان مشغول نماز بود تا انی از جامه او بیرون شد و در آنجا حرکت و

تغیر حالتی از برای او پیدا نشد و علی پدر حسین شهید فخر است و روایت است که روایتی بنی الحسن را در زندان حبس کرده که از نارسایی شب و روز را نمی‌توانستند بگذرانند و بنی هاشم و بنی علی بن الحسن چه او می‌پرسید مشغول ذکر بود و بحسب او را در خود که خلف بود بر شبانه روز می‌فهمید و دخول اوقات نماز را گویند و روز بیست و بیستم محرم سنه صد و چهل و شش در حالت سجده در زندان وفات کرد عبد الله محض عمویش خیال میکرد که در خواب رفته گفت فرزندم برادرم را بیدار کنید حیوان او را حرکت دادند و بدیدند بیدار غمی نمود دانستند که وفات کرده و سوان الله علیه علی بن الحسن الطاطری مردی فقیه و ثقه در حدیث بوده لکن از وجوه و انقیاد و شدد الغناد و متعصب بر امامیه بوده و کتب بسیار در فیرت مذهب باطل خود نوشته و طاطری او را گویند بحقیقه آنکه ثاب طاطری معروف است

علی بن الحسن بن علی بن فضال کوفی فقیه اصحاب و وجه ایشان و عارف ایشان است بحديث احادیث بسیار از او استماع شده و لکن فقهی مذهب است علی بن الحسن الشهدی بکربلا معروف بعلی اکبر مادرش بلی فقیه و ثقه بمشهوره بنت ابوسفیان است فقیه و قابل صوره و معنویه انجذاب از صاحب خیار

علی اکبر

کفایت و دهنده و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و جلالت قدر و علو همت و سمر و ثبوت نه چندانست که بتوان در کتابی درج کرد باید در قری جمع عود پس است در مقام کلام پدر بزرگوارش در حق او اشبه الناس خلقا و مصطفی رسولک الخ علی الجمله در سن انجذاب احتیاط عظیم است شیخ مفید نوزده ساله دانسته و انجباب را علی اوسط و اصغر از جناب سید الساجدین گفته اند روایت ابو الفرج و محمد بن ایطالب هجده ساله بوده و بروایتی بیست و پنج ساله و بیشتر هم روایت شده و اکثر مورخین و نویسندگان انجباب از حضرت امام بن العابدین بزرگتر گرفته اند این ادراک در سران فرموده که زانو هین که زیارت کند حضرت ابو عبد الله الحسین را و زیارت کند بعد از آن فرزندش علی اکبر را و مادر او بلی بنت الحجاز بن عمرو بن مسعود الثقفی است و ازال ایطالب نخستین کسی که در بوم الطف بعبادت شهادت مبارک جسد انجباب بود تولدش در عهد امارت عثمان اماده از حلقه بزرگوار خود امیر المومنین حدیث روایت کرده شعر در مدح و سنایش انجباب اشعار بسیار بود اخبر اند ابو عبده و خلف الاحمر گفته اند که این ابیات فصیح در مدح انجباب است

لم نرغب في نظرت مثله من مخفف عيشي ولا ناعل الايات وشيخنا
المفيد في كتاب ارشاد مدين مذهب رفته كه على الحسين المنول على اصغر
كه فرزند ثقيفه بوده است و على اكبر حضرت امام زين العابدين ع باشد كه از
شاه زمان دختر بزرگوار كسري پديد آمده ولي در اين باب كلام صاحبان
حديث و اهل صاغت كه نايين و اصحاب سمر و مورخين و ارباب اخبار
بايستند بر عقیده ثقيفه مقدم است پس بلك اسمي ايشان را نام برده كه اتفاق
كرده اند بر اين قول است و مختار داعي بفرهين است چه انكه ولادت امام زين
العابدين در زمان خلافت اسير المومنين ع اتفاق افتاد و على اكبر در آخر خلافت
عثمان متولد شده و هم از سباق اشعار بكه در مدح على اكبر گفته شده معلوم
ميشود كه در وقت مدح انجباب از رجال معدودين بنظر مي آمده و هم چنين كلام
معويه شاهد بر اين مطلب است چه انكه ابو الفرج از معجزه روايت كرده كه يك روز
معويه ع در ايام خلافت خویش گفت سزاوارتر مردم بابر خلافت ع كسي گفتند
جز نو سزاوارتر كسي را ندانيم معويه گفت نه چنين است بلكه سزاوارتر علي بن
الحسين است كه حديثش رسول خداست و جامع است شجاعت بني هاشم و

و سخاوت بني اميه و صباحت و فقر و قناعت ثقيف را پس اگر علي اكبر در زمان معويه
طفل يا مراهق بودي معويه با آن همه عداوت اعراف با ولويت او بخلافت نموده
و اما غير حضرت سيد الشهداء ع از انجباب بسلام پس دليل بر خلافت عيشود چه
غلام يعني كودك است و كاه مجازا باعتبار مساكن اطلاق بر مرد بزرگ ميكنند
چنانچه در كتب لغت تصريح باین مطلب شده و عن الارضري انهم قال و
سمعت العرب يقولون للولد حين يولد دكوا غلام و سمعهم يقولون للكهل
غلام و اما انكه على اكبر زوجيه و اولادي داشته اند شسته درست در جاي
نديدم كه كسي متعرض شده باشد لكن انچه از بعضي روايات و روايات است
مما ايد انجباب را ام ولد بوده اما روايه فقد رواها ثقة الاسلام الطوسي عن
عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن ابي الحسن الرضا ع قال
سئلت عن رجل تزوج المرنه و يتزوج ام ولد ايها فقال لا بأس بذلك فقلت
له لم يقا من اهلك ان علي بن الحسين ع تزوج ابنة الحسن بن علي و ام ولد الحسن
ع و قال ان رجلا من اصحابنا سئلت ان اسئلك عنها فقال ليس هكذا انما
تزوج علي بن الحسين ع ابنة الحسن و ام ولد علي بن الحسين للقتل عنكم الى آخر

ورواه الحمیری عن احمد بن محمد بن علی بن البرزنجی مثله واما الزیارة ففی الزیارة الطويلة
المرویه عن ابي جعفر الثمالی عن الصادق (ع) قال فی زیارة علی بن الحسین (ع) صلی الله علیه وعلی
عزک واهل بیتک وابلک وانباءک واهل العال

علی بن الحسین بن عبد الله وکیل حضرت هادی (ع) بوده که عذری نوشتند
ان حضرت خواستش کرد که دعا فرماید برای زبانی عمر او در جواب او فرمود
بود که بگوید برحمت خدا بمیراست از برای تو وفات کرد بخیر عقیقه

علی بن الحسین بن علی الهذلی معروف بمسعودی مورخ ادبی و معتدل عند
الفریقین صاحب کتاب اثبات الوصیه و ترجیح الذهب و کتب دیگر است و این شیخ
از اجله امامیه است و در بعضی از علما اشتباه شده و اخبار از علما عامه محسوب نموده اند
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه الفی معروف بعد وفی اول شیخ فقیه عصر خود بود
و در سفر عراف حدیث جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نائب امام عصر (ع) رسید
و وقتی هم که عذری نوشت و برای شیخ فرستاد که بخدمت امام علیه السلام برساند و در
ان نامه خواستش اولاد کرده بود در جواب نامه او آمد قد دعونا الله لک بذلك و سترقی
ولدین ذکری خبرین یعنی ما خواندیم خدا را بجهت اولاد برای تو و زود باشد که دو پس

مسعودی

خبر و بگویند روزی شود پس حق نم محمد و حسین را باو عطا فرمود و محمد هاست که غیر
میشود از او بر شمس الحدیث و صدوف و دیده شد در فتن عصر او مثل او در حفظ او
کثرت علم او و فریب بسید کتاب بضمیف فرموده و گاه گاهی غریبه میکرد و صغیر بود
ولدت بدعوه الامام صاحب الامر (ع) و در شصت و هفت وفات نمود قبرش پیش در شهری مثل
معروفی است در نزد یکی حضرت عبدالعظیم و در این اعصار مناخه شکافی در فتن
شرفش واقع شده بود و بسیاری از مردم طهران از علما و صاحبان بصیرت و غیرهم
جسدش را ناله یافتند و این مطلب نیز خبر شهرت باشد بلکه بصحت پیوسته است
و والد بزرگوارش وفات کرد در شصت و سه سال شایسته و بسیار از علما
و محدثین شیعه در آن سال بعالم احوال نمودند که از حلقه علی بن محمد سمری اخروی
امام عصر بوده و در آن سال ابتدای غیبت کبری شد و قبرش پیش در فتنستان
قم معروف است با بقعه و قبّه عالیّه و همان روز که در قم وفات کرد علی بن محمد سمری
نایب چهارم در بغداد خبر نوشت او را بجمع از محدثین فتن بگفت و فرمود در این
ساعت وفات کرد چون بعد از هفتده یا هیجده روز خبر رسید مطابق بود با آنرا
که شیخ حمیری فرموده بود و از عوالم است که در مجمع البحرین از شیخ بهان نقل کرده که

در سلسله در ایام موسی فراموش داخل مکه شدند و حجر الاسود را بر دوش و سبیل سال
نزد ایشان بود و خلق بسیار بکشتند از جمله علی بن بابویه بود که در طوالت بود پس
شبهش با و در وقت لا از پای درآمد و برین افتاد و میگفت تری الحین مرعی فی دبارهم
کفینہ الکھف لایرون کم لبثوا و بدانکه علای فتاوی این شیخ بزرگوار از جمله اخبار
میدانند قال شیخنا السید الذکر ان الاصحاب كانوا یأخذون الفتاوی من
مسألة علی بن بابویه اذا عوذهم النض ثقتنا و اعتمادا و الظاهر ان هذه الرسالة کتاب
الشایع و هی الرسالة الی ابنه کما قال العجاشی و نیز بدانکه صد و فانی اصطلاح علماء شیخ
مراد این شیخ بزرگوار و پیش رنس الحدیث است مثل مجلسیان و شیخ علی سبط
شهید ثانی در رد المحتور فرموده که من خیال می کردم که صد و فانی رئیس الحدیث
محمد بن بابویه و مرادش حسین است ناشی حدیث شهید را در خواب دیدم که فرمود
یا بنی الصدوقان محمد و ابوه ای بسرت من صد و فانی محمد و پدرش علی است و بالجمله
از برای این شیخ معظم بر بنی ارازم حسن عکری رسید که جلالت شأنش از ملاحظه آن معلوم میگردد
علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام
مشهور بید ریاض و لقب بعلم الهدی شریف عرواق و مجتهد علی الاطلاق و جامع

السید الذکر
محمد بن بابویه

فضلای آفاق استاد علماء و مرید فقهاء جلالت شأنش زیاده از آنکه در اینجا ذکر
شود و اما حسن ذک مثلی لثقله المدح والنوصیف فرب مدح من مدح فادح و تزکیه من
مزلت جارج عمری ضایع بیت پیران سید را اجل بیت بنی الکاظم گفته و صاحب جامع
الاصول اخبار اجمود در باب امامیه در سراسر مانه رابعه شمرده و ابن ابی الحدید
آورده که شیخ مفید رحمه الله شی در خواب دید حضرت فاطمه را و که دست حسین
در دست اوست و فرمود با شیخ علیها الفقه یعنی ای شیخ دو فرزند مرا فقه علیم کن
چون صبح شد فاطمه دختر ابو محمد سید ناصر کبیر دست فرزندانش سید رضی و رضی
بر دستش اندازد شیخ و گفت با شیخ علیها الفقه از ابو القاسم بنوخی که از اصحاب سید
رضی است نقل است که ما شمریم کتابهای سید را یافتیم هشتاد هزار مجلد از مضانیات
و محفوظات و مفروقات اجاب گویند محقق طوسی در وقت تدوین هر کتاب باسم
سید مرید میفرمود صلوات الله علیه و له تعالی ف مشهوره کالتحافی و الغریب
والدرر و تنزیه الانبیاء و الذریعه و غیرها و ملا میزکبیر کاشغری الطوسی و التدرار
و ابی الصلاح و الکراچی و الصهرشی و المغنیه الثانی و غیرهم رضوان الله علیهم اجمعین
علی بن حمزه هان کسائی معروف است که در علم نحو و لغت و فرائد مشهور است و

و یکی از فراء سبعة و مائة محمد بن سهرورد رشید بوده و از غرائب آنکه بان کمال
از شعر بهجت نداشتند حتی قبل لبس فی علماء العرب اجهل بالشعر من الکاف و چون در
شهر رشید بطوس سفر کرد کسائی پیر با او بود و در سری فحاشه و اتفاقاً در همان
روز محمد بن حسن شبانی فقیه حنفی بنویسید رشید گفت دفقا الفقه و العربیه باری
علی بن رباب کوفی ق تفتیل الفقه و از نور کان علماء شیعه است و برادرش عیال از
دو سالی علماء و خواجه است و در هر سال سه روز این دو برادر با هم جمع میشدند و مناظره
می نمودند و از هم متفرق میشدند و دیگر یکلام حتی سلام با هم مخاطبه نمیکردند و اوها است که
حسن بن محبوب در هر حدیثی که از او می نوشت پدرش بکلام باو عطا می فرمود

علی بن زید بن الحسن بن علی بن زید الامام علیه السلام بن الحسن بن علی بن ابي طالب
همانست که در امام مهندی با اسم خلیفه عباسی در کوفه خروج کرد جماعتی از عوام
و اعراب کوفه با او بیعت کردند مهندی شاه بن مکیال را با لشکری عظیم بجای او
فرستاد چون این خبر گوش زد لشکر علی گردید متوحش شدند بجهت آنکه عدد
ایشان از دو بیست سوادا افزون بوده علی چون وحشت و دهشت ایشان را دید
فرمود ای مردم همانا این لشکرم را می طلبند و با غیر من کاری ندارند و من بیعت خود

و از کردن شما برداشتم بی کار خود مرده مرا با ایشان گذارید گفتند بجز این ما
چنین نخواهیم کرد چون لشکر مخالف رسید لشکر علی را فرعی غالب گردید علی گفت
ای مردم بجای خود بایستد و غنائی شجاعت من نماید پس شمشیر از غلاف کشید
و اسب خود را در میان آن لشکر عظیم دوید و بر ایشان از پیش و پس شمشیر
زد تا آنکه از میان لشکر بیرون شد و بر فرزند ثانی رفت دو کوباره بر ایشان حمله آورد
و مانند شعله جواله در میان ایشان می ناخست و مرد و مرکب بجای هلاک میماند
لشکر از ترس شمشیر او برای او کوبه میدادند تا بیکان اول خود عود نمود و در و سه
گرت در میان ایشان گرفت و فرزند کرد لشکرش که چنین دیدند دل نوری کردند و لشکر
شاه بن مکیال حمله کردند لشکر شاه هر غنی شنیع نمودند و علی فتح کرد و سبوتا
ایام معتدل در بصره نام او را با طاهر بن محمد بن علوی و طاهر بن احمد حسن کردند
علی بن سلیمان بن الحسن بن الجهم التبریزی عموی ابو طالب زراوی است و کان
له اتصال بصاحب الامر و خرجت الیه توفیقات و کانت له منزلة فی اصحابنا و
کان ورعاً ثقة فقیها لا یطعن علیه فی شیء

علی بن عبد الله بن العباس جد سجاح و منصور است امیر المومنین

اورا علی نام نهاد و ابو الحسن او را کینه داد و ابو الاطلاک از او بغیر فرمود چون عبد
الملك مرد آن خلیفه شد از شدت بغض و عداوتی که با امیرالمومنین ^{علیه السلام} داشت علی
گفت من طاعت ندارم که بشنوم نام و کینه علی را من تو کینه دارم خود را بغیر
پس کینه خود را ابو محمد کرد و لکن گفت اسم خود را بغیر علی هم

علی بن عیسی بن الحسین بن الامام زین العابدین السجاد ^{علیه السلام} از هذال اقطاع
و اعدایان در میان خود بوده و از خصوصان حضرت امام موسی و رضا
و مادر کتاب تمة اللیثی نگاشتم که بعد از محمد بن ابراهیم طابا خواستند با او
بعیت کنند اما خود و سرکرد او امر را به پسر عم خود محمد بن محمد بن زین بن علی ^{علیه السلام} و
این ها است که سلیمان بن جعفر گفته که رفتی علی باین گفت که میل دارم بحضرت
حضرت رضا ^{علیه السلام} شرفیاب شوم گفتم چه مانع داری از شرفیابی گفت اجلال و
هیب او این بود تا آنکه حضرت رضا ^{علیه السلام} من مخفی بپا کرد و مردم عبادت
رفتند گفتم علی بن عیسی که الحال وقت رفتن داشت گفت بخدمت اخیاب برو که
المحضرت ناخوش شده و مردم نیز عبادت المحضرت مبرور اگر میخواهی بروی امر
برو علی بخدمت المحضرت شرفیاب شد حضرت هم ایچنه باید از منزلت و عظمت او

علامه سلیمان جعفری است
که بیچ و اعطای جعفر بن ابی
طالب بهتر بنفشه جابجی
سابقه معلوم شد

نزداد

فر و گذار فرمود علی بخدمت فرحناک شد این بود تا آنکه علی ناخوش گشت و آن
حضرت عیادت او رفت و من هم با المحضرت بودم پس المحضرت نشست ماهی که در
خانه بود بیرون رفت پس از همه مایه بیرون رفتیم و خبر داد مرا کتیرگی از آنکه ام سلمه
روجه علی و در حرم او از پشت پرده میدید حضرت را همین که المحضرت بیرون رفت
بیرون آمد خود را افکند بر مکان الخباب و آن محل را بوسید و خود را بان ^{بنا}
و علی نیز اینطوری برای من نقل کرده من نیز اینطوری را بحضرت امام رضا
داشتم فرمود یا سلیمان هانا علی و روجه و ولد او از اهل بیتند یا سلیمان آن
ولد علی و ناطقه اذا عرفهم انه هذال لم یکنوا کالناس

علی بن عثمان معمر معروف بابی الدینا شیخ صدوق در اکمال الدین شرحی از حال
او نگاشته و او هاست که در او از امام جعفر ^{علیه السلام} مایه پریم از حضرت موث حرکت کرد
بفضل مکه و مدینه در بین راه حل بن را کمر زدند و خدمت جناب خضر و الباس
رسیدند آن دو بزرگوار ابشار اب دادند و بابی الدینا بشارت طول عمر دادند و سلام
خدمت امیرالمومنین ^{علیه السلام} رسانیدند ابوالدینا عیسی آمد و خدمت امیرالمومنین
رسید و در ایام خلافت ابی بکر و عثمان ملازم امیرالمومنین ^{علیه السلام} بود و در وفاتیکه

عثمان

عثمان محصور بود و امیر المومنین (ع) در پیج بود عثمان مکتوبی بنویسند ابوالدین
برای آنحضرت فرستاد و در او نوشتند بود فان کنت ماکولا فکن انت اهلک والافادک
فلا اصر فی چون امیر المومنین (ع) بدید این عثمان کشته شد بود و ابوالدین
حمل و صفین ملازم رکاب امیر المومنین (ع) بود و در صفین نمازنامه از دست حضرت
افتاد و ابوالدین پناخم شد و بداشت چون سر بلند کرده سرش بدهنه اسب انجناب
خو رده شکسته و در جند مت امام حسن (ع) بعد از امیر المومنین (ع) بود تا آنحضرت
شد و در کربلا محصور داشتند و بعد از واقعه فرار کرده و انبساط البر اخودش برای ابوالدین
محمد بن الحسن موسی نقل کرده در سینه و بعد اجل سید عمه امه خرابی از اسب هاشم
احسان احازه گرفته و ان سید از اسنادش اشبع محمد حر فوشی و شیخ محمد در شام
ابوالدین را ملاقات کرده و از او احازه خواسته ابوالدین او را احازه داده از امیر المومنین
و ارجع اعنه (ع) و هم احازه داده با و سایر کتب عربیه را از مصنفین ایشان و این
بک طریق روایت سید جزاوی است که عال السند است

علی بن محمد السمری نایب چهارم امام علی است که بعد از جناب ابوالقاسم حسین
بن روح بنیاسد رسید چنانچه از محمد بن عثمان مذکور شد بیاید در نیمه شعبان ۲۹۴

وفات کرد بر شمشیر در بغداد نزد یک فرشی کلین نزدیک جبر است
علی بن محمد بن علی الخزاز با العجائب ابوالقاسم فی داری ثقه اصحاب ما و مستکلم
و فقیه صاحب کفایه فی النصوص علی الاکامه و غیره است
علی بن المسیب همدانی ثقه از اصحاب رضاء هاشمیه حضرت او را در اخذ
معالم دین خود حواله بزرگوار بن آدم فی فرمود نقل است که او را در مدینه با حضرت
موسی بن جعفر گرفتند و در بغداد او را در همان مجلس حضرت موسی بن جعفر
حبس کردند و چون طول کشید مدت حبس او و شوق سختی پیدا کرد و ملاقات
عیال خویش حضرت فرمود غسل کن چون غسل کرد حضرت فرمود چشم را هم کزانی
پس فرمود بکشا چنان خود را چون کشود خود را نزد فی امام حسین پس غار کرد
گذارند نزد آنحضرت و زیارت نمود پس فرمود دیدگان بر هم نه بعد فرمود کشا
چون کشود خود را نزد فی پیغمبر دید در مدینه فرمود این فی پیغمبر است پس برو
نزد عیال خود بخواب و عهد کن به خود من رفت و برگشت و ببار
ار فرمود به لبین چشم و کشودن آن چون چشم کشود خود را با آنحضرت ببالا
کوه فاف دید و در اینجا چهل نفر از اولیاد او دید که تمام افتاد کردند با امام

موسی و بعد از آن فرمود چشم بهم نه و بکشا چون گشت خود را با آن حضرت در میان
علی بن مهزیار اهوایی جلالت شان و عظمت قدرش زیاده از آنکه ذکر
 شود و از توقعات شریفه حضرت جواد با و معلوم میشود چه اندازه این معظم
 جلیل الشان بوده در یکی از آن توقعات که مرا سرود کردی مانجه ذکر کردی و
 همیشه مرا سرود میباریدی خداوند سرور سازد ترا بهشت و راضی شود از تو
 بر جای من و در توقیع دیگر است و اسئل الله تعالی ان یحفظک من بین یلک
 و من خلفک و فی کل حالک فالبشر فان اجهوا ان یدفع الله عنک و الله اسئل
 ان یجعل لک الخیر الا و فی توقیع اخر و اما من الدعایک بعد از آنکه
 گفت جعلت الله عنی و در جامعینک با سمات و نیک مع کثره عنایین بل
 و محبتی لک و معرفتی بما انت علیه فادام الله لك الفضل الا و منها عن العیض
 لدی حه فان مدح الامام ام کل مدح و من تصدی لافول بعده فقد عرفت للفتح
 و بالحمله در خبر است که علی بن مهزیار پدرش یزید بوده و اسلام آورده و گفته
 شده که خود از جناب یزید چینی بوده و خداوند او را هدایت فرموده و تقفه
 نمود و روایت کرد از حضرت رضا و جواد (ع) و از خواص حضرت جواد که

تا آنکه از جناب آنحضرت و کالت پیدا کرد مانجه از جناب حضرت هادی پدر در
 بعضی از نواحی و کالت داشتند و توقعات که برای شیعه بیرون آمده در باب او چنین
 حزبی چیز دیگر نموده و سی و سه کتاب تصنیف کرده و عادت آنجا بوده که چون اتفاق
 طلوع می کرد و سر سجده میکرد داشت سر بلند میکرد تا از برای هر نفس برادران مؤمن
 خود دعا کنند مانجه که برای خود دعا میکرد و در جیبهاش از کثرت سجده پنبه بسته
 بود مثل زانوی شتر و این علی همانست که در سینه در منزل فرهاد اخروست از خجوا
 خود برخواست و بیرون رفت و ضو بگیرد مسواکی در دست داشت و مسواک میکرد
 که ناگاه دید در تیر مسواک مانند آتش چیرنی و زبانه میکشد و مثل خورشید
 شعاع دارد دست بر آن گذاشت و در عوارث ندارد ای شریفه الذي جعل لکم من
 الشجر الکحض اذا نزلت کرد و در مکر فرود رفت و چون بجای خود برگشت رفتای
 او محتاج بالش بودند چون آن نوزاد دیدند خیال کردند که علی آتشی برای آنها
 آورده چون نزد یک او شدند دیدند آتش حار است ندارد و روشنی ادکاهی
 خاموش می گشت و کاهی روشن میشد و متعلی می گشت تا سه دفعه که در
 آن مرتبه بالکلیه خاموش شد چون در تیر مسواک نگاه کردند دیدند ابدا

اثری از سرخسکی اش با سپاهی در آن بنیست چون خدمت حضرت علی هادی رسید
و حکایت بگفت حضرت در آن مسوالت تا علی نمود و فرمود که آن نور بوده و این بواسطه
میل تو با اهل بیت و اطاعت تو از برای من و پدران من بوده و ابراهیم برادر علی نیز از
اجلاس در روایت شد که او از سفراء امام زمان بوده و محمد پسر علی بن مهزیار
نیز گفته و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است

علی بن مهیثم مکنی بابو الحسن از متکلمین علمای امامیه است و معاصرات بابو
الهدیل علاف شیخ معتزله بصیرت که از علمای زمان مامون و معتصم است و از وی
اوست مناظراتی با ملاحد و مخالفین از جمله شیخ مفید و نقل فرموده که روزی
علی بن مهیثم وارد شد بر حسن بن سهل و حالیکه یکی از ملاحد در چهلوی حسن نشسته
بود و مردم نزد او عظمت و احتشام عظیم داشتند علی گفت امروز چنین عجیب دیدم
گفتند چه دیدی گفت یکی کشتی دیدم که بدون ملّاح مردم را از دجله بجانب کربلا
می برد و هیچ ناخدا و کشتی باقی با او نبود از من ملّاح با حسن گفت اصلحت الله
کوش محبت این مرد مدّه که دیوانه است گفت برای چه گفت بسبب آنکه خبر
میدهد خبر میدهد که کشتی که چوب و جاد است و ابد عقل و شعور ندارد

مرد مرا بخودی خود بدون انسان از آب عبور میدهد ابو الحسن گفت این مطلب
عجیب تراست یا آنکه این ایکه از آسمان میارد بدون آنکه مدبری و خالق او را
ببینند و هم چنین روندن گیاه و درخت چگونه فکر مستوی که کشتی بدون
ملّاح حرکت کند اما این عجایب آسمان و زمین را بدون خالق و صانع اعتقاد
مکنی آن ملّاح محاب و منجم شد و حکایه شیخ المفید رحمه الله قال سئل علی بن
مهیثم اما الهدیل العلاف فقال له انت تعلم ان ابليس سبى عن الخبر كله وباس
بالشكك فقال لي قال يجوز ان يامر بالشكك وهو لا يعرفه و سبى عن الخبر كله وهو
لا يعرفه قال لا فقال له ابو الحسن قلت انت ان ابليس يعلم الشكك والخبر كله قال
ابو الهدیل اجل قال فاجبت عن ابائك الذي فاتم به بعد الرسول الله هل يعلم الخبر
كله والشكك قال لا قال له فابليس اعلم من امالك انما استطاع ابو الهدیل
علی بن يقطين صانع کوف الاصل بغدادی المکن ثقه جليل القدر زده حضرت
موسی بن جعفر مکان عظیم داشت و پدرش یحیی بن یحیی بن مروان حماد در
حکمت عظیم بوده چه آنکه مروان در طلب او بود و او از وطن فارک کرده و مخفی بود
و در ستمه علی پسرش در کوفه متولد شد و در یقطين باد و لیس آن خود

یقطين
علی بن مهیثم صانع کوف
هائیکه حضرت صادق علیه السلام
او دعا کرده و سرش بریده است
مرحله

علی و عبید و فرزندان یفطین هزاران سر مروان بجای مدینه فرار کردند و پیوسته
 مخفی بودند تا مروان بقتل رسید و دولت عباسیین ظهور نمود و یفطین در جنگ
 سفاح و منصور بود و با اقبال شیعی مذہب و قائل بامامت بود و هکذا پراشت و گاه
 گاهی اموال محمدت حضرت امام جعفر صادق را حمل میکرد و نزد منصور میبرد
 از برای یفطین سعادت کردند حق تعالی او را از کید و شر ایشان حفظ کرد و
 یفطین بعد از علی سال دوازده بود و در ششم وفات نمود و امامش علی پس او را
 در نزد حضرت موسی بن جعفر از مشرقین عظیم و مرتبی رنج بود و حضرت یحیی
 و از برای او حامن شده بود و در چند روایت است که آنحضرت فرموده صحت
 لعلى بن یفطین ان لا غنة الا انما و ارد او در روایت شده که روزی مخفی
 خدمت حضرت موسی بن جعفر را شرفیاب شدیم آنحضرت ابتدا فرمود که
 من مادامیکه در موقف عرفات بودم بآید علی بن یفطین کردم و پیوسته در نظر
 من و در قلب من بود و از من مفارقت نکرد تا افاضا کردم و نیز روایت شده که
 در یکسالی در موقف عرفات احصا کردم صد و بیست و نه نفر را که از برای علی بن
 یفطین نسیه می گفتند و ایشان کسان بودند که علی با ایشان پول داده بود

و عکبه روانه کرده بود و روایت شده که علی در زمان طفولیت خود با برادرش
 عبید خدمت حضرت صادق را رسید و علی در آنوقت کسوان بر سر داشت
 حضرت فرمود که صاحب کسوان از تو من او را پس تو بیک آنحضرت امدان
 جناب او را در بر گرفت و دعا کرد برای او بخیر و خوبی و احادیث در فضیلت
 علی بن یفطین بسیار وارد شده و وقت خدمت حضرت امام موسی شکایت
 کرد از حال خود بجهت ابتلا بجمالت و صاحب وزارت هر دو می شد
 حضرت فرمود با علی ان یقیه نعال اولیا و مع اولیاء الله لیس فیهم عن اولیاءه و ان
 منهم با علی و فی البحار عن کتاب حقوق المؤمنین لابی علی بن طاهر قال اسناد
 علی بن یفطین مولای الکاظم ترک عمل السلطان فلم یأذن له و قال لا تفعل فان
 کتابک انما و لاخوانک بک عزاد عسی ان یجلبسه بک کسرا و یکسرک نائره
 الخالفین عن اولیاءه با علی کفارة اعمالکم الاحسان الی اخوانکم اصغیر لی واحد
 و اصغیر لک ثلثا اصغیر لی ان لا تلحق احدا من اولیائنا الا فضاحت حاجبه و
 اگر من و اصغیر لک ان لا یظلمک سفف السجین ابدا و لا یأذک حد سبف ابدا
 و لا یخذلک فقر ینک ابدا با علی من من مؤمننا فبا سه مذ و بالقیه ثقی

و بابت د علامه مجلسی در مجاد از کتاب عبود المجرات روایت کرده که وقتی
 ابراهیم جمال که یکی از شیعیان بوده خواست خدمت علی بن یقطین و رسید چون ابراهیم
 ساریان بود و علی بن یقطین وزیر بود و بحسب ظاهر شان ابراهیم بنود که بر علی وارد
 شود لهذا او را راه نداد اتفاقا در همان سال علی بن یقطین بیخ مشیت شد در مدینه
 خواست خدمت حضرت موسی بن جعفر را شرفیاب شود حضرت او را راه نداد و روز
 دهم بیرون خانه علی الحنفی را ملاقات نمود عرصه داشت ای سید من تقصیر من
 چه بود که مرا راه ندادید فرمود بجهت آنکه راه ندادی برادرش ابراهیم جمال را و
 حق نعم ابا فرموده از اینکه سعی ترا قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم ترا عفو نماید
 علی گفت گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در
 مدینه ام او در کوفه است فرمود هرگاه شب داخل شود نه بارو به بیع بدو
 آنکه کسی از اصحاب و علمای آنوقت قصد و در آنجا شری زین کرده خواهی دید آن
 شتر را سوار میشوی و بکوفه میری علی شب بیع رفت و همان شتر را سوار شد
 بانکه رباتی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوا با بند و در را گویید ابراهیم
 گفت بگفت گفت علی بن یقطین هشتم ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من

چه میکند فرمود بیرون بیا که امر من خطیم است و قسم داد او را که اذن دخول
 دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم اتفاقا مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید
 مگر آنکه تو از من بگذری گفت غفر الله لك پس علی بن یقطین صورت خود را بر
 خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پاری صورت من گذارد و صورت مرا زبانی
 حرف جمال ابراهیم اشاع نمود علی او را قسم داد که خبیر کند پس ابراهیم پاری صورت
 علی گذاشت و رخ او را بر پای خود مالید و علی گفت اللهم اشهد خدا یا شاهد
 باش پس بیرون آمد و سوار شد و همان شب علی بن یقطین بر پشت و شتر را بر در خانه
 موسی بن جعفر خوابانید انوقت حضرت او را اذن داد بر آنخاب وارد شد حضرت
 از او قبول فرمود از ملا خطه این حدیث معلوم میشود که حقوق اخوان بجهت انوار است
 و در عهد اسلام بنی امی کاهلی گذاشت گفت علی بن یقطین اند و جمال او با حضرت کاظم است
عبار من موسی الساباطی از تفهات اصحاب حضرت صادق و کاظم است و او
 اگر چه فطی است لکن ثقه و معتمد است و علماء فرموده اند او و برادرانش نفس و صباح
 ثقتند در روایت و از حضرت امام موسی روایت است که من از پروردگار
 خود خواستم که عمار را بمن بخشد خدا او را هم فرمود به من

عمار بن یاسر عقی مالبون حلیف بنی مخزوم مکنی بای بظان یکی از ازدگان اریجه
 و از بزرگان اصحاب رسول بود و از اصفیاء اصحاب اهل بیت بود و از معجزین بود
 و از مهاجرین همیشه از نماز گذاردگان بود و قبله و حاضر شدن کان در پیش و مثل
 دیگر است و اختیاب و پدرش عمار و مادرش سمیه و برادرش عبدالله در مبدأ اسلام
 اسلام آوردند و مشرکین فریشت ایشانرا عذابهای سخت عودند حضرت رسول
 هرگاه برایشان می کند شت ایشانرا تسلی میداد و امرشیکبائی می فرمود و میفرمود
صَبْرًا يَا آلِ بَابِ فَإِنَّ مَوْعِدَ كُمْ لِيَوْمَ يَكْفِتُ خُدا بِأَسْرَارِ و از پدر این
 عبدالبر روایت کرده که کفار فریشت یاسر و سمیه و سران ایشان عمار و عبدالله را
 با بلال و خباب و صهیب می کردند و ایشانرا از زخماهای آهنین برهن می کردند و بجهنمی
 مکه در افتاب ایشانرا نگاه میداشتند بخوبی که حواریت افتاب و آهن بدن ایشانرا
 می نخت و دماغ ایشانرا می جوش می آورد طافت ایشان عام می شد با ایشان می گفتند
 اگر اسوده کی میخواهید کف بگوئید و سبب بنی نمائید ایشانرا علاج نقیضه اظهار کردند
 انوقت قوم ایشان آمدند و بساطهای از پوسه آوردند که در آن آب بود ایشانرا
 در میان آن آبها افکندند و چهار جانب آن ها را گرفتند و بمنزل بودند و فقیر گویند

که قوم یاسر و عمار بنی مخزومند چه آنکه با سر خطائی و ان علس بن مذبح است و با
 برادر خود حارث و مالک بجهنم طلب برادر دیگر خود از بنی عکله آمدند و یاسر در مکه ماند
 و دو برادرش برگشتند بنی و یاسر حلیف ابو خدیجه بن المغیره الخزومی کوبیده و سمیه
 کشته او را نزد ویج کرد عمار مؤلف شد ابو خدیجه او را ازاد کرد و لاجرم ولاد عمار برای
 بنی مخزوم شد و بجهنم همین حلف و ولاد بود که عثمان عمار را نزد که قتل پیدا کرد و
 ضلعتش شکست بنی مخزوم اجتماع کردند و گفتند و الله اگر عمار عمره مالحد برانجام
 نخواهد کشت مگر عثمانرا و با الجملة کفار فریشت عمار و سمیه را هر دو را شهید کردند و این
 فضیلت از برای عمار است که خودش و پدر و مادرش در راه اسلام شهید شوند
 و سمیه مادر عمار از زخماهای خنجر است و تا صلات بود و صد مات بسیار در اسلام
 احرام او بجهنم او را شتم و سب بسیار نمود و حربه بر او زد و او را شقه نمود و او را
 زنی است که در اسلام شهید شده و فی الخبر انه قال عمار للنبی ص رسول الله بلغ العذل
 من امی کل مبلغ فقال یا ابالبظان اللهم لا تغضب احدا من آل یاسر بالنار و اما
 عمار نقل است که مشرکین فریشت او را در میان الش افکندند رسول اکرم فرمود بانان
 کوفی بود او سلما علی عمار کما کنتم ردوا و سلما علی ابراهیم الش او را اسب نکرد و حمل

جهاد با این گروه پس گفت ای مردم این دایه که با معویه است ان دایه است که پدر
او دلدریان مشرکان در بدر و حنین و احد در مقابل رسول خدا ^{سید} است
و امروز نوبت چهارم است و مرا امروز بکشند و چون کشته شوم مرا با جایی
و لباس در کور کنند و زنها را باید که مدد امیرالمومنین ^ع بکنند که فریادی
بنامت شهنشاه او رستگارند پس گفت انا اول من یخصم یوم البقیه بین
بدی الله و فی روايه فانی فاصم اول کسبکله فاصمه کند در روز بنامت
پیش خدای تعالی من باشم و معویه در پیش اید و عمار رجز میخواند

نحن من بناکم علی نوریله فالیوم نفس بکم علی ما ولیه ضربا یزید الهم عن معیله
و بن هل الخلیل عن خلیله پس او از دادای اهل شام این هفت منمونا کل الهویه
فانا علی الحق و انتم علی الباطل ای اهل شام اگر بگریزید شما ما را هر یک عام
ما بر حقیقت و شما بر باطل و عمار دایه بر روزه بودی و همه شب نماز کردی بدین سبب
ضعیف شد بود این حوی جمله برد با سواران بسیار بر عمار و طغنها و آوردند
عمار بیکه سزا داشت بحدت امیرالمومنین ^ع ای سر و عا سن او جمله خالت او
سده بود الباقا اسب حاضر نبود شربت حاضر کردند باز خورد مکر

خواست

از جراحت

از جراحت لعین بن حوی که برآورده بود بیرون آمد و گویند که سه بار گفت الله
اکبر رسول ^ع مرا خبر کرد که امروز که مرا بکشند بر سر من خطمی میباشند و شمشیر
و خرمای حورده باشم و گفت اشهد ان لا اله الا الله فمنهم من فضی بحبه و منهم
من سخط و حبان یحق تسلیم کرد امیرالمومنین ^ع رسید و عمار را کشته یافت
در میان خاك و خون غلطان گفت انا لله وانا الیه راجعون الخ

عمار بن زباده الانصاری الاشعری گویند در یوم احد چهارده جراحت
یافت و رسول خدا را از قدم خود رساده ساخت و آوردی بر پای پیغمبر نهاد و جان بداد
عمرو بن الجوح الانصاری از بزرگان انصاری است در عقبه و بدر حاضر شد
و در احد شهید گشت او را با برادرش و حبابش عبد الله بن خوام بدرجا بر
انصاری بیک قبر سپردند گویند او مردی اعرج بوده و انگاه که بغزو بیرون
می شد روی بقبله کرد و گفت اللهم ارزقنی الشهاده و لا تؤدنی الی اهلی خائبا
عمرو بن جریث معروف باین نام چند نفرند لکن مشهور از ایشان دو
نفر است یکی آنکه در سلاک اصحاب امیرالمومنین ^ع بود و لکن از دشمنان خدا
و منافقین اصحاب و سخن لعن بوده و او در وقت وفات رسول ^ع دوازده ساله

نور

بوده و در کوفه سکون اختیار کرد و خانه بنا نمود و این عمر هائیکه میثم غار با
 وی فرمود من بکوفتی حساب نه خواهم شد او گمان میکرد که مرادش انشکخانه
 یا بنای در هسایکی او بخند این بود تا رفتی که میثم را بر در خانه او بدید زدند
 آنوقت معنی کلام میثم را فهم نمود و این عمر بنی حریث هائیکه در وقت ورود اهل
 بیت سید الشهدا در مجلس این زیاده حاضر بود و از حضرت زینب شفاعت کرد
 هنگامیکه این زیاده بران خدیره غضب کرد و عمر بن حریث دیگر ابواحمد صبرنی
 اسدی ثقه از اصحاب حضرت صادق است و او هائیکه دین خود را بران
 حضرت عرضه کرد و بخایند خود را ذکر نموده حضرت فرمود یا عمر و هذا واسه
 دینی و دین ابائی الذین یذین الله فی السر و العلانیه

عمر بن حنی خراعی از خواریین امیر المومنین و از کسانی است که با حضرت
 رجوع کردند و در جنگ جمل و صفین و نهروان ملازم و کاتب امیر المومنین بود
 و در کوفه سکون داشت در زمان معویه و حکومت زیاد بن اسیم در کوفه از کوفه
 بموصل گریخت و در بین راه دو نفر را که یکی زین بکر و دیگری کور دست بریدن
 ایشان مال را ایشان شفا یافتند و اسلام آورده دنبال او را گرفتند نزدیک

کوفه عمر بن حنی در کوفه
 دار بر سر پشته خندان نشست
 و او را نه در خیمه بزرگ

محضین سواران بختجوی او اطفالند عمر و در غاری در آمد و خود را سپهان نمود از
 نضاماری او را بگرفتند و شهید کردند و امیر المومنین خبر از عاقبت او داده بود چو
 سواران بطلب او در غار شدند او را مرده یافتند دست بھر کجایی بدن او زدند
 کوشش بدش از اسبب زهر مثلاً شئی گشت احزان سر او را گرفتند و بتوز
 معویه بردند معویه انس را بر پاره کرد و این اول سری بود که در اسلام بر پاره
 زده شد و در کاغذ بکه جناب امام حسین در جواب کاغذ معویه مرقوم
 فرموده بود و در آن شرحی از عذر و مکر و ظلم معویه و نقض عهد او نگاشته
 در جمله مرقوم فرموده اولست فائل عمر بن الحنفی صاحب رسول الله الصالح
 الذی ابلته العباد فخل جسمه و اصف لونه بعد ما امنه و اعطینته من عهده
 و مواثقه ما لواء عطشه طائراً اتول البیت من داس الجبل ثم قلته جواء علی ربک و استخفا فابذلک
عمر بن العاص بن وائل از کتاب بیع الابرار زحشری نقل است که نافعیه که
 مادر عمر و عاص باشد کثیرت مردی بود از قبیله غز و او را اسیر کردند و عبد الله
 بن جند عان او را بخرید و آزاد نمود چه بسیار زنا کار بود پس ابولهب و امیه بن خلف
 و هشام بن المعنزه و ابوسفیان و عاص بن وائل مسمی در طحس واحد ماب و زنا کردند

داوید را بخت شد انگاه که بار بگذاشت اجماعت هر يك او را فرزند خود میدانستند
و در عواید بر بودند و در پایان کار گفتند هر کما نایفه اختیار کند پدر او باشد تا
عاص را اختیار کرد با وی گفتند فرزندی نریزید و سفيان شبیه تراست چو عاص را
اختیار کردی گفت ابو سفيان مردی بخیل است و عاص نفقه بگور زد و ده و از
اچاست که یکی از آل هاشم در حق عمر گفت ابو سفيان لا شک فی بدت
لنا فیک منه بینات الدلائل فقاخربه اما فخرت ولا کن نقاخرا بالعاص العجین
بن وائل با این تراد و نسب عجیب باشد که دشمن ترین خلق باشد با رسول خدا و علی
مرضی (ع) با علی کی شود خفت دوست و فضیله انداد او و مبارزت او
در صفین و کشف عورت کردن وی و حمله او در رفع محاصف و فضیله حکیم او
هر يك در جای خود شرح رفته و او و پسر همدیگر خون بدل
نازنین حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰه والسلام نمودند

عمر بن عبد الله بن علی الهذلی ابو اسحق سبعی هاشمکه شیخ مفید در
اختصاص نقل کرده که چهل سال نماز صبح را برضو نماز خفتن گذاشت و در
هر شب یکجمله قرآن میخواند و بعد از آن در زمان او بنمود و او ثواب داد و در حدیث

نزد خاص و عام نبود و از ثقات علی بن الحسین بود و متولد شده شده بود در
شب شهادت امیر المومنین (ع) و بود سال عمر کرده و از قبیله همدان بود
عمر بن عثمان نخوی فارس بصیری از علمای زمان حضرت موسی بن جعفر است
و او همان سبویه معروف است و او شاگرد خلیل بن وعلی بن عمرو و یونس و
واخفش الکراست و کتاب او موسوم به الکتاب معروف است و جاحظ تشبیه را
برای محمد بن عبد الملك زیات هدی به برد و مباحثه سبویه با کانی معروف است
و مضیده زینب و پسر در میان آن فضیله است در مسئله وفات کرد

عمر بن قیس الشرفی هاشمکه با پسر عیش در قم بنی معانی خدمت امام
حسین (ع) رسیدند پسر عیش از حضرت پرسید که این سپاهیکه در محاسن شریف
شما است از خطاب است یا از خود موسی فرمود خطاب است و سفیدی موی
نسبی مایی هاشم سرعت و عجلت میکند بیشتر از مردم دیگر پس فرمود ای ابا عبد
الله بجهت حضرت من هر چه و عذر آوردند که ما صاحب عیال و پاشیم و تجارت
داریم و اموال و امانات مردم نزد ما است میترسیم که ضایع شود حضرت ایشان
فرمود الحال که چنین است از این سرزمین بروید که مبادا سپاهی ما را به بپایند

با واعیه مارا بشنود که هر که بشنود صحیح مارا پایه بید سباهی مارا واجب
 صحیح ما نماید حق است بر خدا که او را بصورت با لش هبتم آنکند
عمر بن ابی سلمه پیرام سلمه و ریب رسول خدا و از رجال امیرالمؤمنین است
 از جانب الخفث والی بحرین بود و امیرالمؤمنین در زمان حرکت بصفین مکتوب
 با نوشت و او را از بحرین طلب داشت و نعمان بن زرقی را بجای او گذاشت و
 آن مکتوب مدح او فرموده بحسن ولایت و اداء امانت و هم نگاشته است و
 مسیر الی ظله اهل الشام و احببت ان تشهد معی فانک من استظهر علی
 جهاد العدو و اقامه عمود الدین انتاد به ثانی و ابوعلی در رجال فرموده که عمر
 در صفین شهید شد و شیخ ما در مستدرک استمطلب را از اغلاط رجال ابوعلی
 گرفته و از تقریب این خبر نقل کرده که وفات او در سال هشتاد و سه بوده و فضائی
 از او نقل کرده که دلالت می کند بر بودن او بعد از امیرالمؤمنین (ع) که از جمله عرصه دلائل
 امانت است و عیاش است کتاب سلیم بن قیس را بر او در محضر حضرت علی بن الحسین
 علیهما السلام در باب الخفث (ع)

عمر بن حنظله العجلی الکوفی قرق شهید ثانی او را نوشی فرموده و گفته اگر چه

علماء مرجع و بعد از آن چیزی تقریر نموده اند لکن محقق شده وثافت او از محل دیگر و عمر
 یب فی اوایل ابی اوقات الصلوة مسند عن یزید بن خلیفه قال قلت لابی عبد الله ان
 عمر بن حنظله انا ناعتک بوقت فقال انما لا یکنب علینا

عمر بن الخطاب عدوی در بیست و دوم حمید الاخره سنه سیزده بعد از وفات
 ابوبکر بنا برود صحبت او بخلافت رسید و ده سال و شش ماه و چهار شب خلا
 کرد و مقتل او بنا بر مشهور مرد و زوجه و ششصد و ششصد و ششصد و ششصد
 مدست فرزند غلام معرق بن شعبه معروف بابو لؤلؤه واقع شد بخونکه در دفاع
 الا بام ذکر کردم پس خارقه او را برداشته و در مردن در جنب ابوبکر دفن
 نمودند و مدت عمر عمر موافق بود با عمر ابوبکر و او اول کسی است که نام خود را
 امیرالمؤمنین نهاد و اول کسی که او را باین نام بر می داشتند ابو موسی اشعری بود
عمر بن سعد بن ابی وقاص مدبرش از صحابه و اصحاب شوری و متخلفین از امیرالمؤمنین
 و کبار رجال عصر خود بوده در نسب او کلامی است مشهور که علای نسب مغرب شده اند
 معودی در مروج الذهب نقل کرده از محمد بن حریب الطبری که چون معاویه حج کرد و
 طواف نمود سعد ابوی در حال طواف بود چون و اعث یافت مسرعا بجای آمد و

الذوه شافت و سعد را با خوشن بر سر خود بستاند و اعیان با الله است
و انتقام الخراب منقول شد سعد خود را در مرکز و گفت مرا بر سر خود نشاندی آن
سأه شروع کردی در صفت علی سوگند با خدای که اگر در من کفایت از حاصل علی بود
دو سر بود نزد من از آنچه افتاب بر او تابیده و الله هر چه را مادی پیغمبر و دانی
فرزندان چون فرزندان علی احسان بود من از آنچه افتاب بر او تابیده و الله اگر من
چیزی بودم که پیغمبر در حق من در روز خیر می نمود لَا عِطَاءَ الْوَاثِقَةِ عِطَاءَ حِلِّ الْحَبِيبِ
در سوره و محبت الله و رسوله گرامی و فرارس یافت الله علی بن ابی طالب محبوب بود نزد من از
آنچه مهر بر او تابیده و الله اگر چیزی بود که رسول خدای در عزای بزرگ در حق من می نمود
الا رضی ان تكون من غزاة هرون من موسى الا انه لا يني بعدی احسان بود نزد من از آنچه
شمس بر او طلوع کرده و سوگند با خدای که دیگر در خانه نود اهل نژاد نازیده ام پس
معهودی بروایت دیگر نقل کرده که سعد چون این سخن بگفت و خواست که بپا شود معاد
مادی از خود در ها که برای او و گفت من این نا جوابی نمی گفتم بشنوی تاکنون نزد من
نیم نژاد امروز بودی پس چرا پارس نکردی و از بعثت نفاع و در زیدی چه اگر
من می شنیدم از پیغمبر آنچه را که تو شنیدی هر آنکه خادم علی بودم تا نازیده بودم

پس سعد گفت و الله که احق من بموضع تو یعنی بخلافت معبره گفت ابای کنند
بر تو بنوعی و سعد چنانچه میگویند فرزند مردی از بنی عذره بوده پس مسعود
اشعاری از سپید چری نقل میکند در مصیبت علی و مدح امت اعداد او و حوام
و ادکی سعد و از اینها معلوم شود که عمر سعد حرام زادگی را از والد منافق خود
بمهرات هبازت کرده و الجمله عمر بن سعد در روز غلثور اسی و هفت ساله بود
و در سنه شصت و شش هجری بدست کلبان ابو عره با بر خنجر کشته شد
و سر او در مجلس آوردند نزد پسرش حفص گذاشتند مختار بر سپید این برای
شناسی گفت اری زندگانی پس از او کواد این مختار فرمود تا سر او را بر کند
و گفت عمر مجابی حسین و این مجابی علی بن الحسین نه که اگر سر ربع قریش را بکنیم به
حاجی بک انعمه از اناهل حسین نشود و نفرین امام حسین که فرمود سلطه الله
علیک من بد بحک ففرا مثلک مسیجاب شد چه و برادر خانه خود با کمال
امن به بخت مذلت روانه در کات جهیم کردند و از تقرب ابن حجر مقبول شد
در ترجمه ابن سعد گفت عمر بن سعد بن ابی وقاص المدنی مزیل الکوفه صدوق
لکن مقته الناس لکونه امیر علی الجیش الذین قتلوا الحسین من الثانیة فله الخمار

سنه خمس و سنین او بعد ما و ده من ذکوه فی الصحابه نقل حرم بن معین بانه
ولد يوم مات فيه عمر بن الخطاب خلی فحی است که ابن سعد قائل امام حسین (ع) را
از طایفه ناعین با حسن شمر و خدیج بن عوف و او را صادق اللهجة شمرن برای نقل
احکام از او نمودن زهی شریعت و ملت زهی طریقت و کیش

عمر بن سحبه کندی کوفی هاشمکه از زاده نقل شده که گفت دینی من و عبد
الواحد بن مختار و عمر بن شجره در خدمت حضرت صادق (ع) بودیم و شما گفتیم او را و خدیج
از روح او و دوستی او با برادران دینی خود نقل کردیم حضرت فرمود می بینم شما را که
مردم را خوب میشناسید من بیک لحظه کسی را نمی شناسم این مرد از خبیث
ترین مردم با آنکه فرمود از بدترین مردم است

عمر بن عبد العزیز مریدان اصحاب هاشمکه مریدت بر جمل و او را مخلصه گفته اند و
هم گفته اند مریدی المناکر

عمر بن علی بن ابیطالب (ع) کنیه اش ابو القاسم مادرش صهباست و با شرف
توانم بدینا دهند و انجاء بفساحت زبان و سماحت طبع معروف بود و دینی
در سال فط و غلا سفری کرد و روزی در فیله بن عدی فرود آمد مردم فیله را

پسر عمر بن مختار است و در بدین
وقت حضرت پسرید این
بیت گفت عمر بن سحبه

بکسوه و نفقه شاه ساحت و زاد خویش را در عطاء ایشان بر داشت و چون از
میان ایشان کوچ فرمود سحابی مرا کم کشت و با دین سخت بیارید فقالوا هذا بركة
الناس حلالاً و مباحلاً گفتند اینم و محبته ترا از من دمان است چه در فرود شدن
و چه در کوچ دادن و او آخر کسی است از پسران امیر المومنین (ع) که وفات کرده
بعد از وفات او سالم بن غنم که از و طایفه خاران اوست او را مرثیه گفته
صلی الله علی فی رخصی من **نقل** الرضی علیا خبر من نقل گفت اگر هم کفایت اکثر هم
علما و ابرکهم حلالاً و مباحلاً و در ایام صفین که ما بین امیر المومنین (ع) و معاویه امیر سال
رسل و اتفاق کتب بود معاویه در یکی از کاغذهای خود نوشت **هانا** بن سید
که نواز بهر ابو بکر و عمر و عثمان طلب رحمت میکنی و این از دو وجه بیرون نتواند
بود یا این سخن از در نفیته میگوید و بیم داری که اگر از ایشان بهزاری جوی آن
مردم که در سر تو جمع شده اند بپراکنده شوند و اگر نه این دعوت بر باطل می
کنی و دروغ میرانی پس به تحقیق که از بعضی از خواص نوین رسیده که در
خلوات با شیعیان خود می گوئی که من سهرن از پسران خود را ابو بکر و عمر و
عثمان نام نهادم که گاهی که از من شنود که از بهر ایشان طلب رحمت کنم **فرمان**

خویش را همی یاد کنم نه خلفای خلافت نهاد را پس گفته که در اثبات این معنی چه و
برهان لازم نیست چه آنکه ما بچشم خود دیدیم زمانیکه خلافت با او بکر رسید فاطمه
را سوار کردی و دست حسن و حسین را بکمرش و بوعام مهاجر را انصار عبود را بنی
و استمداد کردی و هیچکس احباب تو نبود الا سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر و
لوگنت محفلا لا حایوک و مساعدت و نفروک و لکن ادعیت باطلا و لا یفرون
به آن مولف این کتاب شریعت عباس بن علی علیه السلام که چون رشت کلام بدینجا
منتهی شد شایسته باشد که من در اینجا مفصلی از کلام ذکر کنیم بدانکه سر امیر المومنین
با اصحاب خویش مثل پیش رسول خدا بود با اصحاب خود پس هم چنانکه در
میان صحابه منافق پیا بود و رسول خدا مثلی بود عباس است ایشان و پیوسته
از ایشان از پیش میزد و گاه نا ملاجاث از ایشان می شنید چنانچه خزان محمد
مطو است مذکور ایشان همچنان در میان اصحاب امیر المومنین را منافق و معاند پند
بود و از ایشان از پنهان کشید و کلام امیر المومنین علواست لشکایت از ایشان
و تا آنکه از انبهای ایشان و کسیکه تا مل کند سر سیر نبویه را با اصحاب خود
و سر علویه در میان اصحاب خود انمطلب براد واضح خواهد شد و کسیکه

شرح انمطلب را بخواند رجوع کند بکلام ابن ابی الحدید در شرح کلام امیر المومنین
و الله ما معونه یا دعی منی و لکنه یفخر و یعذر آن و چون این معلوم شد پس بدانکه اکثر
صحابه امیر المومنین را بران بودند که او خلیفه چهارم است و بر بیعت برادر چون
بیعت برادر بکر و عمر است و آنکه حضرت پسر ایشان برود و اگر بداند
که انجباب مخالفت میکند با ایشان برادر خروج کردنی چنانچه انحضرت مانع شد از غار
نرا و یح فریاد برادریدند که نهانا عن سنه عمر یعنی علی باز داشت اما از سنه عمر که
بجاعت گذاردن نافله ماه رمضان باشد و غوغا نمودند امیر المومنین را از روی
لا علاجی فرمود برود و چنانچه سابقا کردید بکنید و رفتن منافقان با انحضرت
بجک معویه مثل رفتن منافقان صحابه بود در کتاب پیغمبر بجنک مشرکان و
خطبهای امیر المومنین را در این باب کواه عدل است روزی بانی هاشم و خواص
شعبه خود فرمود لقد علمت الولاة قبلی اعمالا خالفوا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله
لخلافة فاضین العهد و مفرقین لشکله و لو حملت الناس علی راکها و حولها
الی مواضعها ولی ما کانت فی عهد رسول الله را انفرق عن جندی حتی ابفی و حدی
ادنی فلیل من شعبی الدین عرفوا فضلی و فرض اما منی من کتاب الله عز ذکوه و سنده

رسول الله صلى الله عليه وسلم امرهم لو امرت بغير الله الى الموضع الذي وصفه فيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم وردت في ذلك الى امرته فاعلمه وردت صاع رسول الله صلى الله عليه وسلم كما كان و^{مضيف}
قطايع اقطعها رسول الله صلى الله عليه وسلم لا فوام لم غنص لهم ولم تنقذ وردت دامر ضعيف الى ورد
وهد منها من السجد وردت فضايا من الجور فضايا بها ونزعت رجال بعرج حتى ورد^{بناخت}
الى ازواجهم واستقبلت من الحكم في العروج والاحكام و سببت زراى بنى ثعلب
ورودت فافهم من ارض خيبر و محوث دواين العطاء واعطيت كما كان يعطى
رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطى بالسوية ولم يجعلها دولة بين الاعتياء والقيث المساحة
وسويت بين الناس وانفذت خمس الرسول كما اقول الله عز وجل وفرضه وردت
مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ما كان عليه وسددت ما فتح فيه من الابواب وفتح ما سد منه
وحرمت المسح على الخفين وحددت على النبيذ وامر باحلال المسقيين وامر
بالكبير على الجواز خمس بركات والزمت الناس الجهم بسم الله الرحمن الرحيم واخر
من ادخل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد ممن كان رسول الله اخوجه وادخلت من
اخرج بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ممن كان رسول الله ادخله وحمله الناس على حكم القرآن
وعلى الطلاق على السنة واخذت الصدقات على اصنافها وحدودها وردت

الوضوء والغسل والصلوة الى موافقتها وشرابها ومواسنها وردت اهل
لجوان الى مواضعهم وردت عبا با فارس وسائر الامم الى كتاب الله وسنة
نبيه اذ المنفوا عنى الى وشيخ منجى فاضل حسن بن على طري در كاهل هاء
كه نيام هاء الدين محمد بن صاحب ديوان جوهرى نوشته فرموده كه فاضل شريح و
الوحيده سلمانى و مسروفي و ابوداود كه از لشكر امير المؤمنين صلى الله عليه وسلم بودند در
جند موضع گفتند اگر برسيرت شنيخت با ما مباركتي ما بر نو عصيان كنيم و سرور
خدايان او كرد و معويه را محض غود بر جرب او و الوحيده سلمانى باورد كرد
حكم امهات اولادها و اگر اعراض كردى لعيان ديكر سر شعب داشتند امير
المؤمنين صلى الله عليه وسلم خاموش شد و هرگز پيش لشكر خود اظهار مدد خود و برائت
از افعال و بد عتهاي ایشان سواى سنى كردن الا پيش خواص شعبه و اهل بيت
رسول صلى الله عليه وسلم و غير مردان قول او را در بعض چيزها كه خلاف راى و فعل عمر بودي
در كردن و يكذب او غودندى ما روزى بر من رفت و گفتم منم قوم انى الكذب
فعلى من الكذب اعلى الله فانا اول من عبده ام على رسول الله فانا اول من امن به و صدقه
كمان بودند قوم كه من دروغ ميگويم پس بگويد منم دروغ را ابا بختا منم

و حال آنکه منم اول کسیکه او را عبادت کرد با مدد و غور رسول بدم و حال
 آنکه منم اول کسیکه با و ایمان آورد و ما عا حاسوسان در کار بودیدی و از
 او شخص احوال شنیدی که ندیدی تا باشد که کلمه بروی بگویند و او را بدین بهانه بکشند
 انتی فقیر گوید بهین ملاحظه بود عمر و عاصی معاویه را دستور العمل داد که در
 مکانی خود با امیر المومنین (ع) فصلی در فخل ابو بکر و عثمان رقم کن چو غلی ایشا
 را غاصب حق خویش دانند و ایشان را عاصی و کناه کار میدانند بعد نباشد که
 در قضیعت عقیدت ایشان و ظلم و طغیان ایشان چیزی رقم کند انگاه مکتوب
 او را بر فساد مذهب او محبت کنیم و بر مردم شام و صنادید فیابل عرکین عرضه
 داریم و غامت عرب با برادر بخواهیم و بگردن از زو سوار شویم لاجرم معاویه
 از این معوله در مکانی خود مکرر نوشت و هم ابو جهم و ابو در را بر سر داشت
 بنزد انحضرت فرستاد و از حمله پشامهای او آن بود که من حاسوسانی داریم
 که ملازم خدمت تو دارند لکن جسیم ایشان نزد تو و دل ایشان با من است
 مواخبر دادند که در اینچنین چون نام ابو بکر و عمر مذکور شود بایشان رحمت کنی
 و چون نام عثمان گفته آید نه رحمت فرستی نه لعنت کنی و انگاه که مجلس از بیکانه

برداخته کرده و جز خاصان خبیثه و شیعیان ضاله فکس نماند از ابو بکر و عمر بنی و ابی جهم
 و برایشان لعن و سنی و کوفی و صبی و خلفه رسول و خداوند طاعت را بر بند کافتند
 و اجب است که در قرآن مجید در سوره بایه الر رسول بلغ ما اتول البک مخصوص فرموده
 و نیز کوفی که رسول خدا مرا با خود چنان دانست که هر دو را با موسی و بنی مین
 رسیده که بر من سخن خطبه فرات گفتی از آن پیش که فرود شوی کوفی و الله انی
 لا ولی الناس و ما رکت مظلوما منذ قبض رسول الله (ص) و بالجملة پیام و نامه های
 معاویه برای امیر المومنین (ع) و جوابهای انحضرت معروف و مشهور و در رد فائز
 مسطور است این ابی الحدید مکتوب که مرا عجب می آید از دواهی روزگار که معاویه را
 با امیر المومنین مفارقت و مماثل آورد تا چون همانند با هم خطبه میگویند و
 بار سال مکانی مغالبه جویند کارش رسول خدا حاضری بود و ناظر می گشت که
 دولت اسلام را که با آن رحمت بفرماید آورد و آن همه رنج و تعب که از جهال عرب
 برخاسته نهاد و سالهای مدار بیکم بکس ندید و حکم شمشیر دشمنان از بیخ و بن بر
 انداخت و حوزه ملک دولت را برای کافی از شر عادی صافی ساخت تا بدینجا کشید
 که ابو سفیان در ایام عثمان بای رفر جناب جهم گفت و گفت با اعمار و ان لا

الذي اجلده ناعله بالسيف امس في يد غلامنا اليوم يلعبون به يعني اي حجرة فعل
 يتيقن ان نظاره كنى سلطنتي راكه دي باشميش برسان درم داديم امروز كودكان
 ما بدان مازي كند و از اين روي بدان روي همي امكند و هم چنان روزگار و زان
 كار يتيقن گرفت تا بدانجا آمد كه معويه با علي طرفين بناوي گرفت و زبان بنفاخر كشد
 انگاه اين اشعار را بمنش ذكر مي كند اذ اعتر الطاف بالجل ماس و قرح قش
 بالنهاهه باقل فقال السها للشمس خفيته وقال الدج للصبح لونك حائل
 و فاحوت الارض السما سفاهه و كاثرت الشهب الحصاد الجاذل
 فباموت زران الجوه ذميمة و بانقر جدي ان دهرك حادل
 و سايه باشد كه من غم كتم كلام و درسا بتمام بكلام امام همام امير المومنين ع
 قال صلى الله عليه كنه في ايام رسول الله كنه من رسول الله ينظر الي الناس كما
 ينظر الي الكواكب في افق السماء ثم غصن الدهر مني ففرق بي فلان و فلان ثم فرقت
 بحسنة امثلهم فمان فقلت واذ فرأه ثم لم يرض الدهر لي بذلك حتى اردتني فخلعتني
 نظير الابن هند و ابن النابغة لقد اسدنت الفصال حتى الفرعى
عمر الاشرف بن علي بن الحسن بن علي بن اسطالب ر اذ قلنا و ناعين و جليل

مراد از خشم طلحه و زبير و
 و عبد الرحمن بن عوف و
 همان است كه در ثور
 ايشان انتاب نمود
 سینه
 اين كلمه شراست يعني برقص
 و نمرع در آمدند بچيزان
 حتى كه كار ايشان شد

القدر و صاحب و ربح و والي صدقات سنج و امير المومنين ر بوده و از ابوالامانه
 بن سهل بن حنيف روايت كرده
عمر بن محمد بن سليم معروف بابن جباب هاشميه نزد سيف الدوله رفت سيف الدوله
 او را مقرب گردايد و از خصصين خود فرار داد و او روي حفظه و عارف رجال
 عامه و خاصه بوده و كني بنظير كرده و شيخ او را توشيق فرموده
عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذنه بنضم هره و نوح دال و نديم ياد برنون از
 بني سعد بن ثعلبه بن غنم بن مالك اذ احفاد معد بن عدنان است و او شيخ اصحابنا
 البصريين و وجه ايشان است و روايت كرده از حضرت صادق ر بكا به خود و
 شيخ كشي نقل كرده كه او از اهل كوفه بود و از مهدي عباسي فرار كرد بناحيه بن و در
 بن و فاش كرده و از اين جهت است كه از حضرت صادق ر بيار روايت نكرده
عمر بن يزيد كوفي تباع سايه جليل القدر از اصحاب حضرت صادق و كاظم ر
 است و او از كافي است كه هر سال فرموده مي كرد يعني از كوفه عد بنه ميرفت و حضرت
 امام ر مشرف ميشد و حضرت صادق ر با فرموده كه اي پيرك من و الله نواز اهل بيت ميباشي
عمران بن الحسين فضل بن سادان فرموده كه او از كافي است كه رجوع كردند بامير المومنين ع

عمران بن عبد الله قمی دیوبندیش علی بن محمد و از اجداد اهل قم و از دوستان حضرت عثمان
و از محبوسین آنحضرت بوده اند و حضرت ابانرا خیلی دوست میداشت و هر وقت بران
حضرت عذبنه وارد میشدند از ایشان تغفل میفرموده و احوال اهل بیت و اقوام و جوانان
و بستگان آنها را می پرسیده و وقتی عمران بر حضرت صادق وارد شد انجاب از
آنحضرت از او احوال پرسید و فرمود و با او بگوئی و بشاشت فرمود چون برخواست
برود حماد باب از آنحضرت پرسید که کیست این شخص که این نحو با او بنگوئی
که دیدی فرمود این اهل بیت نجاست یعنی اهل قم که اراده میکنند ابانرا اجباری
از جباره مکرانکه در هم می شکنند خدا او را و این عمران هالانکه حضرت صادق
از او خواسته بود که چند خیمه برای آنحضرت درست کند او درست کرد او مردی
صنی برای انجاب نصب نمود بکچنه زنانه و یک خیمه مردانه و یک خیمه برای قضای
حاجت چون حضرت صادق در با اهل بیت خود وارد شد رسید این خیمه
چپست گفتند عمران بن عبد الله قمی برای شما درست کرده حضرت در اینجا نازل شد
و عمران را طلبید و فرمود این خیمه ها بچند از کاردارانده گفت نذایت شوم که این
های آن از صفت خودم است و من اینها را برای شما بدست خود درست کردم و

و برسم هدیه برای حضرت تو آورده ام و دوست دارم نذایت شوم که قبول فرمائید
و من امانی را که در ستاده بودید برای اینکار رد کردم پس حضرت دست او را گرفت و فرمود
سوال میکنم از خدا که صلوات بفرستد بر محمد و آل محمد و انکه تو از حضرت تو در سینه
رحمت خود در آوردی روزیکه سینه بت باشد جز سینه او و پس عمران مرزبان از او با
اصحاب ابوالحسن الرضا صاحب کتاب است و فی حدیث انجاب عرض میکند که سوال
مکنم شما را از اقم امور نزد من ابان از شصت شتابانم فرمود که گفتم اسم من مکتوب است نزد شما فرمود
عمری علی بن محمد بوفکی شیخ اصحاب ما و ثقة و از اصحاب عسکریست و بوفکی فرمود است از شیخ
عمری حفص بن عمر است که دکیل حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام بوده
عنبسه بن مجار عابد فقی فاضل و حق و ثقة و فاضلی بوده
عبد الله بن مصعب العجلی الکوفی فقی نادمی و واقف بر حضرت صادق است
و در بیان اصحاب از او روایت کرده اند و از عنبسه مرویست که شنیدم از حضرت
صادق علیه السلام که میفرمود شما بیت میکنم بسوی خدا شهادت و فلق و اقطاب خود را
از اهل بیت شماها عذبنه بیاورید و به بیتم شماها و مسرور شوم بشهادت شما
این طاعنه که ظاهر مضمور باشد اذن میداد از برای من تا آنجا که فقی میگردم

وساکن مشد دران وساکن می نمود شما را با خود و خاص می شد برای اد که از
طرف ما مکرر می بود نزد یعنی از اجتماع ما باکی نداشته باشد و خیال نکند که اجتماع
ما سبب از برای خروج بر او و طلب رهاست و اما است شود

علی بن ابی منصور معروف بثلثان مردی فاضل و خیر است و همان کسی است که
حضرت صادق علیه السلام در حق او فرموده که یک دوست داشته باشد که به پند مردی از
اهل بیت را پس نظر کند با او و نیز فرموده باین ابی بصورت اذالردشان
الخبار فی الدینا و خیارة الاخرة فانظر الیه

علی بن جعفر علی هادی معروف باین الرضا از مشایخ اجازة تلکبری رحمه الله است
علی بن دوحه حاجب منصور مردی مسکرم و جلیل الکلام شوکتی در امامت نصیحت کرده
علی بن زین امام زین العابدین علیه السلام می بگوید هیچی اسند عنه فی اوها
مهدی عباسی در سر دگشتی او بود لاجرم از ترس او در کوفه سواری گشت و نسب
خود را از مردم پوشیده بود و لباس سفاتی خود را در آورده بود و سفاتی می کرد
و هیچ کس حق عیال و اولادش او را عشا نداشت و مثل دختر او را برای مردی از سفایان
خواستگاری کردند عیالش گفت اقدام کن تا دختر خود را با او دهیم نو مردی سفایان

و ادب مردی سفایان عیسی جرات نکرد عیال خود بگوید که من از نواده امام
زین العابدین هستم و دختر من خاتم است و گفت و هم شان در میان مرد سفایان
بسیار هر چه زن او بخواه فقر و اعلاس او در این باب امر کرد و او گشت
بود و حقیقت بیان است خود داشت تا از حد کفایت امر خود را خواست بعد
از چیزی دخترش مرد و از آن عصبه راحت شد لکن این اندوه در دلش عاید که
مادامیکه دخترش زنده بود نتوانست خود را با او بشناسد و با او بگوید که ای
نوزدیده نواز فرزندان پیغمبر و خاتم میاشی نه آنکه دختر یک مرد فعله
خود را گمان کنی و ادب مرد و شان خود را نتوانست بفهمد که کی بود و چه جلالت
داشت و بالجمله علی در کوفه وفات کرد و چون چیزی که خرج پنهان او کند
لاجرم پنهان او را وای مهدی عباسی کردند که شاید بحال انها بر می کند و او را
امان خواستند که آن کودک را از اذیت نکند مهدی چون ایشان را دید بگریست
و گفت اطفال کوچک را چه نقص است که من ایشان را پی برسانم آنکه با سلطنت
من معارض بود پدر ایشان بود و اگر او نیز با من مناد غث عداست و بنزد
من مایل مرا کاری با وی بنزد ما چه رسد بگوید که ان پنهان را ببین

لا بد از آنکه
اشبال

چنانچه و ایشانرا بکفالت خود در آورد و بالجمله این عیسی مبلغ بمؤمنان
دارا و عشر سرزد نسبت بحضرت صادق (ع) چنانچه در کافی وارد است لکن ظاهر
است که چنانچه بعضی مشایخ فرموده اند او توبه کرده باشد
عیسی بن سری از اهل قم است لکن ساکن در کرج بغداد شده لهذا او را گو
نیزادی گویند و او همانست که از حضرت صادق (ع) دعائهم اسلام را بر سید حضرت
بیان فرمود برای او شهادت بخوید و ایمان برسول (ص) و اقرار بانچه که رسول
از جانب خدا آورده و در کوه و دلاکت و آخر را ذکر فرمود تا بحضرت مافرمایند
انگاه فرمود میبودند شعبان قبل از انقباب که عند انشد ما نحتاج خود را
از حرام و حلال مکرانچه که میاموختند از مردم یعنی از عامه تا بوقت حضرت
مافرمایند رسید برای ایشان کشتود یعنی در خانه خود را باز کرد که خواهد
داخل شود و بیان کرد برای ایشان و علم اموات ایشانرا پس کردند پیروان
الحضرت بر شیه که مردم میاموختند حلال و حرام را از ایشان با آنکه در سابق
همین مردم میاموختند ایشانرا حلال و حرام و الامر هکذا مکرر و الا رضی لا
تصلح الا با ما و من مات و لم یعرف امام جمعه مات میت جاهلیه و احوج

ما تكون الى هذا اذا بلغت نفسك هذا و اشار بیده الى حلقه فانقطع
من الدینا نقول لقد كنت على رأي حسن
عیسی بن عبدالله سعد اشعری فی نوادر عمران از کسانست که بر حضرت
صادق (ع) و جاهت داشته و انچه را با وی عنایتی عظیم بوده و همانست که
حضرت صادق (ع) میان دیدگان او را بوسید و فرمود توا ما اهل بیت
میباشی و مرا و این است که وقتی عیسی بر الحضر وارد شد حضرت با و وصیت
فرمود بچیزهایی پس عیسی وداع کرد با انخاب و پیرون رفت انخاب خادم
خود را و بنیاد دنبال او و او را برگردانید و دوباره او را و صیبهها فرمود و او
وداع کرد و رفت تا باز الحضر فرستاد و او را طلید و او را وصیت بچیزها
نمود پس فرمود با عیسی بن عبدالله ان الله عز وجل يقول و امر اهلک بالصلو
والمناهل البیت فاذا طابت الثمر من ههنا الى العرفه فصل ست کعبان
ثم و دعه و قبل ما بین عینی عیسی فانصرف
عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب (ع) صاحب جلالت
و علو مقام است و صاحب کتاب معتقد و حضرت صادق (ع) خال او است

چنانچه حضرت باقر علیه السلام خال پدرش است

عبدی بن السفاد ابو موسی القری برادری از حضرت جواد ^ع و صاحب کتاب وصیت است بعضی علما او را ضعیف شمرده اند و لکن اعظم شیوخ بوکالی او اعتماد کرده اند و از آن کتاب نقل نموده اند مانند ثقل الاسلام و سید رضی و سید طاووس **عص** بن قاسم بن ثابت یحلی کوفی ثقة از اصحاب صادق و کاظم ^ع است و او برادرش دیع هر دو پسران خواهر سلیمان بن خالد انطع میباشند و **عص** گفته که وقتی با خالوم سلیمان خدمت حضرت صادق ^ع رسیدیم حضرت از خالوم پرسید که این جوان کیست گفت برخواهم است فرمودی شناسد امر شما را یعنی شجره است عرض کرد بلی فرمود الحمد لله که خداوند او را شیطان فرار نداده پس فرمود اینکاش من باشاها بودم بطائف و شما من من بودید و ضامن می شدیم از برای ایشان یعنی مخالفین که بر ایشان خروج نکنیم هرگز تا بگذرانند که ما هم مجتمع شویم و گذشت فریب بهمین معنی از آنحضرت در عیثه بن مصعب

عبیده بن حصین الغزالی از حقیات عرب است بعد از فتح اسلام آورد و از

موقوفه ثلث کشت و او پدر زن عثمان است و وقتی عمر گفت باین الخطاب و الله لا نعظم بالعدل ولا نعظم الجذل عمر خواست تا او را بکشد برادرزاده او عیینه که از حبسای عمر بود در حق او شفاعت کرد تا نجات یافت

با **العین المعجز**

عمر بن الحارث الکدیری در حکومت عمره عاص در مصر سکون داشت و وقتی شنید که مردی نظایر رسول خدا برانستم فرمود نه او را بکوت و بینی او را در هم شکست نظایر این را و مردی به نزد عمره عاص آورد عمره از عوفه منرا خذ کرده که چرا با معا هدرا کردی گفت معا فاسد که اعهد کرده باشم که بعین را شتم کنند بلکه عهد کردم که او کذا را هم ایشان را در کنار خود عمره بنی او عوفه همان شکست گفت در سفر این در کتاب علی بودم انگاه که بکنار فرات رسید از راه بیست سو پیشد و بایشاد و لشکر در کرد و او بایشادند فقال هذا موضع رو احلهم و مناخ رکابهم و سهرای دماهم عوفه گفت اینوقت شک در علی کردم که از غیب سخن گوید این بود تا انگاه که حسین بن علی شهادت یافت پس رفتم تا موضع مقاتلت ایشان را چنانچه علی فرموده بود هیچ خطائی و خلائی نیافتم پس از آن لغزش استغفار کردم

عناث بن ابراهیم اسدی بصری ساکن کوفه از روایان حضرت صادق و کاظم است
و کتاب **صَوَّب** در حلال و حرام دارد گفته اند که او بصری است و اوست که حدیث
طائرا وضع کرده از برای مهدی عباسی بجهت آنکه او کبر و بزرگواری

عناث بن محبوب از روایان او است شام بشود که عای مذکور بوده و شیخ فرموده
او از کسانی است که اجماع نموده اند شیعه بر عجل کردن بر روایات ایشان هرگاه
معارضه نداشته باشد و قال انما ان الطائفة عملت باخباره

عباد بن جامع کوفی از حباب بن عقیل قاضی بوده و تفاوت می کرده به
فتوی عمر بن مسعود و ابن عباس و امیر المومنین و در حدیث صادق او را
موعظه فرمود و منع شد و پشیمان گردید و از تفاوت استغفاجست

عباد بن سلیمان تفسی بعد از نفع طائفت اسلام آورد و او از بزرگان ثقیف است
و هاشمیه در آن داشت حضرت رسول مابوی و نموده چهار نفر از ایشان را اختیار کن
الفاء

فارس بن حاتم قزوینی نزل عسکر کذاب و مبدع و فاسد المذهب و عالی و ملعون
است بعضی اصحاب حضرت عسکری او را بقتل رسانید و روایت شده که حضرت

عادی حوث او را هدر کرد و صامن شد از برای قاتل او بهشت راجید او را بقتل
رسانید و هم روایت است که دراهمی بخند داد و او ساطوری خوب مابین مغرب و عشا
که فارس از مسجد بیرون آمد در کوچه آن ساطور را بوزنی آورد او صیحه کشید و بگریه
خسید ساطور را زدست افکند مردم جمع شدند و او را بگرفتند مابین سلاح و کاردی
ندیدند و هر چه بختی کردند در کوچه ها چوبی بنا کردند و از ساطور اثری ندیدند
فرزدق شاعر بصری که نامش همام بن غالب و کنیه اش ابو فراس است یکی از معروفین
شعر است که گفته اند در اسلام مثل فرزدق و جریر شاعری نبوده و یونس گفته لولا
شعر الفرزدق لذهب ثلث لغة العرب و روایت است که در زمان خلافت عبدالملک
مردان سالی پیرش همام بن یحیی رفت و در حال طواف چون بخی الاسود رسید خوا
استلام کند از کثرت ازدحام نتوانست و کسی از او احتشام نبرد الوقت در مسجد
الحرام منبری برای او نصب کردند تا بر منبر قرار گرفت و اهل شام بر دوام احاطه
کردند که در این هنگام حضرت سید الساجد بن عباس و ابن الجری بن علی بن الحسین بن
العابد بن عباس پیدا شدند و حال آنکه از او وردائی در برداشت و صورتش چندان
بیکو بود که احسن تمام مردم انجا بود و بپوش از همه پاکیزه تر و در حقیقت اش امار

سجده بود چندانکه پینه بسینه بود پس شروع فرمود بطواف بیت و چون حجر الاسود
 رسید مردم بلا حظه صیبت و جلالت انحراف از نزد حجر و در شدند تا انحراف
 اسلام فرمود هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد روی از اهل شام
 چون این عظمت و جلالت مشاهده نمود تعجب کرد و از هشام پرسید که این شخص
 کیست که مردم باین مرتبه از او هیبت و احتشام می برند هشام احوال برای آنکه اهل
 شام انجبا برایشانند گفت شناسم او را فردی شاعر در اینجا حاضر بود
 بود فردا گفت لکن اعرفه اگر هشام او را نمیشناسد من او را میشناسم انشائی
 گفت کیست آن با ابافراس فرزندش گفت هذا الذي يعرف البعيا وطائفة
 والبيت تعرفه والحل والحرم هذان خير عباد الله كلهم هذا النقي النقي الطاهر العلم
 اذا دانه فريش قال فاعلمها ال كادهم هذا ينزلي الكرام وليس فوال من هذا بصائر
 العرب يعرف ان انكره العجم ما قال لا فظ الا لا تشهد لولا الشهد كاهلانه نعم
 هذان فاعلمه امكنت جاهله بجده انبيا و الله قد ختموا هشام در غضب شد جانوده
 فرزندش را قطع نمود و امر کرد تا او را در عسکان که موصوفی است باین مکرر و من
 حبس آنجناب چون بعلی بن الحسین رسید دو آورده هر دو در هم که محبب پولهای این

مورد

این زمان پا نصد و بیست و پنج تومان است برای فرزندش فرستاد و از او معذرت
 خواست که اگر پیش میباشم زناده برای تو اصله میدادم فرزندش اعال داد
 کرد و پیغام داد که من برای صله نکستم بلکه بجهت خدا و رسول نکستم حضرت دو
 باره برای او روانه نمود و پیغام فرستاد که بحق من قبول کن فقل وای الله بکمال
 و علم بیک فرزندش قبول کرد و این نصیه زناده از چهل بیت است و از ملاحظه
 آن معلوم میشود که فرزندش در چه مرتبه از سر بوده که مرثله این نصیه
 شریفه را استاء کرده بحق بهیهائی از حق خود تنی مجلسی نقل کرده که عبد الرحمن
 حبابی صوفی سنی در مسئله الذنب این نصیه را بنظم فارسی ذکر کرده و گفته
 که دنی از اهل کوفه فرزندش را بعد از مرگ در خواب دید از او پرسید که خدا با
 تو چه کرد گفت خداوند مرا از بند بسبب آن نصیه که بر منی در مدح علی بن
 الحسین در کفتم جای گمنام که سزاوار است که خدا نام عالم را پیامر و برکت این نصیه
 و بالجمله فرزندش در سینه و مات کرد و ما بین او و جبر شاعر سینه شافری و
 مهاجرات بوده چون خبر فوت فرزندش را رسید بگریست و گفت اما و اسم
 این لا علم ان قبل البقاء بعده و لقد كان مجتبا واحدا و كان كل واحد منا معزول

بصاحبه و قل ماما صدا و صدیق الا و تبعه صاحبه و انما فاعبد از چهل روز
خبر بر نیز و فاست بافت

فرقل حجام کوئی بعضی احوال داده اند که او والد ^{داود} دولت ثقه خلیل القدر باشد
که ترجمه اش کند شد و فی الخبر عنه عن النافی قال ذاکر له شیاً من امرها یعنی
الاول والثانی فقال من یوکم علی صم عثمان عثمانی ستره و هم یعلمون انه کان ظالماً
و کف باقی قل اذا ذکرتم صمهم

مروءه بن مسیح مرادی از بزرگان اهل یمن است در سال نهم عبد بنه آمد و اسلام
آورد و رسول خدا را در حکومت فیله رسید و مدح داوای گذاشت و در زمان عمر بن
الخطاب در کوفه ساکن شد و او مردی شاعر و زعم قوم خود بوده و از اشعار او است

فان یهزم فیهل مون قد ما وان تغلب فیهل مغلبنا
فان طناجنا و لکس ما یا ناود و له انحرنا

و این هان اشعار است که حضرت سید الشهدا را در روز عاشورا در خطبه خود
ملین مثل حبیب و مروءه در اواخر ایام رسول خدا را از جانب آنحضرت بنقل کرده
مراد عامل بود و چون اسود علی در یمن و مسلمة کذاب در یامه ادعای

سوت کرد

سوت کردند و بگهانست و شعبه مردم را فریب دادند و اسود بصیغار رفت و
انجارا گرفت و شهنش با بام را بکشت و زوجه او را که دختر عم فیروز دلمی بود
نزدیج عود معاذ بن حیل که در یمن حکومت داشت از یمن اسود فرار کرد و فرو
این خبر را رسول خدا را نوشت آنحضرت فرمودی از اعاجم فرستاد و ایشان را
از فرمود بقتل اسود انجاعت بهیچ فیروز دلمی اسود را بقتل رسانیدند و این
در اواخر ایام حیره رسول خدا را بود و در آنسب که اسود کشته شد و او را
مبارک کشت گفتند که بود امیر یار رسول الله فرمود فیروز فاز فیروز

فصل بن سهل معروف مرز الربا سنین مجیهه انکه وزیر و مشیر مامون و
هم سیه سالاد لشکر او بود و در حمام سرخس غلبه و ناگهان کشته شد هنگامیکه
با مامون و حضرت رضاء را بجانب عراق سفر می کردند

فصل بن شاذان خلیل نیشابوری ابو محمد ثقه خلیل القدر از فقهاء و مکتب
شعبه و شیخ طائفه و بسیار عظیم الشان و اجل از توصیف است آنحضرت جواب
حدیث روایت کرده و گفته اند از حضرت رضاء را نیز روایت کرده و پدرش
از اصحاب یونس است و فضل مد و هشاد کاتب تصنیف کرده و حضرت

نویس

سوت کرد

اندر

در حین ایام مقتول
شد صحابه رسول خدا
مردم را شاد داشت داد
و فرمود در شب گذشته
اسود صح

ابو محمد عسکری دو دفعه دیوبانی سه دفعه برادرش فرموده و شیخ کثی روابانی در
 مدح و ذم او ذکر کرده و علامه ورد مکران از روایات فقهی جواب فرموده اند و هورسلی اسم
 عنبر اجل من ان بعضی علیه و ابی شیخ نور کوار در ایام طاهر بن عبد الله که از جانب عجل
 در پیشاپیش وای بود بحث و ابتلا پیدا کرد و او را از پیشاپیش طاهر بنی کرد و دوشی طاهر
 او را طلب داشت و خواست تا واقف شود بر قول او در حق شیخین لهوال صاف
 را از او پرسید فضل فرمود ابو بکر را دوست میدارم لکن از عی بر آری می جویم بر پسند
 وای چه فرمود بجهت اخراج او عباس را از شوری باین سبب از دست او خلاص شد
 و بالمجمله اسناد اکبر امای بهیجانی در تعلیفه فرموده که حدیث فرموده و ظاهر این است
 که مذمت فضل بجهت شهرت اوست مثل زبلاو با آنکه شهرت لازم دارد امثال
 اسفاد را علامه خطم حد بر او همانا عامه روایت کرده اند که بخاری چون تصنیف
 کرد کتاب صحیح خود را در کثیر جمع کردند و رفت حدیثی اخبار او از دحام کردند
 ربابه از صد هزار حدیث ببرد و جمع شدند بخاری مبرز بهر وقت و ایشانرا حدیث
 میکرد مشایخ می رفتند بر او حدیث بودند و حلیه نمودند در دفع او شنیدند
 که بخاری اعتقاد بر محدث قرآن دارد و اکثر اهل سمرقند اشاعره و معتقد بر

حال بخاری

بخاری بودند لاجرم یکی از علماء از او پرسید که ما قبول شیخنا فی القرآن قدیم
 او حدیث نقل ما یا اینهم من ذکر درهم حدیث ابی چون از او مذ هب او را در قرآن
 پرسیدند معلوم شد که اعتقاد بر محدث دارد علماء سمرقند گفتند این
 کفر است او را سنک ما بان و کفش کوبان نمودند هر خان بخاری خفته او را از شمشیر
 بیرون کردند بخاری به چهارا رفت در اینجا بترجمه بسیار بلکه پیش از سمرقند
 بر او جمع شد و با او کردند همان معامله سمرقند را پس به پیشاپیش رفت و این در
 ایام فضل بن شاذان بود و در اینجا ضرب بسصد هزار حدیث بر او جمع شد و با
 او همان معامله را کردند که در آن دو شهر کردند و او را از اینجا به بغداد رفت حدیث
 بغداد کرد او فراوان شدند و بجهت امتحان او حدیث را تغییر دادند از بعضی
 حرفی حذف نمودند و در بعضی قارا بواو تبدیل کردند و بعضی را عکس و از بعضی
 اسنادش را حدیث دیگر تعلیق کردند و امثال اینها پس از او این احادیث را
 استعمال نمودند گویند بخاری جواب داد از جمیع که من اینها را می شناسم
 پس شروع کرد حدیث اول و گفت من این حدیث را باین نحو حفظ کرده ام و
 از حفظ فراموش کرد صحیح انرا و هکذا هر حدیثی را تا باخبر پس هکلی اتفاق کردند

که او ثقة و حافظ است و بکنایه اعتماد نمودند و او مشهور شد ثم قال فلا یستبعد
ذلك من اصحابنا ایضا فلیکف وکان بین اظههم وکانت العامة معادین له فی الدین
والمخاصة للدين و الاخبار مع ان رواة القدر ضعفا

فصل بن عباس بن عبد المطلب مادرش ام الفضل خواهر پیغمبر روضه رسول
است و فضل در حدیث و محبة الوداع حاضر بود و هنگام غسل دادن امیرالمومنین
رسول خدا بر آب بنده است انحضرت پیغمبر در غزوات شام شهید شد و بروائی
در طاعون غمخوار در گذشت و او اجل ناس بود و یکصد خنجر داشت که ام کلثوم
نام داشت و او را امام حسن علیه السلام نزد پیغمبر فرمود

فصل بن عبد الملك ابو العباس بیانی کوفی از تفهامة و اصحاب وثقة است و
روایت است که عید بن زراره بر حضرت صادق (ع) وارد شد در حالیکه بیانی
در حدیث انحضرت بود عید پرسید فلان شوم مرد بکه دوست دارد بنی امیه
ایا با ایشان است فرمود بلی گفت مرد بکه دوست دارد شمارا ایام با شما باشد و فرمود
بلی عید گفت و ان رقی و ان سرقی حضرت نظر افکند بر بیانی و او را عاقل دید پس
اشاره کرد که بلی در ان حدیث تلخیصی بجهت بیانی نخواهد بود چه شاید مصلحتی در علم

اطلاع او بوده یا آنکه تحمل او از علم ائمه (ع) بقدر تحمل عید بن زراره بوده الی غیر ذلك
فضیل بن عثمان الاعمور المراءى الکوفی لیسر خواهر علی بن سمون از اصحاب باقر (ع)
و صفوان بن اواسطه از او روایت می کنند و این مشعر بر وثاقت او است در رد و حقه
کافی از فضل مردی بکنکه گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود شما بید و الله
نور خدا در ظلمات زمین و الله که اهدا آسمان نظری افکند شما در ظلمات زمین
هم چنانچه نظری کنید شما بسوی ستاره درخشان در آسمان و هانا بعضی ایشان
مکوبند ببعض دیگر که ای فلان عجب است از برای فلان که چگونه رسید باین امر و هو
قول ای عبد الله (ع) و الله ما اعجب عن هاتک کتب هلال و لکن اعجب من نجي
کف نجي

فصل بن عباس کوفی همان عارف مشاهیر صوفی است که در اول امر از قطاع
طریق بوده و توبه کرد و از زهاد و مریدان کشت و حکایت او بارشید و کلمات
عرفانه او معروف است و من کلامه ثلثة لا یبغی ان یلا موال علی سوء الخلق والعصب
الصائم والمريض والمساكين و انما یخرج حبیب الله نقل است که فضل را خبری بود
علی نام و در زهد و عبادت از پدر انقلیل بود لکن در اول جوانی وفات نمود

و سببش آنست که در مسجد الحرام نزد چاه زمزم ایستاده بود که شنید کسی خواند
 و ترجمه این بود من صغیرین فی الاصفاد سراسیمه من فطران و غشی وجوههم النار
 مانند هم صحره زد و مرغ روحش پرواز کرد و پدرش فضل در آن شب در مکه وفات کرده
 فضل بن بشار هجری ثقه جلیل القدر از روایه و فقهاء اصحاب صادقین است
 و از اصحاب اجماع است حضرت صادق علیه السلام او را میداد که رو میکند میفرمود
 بشیر الخبیین و میفرمود که فضل از اصحاب پدر من است و من دوست میدارم
 که آدمی دوست بدارم اصحاب پدرش را و در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات نکرد
 و آنکه میگفت او را غسل داده بود برای حضرت نقل کرد که در وقت غسل فضل دستش
 سبقت میکرد بر سر عورتش حضرت فرمود خدا رحمت کند فضل را و از اهل
 بیت بود و روی عن الفضل قال قلت لابی عبد الله (ع) ما یغنی عن لقائك الا
 انی ما ادری ما یوافی عن ذلك قال فقال ذلك خیر و پیران فضیل قاسم و
 علا و نواده اد محمد بن قاسم جمیعاً از اجله و ثقات اصحاب میباشد در میان
 قولک همان کس است که چنانچه از اسبب نفس ماری سفید و ناپیاسته حضرت
 رسول (ص) در چشمان او دید و در حال روشن شدن و با اینکه هشتاد سال داشت

میشد در چشم سوزنی کشید
 فیروز الدیلمی او را حمیری بن میگویند از اهل مکه در اصفی حیرت فزونی کرد و او از آنجا
 فارس است و همانکس است که اسود عینی را که در عین دعوی پیغمبری می کرد بکشت
 و رسول خدا بکشت پیش از نوبت خود از آن خبر داد و فرمود در شب گذشته اسود
 کشته شد قتله رجل مبارک من اهل بیت مبارکین قبل و من قتله یا رسول الله
 قال فیروز فاز فیروز
 فیض بن الخطاب الکوفی قریب از ثقات اصحاب است و فیض خدمت حضرت صفی
 اعلم بلیغ و مسنک کثیر نموده که او را خبر دهد با امام بعد از خود حضرت پرده را که در
 کنار طاق او پنجه بود بالا زد و پشت آن پرده رفت و او را طلبید فیض چون بان
 موضع وارد شد دید آنجا غار گاه حضرت است و حضرت از قبله نشست فیض
 نیز در خدمت آنحضرت قرار گرفت که ناگاه امام موسی داخل شد و در احوال بن بیخ
 سالکی بود و در دست خود نازایانه داشت حضرت صادق (ع) او را بردوی زانوئی
 خود نشاند و فرمود پدر و مادر هم فدایت باد این نازایانه چیست گفت کن ششم
 یعنی برادر من دهم اینا در دست داشت دهم را میزد از دست او گرفتیم

انگاه حضرت فرمود ای فیض همانا حضرت ابراهیم و موسی رسید بر سوره خذره و انحضرت
 سیرت انوا بعلی و اورا این دانست بران پس پلک از امان و اذکر فرمود تا آنکه فرمود
 و ان حضرت نزد من است و من این دانستم بران این بسیرم را باکی ستیش و اینک نزد
 اوست فیض گفت دانستم مراد انحضرت را لکن گفتند لذات شرم بیای زباده از این بفرما
 فرمود ای فیض بیدرم هرگاه میخواست که دعایش مستجاب شود مرا بطرف راست
 خود می نشاند و دعا میکرد و من این می گفتم پس مستجاب می شد دعای او و من
 با این بسیرم بترخیص هستم و در روز هم ترا در موقوف یاد کردم فذکرناک بالخیر کفتم
 پس من زیاد تر کن به انوار فرمود هرگاه بیدرم بسفر میرفت من با او بودم پس هرگاه
 بر روی راحله خود میخواست خواب کند من راحله خود را نزد راحله او می بردم
 و زراع خود را و ساده او می نمودم کمپیل و در و بل تا از خواب برخواست و این بسیر
 بهتر با من چنین می نماید باز سوال زباده کرد فرمود من می بایم با این بسیرم آنچه را که
 بعبود در بر سرف یافت گفتم ای سید من زباده را این بفرما فرمود این همان امام است
 که از آن سنوای نمودی پس اقرار کن بخدا و پس برخواست و سرا انحضرت را بوسیدم
 و دعا کردم برای او پس فیض اذن طلبید که بعضی اظهار نمود فرمود با اهل و

اولاد و رفقای بگو فیض در آن سفر با اهل و اولاد بود با نفاذ آمد محمد خدا یار کردند
 و از در تقایش بوسن بن طیبان بود چون بوسن خبر داد بوسن گفت باید خودم از آن
 حضرت ملا واسطه بشنوم پس به نچیل بجانب خانه انحضرت رفت فیض گفت من
 هم دنبال او رفتم همانکه بدر خانه رسید صدای انحضرت بلند شد که امر چنانکه
 فیض باینو گفت بوسن گفت سبندم و اطاعت کردم **با الفاف**
فاسم بن العلاء از و کلاه ناحیه مقدمه و از اهل از دیجان است صد و هفت
 سال عمر کرد و خدمت حضرت هادی و عسکری را درک کرد بعد از آنکه هشتاد سال
 از عمرش گذشت ناپیدا شد و هفت روز پیش از وفاتش چنانش هر دو مردن
 شد و بعد از هفت روز وفات کرد رحمه الله
فاسم بن عوف شبان همانکه رفت و آمد میکرد مابین امام زین العابدین
 و محمد حنفیه گاهی بنزد انحضرت میرفت گاهی بنزد محمد حنفیه حضرت او را رفتی
 یعنی و موعظتی فرمود از جمله آنکه اگر تو خیم خبر و تابع ان باشی بهر استه
 از آنکه سرش و ریش در آن باشی و قال و اباک ان نشد راحله و حلقها فان قلنا
 هی هنا بطلب العلم حتی یغنی لکم بعد موتی سبع حج ثم یبعث الله لکم علما

من ولده فاعلمه ^۱ ثبت الحکمة في صدره كما ثبت العلم الزدوع قال فلما مضى على بن
 بن الحسين حبا الامام والجمع والشهور والسنين فرادث يوما ولا نقص
 من تكلم محمد بن علي بن الحسين باقر العلم عليه الصلوة والسلام

فاسم بن محمد بن ابی بکر از اصحاب حضرت علی بن الحسین و باقر بلکه معتقدان
 و مخصوصان حضرت امام زین العابدین و سبط برزخ و پادشاه عجم و پیر خاله امام
 زین العابدین و فقیه مجاز و پیر ام فزوه و والده ماجده حضرت صادق
 و پیر عبد الرحمن فاسم است بنز که از فضلی فریض و ادبکی از نفهای سبعة
 مدینه است جامع اینکاب شریف عباس بن علی علیه السلام که اهل علم و طایفه
 میدانند که من غالب این نواح را از فائده خالی نگذاشتم و چنان گاشتم که هر
 کسکه یکی دو ترجمه از این کتاب را مطالعه نماید فائده ناواید شود و در اینجا نیز
 بخاطر مرسد که فائده عظیمه ذکر کنیم پس میگویم بدانکه در میان کلمات علما
 خصوص علما عامه معروفست صحابی و تابعین و ائمه اربعه و عباد له
 خمس و طهارت سبعة و نفهای سبعة و رفاه ثمانية و فراد سبعة و قرأت
 عشر و بیان این اجمال بخوبی اختصار چنین است اما صحابی بدانکه در میان

داشته باین خبر کرده
 سید رضی رضی الله عنه
 فی قوله كما نسب اليه ابن
 ابی الحداد و حزننا شيئا
 و هو غايه فخر کم عول
 ثبت الفاسم بن محمد
 فخر بنی ثم حدیثه
 فاکرم جید با عین واحد
 و درام فزوه اسما ثبت
 عبد الرحمن ابی بکر است
 و حدیث قد ولدی ابی بکر
 مریدین اشاره بهین است

معن صحابه اختلافست و اظهر افعال السنه صحابی کبرا گویند که ملاقات کرده
 باشد رسول خدا را با حال ایمان با و بحال اسلام هم از دنیا رفته باشد و اگر چه در
 بین ارتداد یا فتنه باشد و کافی است در ملاقات ملاقات یکی از دو طرف دیگر را
 و اگر چه با هم تکلم هم ننموده باشند بلکه اگر چه طفل شیر خواره را نزد آنحضرت
 آورده باشند که آنحضرت برای او دعا کند یا کام او را ببرد و بی شرط است
 که ملاقات در زمان حیات رسول خدا باشد پس اگر کسی بعد از وفات آن سرور
 پیش از دفن آنجناب را ملاقات کرده باشد مانند ابو ذر و سید هدی و اوصیای
 گویند بنا بر مشهور و لکن بعضی شرط کرده اند در صحابی که باید مدتی صاحب آن
 حضرت کرده باشد و بطریق متابعت و اخذ از آنحضرت و بعضی گفته اند که
 باید روایتی هم از آنحضرت نموده باشد و بهر جهت از نوای صحابه مراتب کثیر است
 بحسب تقدم در اسلام و هجرت و ملازمت خدمت و قتال و قتل در رکاب
 آنحضرت و کثرت روایت و مکالمه و مشاهده او آنحضرت را و بالجملة چون رسول
 خدا از دنیا رفت عدد اصحابش صد و چهارده هزار بشمار رفته و آخری
 که از ایشان وفات کرده ابو الطفیل عامر بن واثله بوده است که در سلسله

صد هجری دفات کرد و روی رئیس المحدثین عن الصادق ^ع قال كان اصحاب
رسول الله اثني عشر الف ثمان مائة الف من المدينة والفين من غير المدينة والفين
من الطلقاء ولم يرفهم فديري ولا مرجي ولا حورري ولا مغربي ولا ضا
راي كانوا يكونون بالليل والمهار ويقولون فني ارضا قبل ان ياخذ خبر
الخبر واما تابعين پس ایشان مومنين بعد از صحابه پيدا شدند و اما مانی
دعاء الصبيحة السجادية بعد الدعاء للصحابه اللهم واصل الى التابعين لهم
باحسان الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
خير جزائك قالوا اديهم هذا اللاحقون بالتابعين من المهاجرين والافاض
والتابعون لهم بالايمان والطاعة الى يوم القيمة قالوا اديهم المومنون بعد
الصحابه الى اخر الدهر واما اعداء ربه پس ابو حنيفة ومحمد بن ادریس
شافعی ومالك بن انس و احمد حنبل است که من احوال ایشان و ادر
تاریخ ایام الخلفاء نکاشتم و عباد له خضر این پنج عبد الله است
عبد الله بن عباس عبد الله بن عمر عبد الله بن زبیر عبد الله بن مسعود عبد الله
بن عمر بن عاص و من در عبد الله بن سعد بن ابی سرح اسامی ایشان و انکاشتم

بعلاوه فائده رائده و اما طلحات سینه پس بدانکه شش نفر طلحه نام بودند که
معروف بچود بودند و هر کدام والقبی است پسر اول طلحه بن عبد الله بن عقیل
که بوجه اش گذشت و او ملقب بطلحه الفاضل است و دوم طلحه بن عمر بن عبد الله
بنی موسوم بطلحه الجود سوم طلحه بن الحسن بن علی بن اسباط البصری معروف
بطلحه الحولاء چهارم طلحه بن عبد الله بن عون ملقب بطلحه الخیر پنجم طلحه
بن عبد الرحمن ابی بکر معروف بطلحه الدرام ششم طلحه بن عبد الله بن خلف
معروف بطلحه الطلحات قال الشاعر رحم الله اعظم دفنوها لیجستان طلحه
الطلحات و اما فقهای سبعة پس بدانکه در عصر واحد در مدینه هفت نفر از
فقهای بودند که از صحابه اخذ کرده بودند و مردم را قوی میدادند و اکثر فقه
عالمه با ایشان منتهی میشد و اسامی ایشان چنین است اول عید الله بن عبد
رهمی دوم عروه بن الزبیر بن العوام سیم قاسم بن محمد صاحب رجمه چهارم سعید
بن السبب پنجم سلیمان بن سيار مولى ميمونه زوجة رسول خدا ششم ابو بکر
عبد الرحمن غزوی هفتم خارجة بن زيد بن ثابت انصاری و این دو ملقب
در فخر اسامی ایشان است به همین منبث الاول

الا نکل من لا یصدی بانه
 فضتمه ضیری عن الحق خارجه
 فضتمه عید الله عروه فاسم
 سعید سلیمان ابوبکر خارجه
 واروی ابن اسامی خواصی ذکر کرده اند از جمله هر که از او پرسید در سر بند
 صلاح را بر طرف کند و اما رخاار ثمانیه پس بیان ایشان در عامر بن عبد قیس
 گذشت و اما افراد سبعة پس این هفت تنند اول ابو محمد بن علاء بن محوی بصری دوم
 نافع بن عبد الرحمن طائی ^۳ سیم عبد الله بن کثیر مکی چهارم حمزه بن ابی حبيب کوفی
 پنجم عبد الرحمن عامر شامی ششم عاصم بن ابی الجوزی کوفی هفتم علی بن حمزه کانی کوفی
 و این نطعه از نصاب الصبیان در بیان اسامی ایشان است بترتیب مذکور
 استاد فرائد شریف و در دیگر بوعرو علاء و نافع و ابن کثیر پس حمزه بن عامر و
 عاصم را از جنس کسان شمرده هفت بگیرد و از نوای هر یک از این افراد در اوای
 و فرائد سبعة فرائد این هفت نواست و اما افرادات عشر پس فرائد این هفت
 نواست با فرائد ابو جعفر معروف است حدیث اول و یعقوب بصری و خلف
 و اما فرائد شواذ یعنی مطروح پس فرائد مطوخی و شنبوذی و ابن محبص
 کوفی و سلیمان اعشى و حسن بصری است و بدانکه اضبط فرائدات و احب

ان نزد علماء فرائد عاصم است و لهذا فرائد او را در مصاحف اخیلا
 کردند و فرائد سایرین را بسرخ می نویسند
 فاسم بن موسی الکاکم از امام زاده کان جلیل القدر است که در هشت
 فرسخی حله مدفون است و ملا شریفش زیارت گاه عامه خلق است و پیشه
 علماء و اخبار زیارت او روند و سیدین ملا و من ثغیب زیارت او فرموده است
 و بدانکه حدیثی در السنن معروف است باین مضمون که حضرت امام رضا (ع)
 فرمود هر کس قادر نیست زیارت من پس زیارت کند بر اسم فاسم را و این خبر
 در جای دیگر دیده نشده و اکنون کسی از اصل آن نشان نداده و لکن بزرگی جلالت
 و علوم مرتبت جناب فاسم زیاده از آنکه برای ثغیب زیارتش باین خبری
 اصل و نشان متمسک شد چه آنکه در اصول کافی خبریست که دلالت میکند
 و عظمت شام و بزرگی مقام او و انجوریت طولانی در باب اشاره و حق حضرت
 علی بن موسی الرضا از نزدیکین سلطه حضرت کاظم در راه مکه چه در آن خبر
 مذکور است که آنحضرت با او فرمود خبر ده مرا اعلیایا چه بیرون ایدم از من لم پس
 رخصی فراد دادم پس فلان را یعنی جناب امام رضا (ع) و شریک کردم با او

سیران خود را در ظاهر و وصیت کرد م با ابوباطن پس اراده کردم منها اورا
و اگر امر راجع بسوی من بود فرامیدادم اما ص را در قاسم پسر مجتبه عیث
من اورا و مهر بانی من برادر یکی این امر راجع بسوی خلافت فرامیدهد
ان را هر کجا که می خواهد

فاده بن دعایه یکی از علمای کبر اهل سنت است که کلام او را در نفس
اباب فرات نقل می کنند و او گوید مادر زاد بوده در ^{در} واسطه دنان کرد و این خط که گفته
فاده بن یحیی همان در العینین است که در باب دال کن شد

فهم بن عباس بن عبد المطلب از اصحاب رسول خدا و علی مرتضی است
و امیر المومنین (ع) در عهد خود حکومت مکه را ماوی گذاشت و از مکاتیب
امیر المومنین (ع) با وجلالت ندر او معلوم می شود قال ابن عباس هو اخ
الناس عهد رسول الله (ص) لانه اخر من خرج من فیه (ص) و قسم با رسول خدا (ص)
مشیه بود و فرزند در سمرقند است و او در رضای امام حسن است چه انکه ام الفضل مادرش
امام حسن (ع) را پیش فتم شرب داده بود

فدانه بن مظعون حجتی از حاضر شدگان مدبر است و او خال عبد الله

و حفصه فرزندان عمر بن الخطاب حجتی است عمر در زمان خلافت خویش او را حکم
الحج بن داد و واقعه شراب خوردن او و حکم عمر در حق او معروف است

فرطه بن کعب انصاری هاشمیه در روز خروج یحیی حضرت امیر المومنین
را بهت انصار را ماوی سپرد و او را در احد و بدر حاضر بوده و مملکت
ری در زمان عمر بن است وی کشته شد و در ثمانت غزوات ملاقات
و کباب علی علیه السلام داشت در کوفه و ناک یافت و المحرق بر وی غار گذاشت

فروه بن نقاشه ملوک شاعر که هاشمیه با جماعتی از بنی سلول مجتبه
رسول (ص) آمد و اسلام آورد گوید یکصد و پنجاه سال زندگانی کرد و اشعار
در ریخت شجر خبیث گفته و صدرش این است اصبت شجاری الشخین
اربعه والشخص شخین لما منی الکبر

فغیب بن اعین برادر زاده و حمران است اما از مخالفین است گفته اند غیب
از زاده و برادرانش که غای از اجلاء و اهل حدیث شد دو برادر دیگر زاده
دارد که از این امر ^{در} ندر اند مالک و فغیب

فبن غلام امیر المومنین (ع) هاشمیه حضرت امیر المومنین (ع) فرموده

این اذ البصر شب امتکرا او فدت ناری و دعوت فینا و مداحی
 فیر الخفرت رادرا نونی که از او پرسیدند غلام کبیری مشهور است و در حال
 کشتی مسطور است و او را حجاج ثقفی شهید کرد و روایت است که چون فیر را بر
 حجاج وارد نمودند حجاج پرسید تو در خدمت علی چه میکردی گفت ای رضی
 راحض میباشتم پرسید که علی چه میکرد چون از وضو و خویش فاسخ
 می کشت گفت این ایه مبارکه را تلاوت میکردم فلاحا ما ذکر کرد به فلاحا
 علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرجوا عما اولوا اخذناهم بینه فاذاهم سلبوا
 فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین حجاج گفت که آن
 میکنم که این ایه را بر ما نوازدی کرد فیر گفت بلی حجاج گفت چه خواهی کرد
 اگر سر تو را بردارم گفت در این هنگام من سبید خواهم بود و نوشتی پس
 حکم داد تا فیر را گردن زدند و بدانکه از احفاد فیر کثیرین طارقی است
 که از رجال حدیث و صاحب کتاب است که شیخ نجاشی از انقلدی کند
 فیر بن خریشه القیسی که گویند آنگاه که خدمت حضرت رسول
 آمد گفت یا رسول الله ما نوبیعت عینکم بر عهدی جز آنکه بدان وفا کنیم

سپهر فرمود لا یمروا من زبان محفوظ خواهی بود و شری عابد نو
 خواهد کشت این بود تا روزگار من زیاد بن ابیه و عید اسیر بن زیاد رسید پس
 از مثالب و معایب ایشان زبان نمی بست عید الله او را حاضر ساخت گفت
 تویی که افترا بر خدا و رسول می بینی فیر گفت من نشنم لکن اگر خواهی تورا
 آگهی دهم گفت کیست گفت آنکس که قرآن خدا و شریعت پیغمبر را نیک گفته
 عید الله گفت آن کیست گفت تویی و پدرت زیاد و آنکس که شمارا مامور
 داشته عید الله در خشم شد و گفت تویی که گمان داری هیچ شری عابد
 تو نتواند شد و عوانان را برای عذاب او حاضر ساخت قبل از آنکه این
 کار را ساخته کند فیر بیفتاد و بمرد و سخن رسول خدای راست آمد
 فیر بن رمانه اشعری قرمان است که خدمت حضرت باقر رسید
 و شکایت کرد از دین وکی مال حضرت فرمود برو نزد فر رسول و
 سوال کن و نزد من ای گفت چنین کردم و بحضرتش رجوع کردم فرمود
 مصلی را ببلد کن و آنچه در سر پرانت بردار گفت مصلی را برداشتم
 در سر پران اشرفها بود گفتم فلان است شوم بخدا قسم من شکایت

نکردم که از شما چیزی بگویم فرمود بدو را هزارا و حاجت خود را بگویی
 اظهار کن که باعث خفت تو میشود بنزد او گفت آن پولها را بر
 داشتیم مسجد اشرفی بود

فلس بن سعد بن عباد بن دلم مادرش فکینه دختر عید بن دلم
 است و او از سابقین است که رجوع کردند بامر المومنین و او از
 اصحاب رسول و علی علیه السلام است و در نزد رسول مکان صاحب
 شرطه داشت و در سخاوت و بسالت و کرم و جلالت حرب نام
 بردار بود گویند و منی ریخته شد بسیار مردم بی یون وی بودند او را
 گفتند این جماعت که ادای دین نکرده اند از عبادت تو شرم کین اند فرمود
 تا منادی ندا در داد که هر کس از فلس بزد مت دینی است خود را برین
 الذمه داند زیرا که فلس آن مال را به فرمود در حد و د سال شصتم در
 مدینه وفات کرد و فلس یکی ازان چهار نفر است که موبور صورتشان
 نبودند و طایفه انصار می گفتند که دست میداشتم اگر ممکن شود
 از برای فلس ریش نجیب اموال خود را صرفت ان غایتیم و با این حال مردی

جمل و بنکو خال بود و فلس و پدرش ازان ده نفر میباشند که طول قدشان
 ده شبر خودشان بوده که هر شری از ایشان موافق ذراع میباشند و چون
 فلس بر اسب نشینی اگر خواستی بابایهای خود زمین را بخرایستی بتوانستی
 و این فلس بعد از صلح امام حسن با معاویه کناری گرفته بود و سبب معاویه
 را رضا عباد و لمین او و معاویه مکانی برزد و بدل شد معاویه برای او
 یهودی بن یهودی نوشت و فلس برای او و بن و بن نوشت تا با الاخره
 معاویه سحلی مخموم برای او فرستاد و پیام داد که اگر خصمی تو با من از برای
 اطاعت حسن بود بعد از آنکه او را متابعت کرد این چه حضور منی است
 اکنون این سحلی را بسوی نوز مشام تا هر چه از من بخواهی دهم کن و من
 از تو در هیچ نخواهم داشت فلس جز در حفظ جان و مال شیعیان اهل بیت
 سخن نکرد و القات عطا یا و مواهب معاویه ننمود دیگر باره معاویه کس
 فرستاد و او را دعوت کرد در جواب گفت که قسم باد کرم که معاویه را
 ملاقات نکنم الا آنکه در میان من و او بنزد و شمش نام باشد معاویه امر
 کرد تا سر بری بکند شدند و امام حسن را حاضر نمودند و امر کردند تا

گفت نواضع ایشانرا چه رسد و از این کلمه تشیع و تحریف انصار را اراده کرد چه آنکه
نواضع شران الکبش را می گویند و عرض معویه این بود که انصار در شمار منم و دانستند
نه در محله اکابر و اعیان این سخن بر نفس بن سعد کران آمد گفت اعمویم انصار
شران الکبش خود را فانی کردند در غرضه بدین واحد و دیگر غزوات رسول خدا
حکما میبکشد شمشیر بر زمین بر تو و بر پدر تو و پوسنه با شما ها جنگ کردند تا آنکه
اسلام بشمشیر ایشان ظاهر و غالب شد و شما بخواهید و از آن گراخت داشتند
معویه ساکت شد و گریه فیس گفت که رسول خدا را ما را خبر داده است
که بعد از او شما کاران بر ما غالب خواهند شد معویه گفت از پس این خبر شما را
چه امر کرد پس گفت امر فرمود که صبر کنیم تا آنکه هرگاه او را ملاقات کنیم معویه گفت
پس صبر کنید تا او را دیدار کنید و در این سخن بکلیات عیادت ایشانرا فرین
شاعت ساخت یعنی چه ساره مردمی بوده اند که کمان داری در سر می دیگر
پس بجز ملاقات نخواهد کرد دیگر باره فیس بسخن درآمد و گفت اعمویم
اما شران الکبش سر دلت می کشی بخوا سوگند که شما را در سر و پدر و شران
الکبش دیدم که جنگ می کردند و میخواهند بوز خدا را خا موش کنند و سرش

میطا و اسوار غایتند و نویسنده ابوسفیان از بیم شمشیر با گراخت تمام
قبول اسلام کرد پس از آن فیس زبان بفضایل و مناقب امیر المومنین
گشود و فراوان از فضایل اجاب بشمار آورد تا آنکه گفت کاشیکه انصار جمع
شدند و خواستند که با پدر من بیعت کنند فریش با ما حضرت کردند و از پس
آن بر انصار و بر ابی محمد ستم نمودند قسم بجان خودم که هزار انصار و هزار فریش
و هزار یکن از عرب و جمیع جز علی رضی و اولاد او هیچ کس را در خلافت حق نیست
معویه از این کلمات خشمناک شد و گفت ای پس سعد از کدام کس این کلمات از من
پدرت را با با خنجر داد و از وی فرار کردی فیس گفت از کسی شنیدم که بعد از
پدر من است و حق او بزرگتر است بر من از حق پدرم بر من گفت کسبت آن گفت
علی بن ابیطالب و عالم این است و صدیق این است و آنکه که خداوند در قرآن
این آیه مبارکه در حق او فرستاده فدای منی با اسم شهید اینی و بیسم و من عند
علم الکتاب و بسیار از آیات قرآن که در شان امیر المومنین در نازل شده بود
فراوان کرد معویه گفت صد پناه است ابو بکر است و فاروقی است عمر است و آنکس
که در نزد است علم کما محمد بن سلام است فیس گفت نه چنین است

و بفرشت رسول خدا
اخراج کردند و از پس

بلکه احق و اولی باین اسماء آنکس است که حق تعالی مرشاد او را نشان داد و حق تعالی بپند
 من و به و ببلوه شاهد من و آنکس که رسول خدا او را در عذر پر خم نصب کرد و فرمود
 من کن مولا و اولی به من بقدر فعلی اولی به من بقدر و در عذر و بول با او فرمود
 است منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی چون فیس سخن می بخاورد
 معویه فرمان داد تا سادی مردم را خبر دهد که کس در مقابل علی سخن نگوید و
 هر کس زبان علی را شکاید و از او فضیلتی ذکر کند و از انجذاب العباد با الله
 برانست فخر و مالش هباء و حوشش هدر است

فیس بن عامر المصفری در سال نهم با و فدی بن عیثم صحیفه رسول الله و اسلام
 آورد و رسول الله فرمود هذا سید اهل البیت و او مردی عادل و حلیم بود چندانکه
 احق بن فیس معروف بکثرت حلم فرموده حلم و امن از فیس امیرم و در ما میخ
 است که دینی از احق بن فیس پرسیدند که از خود حلم ترا کسرا یافته گفت اری من این حلم
 را از فیس بن عامر المصفری امیرم بگروزی بروی مرا دم ما او مردی سخن می گفت
 تا گاه چندین از مردم او را با دست بسته آوردند و گفتند هم اکنون پسر ترا
 مقتول ساخت او را بسته آوردیم فیس این بشند و قطع سخن خویش نکرد و انگاه

که بخش

که سخنش تمام شد پس دیگرش را طلبید و گفت ثم باقی الی علمک فاطمه و الی
 احق فادفته گفت برخیز ای لیرک من دست عمت را بکش و برادرش را بجات
 سپار و انگاه فرمود که مادر فیل را صد شتر عطا کن باشد که خون او اندک شود
 این بگفت و از طرفین بین نسوی ایسر مکه زد و بگفت

ان امری لا یغیری خلقی دلس نفیده ولا افن
 من مفرغ مین مکره والعصن بینه حوله العن

و این فیس ها لشکر با جماعتی از بنی عیثم بر رسول خدا آمد و توبه کردند او را فرمودند که
 غسل کن باب و هدتر چون غسل کرد عذمت اشقرت رسید انوقت فیس عرض
 کرد که یا رسول الله ما را موعظه کن که نفع بریم از آن بدست سبکه ما مردمان بیابان
 نشینیم فرمود ای فیس بدست سبکه با هر عزت دلت است و با هر دلت کانه دلت است
 و با دینا عزت است و بدست سبکه به هر چیزی محاسب و به هر چیزی نگهبان و
 موکلی است و بدست سبکه از برای هر حسنه ثواب است و از برای هر ستمه
 عذاب است و از برای هر احمق و مهملی نوشته است دهانا یا فیس بدانکه
 بدست از برای لوحه از فریبی که دخی شود با تو و آورنده است و دخی می

بشمار دهنه در ششصد و پنجاه در مدینه وفات کرد بعد از وفات او حضرت باقر جاز
 او حاضر شد و او را بلند کرد و بر دوش گرفت و اتفاقاً در روز وفات او عکرمه موی
 بن عباس بنزد آمد بنده وفات کرد مردم گفتند امروز ائمه مردم و اشعار مردم وفات
 کرد چنانچه ابو هاشم جیانی و ابن درید شیعی در روز هجدهم شعبان سنه صد
 و بیست و یک وفات کردند مردم گفتند ما علم اللغة و الکلام بموت ابن درید و
 ابی هاشم و نظر وفات محمد بن الحسن شبان فقیه و کسائی در یکروز در مدینه که رسید
 گفت دفنا الفقه العربیه بالرقی و کثیر یکی از عثمانی عرب است که مشهور است و
 مشعوف او عزه است و از نوای او حکایات است که مقام ذکرش نیست و کثیر مضر
 کثیر است بلا خطه حقایق و کونای فد او اشش و انضغ کردند و من در عبد الله بن
 مسعود اشاره باین مطلب کردم حکم عن الوفا فی قال رایت کثیرا بطوف ثاب
 فن حدثک انه یزید علی ثلثة اشبار فلا یصدق
 کثیر النوا بیری است که در بزرگوار حال انها معلوم شد و از کسان است
 که استخفاف می نموده بحضرت باقر و حضرت صادق و از او پیروی جسته
 و حضرت باقر و منوره که حکم بن عینه و سلمه و کثیر النوا و ابی المقدام و سالم غار

بدرگاه

سپار بر المراء کردند و ایشان از آن جماعه اند که حق تعالی در شان ایشان در حق
 و مین الناس من یقول آمنا بالله و یا الیوم الآخر و اما هم بمؤمنین
 کعب بن زهیر بن ابی سلمی از شعراء معروف و از بیت شعرائست چه آنکه
 حدیث ابو سلمی و پدرش زهیر شاعر بودند و حال پدرش شبانه شاعری نخل
 نخل بوده و عمه اش سلمی و خواهرش حنسی و برادرش مجید و پدرش عقبه معروف
 عفر و ب و پدرش عوام تمام شعر بودند و زهیر اشعار بوده چه علمای
 ادب است الفقیس و نایب دیبانی و زهیر را تمام شعری جاهلیت مقدم داشته
 و بعضی درین این سه نفر زهیر را بر تمام شعری جاهلیت مقدم داشته
 انتخاب نمودند و او یکی از شعرای سعبه معلفه است و مطلع قصیده او این
 بیت است آمین ام آدنی دینه لم نکلم بحرا ناله الدراج فالمنشلم
 گفته اند زهیر قبل از بعثت وفات کرد و در زمان رسول خدا و پیغمبر بود کعب
 اسلام آورد کعب استقامی در بکره اش او گفت و بوی او فرستاد رسول خدا
 حزن او را همدرد بود چون کعب داشت خون او را همدرد نموده و بهجا کردند
 از شمشیر مسلمانان این نخواهد بود لاجرم قصیده از در معدنث انشا کرد

در راه مدینه

د راه مد پندیش گرفت چون عید رسید اول نود اول بگرشد و او را همراه
خود کرد و چهره خود را بدامن عمامه پوشید و بدلاشت ناکس او را نشاند که
ساده اخلاصش رخنه شود چون برآمد رسول خدا رسید ابو بکر عرض کرد که سر می آید
از عرب میخواهد شرط اسلام با تو بکشد کند پس انحضرت دست فراداد و کعب عیث
که انگاه گفت یای ایست و ای پادشاه خدا مقام العائد بک انما کعب بن زهره
پس شروع کرد بخواندن آن نصیحه که در مدح انحضرت ساخته بود ثابت معاد
قلبی الیوم مسمول نا انکه خواند انبئت ان رسول الله او عدنی والعفو عنی
رسول الله ماسول فقد امنت رسول الله معتذرا والعذر عند کرام الناس مقبول
و چون بدین شعر رسید ان الرسول لیسف البیضاء به مهد من سون الله رسول
حضرت فرمود بکمران الرسول لنور البیضاء به و در وقت انشاء نصیحه گوید
انحضرت با حجابان فرمود بنویسد انکعب چه میگوید و چون نصیحه را بپای
برد پیغمبر اجازه داد و اسلام او بر گرفته شد و فرمایند در اخبار الدول از صاحب
طیور بابت نقل کرده که ان برده نزد کعب بود تا زمان معویه که ده هزار درهم باو داد
که ان بوده را بگوید قبول نکرد چون کعب وفات کرد معویه بیست هزار درهم

بروی باد

برای او در راه

برای اولاد او فرستاد و برده را از ایشان بگرفت و ان برده نزد خلفا بود و خلفاء
ان بنایان داشتند و در اعیان برده و مش خویش می گرفتند و ان بزرگ
می بستند تا بمسئوم رسید مسئوم مرا نود بکه علامات هلاک می بود
ان برده را برد و مش داشت و نصیب انحضرت را بردست گرفته بود چون هلاک
مسئوم را بکشت ان برده و نصیب را بسوزانند و خاکش را در جلد بر
و گفت من اینکار را بجهنم اهانت نکردم بلکه خواستم تا برده نصیب را نظیر کرده بایتم
بجهنم انکه خلفاء او را مش کرده بود والله العالم

کعب بن سوردها سنگه بکروز در مجلس عمر جای داشت که ناکاه زنی در
آمد و عمر گفت که شهر من روزها روزه میدارد و شبها نماز میبایستد عمر
گفت او را از چنین کرد از رفع دم از ان مذ می چند رفت و مرا بچشم کرد و باز
انکلمات بگفت و عمر هم بهان کلمات جواب بداد کعب با عمر گفت این زن
از شهر خویش شکایت آورده عمر از فراسط او تعجب کرد و گفت تو در میان
ایشان حکم کن کعب ایشانرا طلب داشت چون حاضر شدند زن گفت
خلیله من العراش مسجد نهاده ولیله لا یوفد امض القضاء باکعب لا ترد

رشدت

سوره ش گفت ای امری قد شفی ما قد نزل فی سوره النور فی السبع الطول و فی کتابه فی سوره نزل
 گو گفت ان لها حق علیها بعل من اربع واحده لی غفل امض لها ذل و مع منک العلیل
 انگاه گفت ای مرد اگر چه بکزن داری لکن سه زن دیگر توانی بعهده مرا آورد پس نود و سه
 شب غنای داشتی و اختیار یکشب از چهار شب با وی داشتی در آن شب جز غنای تو
 نگذاشتی و با او باش عمر او را پسندیدی و فاضلی بجز ساخت او نبود تا جنگ جمل رسید
 توانی در کردن او نجات و عصائی بردستی گرفت و در پیش روی شتر آمد و در
 دار و وفا و ثبات سر کند همی داد و عیدان دفت و در جز میخواند با معشر الازد علیکم السلام
 تا فاضلونکم و صومکم ایستاد تا گاه بوی بر مقل او آمد و در گذشت و بروائی
 اشتراف می او را بقتل رسانید و بعد از انقضاء حرب که امر المومنین را بر کشتن عبوس
 میفرمود چون بکعب رسید فرمود تا او را بر نشانند فذل و بل امک کعبی بود
 ترا علمی بود که توانستی بدان سود انجمنی بود و شیطانی تو اکراه کرد و با بش از حدت
 و در روایت شیخ مفید است که حضرت فرمود که کعب فرات بر کردن خود او نجات
 بود گمان میکرد که نجات ما در خود میکند و آنکه مرد را بر آن میخواند و حال آنکه
 عذراست چه در زمانت پس جانب شد و چنان غیبی ها او عذر او خواند که

ما بکشد خدا و اگر کشت پس فرمود او را بنشانید چون او را نشانند با وی فرمود
 با کعب گفت و جدت ما و عدی بی حفا فعل و جدت ما و عدی بی حفا فعل و جدت ما و عدی بی حفا فعل
 کعب بن عمرو بن عباد انصاری مکنی بابو سیر صحابی جلیل القدر است در عقبه و در
 حاضر شده و در صفین در بر کباب امیر المومنین را حضور داشته در شش و فوات
 عوده و هو الذی اسر العباس بن علی و اختطف رایشه الشریک و کان من افاض العرب و له ملخ
 کعب بن مالک الخزرجی الانصاری از مردم مدینه است در عقبه تا سیر با رسول خدا
 بیعت کرد چون انحراف عبد بن جحر و فرمود او را باطلحه بن عبید الله بر او در عود
 او در غزوه احد و دیگر غزوات حاضر بوده جز غزوه تبوک که خلف جنت
 و او بیک تن از سفرای رسول خدا است و اشعار او در غزوات مصبوح است
 کلثوم بن الحصین الغفاری معروف بکلثوم المخزومی است بجهت آنکه در
 احد ثری بر جای میخواست رسول اکرم و کما باب دهان مبارکش از او ملثم
 ساخت و او را رسول خدا در عام الفتح و غزوة القضا در مدینه بخیلفی گذاشت
 کلثوم بن هذیم الانصاری معروف بصاحب رسول را بر او است و اقلدی
 و ابن اسحق چون رسول خدا هجرت فرمود در و در مدینه بر او وارد شد پس از

چهار روز از آنجا بخانه ابوالیوب انصاری رفت و گشودم اول گشت از
 انصار که بعد از ورود پیغمبر بنه وفات کرد و در بیع غزوه مدون گشت
کلیب بن معویه صید وی از ابواسامه روایت شد که حضرت صادق
 عرض کردم که نزد ما مردی است که نامش کلیب است عیاید از نزد شما خبری مگر
 آنکه مکتوب من تسلیم دارم از جهت تسلیم او را کلیب تسلیم نام نهادیم ابواسامه
 گفت حضرت برادر تو را یعنی فرمود خدا او را رحمت کند انگاه فرمود میباید تسلیم
 کلیب اساکت شدیم فرمود بخدا سوگند که تسلیم همان اخبار است که خدا
 عز وجل فرموده الذين امنوا و عملوا الصالحات و اجتمعوا الی ربهم و هم فی خیر
 مردی خدمت حضرت عرضه داشت که بشود کسی دوست بدی که کسیر که مذنب
 فرمود اینک من دوست میباشم کلیب صید ابی اسد را و حال آنکه مذنبم او را
کلیب بن زید الاسدی شاعر اجدی و مادی ال احمدی صاحب قصیده
 هاشمیات طرب و عاشقانی البیض طرب و لاعبا منی و ذوالشعب
 جلالت شائق بسیار است بعلوه آنکه از مراحمین خانه دارد رسالت بود
 مردی خطیب و فقیه و شایسته حسن الخط و فارس و راجع و سخن و دین بوده

در خدمت

در خدمت حضرت باقر (ع) رسید و خواند قصیده من الغلب منتم مستهام و
 چون باین شعر رسید و قبل بطف خود رفیقیم بین غوغاء امه و طعام الخوف
 گریست و فرمود ای کلیب اگر نزد ما مالی بود ترا حمله میدادیم لکن از برای نشت
 ان کلامیکه رسول خدا (ص) بعبان بن ثابت فرموده لا ینکح مؤمن ابدا روح القدس ما
 ذیبت عنا اهل البیت و در حدیث است که وقتی خدمت حضرت عرض کرد که یا علی
 من میجوام سوئی از شما بنمایم حضرت نگه فرموده بود و خواست نشست و گفت
 فی صدره و ساره و قال سل فرمود پرس سوال خود را عرض کرد سوال میکنم
 از شما از آن دوزخ فرمود ای کلیب رنجته نشد در اسلام بذر شماخ حجابی خون
 و کس نشد مالی از غیر حلال و نکاح نشد فرجی مجوام مگر آنکه در کردن آن دوست
 نازد بیکه قیام فرماید قائم ماه و ما کرده بی هاشم امر میکنم بزرگ و کوچک خود را
 بست و برائت از ایشان و نقل است که چون کلیب قصیده هاشمیات را گفت
 بیعت رفت و بر فرزندش شاعر عرضه کرد فرزندش او را تحسین غود امر با غلام
 ان نمود پس کلیب بجانب مدینه رفت و بعرض حضرت باقر (ع) رسانید
 حضرت دعا کرد او را انگاه بتود عبدالله بن حسن و سایر بی هاشم رفت و

باز است

طرب و عاشقانی البیض طرب
 گفت خواندم تا رسیدم باین بیت
 فک الالاحد شعبه
 و مالی الا شعبه
 فرمود چون میگذری براد سلام رسان
 و بگو که خدا عز وجل ترا لب
 این قصیده و از شعر بی هاشم و بگو
 نقل کرده که گفت داخل شدم بکس
 بر حضرت صادق علیه السلام ایام
 از ایشان گفت فرات نرم اذن
 میدر راز تا شود بگویم فرمود آه
 ایام غلام من این روز را در از ایشان
 و شبیه شب شود آن خواندن
 عرض کرد ان اشعار را حق شایسته فرمود
 است از وقت الخوف و شبیه بعض
 او پیش آمد که گوش کنند پس بگفت
 شریعت بخواند و گریه می برد
 تا رسید برین بیت یسیر از ابرو من
 فرمود غریم فیا اخو السدی له النی اوله
 حوت انا و ابی و گفت اللهم اعف
 لکبت مقدم و اما آخر و اما
 لکن و عظمی بر من نه غفر

و برای ایشان نیز بخواند عبد الله بن حسن ملکی را چهار هزار درهم خرید بود
 فبالة اهلك را کیمیت جایزه داد کیمیت او را در کرد قبول بنفاد ناخند روزی
 ما برادر واسند غای زیاد کیمیت انباله را در کرد و گفت من در مدح شما اهل
 بیت غیر خدا نظری ندارم و چیزی نمیگویم در انداز ان ابو ثقف عبد الله بن جعفر
 بن عبد الله بن جعفر جابنه از پوست بگرفت و چهار طرب از او دست کرد و کان
 خود داد و در جافهای بنی هاشم کردش کرد و گفت ای بنی هاشم این کیمیت است
 که در حق شما شعر گفته هنگامیکه مردم از ذکر فضایل شما سکوت کرده
 اند و خون خود را در نزد بنی امیه در معرض رنجش بر آورده پس هر چه شما
 را ممکن میشود برای حله او بیاورید پس هر که هر چه ممکنش بود از درهم و
 دينار در آن پوست می ریخت تا آنکه نوبت بر نهایی هاشمیان رسید انفا
 هم هر چه داشتند عطا کردند حتی آنکه حلی و حلال خود را از بدن بیرون
 میگرداند و در آنجا می ریختند پس جمع شد برای کیمیت مقدار صد هزار درهم
 که بحباب یولهای این زمان ظاهر پنجاه از دو بیت و پنجاه تومان بهند
 پس عبد الله انفا را نزد کیمیت آورد و گفت یا ابا المنهل ابناک یجهد

الفل ما از نو عدل محبوبانم چه آنکه مادر زمان دولت دشمنان خود میباشم
 و در دست باختری نیست و انقدر جمع کردم و در دست زبور زنان چنانچه
 می بینی کیمیت گفت پدر و مادر من فدای شماها باد هانا زیاد عطا کردید و من
 عوضم در مدح شما خوشنودی خدا و رسول بود و از شما چیزی نمیگویم و
 بصاحبانش رد کن و هر چه کرده قبول کند او قبول نکرد از برای کیمیت مقابل
 بسیار نقل شده و از طایفه بنی اسد منقول است که گفته اند که ما فضیلتی داریم
 که هیچ یک از عالیشان ندارند و آن فضیلت آنست که هیچ مردی از ما نیست مگر آنکه برنی
 از کیمیت بارت برده بسبب آنکه کیمیت در خواب خدمت حضرت رسول رسید
 حضرت فرمود بخوان برای من قصه طرب و تا شوقا الی البیض اهرب
 چون کیمیت القصیده را خواند حضرت دعا کرد و برکت در حق او فرمود او و
 فرمود بود که و بود که فو لن وارد شده که مردی از صلحاء قصیده هاشمیان
 کیمیت را از حفظ کرده بود و برای مردم میخواند تا بگوشت او از او کرد و تا
 نیست و بچنان او را نقل نکرد و بعد از اعذت دوباره عود کرد بخواندن
 و نقل کردن آن سبب پرسیدند گفت در خواب دیدم که مجلیه بدست

من دادند انرا کشودم دیدم در آن نوشته نیم سه الرحمن اسمی کسانیکه
داخل بهشت میشوند از نجیب علی بن ایطالب (۴) در سطر اول و دوم اسم
جماعتی را دیدم که عتبات ختم ایشانرا و در سطر سیم و چهارم نظر کردم دیدم
میان آنها نام کبیر و باره عود کردم بخواندن شعر او

کبیر بن زیاد النخعی البجایی از خواص اصحاب امیر المومنین (۵) و از اعظم
ایشان است چندی از حایب المحضات عامل هیت بوده دعای مشهور
که در شب نیمه شعبان و شبهای جمعه بخوانند منسوب بایشان است و عرفا
او را صاحب سر امیر المومنین دانسته اند و سلسله جماعتی از عرفا را بدو منتهی
صدارند از جمله حدیث کرده اند که یک روز امیر المومنین (۵) بر شری سوار
بود و کبیر را ردیف فرمود در عرض راه کبیر عرض کرد یا امیر المومنین (۵)
ما الحقیقه قال مالک و الحقیقه قال اولست بصاحب سرک قال بلی ولكن
بر شمع علیک ما یطغی منی الخ و حدیث مشهور که امیر المومنین (۵) دست
او را گرفت و بجانانه برد یعنی بصحرا و فرمود یا کبیر ان هذه القلوب
او عینه فخرها و دعاها و احفظ عنی ما قول لك الناس ثلثه الخ در

بسیاری از کتب علمای شیعه میباشد و شیخ بهایی او را یکی از احادیث اربعین خود قرار
داده و هم از کلمات امیر المومنین است که یا کبیر و صبت کرده فرموده یا کبیر
مر اهلك ان پر و حوائی کسب الکرام و بد لجوا ف حاجه من هوانم فوالذی
وسع سمعه الاصوات ما من احد اودع قلبا سرورا الا وخلق الله له من ذلك
السرد و لطفها فاذا قوتل نازله جوی بها سکا الما و الخدره حتی بطرها عنده
کما نظر غریبه الابل و بالجملة شهادتش بدست حجاج ثقفی واقع شد در
چون حجاج و الی عرفان شد خواست کبیر را بدست آورد و بقتل رساند کبیر از وی
مکرم بخت چون حجاج بدو دست نیافت عطائی که از بیت المال با قوام کبیر بر
قرار بود قطع نمود چون این خبر بکبیر رسید گفت از عمر من چندان بجای نمانده
که سبب قطع روزی جماعتی شوم برخواست و روز حجاج آمد حجاج گفت ای
کبیر تراهی حسینم تا کبیر کم گفت هر چه میخواهی مکن که از عمر من جز اندکی نمانده
و عنقریب باز گشت من و نو نسوی خداوند است و مولای من بمن خبر داده که قاتل
من میخواهی بود حجاج گفت تو در شمار قاتلان عثمانی و فرمان کرد تا سرش بر کفشد در سال
هشتاد و سه هجری و اسبوفت نود سال داشت و فرزندش در توبه مابین نجف و کوفه ظاهر است

کنک ابو خالد کاتبی معروف است که مامش ^{مردمان} است و خواهد

الام

لسید بن ربیعہ العامری از صنایع شعری عرب و از شمار مختصرین است
که هم ادراک جاهلیت نموده و هم تشریف اسلام با قدری شجاعت و جواد بوده و
از فنون شاعری در تذکره ابام عرب و ذکر مرثی از افران خود نصیب الیقین رنوده
ولکن چون اسلام آورد لب از شعر فرمود بعضی برانند که بعد از آنکه مسلمانی
گرفت جز این سخن دیگر شعر نگفت ذال الشب ابی احم به بالا و ابل الشیب الاسلام
الحمد لله ان لم یائی اهل حق لبست من الاسلام سر بالا گویند سالی عمر بن الخطاب
معموف بن شعبه که از جانب او اماره کوفه داشت و هم کرد که از شعر هر که در کوفه میشد
اشعاری که در اسلام گفته اند برای من بفرست معنی کس بنزد شعر فرستاد که
از جمله بسید بود که از شعر خود انقاد دارد بسید گفت مرا از نفر بر اشعار جاهلیت
معفود امر معینه گفت از انچه در اسلام کوفی مرا بسند باشد بسید همانند خویش گفت
دسوره بفرز را در صحیفه دهم کرد و انقاد داشت و گفت خداوند بجای فرشت
شعرا بی کلمات برای ما نهاده و من اینکما را با شاد شعر شد بل نکم و مدت

رند کانی اورا بکصد و چهل و یکصد و شصت ^{سال} بنز گفته اند و از این جمله بکصد سال
در جاهلیت دور کار برد و انهنکام که مرکش فرار سید دختران خویش را پیش
طلبید و اشعاری بگفت که از جمله این سه شعراست و ناخشان نند بان بعافل
اخی ثفر لایعین منه ولا اثر قوما و قولا بالذی علمانه ولا تخشوا و جهاد لا غلظا شعرا
الی الخول ثم اسم السلام علیکم و من یلک حول کمال نقد اعند و دختران او هر
با مداد عیسی جعفر بن کلاب حاضر شده بر پدر مرثیه گفتند تا بکمال تمام شد
انگاه از ذکر مرثی لب فرو بستند و بالجملة قصیده عفت الدبار محلها و مفاصها
که از جمله فصاید سبعة معلقه است از اشعار اوست و هم از اشعار اوست که در
وصف او در موطا وارد فرموده اصدق کلمة فالتیها العرب الا کل شیء ماخل به باطل
و کل نعیم لا محاله باطل نعیمک فی الدینا غرور و حسره و علیک فی الدینا محال
و باطل و کل اناس سوف ینخل سیرهم و وجهه لصف من الال و کلامی یومئذ ^{سبع}
اذا کشفتم عند الله الحاصل

لوط بن محیی بن سعید ^{بن} العنادی بغین محیه ابو مخنف رحمه الله است
که شیخ اصحاب کوفه و وجه ایشان است و بر و ناپا او سکون و اعتماد است بعضی

بعضی از علما مانند شیخ کشی و غیره اوزان اصحاب امیرالمومنین و حسن و حسین
 دانسته اند و بعضی گفته اند که این درست نباشد بلکه اوزان اصحاب صادق
 و دیگرش از اصحاب امیرالمومنین است هر جهت کتب تصنیف کرده از جمله مقتل
 امیرالمومنین و مقتل امام حسین و مقتل محمد بن ابی
 بکر و غیره و بالحقیقه این همان ابو مخنف صاحب مقتل معروف است و خود اوزان
 برزگان محدثین و معتدل ارباب سیر و تواریخ است و اصل مقتل او در نهان
 اعتبار بوده چنانچه از نقل اعظم علمای قدیم از آن دان سابر مؤلفانش معلوم
 میشود لکن افسوس واه که اصل مقتل بی عیب او در دست نیست و این مقتل
 موجود منسوب باد مشتمل است بر بعضی مطالب منکره که شاید از دیش مخالفین
 بوده باشد مابین جهت از درجه اعتبار ساقط است و بر معذات آن هیچ وثوقی نیست
لیث بن الجعفی المرادی کنی بابو بصیر از اصحاب اجماع است و جبل بن سراج
 روایت کرده از حضرت صادق که فرمود بشیر الحسین بالخیر بریدن معجزه
 و ابو بصیر لیث بن الجعفی المرادی و محمد بن مسلم و زراره اربعه غیاء الله تعالی
 علی جلاله و علی حلاله لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة و اندرست و احادیث

در مدح و ذم ابو بصیر در آورده شده است و علماء از احادیث ذم جواب فرموده
 اند و در حدیث حواریین است که او از حواری حضرت باقر و صادق است
 و از روایت صحیح کلینی ظاهر میشود که ثقة جلیل القدر محمد بن مسلم با آن جلالت
 شان در مدح و ذم با بعضی از اصحاب دیگر نیست سر ابو بصیر عاز کذا شدند
 و در ترجمه علیا کذا شد که حضرت صادق برای او ضمانت بهشت
 کرده و بدانکه ابو بصیر مشرک است مابین لیث مذکور و شیخ بن القاسم خلط
 ناپیدا و گاهی مشنبه میشوند و ظاهر حدیث طبری منعلق به شیخ بن
 القاسم و اخذ حدیث این است روی الکشی عن حماد التابی قال جلس ابو بصیر
 علی باب ابو عبد الله لطلب الاذن فلم یؤذن له فقال لو كان معنا طین
 لاذن فجاہ کلب مشغره وجه ابو بصیر قال انت ما هذا قال حلبسه
 هذا کلب قد مشغره وجهك قلت شعر الکلب ای یوضع احدی رجله لیسول
 با **المیم**
مالک بن الانس بن مالک مدنی یکی از ائمه اربعه مذهب اهل سنت
 در سلسله در مدینه وفات کرد فرزند در بیع است در حان بقیعه که

زوجات رسول خدا مد فزیند و موطا که یکی از صحاح است
از تصنیفات اوست گویند جعفر بن سلیمان عباسی پرغم منصور او را بکشت
و هفتاد نازبانه بزم مالک فقیه مدینه بوده و بحدیث حضرت صادق مرت
و امد مکرده و ابن ابی عمیر در سنن اسعطیه روایت می کند قال الاستاذ الابر
عنه الخلیفه و روی الصدوق عنه ای عن مالک اخبار اکثر و بظهور
انه کان کثیر الانقطاع الیه و لم یکن مثله ای حنیفه

مالک بن النشیمان بن قسطنطین نام مشهور برادر مشدده مکسوره الانصاری
معروف باثر الهشیم بن النشیمان از آن شش کسی است از اهل مدینه که اول
بار رسول خدا بیعت کردند در مدینه و اُخذ و دیگر غزوات حاضر بوده
و در صفین شهید شد بنا بر مشهور و جلالت شأنش بسیار است در
ترجمه خرمیه گذشت که امیر المومنین در خطبه که در آن روز خواند
ناصف خرمیه بر مثل عمار و ابن نضیم و خرمیه و امثال ایشان فرمود که
رفتند برادران من که بر بطریق حق رفتند و کذب شنید بر حق گماشت
عمار و گماشت ابن نضیم و گماشت ذوالشهادتین و گماشت نظیران

ایشان از برادران ایشان که عقد و پیمان بر مرکب بشند و سرهای ایشان
را حمل دارند برای فخر پس امیر المومنین دست مبارک را فرود آورد
بر محاسن شریف خود و زمان طویلی گریست و فرمود آو علی اخوانی
الذین ملوا الفرائد فاحکموا الحاضر

مالک بن الحارث الاشجعی سیف امه المسلمین علی اعدائهم مدینه
روحه حلیل القدر و عظیم المنزله است و احتصاص او با امیر المومنین اظهر
از آنست که ذکر شود و کافه است هان فرمایش امیر المومنین در حق او که مالک
از برای من چنان بود که من برای رسول خدا بودم در سال سی و هشتم
هجری امیر المومنین او را حکومت مصر داد و از آن پیش که بمصر رود امیر
المومنین برای اهل مصر کاغذی نوشت در جمله میفرماید اما بعد فقد
بعثت الیکم عبدا من عباد الله لا ینام ابام الخوف ولا ینکل عن الاعداء
ساعات الریح اشهد علی الفجار من حرب النار و هو مالک بن الحارث
احمد حج فاسمعوا له و اطیعوا امره فیا طایف الحق فانه سیف من سیوف
و هم برای اشتر کتاب عهد نامه معروف را نوشت و چون بر امیر المومنین رسید

مکشوف بود که اشتر حکومت مصر خواهد کرد این مکروب مبارک را از بهر آن
نوشت که مسلمانان تا پیام قیامت این بند و حکم را بکار بندند و سلاطین
جهان را در هر امر و ابالت قانون بدست باشد که بدان قانون رفع ذکوة
و خراج بشود و هیچ ظلم و ستم بر بندگان و رعیتها نشود و انهد نامه
معروف و ترجمه ها از آن شده و چون امیر المومنین ^ع عهد نامه را بآن
آورد فرمان کرد اشتر بسج راه کند اشتر با جمعی از لشکر مجانب مصر حرکت
فرمود گویند چون انجبر گوش زد معویه کشت پیام داد برای دهقان
عریش که اشتر را مسموم کن که تا من خراج بیست سال از تو نگیرم چون اشتر
بعریش رسید دهقان انجا پرسید که از طعام و شراب چه چیزی بخور
فرست نزد اشتر گفتند غسل را بپوش دوست مبارک پس آمد دهقان
مقداری غسل مسموم برای اشتر هدیه آورد و بر چای از اوصاف و فوائد
آن غسل بیان کرد اشتر شربتی از آن غسل زهر آلود میل کرد هنوز غسل
در حوض مستغرق نشده بود که از دنیا رحلت کرد رضوان الله علیه و
بعضی گفته اند که شهادتش در قتلوم واقع شد و نافع غلام عثمان او را سمیرا

نمود و چون خبر شهادت اشتر معویه رسید چندان خوشحال شد که در
پوست خود می کجید و دنیا بی وسیع از خوشحالی بر او تنگ گردید و گفت
همانا از روی خداوند جندی است از غسل و چون خبر شهادت اشتر به
حضرت امیر المومنین ^ع رسید بموت او بسی ناسف خورد و زیاده
اندوه ناک و کوفته خاطر گشت و بر منبر رفت و فرمود انا لله وانا اليه
راجعون والحمد لله رب العالمين اللهم اني احسبني عندك فان موته من
مصائب الدهر رحم الله ما كلفني اذى بعهدته وفضي خيرة ولفي مريب
انا قد وطننا انفسنا ان نصبر على كل مصيبة بعد مصابنا برسول الله ^ص
فاذا من اعظم المصيبات پس از منبر پور آمد و بجان رفت مشایخ منع
نزد حضرت امیر المومنین ^ع آمدند انحضرت بمرکز اشتر متاسف
و متلهف بود ثم قال ^{و الله} دلت مالك و ما مالك لو كان من جبل لكان
مندا ولو كان من حجر لكان صلدا اما والله ليهدن موزك عالما و ليعرجن
عالما على مثل مالك فلنبتك البواقي و هل مرجو كمالك و هل موجود كمالك
و هل قانت النساء عن مثل مالك و هم در حق مالك فرموده خدا حجت

کند مالک را مالک وجه مالک اگر مالک سنگی بود سنگ صلب و سختی بود و
 اگر کوهی بود کوهی عظیم و بجا تند بود و کوبا مرگ او را از هم قطع نمود و هم در
 حق او مرصوده بخدا قسم که مرگ او اهل شام را عزیز کرد و اهل عراق را بدید
 کرد و فرمود که از این پس مانند مالک را نخواهم یافت و فاضلی نورانی گفته که
 حنازه مالک را بعد از نقل کردند و بالجمله جلالت شان اشرف زیاده از انشکه
 ذکر شود و تفخیم الکلام بکلام ابن ابی الحدید در حقه قال نه ام فامنت عن الاشتر لو
 ان انانا نفهم ان الله تعالى ما خلق في العرب ولا في النجم اجمع منه الا اساده
 لما خشيته عليه الاثم و نه در القائل و نه سنل عن الاشتر ما اقول في رجل من
 حبا نه اهل الشام و نه من مونه اهل العراق و بحق ما قال فيه امير المؤمنين
 كان الاشتر لي كما كنت لرسول الله صلى الله عليه و آله و آله و سلم و لبيك فكم مثله
 اشترى بل لبيك مثله واحد

مالک بن دینار نهری هاشمکه در میان علماء عامه معروفست بکثرت
 رعد و عرفان و از او کراماتی نقل کنند و هم کلمات مریدان و موعظه را نقل
 کرده اند و لکن بالجمله الله تعالی از بركات اهل بیت رسالت نباهی که مختلف

ملائکه و خزنه علم الهیست مسغنی و به نیازیم از غیر ایشان بعد از خط و کلمات
 امیر المؤمنین (ع) که در نهج البلاغه و غیره است دیگر عیال و امثال او چه حیات
 فلا برضی بالدون الا المعنوی و بالجمله مالک در بعض سلسله وفات کرده

مالک بن کعب ارجبی عامل امیر المؤمنین (ع) بود بر عین التمر و فضیه او با
 عثمان بن لیث در شرح نهج حدیدی مذکور است

مالک بن نویره هاشمکه در زمان خلافت ابوبکر خالد بن الولید و ابوبکر
 و سر او را دیک پایه نمود و در همان شب که او را بقتل رسانید باز در حبه او هم
 شد و طایفه خالد را نیز بکشت و زنان ایشانرا اسیر کرده و عذبه آوردند و
 ایشانرا اهل رده نامیدند و سرش این بود که مالک در اول مجلس ابوبکر علیه
 السلام و بیعت با ابوبکر نکرد و کار را بجا آورد و با وی عتاب کرد و گفت ای
 ابوبکر محال خود باش و برو در خانه خود بنشین و استغفار کن برای گناهان
 خود و حق را باهلش برگردان اباشم عینکی که میا پسین در مقامی که فراد
 دادند خلی و رسول غیر ترا و رسول خدا (ص) در روز غدیر سختی و راه عذری
 برای کسی باقی نگذاشت و نیز روایت است که وقتی مالک تعلم کرد ایمان کامل

از رسول خدا حضرت فرمود هر کس خواهد نظر کند بر روی اهل بیت نظر
کند یا بپوشد پس آن دو نفر نزد او شدند و از او طلب امر برایش و استغفار کردند
و فرمود خدا بنا بر دشت شمارا رسول خدا را بکشد ازین و نزد من می آیند
از من طلب امر برایش و شفاعت می کنند

متوکل بن عمر بن النخول همان متوکل بن عمر بن داوی صحیفه سجاده است
و در سند صحیفه من کوراست آنچه که مختص این است که متوکل گفت در زمان ما
عجی بن زید بن علی بن الحسین در مشرق خراسان بود خدا منفرستیدم و سلام کردم
گفت ای کجایم ای کفتم از حج پس احوال اهل بیت و بی عیال خود را پرسید و من
خبر دادم تا آنکه گفت پس عمر جعفر بن محمد را ملاقات کردی گفت بل گفت در
بازده من از او چه شنیدی گفت فدا بشوم دوست ندارم آنچه شنیدم
تقل کنم گفت مرا از امری می نویسانی بگو آنچه را که شنیده گفت خبر دادم که تو عهد
میشوی و مانند پدرت زید بودی و او بمنجه بشوی می از شنیدن این خبر صورتش
تغیر کرد و این آیت مبارک تلاوت کرد بحواله نایب و بیست و عند
ام الکتاب پس بعد از کلمات چند که با هم گفتگو نمودند می گفت تو در

صحیفه البیت از دعا که پدرم حفظ کرده از پدرش علی بن الحسین در و بمن وصیت
فرموده که انرا محفوظ دارم و از غیر اهلس بیفان دارم اینک آن صحیفه
مکره نزد من است بنویسم یا نه که بعد از قتل من بر سبانی بد و پیران عم محمد
و ابواهم پیران عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب در چه من میدانم
که فرمایند پس عمر جعفر بن محمد را اندک از کشته شدن من حق است و از پدرانش
بوی رسید و می فرستم چون کشته شوم بدست بنی امیه افتد و از مردم
کتمان آن کنند متوکل گفت پس من آن صحیفه را گرفتم و چون می کشته شد
عبد بنی رفت و شرفیاب شدم خدمت حضرت صادق در و حدیث خود را با
می برای قتل انجذاب نقل کردم از حضرت کریم و حضرت بر می شد بد شد
و فرمود خدا رحمت کند بر عمر را می را و طعن فرماید او را به اباء و اجدادش
محمد بن ابراهیم الامام بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب
در شریف کبری البیت از حضرت صادق در و ملف باین الامام است و
پدرش ابراهیم الامام هاشم که ابو مسلم مروزی مردم را به بیعت او
مخواند و اعتقادشان بود که امام بعد از امیر المومنین محمد حنفیه است و

بعد از محمد پسرش ابوهاشم و بعد از او محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد
از او ابراهیم پسرش و بعد از او برادرش سفاح و چون مروان حمار بر او بمطلب
مطلع شد ابراهیم الامام را بکوفت و حبس کرد و پس از آن امر کرد انبیا اهل
آوردند و سر او را در میان آن انبیا اهل کت کرد ابراهیم دست و پا زد تا جان
نسلیم کرد و بعد از او ابراهیم برادرش عبدالله سفاح بر حسب وصیت ابراهیم بخلاف
رسید و پس از او برادرش منصور و وافی بنا به من احوال ایشان را در
نام پنج حوزه ذکر نمودم

محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله کاتب معروف بنفای و ابن ابی ذئب
چه وزیر ابو القاسم حسین بن علی مغربی از شیوخ اصحاب و عظیم القدر و شریف
المنزله است و کثیر الحديث است در شام وفات کرده از تصنیفات اوست کتاب
غنیة معروف و منسوب است بنفای که گفته شده مابین واسطه بغداد و مدینه و مدینه و کوفه
محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی بکر از کلاهد حضرت عسکری ^{علیه السلام} و از سفراء امام
است و مال زیادی نزد پدرش از امام بوده که وفات نمود و وصیت نمود که اغاناها را
ما امام برساند و در معرفت بگویم تمام محمد بعد از وفات پدرش اغاناها را براف

رسولی از جانب امام ^{علیه السلام} و نشانی اغاناها را داد و کوفت و بعد از آن از ناحیه
برای او بیرون آمد که فدائک مقام ایت فاحمد الله

محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه حلیل القدر عظیم المنزله از خواص امیر المومنین
و از حواریین آنحضرت است چه آنکه مادرش اسماء بنت عیس که اول و حقه بن
ایطال بود بعد از جعفر زوجه ابوبکر شد و محمد را در سفح حقه الوداع متولد
نمود و بعد از ابوبکر زوجه امیر المومنین ^{علیه السلام} شد لاجرم محمد در حجر امیر المومنین
ترمیم شد و پدری غیر از آنحضرت نشاخت حتی آنکه امیر المومنین علیه السلام
فرمود محمد فرزند من است از صلب ابوبکر و محمد در جبل و صفین حضور
داشت و بعد از صفین امیر المومنین ^{علیه السلام} او را حکومت مصر عطا فرمود در
سال سی و هشتم معویه بن عاص و معویه بن خدیج و ابوالاعور سلمی را
با جماعت بسیار معرزه بناد انجاعت با هواخان عثمان اجتماع کردند و با
محمد جنگ نمودند و او را دستگیر کردند پس معویه بن خدیج محمد را بلب تشنه
کردند و حقه او را در شکم حمار کشت و انش زد و محمد در آنوقت
سیست و هشت سال از سنش کن شده بود گویند چون آنحضرت عبادش را

آنحضرت بکلمه غنیة
فرزند

از کثرت غصه و غضب خون از پستانش چکید و عایشه خواهر پدربزرگ محمد
خورد نازده است بخنجر خورده و بعد از هر غاری نفرین میکرد بر معویه و عمر و
عاص و ابن جندب و پیوسته غضب او بر معویه بود تا زمانیکه معویه بربد را
ولی عهد کرد و عید نه آمد و از مردم مجاز سبقت طلبید عایشه برای او بدگونی می کرد
و بر این کار انکاری نمود لاجرم معویه او را عورت کرد و در جای اهلک او را افکند
و هلاک نمود چنانچه در کتاب کامل بانی مظهر کشنده و چون خبر شهادت محمد
با امیر المومنین رسید زیاده محزون و اندوهناک شد و خبر قتل محمد را برای
ابن عباس سحر نگاشت باین کلمات شریفه اما بعد **فان** سر فدا افتخ و محمد
بن ابی بکر رحمه الله استشهد فعند الله تخلصهم ولدا ناصحا و عادلا کادحا
و سیفا فاطعا و ذکبا دافعا و قد کنت حشمت الناس علی لحافه و امرهم بعباده
مثل الوقعه و دعوتهم سرا و جهلا و عودا و بدلتهم الانی کادها و منهم
المحل کاذبا و منهم القاعد خاذلا اسئل الله ان يجعل لی منهم من جاء علی
فواسه لولا طمعی عید لغاء عدوی و الشهاده و توطنی بقسی علی المنینه
لاحبیب ان لا ابنی مع هؤلاء یوما واحدا و لا النقی بهم ابدا ابن عباس چون

بر شهادت محمد اطلاع یافت بجهت تعزیت امیر المومنین از بصره بکوفه آمد و
انحراف از تعزیت بکفت و یکی از حاسوسان امیر المومنین از شام آمد و گفت با
امیر المومنین خبر قتل محمد بمعویه رسید و او بر منبر رفت و مردم را اعلام کرد و چنانکه
مردم شام شادی کردند که من در هیچ وقت اهل شام را با این نحو مسرور ندیده
حضرت فرمود که اندوه ما بر قتل محمد بقدر مرور ایشان است بلکه اندوه ما زیاد
تر است باضعاف آن روایت است که در حق محمد فرموده انه کان لی ربیبا
و کنت له والد الا اعد و لدل و چون محمد شهید شد آن مکتوبی که امیر المومنین
برای دستور اهل او نوشته بود بدست عمر عاص افتاد برای معویه تم
و بنشاند معویه در آن نظری کرد و تعجب می نمود و بدین عقیبه گفت امر کن
انوا سورا تند گفت این خوب رأی نیست گفت پس رأی آنست که نزد تو
باشد مردم گویند احادیث ابر و اب زود است و از آن مطلب مایموی
معویه گفت مرا امر میکنی که علمی باین جامع و حکمی بسورتانم پس گفت با صحاب
خود که مگویند این از کتب علی است بلکه بگویند او بکرم صدق است
که نزد پسرش محمد بوده و ما بآن نظری نمانیم و از آن اخذ می کنیم و این کتاب

در خوانده بنی امیه بود تا زمان عمر بن عبد العزیز که او ظاهر کرد که آن مکتوب از
 امیر المومنین (ع) است ابن ابی الحدید گفته البقی السنکه ان عهد نامه امیر المومنین
 باشد باشد و ظاهر هم هاست زیرا که از او مردم دریافتند ادب فضا با و
 احکام و سیاست را و او بعد از شهرت اشتر معروف رسید و در خوانده
 ها محفوظ کردند و از آن نجیب میگردند و با الحمله محمد برادر امی عبد الله و عون
 و محمد پسران جعفر و برادر نجیب بن امیر المومنین و پسر خاله ابن عباس است
 و نجایهای او از حایب ما در پیش انعام بنت عمیس مرده بوده
محمد بن ابی خدیجه بن عثیم بن مریمه بن عبد الشمس کوجه سیدی
 صعوبه بن ابی سفیان است اما از اصحاب و انصار و شیعیان امیر المومنین
 (ع) و از بندگان مسلمین است و مدتی در زندان صعوبه محبوس بود وقتی او را
 از زندان بیرون آوردند و گفت ایا وقت آن شده که میان شوی از ضلالت
 خود و دست از علی (ع) برداری ایا انداختی که عثمان مظلوم کشته شد
 و عایشه و طلحه و زبیر خروج کردند در طلب خون او و علی و بنی نضار
 که عثمان را بکشتند و ما امروز طلب خون او می نمایم محمد گفت تو میدانی

محمد بن ابی بکر
 با امانت و حد نام اصل
 خاب عنایت ابو و انفع
 اغا اخرجی منک الذی
 اخرج الذی منک الملع
 المسبب العهد هم و ما
 قاله المبعوث بنه و شج
 فلی و صلی احمد و یوما
 ام من ابواب خیر و منغ
 و علی المخری من رب
 کلاما حام و صدح
 یابن الزهراء انم عدی
 و یکم فی العشر من ذی حج
 و اذا صبح و لانی لکم
 لا ابایی ای کلید منج

که هم از

که هم من از همه مردم میفودد یک تو دشمنانیم بنو امیه است گفت بلی گفت
 بخدا قسم که احدی شرکت نکرد در خون عثمان جز بنو سبیب آنکه عثمان را
 و الی کرد مهاجر و انصار از او خواستند که ترا مغزول کند نکرد لاجرم بر او
 ریختند و خونس بر ریختند و بخدا قسم شرکت نکرد در خون او ابتدا و آخر
 مکر طلحه و زبیر و عایشه و ابی ثان بودند که مردم را تحریص بر کشتن او
 می نمودند و شرکت کرد با ابی ثان عبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و عمل
 و انصار جمیعاً پس گفت و الله ای لا شهد انک مذعر متک فی الجاهلیه
 و الاسلام لعلی خلق واحد ما زاد فیک الاسلام لا قلیل ولا کثیر و ان
 علایه ذلك فیک لینه تلومنی علی حبی علی اخرج مع علی (ع) کل صوام غوام
 مهاجر و انصاری و خرج معک ابناء النافقین و الطلقاء و العتقاء
 خد عنهم عن دینهم و خد عولک عن دینک و الله یا معویه ما خفی علیک
 ما صنعت و ما خفی علیهم ما صنعوا اذا خلوا انفسهم بخط الله و طاعتک
 و والله لا ازال احب علیا لله و لرسوله و ابغضتک فی الله و فی رسول
 الله (ع) ابتدا ما بعیت معویه زمان داد تا او را برتزان بر گردانیدند و پیوسته

در برتزان

در زمان بود تا وفات کرد ابن ابی الحدید ادره که عمره عاص محمد بن ابی خدیجه
 را از مصر سبک کرد و برای معویه فرستاد معویه او را در حبس کرد و از زندان
 بگریخت مرده خشم که نامش عبدالله بن عمرو بن ظلام و عثمان بود بطلب او
 رفت و او را در غاری یافت و بکشت و موزخ مطلع خیر خباب سپهر
 نکاشته که محمد بن عبد الله عثمان عقیقه بن عامر جهنی را که که نایب الحکومه
 عبدالله بن ابی سرج بود در مصر اخراج کرد و خود را مالکدار مصر گشت و
 در پایان کار بحکم معویه بدست مالک بن هبش الکندی اهل فلسطین
 شهید گشت و اسیر العالم بحقایق الامور

محمد بن ابی سلمه هاشمکه مادرش ام سلمه زوجه پیغمبر و او را با
 پس دیگرش سلمه آورد نزد اهل الوفی (ع) که در کتاب اخفرت بجهاد
 روند و گفت ها علیک صدقه فلو صلح لی الخرج لم خرجت معک گفت
 اگر شایسته بود از برای من که همراه شما باشم هرگاه من در کتاب شما کوی
محمد بن ابی عمر بن ابی بن علی و کینه اش محمد ابواحمد است و از موالی
 مذهب بن ابی صفره است و اصلش بغدادی و ساکن بغداد بنو بود

و مردی عظیم المرتبه و جلیل القدر است نزد ما و نزد مخالفین و از اصحاب اجماع است
 و عامه و خاصه یصدیق ثقات و جلالت او را غوده اند و او اعبد و اودع مردم بود
 و او را افضل و افضله از یونس گفته اند و حال آنکه در فقه یونس از فضل بن شاذان
 روایت کنند که می گفت ما نشاء فی الاسلام رجل من سائر الناس کان افعه من سلمان
 الفارسی رضی الله عنه و لا نشاء بعده رجل افعه من یونس بن عبد الرحمن و ابن ابی عمیر
 در ک حدیث حضرت کاظم و رضا و حواد (ع) کرده و بود و چهار کتاب تصنیف
 نموده و محنت او در زمان رشید و امون بسیار بوده چه آنکه او را سالها حبس
 کردند و از بازماندهای بسیار زدند که فضاوت کند و هم برای آنکه راه غائی کند
 خلیفه را بر شیعیان و اسامی ایشان را بگوید زیرا که او شیعیان عراف و اشیان
 و وقتی او را صد نازبان زدند که طافش تمام شد و نزد یک مد که نام ببر شیعیان
 را که صدای محمد بن یونس بن عبد الرحمن را شنید که گفت یا محمد بن ابی عمیر اذک
 موقفک بین بدی یا سه لاجرم اسم بنور و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی بود
 رسید و مدت چهار سال در زندان بماند خا هر شش کتایب او را جمع کرده
 در غوفه نهاده بود باران بوان باریده و از دست رفته بود لاجرم ابن ابی عمیر

حدیث را از حفظ نقل میکرد با آن نسخه ها بنکه مردم از روی کتابهای او پیش از تلف شدن نوشته بودند همچنین جهت اصحاب با عیال و اعتماد دارند و مرا سپید
 او را در حکم مسایند گرفته اند و خواهرانش سعیده و منتهی بنوار و او محسوبند
 و عن کس محمد بن ابی عمیر اخذ و حلب و اصابع من الجهد و الضیق و اعظم و اخذ
 کل شیئی کان له و صاحب الامور و ذلك بعد موت الرضا و ذهب کتب
 ابی عمیر فلم یخلص کتب احادیثه فکان یحفظ اربعین جلداً فتمناه نوادر و لذلك
 تؤخذ احادیثه منقطعة الا سائید و هم روایت است که در زمان مرشد سند
 بن شاهک مابرهرون او را صد و بیست و پنج بود بحیثه شیع او پس او را
 در حلب گفتند این ابی عمیر صد و بیست و یک هزار درهم برادر ثاقلی یافت و
 واری شده که این ابی عمیر منقول بوده و صاحب پانصد هزار درهم بوده و شیخ
 صدوق روایت کرده از ابن الولید از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت این ابی
 عمیر برادر بوده و از مردی ده هزار درهم طلب داشت پس مالش تمام گشت
 و فقیر شد پس آن مرد بکه مدیون او بوده خانه داشت بدو هزار درهم بده
 و پولش را برای ابی عمیر برد چون بدر خانه او رسید و در را گویید این

ابی عمیر بیرون شد امروز پولها را تسلیم او نمود و گفت این طلب دشت آورده ام
 این ابی عمیر پرسید از کجا تحصیل این مال نمودی ای یار ث بنور رسید پاکس بنو
 گفت هیچکدام بنده بلکه خانه ام را فروخته ام برای قضای دین خود این ابی
 عمیر فرمود حدیث کرد مرا در هیچ محادی از حضرت صادق که فرمود لا یخرج
 الرجل عن مسقط رأسه بالدين یعنی انسان بجهت دین نوز خانه خود نکند
 پس فرمود این پولها را بردار من حاجت بخین پولی ندارم و حال آنکه بخدا
 قسم است که فعلاً محتاج بیک درهم می باشم و از این پولها بیک درهم منول خواهم کرد
 از فضل بن شاذان روایت شده که وقتی داخل عروانی شدیم شخصی را دیدیم که باز پیش
 غناب میکرد و میگفت نو مردی می باشی صاحب عیال و محتاجی بکسب و کار و
 با انحال سجده طولانی بجای می آوری و من می ترسم بسبب طول سجده چنان
 توانم پناستود و از کار ریختی و از این محو کلمات در نصیحت او بسیار بگفت آخر
 الامر رفیقش گفت ماوی که چه بسیار غناب کردی وای بر تو اگر نباشد طول
 سجده باعث کوری شود باید این ابی عمیر پناستاده باشد چه او بعد از آغاز
 خبر سر سجده شکر میکرد داشت و وقت دوازده ساعده بر می داشت و در ترجمه

جلیل بن دراج بنو حنیف از طول سجده او مذکور شد و از ملاحظه این دو خبر معلوم
شود که این ابی عمیر بطول سجده که غایت خضوع و منتهی عبادت و اورسجالات
بنده است بنزد پروردگار و اشداً اعمال بر او ایستاده است معروف و محل توجه
بوده و ابن ابی عمیر را بعمل افتاد کرده بود با امام زمان خود حضرت موسی بن
جعفر و فائده آن حلیف السجده الطویل و الدموع الغریز و المناجات الکثیر
و الفرائض المستطاعه چنانچه فقه و حدیث و علم و اخلاق او از بركات انجمنه و ادب
از در هکدر خاک سرگوشه شایسته هر فائده که در دسترس می آید

محمد بن ابی القاسم عبدالله بن عمران الجابی بالحاء المعجمه و الباء الموحده البرقی طبع با جلیویه و
ابو القاسم طبع به نیز است بعد از صاحبان القریب ثقه و عالم و فقیه و عارف بادی و شریک

محمد بن احمد بن ابی قتاده ابو جعفر فقیه ثقه و صدوق است و او از
احفاد حمید است که با افتاد کشته شد

محمد بن احمد بن الجبید ابو علی اسکافه شیخ جلیل القدر امامیه و وجه اصحاب است
و تصنیفات بسیار دارد از جمله کتاب فذیب الشبهه لاحکام الشریعه است که
بسیار مجلد است و مشتمل است بر چند کتاب از فقه و لکن چون این شیخ جلیل فاضل

نیاس بود کتبش منور شد و روی آنرا که آن عند مال للصاحب (ع)
و سیف و آنه وصی الی جابر بنه فهاک ذلك

محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری ثقة جلیل حافظ صاحب تصنیفات از جمله
روضه الزهراء فی تفسیر فاعله الزهراء و کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضایل امیر المومنین
کتاب من الطالب فی اعان ابی طالب و سبط او شیخ ابو الفتح واری خوارزمی است
محمد بن احمد بن داود بن الحسن شیخ طائفه و عالم ایشان و شیخ فقیه و فاضل خود
و فقیه ایشان بوده و بعضی گفته اند در عمارت حفظ و افتخار او دیده شد مقیم
بغداد شده بود در سنه سیصد و شصت و هشت و فاضل بافت و در مقام
فرش محاکم رفت و کتب تصنیف نموده از جمله کتاب مزار کبر است

محمد بن احمد شهریار الخازن مشهور بغری از فقه و شایخ حدیث است

محمد بن احمد عبدالله بن عمری مفسر بفتح مریدی جلیل از رجوه اهل لغت و ادب
و حدیث است و مریدی صحیح الاعتقاد بوده و اشعاری بسیاری در بیان اهل بیت
گفته و چون فقه بر قل ایشان می نموده لهذا او را مفتح گفتند و کتب تصنیف و تفسیر
اشباه او همانند در آن تشبه کرده امیر المومنین را بسیار بسمیران علیه السلام

محمد بن احمد بن عبدالله بن فضالة بن صفوان الجبال معروف بابو عبدالله صفوان
 ثقة جليل شيخ طائفة وفقيه وناضل وصاحب مكانت ووفات نزد سلطان جهان
 کس است که با قاضی مرسل در امرات مباحله کرده و در محفل سيف الدولة حمدان
 چون قاضی از مجلس برخاست نب کرد و همان دستش که در مباحله کشیده بود
 سپاه شد و درم کرد و روز دیگر هلاک شد و کتب بسیار تصنیف کرده
 و گفته اند که امی بوده و انکاباد از حفظ گفته و کاتب نوشته و شیخ مفید
 و تلخیصی و غیره از او روایت می کنند و او از علی بن ابراهیم قمی

محمد بن احمد بن علی بن الصلت هاشمیه شیخ صدوق در اول کمال الدین فرموده
 که کان ای ت برید عنه ندر سرور و یصف علم و فضله و زهد و عبادت

محمد بن احمد بن علی القتال بنشایری صاحب روضه الواعظین از علمای
 جلیل القدر سکیم و فقیه و زاهد و ورع بوده ابو الحسن عبدالرزاق رئیس
 نسا بور مذهب شهاب الاسلام ملعون انجذاب را شهید کرد

محمد بن احمد بن محمد بن عمران بن عبدالله بن سعد اشعری ابو جعفر ثقة جلیل
 القدر و کثیر الروایه و صاحب کتاب نوادر الحکمه است الا انکه اصحاب گفته اند

که او از ضعفاء روایت می کرده و بر اسبیل اعتماد می نموده لا جرم محمد بن الحسن
 بن الولید از کتاب نوادر الحکمه استثناء کرده بعضی روایات از او که مرسل یا اسناد
 منقطع بوده با از ضعفاء روایت کرده و کتاب نوادر الحکمه کتاب بزرگی و بنکونی بوده
 و فیهین او را دبة الشیبه می گفتند چه انکه شیب نامی درم بوده که دریم
 داشته صاحب خانقا هر دو معنی که از او میجو استند از همان دبه میداده این کتاب
 بان دبه تشبیه کرده اند و عمران جد او فضیلتش در باب عین گذشت

محمد بن اسحق بن عاصم شیخ مفید او را در مرثیات از ثقات حنفی کاظم و
 خاصه او را اهل درج و فقه و از شیعه شمرده و روایت است از اسحق پدرش
 که گفت خدمت حضرت صادقی را رسیدم و خریدادم آنحضرت را که پسری برای
 من متولد شده فرمود او را محمد نام گذاشتی گفتیم چرا فرمود او را زن و ششم کن
 فرار دهد او را خدا و فرقه العین فرمود چهره نو و صدق نو بعد از وفات نو

محمد بن اسحق یکی از مشاهیر علماء عامه صاحب معارفی و سیر است و مفید
 در حیرة بیجته منصور النایف کرد و او معاشر است بابو حنیفه و مالک بن انس
 و مابین او و مالک منافق نبوده و مالک در حق او گفته و ما این اسحق انما هو دجال

من الدجاجة من اخبرناه من المدينة وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 نكروه و هكذا مسلم لم يورد في صحيحه وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 لكن قبل وحبب شديد باهل بيتهم وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 وجرير وحنبل بن محبوب وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
محمد بن اسماعيل البخاري صاحب صحيح معروف وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 وحكى عنه انه قال ما وضع في كتابي الصحيح الا اغسلت قبل ذلك واصلت
 وكعب بن دقال انه صنف كتابي الصحيح لست عشرة خزانة من سنن
 الف حديث وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 في بغداد واجتمع اهل الحديث لديهم وعرضهم عليه الاحاديث المقلوبة ذكرها
 في ترجمة فضل بن شاذان وابن ميمون حوائج السنن كفته في صحيحه حذو اربعين
 كروا في احاديث حذو اربعين وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 روى في بعض احاديث الخفاف في صحيحه حذو اربعين وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 اخبرنا في بعض احاديث حذو اربعين وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 اسامه الخفاف في صحيحه حذو اربعين وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين

ونواصب وانهراد وروى عنه مجاهد في صحيحه حذو اربعين
 كه از جمله ايشان است عمران بن حطان سدوسي مروي عن ابن جهم لبيك على السلام
 من كان باكيا ولعمري اقبل واذا خفيت على العبي فاعذروا ان لا تاتي مقلد عبياء
 شبره كروصل اقبال فخواهد روي باذرافات كفاهد
 وشرح انتقام طولاني است وادرفض القدير وشرح وحيه يرخي ازان اشاره كرم
 واز قنای مشهوره بخاري انكه رضاع حاصل بشور بخوردن هر شری پس
 هرگاه دو نفر از نوزي با هم در رضاع شری بخورند هر دو برادر رضاعي بشوند
 عذره او در روز عید فطر سنه و بیست و پنج و شش و فانی کرد
محمد بن اسماعيل بن البرقي بيا و موحده مفرجه وراي معجمه و عین مهله موی
 منصور عباسی است و لكن از صلحاء طایفه امامیه است و از ثقات ايشان و بسیار
 حلیل و از اصحاب حضرت كاظم است و تا حضرت جواد را درك کرده و دروا
 است كه او واحد بن حمزه بن بزيع در عداد و زراة بودند وثقه حليل القدير على
 بن نعمان كه از اصحاب حضرت رضا است وصيت کرد كه كتابش را محمد
 بن اسماعيل بن بزيع بدهند و روى انه قال الوضوء لله بابا بظالمين

من نور الله بالبرهان وكن له في البلاد ليدفع بهم عن اوليائه ويصلح الله به امور
 المسلمين لانهم لما المومنين من الضم واليههم نفع ذو الحاجة من شعبنا
 الى ان قال في صاعلي احكم ان لو شاء الله لكان هذا كله قال قلت بماذا جعلني الله
 فذاك قال يكون معهم فيسرا ما به حال السرور على المومنين من شعبنا فكن منهم
 يا محمد واني محمد هاتك ارحم من جواد هم پراهي گرفت که گفتن خود غايد و
 در قبل که اسم منزليت در طر بن مکة وفات کرد محمد بن احمد بن
 محي العطار و ايت کرده که رفتي يا محمد بن علي بن بلال در قيد بودم اديان گفت بيا
 بروم سرفر محمد بن اسماعيل بن بروج زيارت کنيم اورا هي که سرفرا و ارد شد هم
 محمد نشست در سمت سرفرا و قبله و فبردا جلوروي خود فرار داد پس گفت
 خبر داد مرا صاحب بن فبر يعني محمد بن اسماعيل که حضرت جواد هم فرمود که هر که
 زيارت کند فبر پرايس مومن خود را و نبشتد نزد فبر او و بخواند انا انزلناه في
 ليلة القدر را هفت مرتبه اين شود از فسخ الکر که هول نورك فباست باشد
 و در و ايت کافي مجاي محمد بن علي بن بلال علي بن بلال است
 محمد بن اوزمه بنضم هزم و سکون و او و نفع راه و هم صاحب کتب و

تصنيفي است مثل حسين بن سعيد الدلمه فيمن براد طعن زدني و اورا ر مي غلوت
 نمودند حتى انکه نهاني کسيرا فرستادند که ناکهاني اورا بکشد و بکشد چون آن شخص
 بر او وارد شد دين مشغول غار است و از اول شب تا باخر مشغول غار بود و چند
 شب نفيس او نمودند اورا چنين دين لا جرم از دست برداشتند تا انکه
 از حضرت هادي هم نوبتي ادي براي فيمن در يواست اين اوزمه از انچه رعي
 مان شده است و اين اوزمه هاتک در سامع مجلس حضرت هادي هم
 رفت و اين در دني بود که مشوکل الحفر ترا سپرده بود سعيد حاجب که ان
 حفر ترا اسهيد کند اين اوزمه دين که فري حفر مي کنند براي الحفر کره منفي غود
 حضرت فرمود که به مکن اين مطلب براي ايشان نخواهد شد بيشتر از ده روز طول
 نمکشد که خون او صاحبش يعني مشوکل بر چينه خواهد شد اين اوزمه گفت بخدا
 قسم که ده روز بيشتر نکلن شت که کشته شدند
 محمد بن هور الرهن السجستاني ساکن زما شير از حد و کومان از مشکين و فقهاء
 و عالم باخبار بوده الا انکه مريم غيلو و نفويض بوده و قريب با نضد تصنيف در
 رساله از نوای او گفته شده

محمد بن بدیل بن ورفاء از اصحاب رسول است و با برادرش عبدالله در کباب
امیر المؤمنین علیه السلام در صفین شهید شدند

محمد بن بشر محمد بن از عیون اصحاب امام و علمای ایشان و مکمل و کبر العباد است
و پیاه سر به پاره حج کرده و او از غلمان ابو سهل نزحی است و متلب است
بال محمد و بن و کبی ضیف کرده از جمله مضع است که در امامت است

محمد بن بشر غالی ملعون همانکه شعبه بازی میکرد و میگفت حضرت
موسی بن جعفر از دنیا حلت نکرده و میگفت العباد با الله که امام رضا و امامان
بعد از او که ادعای امامت کردند دروغ می گفتند و هر که فائد با امامت ایشان
شود خویش حلال و مالش مباح است و عقیده او و اتباع او بر آنست که
عاز و روزه واجب است لکن زکوة و حج و سایر فرائض را منکرند و فائده با با حق
محارم و غیره و غلمان و اسند لال کرده اند باینکه او و وجهم ذکوانا و اثنا و
فائده بناسخ و مواث را واجب میدانند و میگویند العباد با الله که محمد
پروردگار است و اول یلد و لم یولد است و در حجابها پنهان است و هر کس نسب
خود را با او برساند دروغ گو و مفری است و این و نالت اليهود والنصارى

لحن انبیا و الله و احبانه شامل است و محمد بن بشر ملعون از خویر صوری درست کرده
بود شبیه صورت حضرت موسی بن جعفر و اصحاب خود را می گفت که موسی بن جعفر
نزد من است میخواهید من او را بشما بنمایم میگفتند بلای پس می برد ایشان را طافی
اول می گفت خوب غاشا کنید در اینجا بغیر از شما کسی بیاید یا نه می گفتند کسی
نمیست انکما ایشان را می نمود و خود پشت پرده میرفت و در انصورت می دید
و بچله و شعبه چنان بنظر مردم می نمود که انحضرت است ایشان است انکما
اصحاب خود را می طلید لکن اذن غدا که نزدیک بیایند بلکه ایشان از دور
غاشا می نمودند و خودش نزدیک صورت می ایستاد و مثل کسکه نخل و مجوی
کند با آن صورت نخل می کرد و از شعبه مردم را چنان می نمود که او موسی بن
جعفر است و مدنی بر این طریق مردم را گمراه می نمود و شعبه بازی می نمود تا
اخوالا را یکی از خلفا که ظاهر و باطن داشت او را بخت نزد جبهی کشیت و فرین
حضرت موسی بن جعفر در حق او منجابت شد زیرا که انحضرت از خدا خواسته
بود که حواریان را نصیب محمد بن بشر نماید و فرموده بود که هر که بر ما
دروغ بگوید خداوند او را حرارت آهن چشاند بنان بر علی بن الحسین

در روع بست و معتز بن سعید بر حضرت باقر و ابوالخطاب بر حضرت صلوات
 و هر يك بقتل رسيدند انوقت دعا ميگردد و ميگفت اللهم ان ابني اليك عما
 يتعيبه في محمد بن بشير اللهم احني منه اللهم اني اسئلك ان تخلصني من هذا ^{جسم} الجنس
 محمد بن بشير فقد شارك الشيطان اباه في حرم الله قال علي بن ابي حمزة
 غدا ياتي احد قتل يا سوي من قتل محمد بن بشير لعنه الله

محمد بن جرير طبري معروف باين اسم و نفع از علمای کبار ميباشند
 یکی سنی و ان صاحب کتاب تاريخ مشهور در کتاب طبري حديث طبري مشهور
 و کتاب غدير است که در دو مجلد ضخيم نوشته و ديگر محمد بن جرير بن رستم طبري
 است که از علمای اماميه و از اجله اصحاب وثقه و جليل القدر است و کتاب
 دلالة الامانه از تصنيفات اوست و گاهی اين دو طبري بهم مشبه ميشوند
 مانند دو ابن حجر و از جاها بنگاه شده است در ابوبکر خوارزمي
 ليس خواهر محمد بن جرير طبري است که او را طبري خري ميگویند بجهت نسبت
 بطبريه و خوارزمي بعضی گویند که خالوي او طبري عامی است و صاحب
 مفايع الفضل و بعضی ديگر گفته اند که حال او طبري و اما می است و نايند

کرده قول خود را باين شعر ابوبکر بابل مولدي و بنو جريري فاخلوا لي بحكي المرء خاله
 فها انارفضي عن نوات و غيري رافضي عن كلاله و فيه نظر و بالحمله ابن ابوبکر
 همان است که وقتي خواست بر صاحب بن عباد وارد شود بجا بگفت که بجز
 صاحب بگو که یکی از ابناء اذن بار مطلبيد صاحب بپيام داد که من فرار داده ام
 اذن مذموم باد يعني که ببيت هوار شعر اذن و او بن عرب از حفظ نداشتند
 ابوبکر جواب داد که امقدر شعر از نظم مردان بخواهي يا از نظم زنان چون
 اينجواب صاحب رسيد دانست که ابوبکر خوارزمي است او را اذن بار
 بداد و باوي التو گرفت و بواسطه صاحب بر عضد الدوله وارد شد و مرثيه
 ريفي پيا کرد

محمد بن جعفر بن ابي طالب ر. یکی از محامده محمد و حله است شيخ کشي
 روايت کرده از حضرت امام رضا که فرمود ابوالموئيد ر. مبر فرود که محامده
 يعني محمد ها ابا دارند از معصيت خدای غر و جل راوي پرسيد که ایشان
 کي ايند فرمود محمد بن جعفر و محمد بن ابوبکر و محمد بن ابي خديفه و محمد بن ابوالموئيد
 و ابوالفريج روايت کرده که محمد بن جعفر در صفين در کتاب ظفر الثنايب

عجلش امیر المؤمنین (ع) بود و با جداسه بن عمر مبارزت کردند و دست بگردن
شدند و از طرفین معاونت ایشان لشکر آمد و هر دو متعاقبا با هم کشته
شدند انتی و جمعی از مورخین گفته اند که محمد با برادرش عیون در شوش عینی
در نزدیکی دزفول شهید^{شد} اند و مادر محمد اسماء بنت عیسی است گویند بعد از
شهادت جعفر رسول خدا (ص) بفرمود تا پسرهای او را محمد و جداسه عیون
را حاضر کردند و سر برآشیدند و قال انا و لیمیم فی الدنیا و الاخرة و ام کلثوم
دختر امیر المؤمنین (ع) بعد از وفات عمر بحیاله نکاح محمد درآمد و روایت است
که رسول خدا (ص) دست محمد را گرفت و فرمود این شبیه است با عم ما ای
طالب علیه السلام

محمد بن جعفر الاسدی ابو الحسن الواری یکی از ابواب است قال الشيخ
رحمہ دغدگان فی زمان السفراء الممورین افوام ثقات بود علیهم التوفیحات
من قبل المنسویین السفارة من الاصل منهم محمد بن جعفر الاسدی رحمه الله
محمد بن جعفر الحسنی معروف بای فراط از مشایخ اجازه لعکبری است
محمد بن جعفر الصادق الامام (ع) ملف بدیاجه بحقه صاحب

مخسارش و مردی سخی و شجاع و قوی القلب و عابد بود یک روز روزه
میداشت و یکروز افطاری نمود و هرگاه از منزل بیرون میرفت بر عینکست مکرر بام
خود را کف می نمود و برهنه را بان پوشیده بود و در هر روزی یک کوفتند برای
میهن آنان خودی کشت در صندل و نود و نه که با هم خروج ابوالشرا با بود
محمد در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت خود خواند اهل مدینه با او
بیعت با مارت موافقت کردند پس بجانب مکه رفت و با جمعی از طالبین
با هرون بن مسیب حبک عظیمی نمودند و بسیار کس از لشکر هرون کشته
شد هرون حضرت رضا را بر سالت بنزد محمد فرستاد و او را بطریق
سلم و صلح طلبید محمد از صلح ابا کرد و مهیای حبک شد هرون نیز لشکر
فرستاد تا محمد را با طالبین در آن کوهیکه منزل داشتند محاصره کنند
سه روز پیش نگذشت که آب و طعام ایشان تمام شد لاجرم اصحاب
محمد دست از او برداشتند و از دور او متفرق شدند احوال امر محمد
برای اصحاب خود امان خواست هرون او را امان داد و بروایت
دیگر بجای هرون عیسی جلوی زکوشده و با الحجه طالبین را در^{شد}

و بند کردند و در محلهای بی روپوش نشاندند و بخراسان فرستادند چون
بخراسان وارد شدند مامون محمد را اکرام کرد و جایزه داد با مامون
ناز داشت کرد و در خراسان بجا داشت رفت و مامون فرستاد او را که فرستاده پندار بود
محمد بن الحسن بن احمد بن الولید شیخ فقیه و فقه اثنان و مقدم و وجیه
اثنان فقه حلیل الفقه عظیم المنزلة عارف بر رجال معروف به صاحب کتاب
جامع و تفسیر قرآن است روایت میکند از صفار و سعد و روایت می کند
از او تلخیصی و صدوق و غیره

محمد بن الحسن بن حمزة الجعفی ابوعلی خلیفه شیخ مفید و حاکم در مجلس آن
بزرگوار و فقیه و عالم و متکلم و صاحب تصنیفات است در ۱۶ ماه
رمضان سنه چهارصد و شصت و سه وفات یافت این بزرگوار که او را امام شیخ مفید
محمد بن الحسن بن علی از دیلمی مخوی شاعر صاحب جمهره یکی از علمای شیعه
و ابن شهر آشوب او را از شعراء اهل بیت زمره و او مدعی ادب و فاضل
بوده و او را اعلم الشعراء و اشعر العلماء میگویند و نقل عن حفظه انه اذا فرغ
علیه دیوان شعر مره حفظ من اوله الی اخره و هذا من غریب و بالجملة در سنه

سیصد و بیست و یک وفات کرد و اتفاقاً در روز وفات او عبد السلام
محمد معروف بابوهاشم جیبائی نیز وفات یافت فقال الناس مات علم الفقه و الکلام
بموت ابن درید و ابی هاشم قلت و هذا نظر ما قال الرشید فی الیوم الذی مات
فیه الکسائی و محمد بن الحسن الشیبانی الفقیه بالری دفن الفقه و العربیه بالری
محمد بن الحسن بن شمعون نصرانی بغدادی از اصحاب عسکری اول و اثنی بوده بعد
غالی شده در شصت و سه سنه چهارده سالگی وفات کرد و گفته شده که ال
الرضا یعنی مولای ما حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری (ع)
گفالت می نمودند از او و از جهل نفعیالات او و ظاهراً این همان محمد بن الحسن
بن مسمون است که وقتی خدمت حضرت عسکری (ع) در سواد العلی در باب ششم
چشم او داده که استعمال کرده چشم او خوب شده از آن علنی که داشته و نیز
روایت کرده که نوشتم خدمت حضرت امام حسن عسکری در شکایت از فقر
و بعد از آن در دل خود گفتم که آیا تو مود حضرت صادقی (ع) که فقر باطن
بهتر است از توانگری باد شمعون ما و گفته شدن ما با بهر است از زندگانی
با دشمن ما پس جواب کاغذ من آمد که خداوند تخصیص میفرماید دوستان

مادرها را که شکاف و بسیار شد کتا هائشان بفر و کاهی هم عفو میفرماید
از بسیاری و هر کما حد شک نفسک الفقر معنا خبر من العنی مع عدونا و نحن
کففت لمن النجا البنا و نور لمن استضاء بنا و عصم لمن اعظم بنا من اجتنابنا
معناه السلام الاعلی و من اخوف عنا فالی النار قال ابو عبد الله علیه السلام
على عدوكم بالنار ولا تشهدون لوليكم بالجنة ما يمنعکم من ذلك الا الضعف
محمد بن الحسن الصفار فی ثقة عظیم القدر و حبه اصحابنا القمیین قبل السقط
فی الروایه صاحب تصنیفات جده مثل کتابهای حسین بن سعید بلکه زیادتر از
حمله کتاب بجان در درجات است که در دست است و این غیر از بجان والدین
سعید بن عبد الله اشعری است که فعلاً شخته است در دست نیست جز منتخبان
محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابو جعفر شیخ الطائفة و رئیس الامامیه فخر
الاعاجم و بحر المقارم جلیل القدر عظیم المنزله مرجع فضلاء زمان عارف باخبار
در رجال و فقه و اصول و کلام و ادب بل جمیع الفضائل تنبیه در هر فنی از
فتون اسلام تصنیف کرده و حمله از کتب این بزرگوار بطبع رسید و فعلاً در
دست است و علماء از آنها استغفاره ها و از انوار آنها اقتباس می کنند

کتابهای
محمد بن الحسن

کتاب

و کتاب مصباح المستعجلین که فزوده و امام مصابیح است تا بحال طبع
نشده بود در این جزء از زمان یکی از اهل خبر یافت شد که از او طبع نماید و لکن
چون میخواست که عوام و مخجمان که از عریضت بهره ندارند بنظر ازان فائده ببرند
بدایع ارجاع نمودند که از او ترجمه کنم تا ترجمه را نیز در جاشیه همان کتاب ببرند
که همه کس انتفاع ببرد این احقر هم از برکت انقاس مقدمه ان بزرگوار در زمان
قلیلی ترجمه صحیحی از ان نمودم و فعلاً مشغول بطبع ان میباشند امید است
بهمین زودی از طبع بیرون آید و فی التعلیق عن جده الشفی المجتبی قال سمعنا
من الشایخ و حصلنا منها من الثبوت ان فضلاء تلامذة الشیخ الذین كانوا یحضر
نزد و ن علی ثمانه فاضل من الخاصه و من العامه مالا یحصى و الخلفاء اعطوه
کرسی الکلام و کان ذلك من کان و حید العصر مع ان اکثر النصابین کان زمان
الخلفاء العباسیه لانهم كانوا یبالغون فی تعظیم العلماء من العامه و الخاصه و
لم یکن فی زمان الخلفاء الشیخ ثقیه کثیر بل کان المباحثه فی الاصول و الفروع
حقی فی الامامه فی المجالس العظیمه انتهى و بالجملة کان نواحه ضریحه الجامع لجمع
کماله النفس فی العلم و العمل و کان یلمز الشیخ المقید و لدن شهره و صان

سنه سجد و هتاد و بیج و قدم العرافه سنه چهارصد و هشت و کان
 بغداد ثم هاجر ها الى مشهد ابرو الوفا من الفتن التي تجددت
 ببغداد و احرف كبر و كرمي كان يجلس عليه للكلام و مات في بيت
 دوم محرم الحرام سنه و دفن في دارة و قبره مزار شريف به و صا
 دارة مسجد باقيا الى الان و هو المعروف بالان بالمسجد الطوسي في
 حوارة مولا ناعلي عليه السلام

محمد بن الحسن الواسطي هاتنكه حضرت جواد (ع) او را گواهی میداشت
 و چون مریض شد حضرت هادی (ع) برای او نفقه فرستاد و چون وفات
 کرد آنحضرت برای او کفن فرستاد و در عزای او اقامه ماتم نمود

محمد بن الحسن بن الوليد الفی کذا شد در محمد بن الحسن بن احمد

محمد بن الحسن الموسوي معروف بسید رضی برادر سید مرفی رضی الله
 عنهما و الحسين نقیب علوم و شریف اشرف بغداد شهید عظمی شان و علوه
 و فصاحت زبان و غدت و بی شعر جلالت شان زیاده از اینست که ذکر
 شود و از برای او در شرف نفس و علوه حکایاتی است که مقام تعلیقات

الکرام علیهم السلام

در ششم محرم سنه وفات فرمود بن چهل و هفت سالگی و سید مرفی از
 کثرت جرع و عظمت مصیبت توانست جنازه او را شاهد نماید نصاب او
 همه منازات از جمله خصایص الاثمه و بهج البلاغه و حقان التزیل و مجازات النبوه
 است و حقیقتا آنحضرت را در چهارده سال قبل در نجف اشرف يك نسخه مائنه از
 مجازات النبوه روزی فرمود من ان نسخه را تقدیم نمودم بشیخ اجل خود جناب نفقه
 الاسلام حاجی میرزا حسن نوری نود و سه مریده و در این ایام خداوند عالم عوض او را
 به بخت و جوی مرحمت فرمود از بلد کما ظمیه جناب سید اجل عالم محدث صاحب
 نصاب جید آقای اسید حسن کاظمینی (ع) به ثعلی يك نسخه تمامی از مجازات
 برای داعی فرستاد جزواه امه خیر الجواد

محمد بن حکیم خیمعی هاتنكه حضرت ابوالحسن یعنی کاظم (ع) امر فرمود او را
 که در مسجد رسول (ص) بنشیند و با اهل مدینه تکلم و خاصه کند و چون مجلس
 مباحثه او منقضي گشت حضرت موسی و نقل می کرد چه گفتیم و چه گفتند
 حضرت می پسندید اراو

محمد بن ذکریا را در طیب مشهور است که در طب کناهات مالف کرده از جمله

در ششم محرم سنه وفات فرمود بن چهل و هفت سالگی و سید مرفی از کثرت جرع و عظمت مصیبت توانست جنازه او را شاهد نماید نصاب او همه منازات از جمله خصایص الاثمه و بهج البلاغه و حقان التزیل و مجازات النبوه است و حقیقتا آنحضرت را در چهارده سال قبل در نجف اشرف يك نسخه مائنه از مجازات النبوه روزی فرمود من ان نسخه را تقدیم نمودم بشیخ اجل خود جناب نفقه الاسلام حاجی میرزا حسن نوری نود و سه مریده و در این ایام خداوند عالم عوض او را به بخت و جوی مرحمت فرمود از بلد کما ظمیه جناب سید اجل عالم محدث صاحب نصاب جید آقای اسید حسن کاظمینی (ع) به ثعلی يك نسخه تمامی از مجازات برای داعی فرستاد جزواه امه خیر الجواد

مضمونه و حواصی و اجلاء اصحاب دنفه و کثیر الحدیث و از مسایح احیاءه للعکبری
و کتب تصنیف فرموده از جمله کتاب مائول فی القرآن فی اهل البیت است که هزار ورق
است و علماء فرموده اند که مثل آن تصنیف نشده است
محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی الانصاری قاضی کوفه کشف شد که صدوق و یاقون
بوده لکن سنی الحفظ و صاحب رای بوده سه سال نصاوت کوفه کرد و در باب نصیه
نفه جلیل القدر محمد بن مسلم نفی نزد او شهادت داد شهادت او را رد کرده و پس
از آنکه ظاهر شد کثرت علم دنفه محمد بن مسلم دیگر در امور مشکله و مسأله
که دانا حکم آن نبود با نجاب رجوع می نمود و امین ابن ابی لیلی و ابو جعفر حشمت
و ثنایی بود و ابو جعفر در حکم او شش خطا بر او گرفت او نیز سعادت کرد
برای ابو جعفر نزد والی ثانی که ابو جعفر را از فتوی دادن منع کردند و او را روانه
شده که از حضرت صادق (ع) سوال کرد که چه چیز است که احلی و شرین تر است
زندان می از چیزهایی که خدا خلق کرده فرمود اولاد جوان عرض کرد چه چیز
نمی نرود سخت تر است فرمود نفلان او گفت شهادت می دهم که شما حج خدا می طلبید
بر خلق او در سینه و فاش کرد و فلان غریب ابو علی فی رحاله حبش قال غضب

الرجل اشهر من کفای لیس الا و لا یهمنا الغرض لمره
محمد بن عبد الرحمن بن قبه بنات مکسوره و با مرجه ابو جعفر را زنی مستکلم عظیم
القدر در اول بن عبد الله بوده و از آن حدیث یافته و شیخ امامیه زمان خود کرده
و کتابی در امامت نوشت ابو الحسین سوسنجردی که از عیون اصحاب و مشکلی
ایشان و صاحب کتاب امامت است و همان کس است که پیچاه حج پیاده می آورد
و روایت کرده که دفنی بخراسان بجهت زیارت امام رضا (ع) رفت بعد از فراغ از
زیارت سرفتم سبلج و بر ابو القاسم بلخی وارد شدم و او با من آشنا بود و با من بود
کتاب ابو جعفر قبه در امامت معروف باضاف ابو القاسم بر آن کتاب مطلع شد و بر
اوردی نوشت موسوم بمبشر شد گفت من او را بوداشتم رفتم بری بنظر این قبه در نظام
اوردی بر آن مرد نوشت موسوم بالسنیثیت فی الامام او را بوداشتم برای ابو القاسم
بلخی اوردم ابو القاسم مردان را نوشت موسوم بنقض السنیثیت او را بوداشتم بری
ادم دفنی رسیدم که ابو جعفر بن قبه وفات کرده بود رحمه الله علیه
محمد بن عبد الله بن جعفر العمري ابو جعفر فی جلیل القدر پیش از اصحاب حضرت عسکری
و صاحب کتاب فرب الاسناد است و محمد مکانی در شهادت خدمت امام زمان (ع)

بعضی آورده و مکتوب نموده
بنی اخضر و بنی ساسانه
و بنی کسره و راوساکنه
و در آن همه نه نفر بودند
مرصع الاطلاع

و جواب آمد و برادران او جعفر و حسین و احمد همگی صاحب مکاتبه میباشند
و محمد مصغاف نام از جمله کتاب الا وائل است

محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
فرزند جدی آنکه یکن از امهات و جدات او ام ولد بوده اند و در خلافت منصور
۴۰ ساله در مدینه خروج کرد منصور بن موسی برادرزاده خود را محبب او فرستاد
چون حرب میانها واقع شد درین حرب محمد بن محمد بن محمد و ابیقلیب سبند
موضع معروف با حصار دین و فرزند الان در شرقی سلع بیرون دروازه مدینه
از همان دروازه که باحد بیرون میروند معروف است و از برای آن بقعه است و من
کیفیت شهادت او را با شهادت پدرش عبدالله و برادرش ابراهیم قبال باختری
در کتاب تاریخ خود نگاه داشته و مابین او و منصور مکاتبه مرقه و بدل شده
که در تذکره سبط مسطور است

محمد بن عثمان بن سعید عمری یمنی کنی اسدی کوفی ابو جعفر نام دوم
امام عصر علیه السلام فرجه است که بعد از پدرش تاج بن ابی بر سر گذاشت و فرزند
به بیجا سال باین منصب عظمی مقرر بود و قبل از وفات خود فری برای خود

ساخت و تقاضای را مرفرود که در ساجه ابان فرانی و اسماء امه در نقش
کند که از آنکه گاه او قرار دهند و مردم را خبر داد از روز وفات خود و در همان
روز که معین کرده بود وفات فرمود قبرش پیش در بغداد در نزدیکی دروازه
مسلمان در میان قبرستان و سببی است و در اینجا معروف است شیخ خلایق و من
کیفیت این بزرگوار را با سایر نواب اربعه ۱۵ در مرز خود ذکر کردم و بعد از آن
جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بنیابن خاصه رسید و بعد از او علی بن
محمد مری و چون آن بزرگوار خواست وفات کند از او پرسیدند که بعد از تو کیست
فرمود که من هو بالغه کنایه از آنکه امریاب منقطع و ظلمت غیبت کبری عالم
را فرو خواهد گرفت و بعد از فوت او غیبت کبری واقع شد و نا ایتوان هزار سال
و کبری است که طول کشید علی علیه السلام فرج امام زمان صلوات الله علیه قد طال الانتظار و شمت بن الحجار
محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همان او پدر جدش و پدرش قاسم حبیب و کلاً
ناحیه مقدسه بوده اند و ابراهیم که جد او است حضرت رضا را در کربلا
و چهل مرتبه حج نموده و ابراهیم بن هاشم بنویست او از حضرت رضا (ع)
حدیث روایت می کند

محمد بن علی بن ابی ابراهیم بن موسی صوفی ملقب بابو سمین مشهور رکن است و در
کرد در قم و منزل نمود در نزد احمد بن محمد بن علی بن محمد از مدنی معلوم شد غلو و کذب او احمد
اور احقا کرد و او قم اخراج فرمود و کتب تصنیف کرده از جمله کتاب تفسیر عم بالمرور
محمد بن علی بن ابی ابراهیم بن موسی بن جعفر واقفی هاشمی که وفاتی باید بر سر حد
حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب شدند در رکال محنتی حال بودند پدرش عقی کریم در دل
خود گذراند که کاش حضرت یاضد در قم بمن میداد و محمد غیا کرد که کاش مسجد
در قم بمن عطا میکرد چون حضرت انحضرت شرفیاب شدند بعد از رخصت حضرت
یاضد در قم برای پدرش فرستاد و مسجد در قم برای او تعیین فرمود و میداد
مقاصد ایشان را در معرفت آن پوهان چنانچه شیخ مفید در ارشاد ذکر فرموده و
با این حال واقفی بود و میگفت و لکن اعلی امر فد جویا علیه

محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی ثقة حلیل از فقهاء اصحاب است و هم چنین
است برادرانش عبید الله و عمران و عبد الاعلی

محمد بن علی بن بلال از اصحاب عسکری و از سفراء حضرت صاحب الامر
علیه السلام است و شیخ در کتاب غیبت او را از مدینه شمرده و از برای او

واقف است بابو جعفر عثمان عمری نقراسه و حجه هنگامیکه محمد نگاه داشتند بود
اموال امام زمان را و تسلیم عقی کرد و ادعای و کالت می نمود و توفیع شریف بلعین
و برائت از او و حقی دیگر بیرون آمد

محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی ابو جعفر رئیس المحدثین معروف بصدوق
و مولود بدعوت امام زمان و رود کرد بعد از شش ماه و در اوقات چندان
از سن شریفش نگذشته بود شیوخ طائفه از او احادیث اخذ کردند و بسیار
حلیل و حافظ احادیث بود محمد بکه دیده شد در بین فقیهین مانند او در حفظ
و کثرت علم و فریب مسجد کتاب تصنیف فرموده و غالب احادیث که عبارتند
از برکات قلم او است جزاء الله خیر الجزاء و کتاب من لا یحضره الفقیه او یکی از کتب
اربعه است و اصحاب ما را سبیل او را کسر از ما سبیل این اجماع غیبتند و کتاب
مدینه العلم او اگر مفقود نشده بود اصول اربعه را تخمیس می نمود و بالجملة او رکن
برزگی است از ارکان دین جزاء الله عن الاسلام و المسلمین قال العلامة الطباطبائی
فی ترجمه شیخ من شاخ الشیعه و رکن من ارکان الشریعه رئیس المحدثین و الصدوق
فی ما رویه عن الامام و لدی مدعاء صاحب الامر و نال بنی الک عظیم الفضل

الشیخ
الصلح

والفخر وصفه الامام في التوفيق الخارج من ناحيته المقدسه بانه فقيه خبير مبارك ينفع امره
به نعمت بركته الامام وانفع به الخاص والعام وبقيت آثاره ومصنفاته مدي
الامام وعم الانتفاع بفقهه وحدثه فقهاء الاصحاب ومن لا يخفى الفقيه من العوام
انتهى ابن ادریس در کتاب نکاح سرانفرموده والی هذا ذهب شیخنا ابو جعفر محمد
بن علی بن بابویه الى ان قال فانه كان ثقة جليل القدر بصيرا بالاخبار ناظرا للآثار
علما بالرجال وهراساد الفضل محمد بن محمد بن النعمان اشاد اكبر در تعلیقه فرمود
که مشایخ ما معتصما از شیخ بهائی ردایت کرده اند که دفنی از او از شیخ صدوق
سؤال کردند شیخ بهائی بعد از نوشتن غود او را و شکفت بر او و فرمود پیش
از اینها از من پرسیدند که ذکر باین آدم و صدوق کدام افضل و مرئوس است
بالا تراست من گفتم ذکر باین آدم بجهت آنکه اخبار بسیار در مدح او رسیده
بعد از این سؤال و جواب در جواب دادم شیخ صدوق را که فرمود از کجا ظاهر شد
بر بزرگتر فضل ذکر باین آدم بر من غرض من فرمود از من در **۳۸۱** وفات غود و درری
مرتب بجهت عبدالمعظم حسنی مدفون شد و در این اعصار مشاهیر سرانجام که مدفونان بود خراب
سده بود بدینش را تارده بانشند خیاچه در روضه والد ماجدش مذکور شد

محمد بن علی الشلمغانی منسوب بشلمغان که فریب بوده در نواحی واسط معروف
باین ابو العزیز فریقین مهمله و قاف یکی از انجید نقراست که کذب با علی است ادعای بابیت
و کالت امام عصر **ع** نمودند و مقالات سننجه از ایشان ناستی شد و توفیع
شریف ملعین و برائت از ایشان بیرون آمد و اول ایشان ابو محمد معروف بشیخی
بود که در عداد اصحاب حضرت هادی و عسکری **ع** بسیار معروف و اول کسی است که
کذب با علی است ادعای بابیت و سفارت از جناب حضرت حجة **ع** نمود پس از آن ظاهر
شد از او الحاد و زندان و غلو و قول بتناسخ و ادعای کرد که من پیغمبر از جناب
علی بن محمد هادی و او العیاذ بالله پروردگار است و اشغال این کفر باک پس از جناب
صاحب الامر **ع** توفیقی ملعین و برائت از او بیرون آمد و دیگر محمد بن نصر مزی **ع**
بود که او علی **ع** هم مثل شیخی ادعای بابیت نمود و ادلای از آن غلو کرد در حضرت
ابو الحسن و ادعا کرد بر بابیت را برای او و رسالت را در حق خود و قائل بود بحلیت
مخارم و لواط **ع** می گفت که لواط باعث نذل و نواضع است در مفعول و مدح
است و هم خودش لواط میداد و نصیر **ع** منسوب باد میباشند و دیگر احمد بن
هلال که مخی است و دیگر محمد بن علی بن بلال و حسین حلاج و شلمغانی بودند

الشلمغانی

محمد بن علی الشلمغانی
که کذب با علی است
ادعای بابیت

و بالجمله ابو جعفر شلمغانی در اول امر بواسطه امت بود و نزد طایفه بنی بسطام و
 صاحب منزلت بود بجهت احتضار او بجناب ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام
 نائب مسمی امام عصر پس حسد بود بر جناب ابوالقاسم و مرشد شد و مقالات شنیعه
 اظهار کرد چون پوده از روی کاداد بداشته شد شیخ ابوالقاسم بنی بسطام را فرمود
 از کلام او و امر کرد ایشانرا ملعون و ثبری از ادب بسطام بفرایش شیخ عمل نمودند
 و دست از شلمغانی برداشتند چه آنکه شلمغانی میگفت من اداعه سر کردم متقا
 حذم بایجاد و بگو باده شیخ ابوالقاسم مکتوبی نوشت برای بنی بسطام مشتمل بر این
 و ثبری از شلمغانی و تابعین او بنی بسطام آن نوشته را بشلمغانی نشان دادند چون
 نگاهش بآن مکتوب افتاد از روی شیطنت کرم سخن کرد و گفت مراد از لعنت یعنی
 باطنی اوست که اعباد باشد و مراد از اعباد آرائش است یعنی قوله رحمه الله
 ای بایده الله عن العذاب و النار پس گفت الان دانستم که من صاحب منزلت
 می باشم نزد شیخ پس انگذ خود را بر خاک و کوفتای خود را بر خاک مالید و این
 شیطنت ها اعتقاد بنی بسطام را فاسد کرد و منی ام کلثوم دختر شیخ ابو جعفر
 عمری رضوان الله علیه نائب دوم امام عصر بدین مادر ابو جعفر بنی بسطام رفت

آنرا او را استیلا کرد و در عظیم و توفیراد سعی بلیغ نمود از جمله آنکه افتاد روی
 پای ام کلثوم و شروع کرد بوسیدن ام کلثوم دست او را گرفت و فرمود ای خانم
 این کار ممکن مادر ابو جعفر گریست و گفت چرا چنین نکنم آنکه تو خانم من فاطمه زهرا
 سیاحتی فرمودی کجا ای برای کوی گفت شلمغانی سری بامن گفته و امر کرده که اظهار
 آن نکنم ام کلثوم اصرار کرد تا بگوید مادر ابو جعفر از او عهد و پیمان گرفت که اشغله
 نکند انوقت گفت که ابو جعفر شلمغانی گفته که روح میخیزم منتقل شده ببدن پدر
 تو ابو جعفر محمد بن عثمان و روح امیر المومنین (ع) ببدن شیخ ابوالقاسم و روح فاطمه زهرا
 منتقل شده پس چرا از تو عظیم نکنم ای خانم من ام کلثوم فرمود این حرفها مگو
 که اینها دروغ است گفت گفتیم که این سراسر است پس این واقعیه را برای شیخ ابوالقاسم
 نقل کرد شیخ فرمود که دیگر بدین این زن مرد هانا این کلام از آن زن کفر بخرازد
 عظیم و الحاد در دین مبین است که شلمغانی ملعون در دل ایشان افکند
 که بدین سبب دعا کند که خداوند سبحانه در او حلول کرده و با خدا متحد شده
 چنانچه نصاری در حق میگویند گفتند و میخواهد بدین سبب قول حلاج را در
 میان ایشان شایع کند پس شیخ لعن شلمغانی و اشاع کرد و توفیع شریف بنزاز

حضرت صاحب الامر علیه السلام و بلعن او بیرون آمد تا آنکه شلمغان چاشنی عذاب را در بنا
چینید و یکپیر کردار خود رسید و سبب قتل او آن شد که چون شیخ لعن او را فاش
کرد و تمام شعبه را بلعن او امر کرد راه طلیس و سلطان او بسته شد روزی در
مجلس عظمی از شیعیان بود و هر یک لعن او را از شیخ نقل می کردند شلمغانی گفت اگر دست
من بدست شیخ رسید و انشی از آسمان نیاید و او را سوخت بماند که تمام آنچه گفته در حق
من حق است پس خبری را عرضی با الله رسید امر کرد که او را بگیرند و بکشند شلمغانی
در خانه این مقله بود که او را کشتند و شعبه را از دست او راحت کردند و الله اعلم
محمد بن علی عثمان الکرachi شیخ فاضل نقیبه حلیل از مشایخ علماء و تلمیذ شیخ
مقدس است و شیخ شهید رحمه الله بسیار شده که در کتب خود او را بغیر علامه فرموده
با آنکه از علامه حلی بغیر فاضل می فرماید و این شیخ معظم کتب بسیار در فقه و اخلاق
و اصول دین و امامت و هجرت و غیره نوشته و چندین کتاب نوشته و دعائم فقه
نعمان را مختصر فرموده و از جمله کتب او کتاب کثر الفوائد و کتاب النجاست که هر
دو را در تبریز بطبع رسانیدند و بعضی از اصحاب از تبریز برای من برسم از نعمان
فرستادند و کتاب نجیب را غلط عامه است و این کتاب لطیفی است جمع فرموده

دران اقوال و افعال متنافضه اظهار و دیگر از کتب او کتاب معدن الجواهر است
که مانند کتاب خصال است لکن مثل است برده باب باب اول در خصال
است که متعلق است بلفظ واحد و یک باب دوم در خصال اشین باب سیم
در خصال ثلثه و هکذا تا باب دهم که در خصال عشر است و در هر باب ابتدا
فرموده بکلمات و مواعظ حضرت رسول و بعد از آن از ائمه اطهار نقل کرده
و در او آخر هر بابی ذکر کرده و صحبت جامع از حکمی بفرزند خود و این کتاب
را من در هجرت سال قبل بجهت خواهرش بعضی از مومنین فارسی کردم و نامیدم از این
الخواطر و ترجمه معدن الجواهر اگر آن رساله طبع شود امید است که مطبوع طبع شود
محمد بن علی بن علی النعمی مدی و حبه و از امرائه تم بوده و هم چنین پدرش معروف
بوده بطبی و کتاب مسألی دارد که از حضرت حسن عسکری علیه السلام سؤال شده
محمد بن علی بن محبوب اسعری فی شیخ فقیه زمان خود و ثقة و حلیل
القدر و نقیبه و صاحب تصنیفات است
محمد بن علی بن نعمان ابو جعفر معروف بمؤمن طائی و باخول بنز و خالفین
او را سلطان الطائی می گفتند دکافی داشت در کوفه در موضع معروف بطائی

المحال و در زمان او یون قلبی پیدا شد. بود که کسی غیبتناخت بواسطه آنکه باطن
 آن یون قلب بود نه ظاهرش لکن بدست او که میدادند می فهمید و بیرون می آورد
 قلب او از این جهت مخالفین او را سلطان الطاق می گفتند و او یکی از متکلمین است
 و چند کتاب تصنیف کرده از جمله کتاب *افعل لا تفعل* و *احیاج* او باز بدین علی و هم
 حاجت او باخوارچ مشهور است و مکالمات او با ابوحنیفه معروف است روزی
 روزی ابوحنیفه با وی گفت که شما شیعیان اعتقاد بر جنت دارید گفت بلی گفت
 گفت یا فضل اگر من فرض بدهم و در جنت که بدینا برکنیم از من بگو ابو جعفر
 فرمود از برای من ضامن بیاورد که چون بدینا برگردی بصورت انسان بر میگردد
 نامن تا بپول بدهم و بپا که من می ترسم که تو بصورت بوزینه برگردی و من نتوانم از تو
 وجه خود را در یافت تمامم و هم روایت شده که چون حضرت صادق رحلت
 فرمود ابوحنیفه بخون طاقی گفت با جعفر امام تو وفات کرد مؤمن گفت لکن
 امامت من المتطهرین الی یوم الوقت للعلوم اگر امام من وفات نمود امام تو سلطان
 غیر تو وقت معلوم و فقی ابوحنیفه با وی گفت که من شنیدم شما شیعیان
 دست چپ مردم های خود را می شکنید که وقت گرفتن نامه عمل نامه داد بدست

راستش بدهند گفت اسیر و غ است بر ما بسته اند ای نعمان لکن ما شنیدیم
 شما طایفه مرجیه هرگاه یکی از شما ببرد چیزی در مفعول او داخل می کنند و کاوش
 میدهند تا فراخ شود آنگاه یک سیوی آب در آن می کنند که از عطش روز قیامت
 این باشد حجاج این کتاب گوید که حاجت مؤمن طاق شبیه است با حاجت ملا
 کاظم از وی با این راوی ناصبی شاعر معاصر خود ملاقات کرد این راوی گفت با از وی
 شنیدیم ام تو رافضی هستی از وی گفت من پرتشیده ام که تو ناحق مشائبه داری اگر
 راوی راست گفته در حق من دروغ است گفته و اگر دروغ گفته پس لعنت خدا
 بر راوی باد پس اعلیون ملزم شد و در جواب لطافتی است که آن ناصبی طایف باین راوی
 بوده و هم نقل است که روزی شیخ از وی لباس فاخری پوشیده بود داخل در مجلس
 پاشای بغداد شد این راوی خبیث در آنجا حاضر بود چون چشمش بر از وی افتاد
 گفت قلو از وی در جواب گفت که صورت این راوی متغیر شد پاشا از سبب
 گرفتن صورت او معنی این سؤال و جواب پرسید از وی گفت مراد پدید و گفت
 قلوا اشاره کرد بشعر شاعر که گفته *قلوبنا لعلنا نریا بخر* فما اسم الحار الا الحار
 و من کفتم لو و اشاره کردم باین شعر *لو کل کلب عوی القمته* *فجرا لصار قنیه فراط یفطار*

حاجی احمد شوشتری که یکی از اعیان و بزرگان و معتدل علماء و در نجف کمال و در
 ورع و تقوی بود کسی ذکر کرد که امروز شیخ الفقهاء و خاتم المجتهدین شیخ محمد حسن
 صاحب جواهر الکلام مبالغه غریبی در فضیلت ازری کرد حاجی پرسید مگر چه
 فرمود گفت منی فرمود که کاش فصد هائیه ازری در راه عمل شود و جواهر
 الکلام من در راه عمل ازری جناب حاجی گفت شیخ عجب مبالغه از جواهر خود کرد
 و غریب اعتقادی باین دارند شیخ را بک بیت از آن فصد در عوض کافی است و بالعمده
 آن فصد معروف است شیخ جابر از آن مجلس بوده و مقام آنجا نشین است و الله یجهد شعر از آن بزرگ می بینم
محمد بن علی الهادی الامام (ع) مکن یا ابو جعفر سیدی است معظم و حلیل
 القدر صاحب کرامات با هر جلالت شائش زیاده از آنست که ذکر شود لیکن
 در حق او که قابلیت و صلاحیت امامت را داشت و فرزند بزرگ حضرت هادی
 (ع) بود و شیعیه گمان می کردند که او امام خواهد بود بعد از حضرت هادی
 چون از دنیا رحلت کرد حضرت هادی با امام حسن فرمود ای پسر جان من ^{نار}
 کن شکر خدا را پس به تحقیق که حق تعالی نار فرمود در حق تو امری را و احادیث
 بدیهه در حق حضرت عسکری (ع) بعد از ابو جعفر بسیار است و جمله از آنها را

شیخ مفید و طوسی و طبرسی رضوان الله علیهم ابراد فرموده اند و هم روایت
 است که چون سید محمد وفات کرد حضرت عسکری (ع) در عزای او گریبان چاک
 زد و شیخ مفید و طبرسی روایت کرده اند که جماعتی از بنی هاشم گفتند که مادر روز
 وفات سید محمد بختی حضرت امام علی نقی مدینه دیدیم که از برای انجذاب بساطی
 در صحن خانه کشیده اند و مردم دور آنحضرت نشستند و ما تخمین زدیم عدد
 آنجا عنابر صد و پنجاه نفر می رسید که ازال ابوطالب و بنی عباس و قریش و در
 انجذاب بودند بغیر از موالی و مردمان دیگر پس ناگهان امام حسن عسکری (ع)
 وارد شد در حالیکه گریبان خود را چاک زد و آمد در طرف راست
 پیرایه باد و ما آنحضرت را نمی شناختیم پس بعد از ساعتی امام علی نقی (ع)
 رو بجانب او کرد و فرمود احدث لله شکرا فقد احدث فیک امر پس امام
 حسن (ع) بگریست و اسرجاع گفت و فرمود الحمد لله رب العالمین و اباه
 اشکر تمام نعمه علینا انا لله وانا الیه راجعون پس ما پرسیدیم که او کس است
 گفتند حسن فرزند امام علی نقی است و در آن وقت بنظر ما بیست سال
 از عمرش بیشتر گذشت بود ما از آن روز او را شناختیم و از کلام پیر ما را

دانشیم که او امام و قائم مقام پدر بزرگوارش است و بالجمله معروف و مشهور
 فرستاد امام زاده سید محمد در نزدیکی بلد بکثرتی سار است و مردم زیارتش
 بسیار مشرف میشوند و تزیینات بسیار با نجامی برند و اهل آن ناحیه را اعتقاد
 غایبی است باقیاب و بسیار از آن بزرگوار احتشام و هیبت می برند و کرامات بسیار
 از فرستادش نقل می کنند و احتشام اهل آن ناحیه از سید محمد و قبرش
 نظیر سابقین است از حضرت عباس بن ابراهیم (ع) و شیخ ماحدث نوری
 نود و سه مرتبه و اعتقاد غایبی زیارت آن بزرگوار بوده و لاجرم زیارتش بسیار مشرف
 می شد و در غیر بقیه و ضعیف انجباب سعی بسیار کرده و از برای کتبه خرج آن
 معظم بیکل از مرقوم فرموده هذا مرقد السيد الجليل ابي جعفر محمد بن الامام
 ابي الحسن علي الهادي عليه السلام عظيم الشان جليل القدر كانت شيعه تزعيم انه الامام
 بعد ابيه (ع) فلما توفي بعض ابيه علي اخيه ابي محمد الزكي وقال له احدث سه سكره
 فقد احدث قبلنا ما خلفه ابوه في الدنه طفل و قد علم عليه في سائر مشنذ و بعض
 الى الرجوع الى الحجاز و لما بلغ بلد علي تسع فراسخ مر من و توفي و شهد هناك و لما
 توفي شق ابو محمد ثوبه و قال في جواب من عابه عليه قد شق موسى على اخيه هر و ن

وكانت وقاته في حدود اثنتين وخمسين بعد ايامين صح
محمد بن عمار باسر محرومی را همانکه هنگام مرضش رسول خدا او را
 عبادت فرموده و دعا کرده برای او
محمد بن عمرو بن حزم الاضاري از اصحاب پیغمبر است و در مشاهد امیر
 المومنین (ع) حاضر شده و ظاهر او همانست که در یوم حیره شهید شده از مدائنی
 روایت شده که مردی از اهل شام در خواب دید که محمد بن ای کشت و سبب
 قتل او داخل اش میشود پس چون بیدار شد لشکر عجم مدینه فرستاد انبرد
 نیز در حین او بود لکن بجهت آن خواب کسرا نمی گشت تا بعد از انقضای حرب
 در میان کشتگان عبور میداد محمد بن عمرو با بصره و دید محمد او را بد گفت
 آن مرد شامی او را بکشت پس باد خواب خود افتاد شخص را آورد تحقیق
 مقول کرد معلوم شد نام او محمد بوده انبرد شامی نزد او آمد از غضب بزرگ
محمد بن عمر بن العزیز الکسبی کنی بابی عمر و بصیر باختر و رجال و ثقة و
 عین و حسن الاعتقاد است و از اصحاب عیاشی است و از ادا خذ کرده
 و او است صاحب کتاب رجال معروف که پرمایه و کثیر العلم است الا انکه

درمان اطلاق بسیار است و این کتاب رجال که در دست است لمحض آن است شیخ طوسی را از آن مختصر کرده و نامیده از بابخوارالرجال و الکتبی نسبت الی کتب یفتح الکتاب و شد بد الشیخ فرید بن یحییان المشرق

محمد بن محمد بن عید الانصاری العطاری الکوفی است و غیره و در کتاب بدل بالغیبات ^{۱۷۶}
محمد بن محمد بن علی بن اسباط البیهقی مدنی صاحب معانی در سوره مدینه کشته شد و ادعیه علی بن عبد الله هاشمی است که از صاحبان اصول است و جماعتی از او سر وایت می کنند

محمد بن محمد بن محمد بن سلم ابوبکر معروف بجای فاضل کوفی از حفاظ حدیث و اجله اهل علم و فاضلین حدیث است کتبی تضعیف کرده از جمله کتاب طرف من روی عن امیر المؤمنین (ع) انه لعهد النبی الا فی الی انه لا یجتنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق کتاب من روی مرویات النبی (ص) امیر المؤمنین علیهما و الیها السلام کتاب من روی حدیث غدیر خم

محمد بن عیسی بن عبد بن یحیی بطنی بولنی علما و در حق او مختلفند شیخ او تضعیف فرموده و نجاشی او را نویسنده عوده و نقل بن ساذان او را دوت

برون هم

میداشت و ضعف بود لکن فی افرایه مشد و کتبی تضعیف فرموده و او برادر جعفر بن عیسی است که در ایام ابوالسرا یا خدمت حضرت ابوالحسن الرضا (ع) هر سلیقه و عرض می کند شکایت میکنم نسوی خدا و نسوی تو را بخیر بر ما هر سلیقه از اصحاب ما فرمود چیست آن گفت ای آقای من ما را نسبت نزن نه و کفر مپند هند و بنی مویید از ما فرمود و صواب اصحاب علی بن الحسن و محمد بن علی و اصحاب جعفر و موسی (ع) بنو خنین بودند اصحاب و ذاره نکفر میکردند غیر خودشان را و هم خنین غیر نکفر می نمودند ایشان را چون جعفر بن عیسی از اصحاب بولس و هشام بود عرض کرد که بولس و هشام حاضرند و این دو نفر را از ادب کردند و کلام تعلیم نمودند پس اگر ما بر هدایت و استقامت ما را در آن نفر فرما و اگر بر صلاستیم پس این دو نفر ما را گمراه کردند و ما فرما ما را ترک آن کنیم و توبه نماییم و بخوان ما را بدین خدا تا متابعت تو بنماییم فرمود شما بر هدایت بسیار شدید و خجای خود دهد خداوند شما را بر بصیرت و خیر خواهی شما مژدما و حدیثا و ظاهرا مراد آنحضرت از خیر خواهی ایشان از قدیم اشاره بکارهای علی بن یحیی بن رضوان است علیه باشد و از این حدیث و از مواضع دیگر بدست می آید که اصحاب ائمه رضوان الله علیهم مدافعی

مختلفه داشته اند و مخالف خود را کفر و نفاق می نمودند پس هرگاه در میان خصوص
چنین اختلافات بوده باشد پس در میان عیبت استعدای ندارد اختلافات
و کفریات که واقع شده مابین بخشدین و احبابین و عرفا و ظاهرین و هکذا
محمد بن فرات بن احف ضعیف و بی تحقیق است پدرش روایت کرده از حضرت
سجاد و باقر و صادق و دکن مری بغلو و نقیض بوده و محمد بن فرات ناران
حضرت رضا را درک کرده و روایت شده که دروغ می بست بر حضرت رضا
انجباب فرمود اذیت کرد مرا محمد بن الفرات اذیت کند خدا او را و چنانچه با وجود
اهل را و فرموده دروغ نکند بر ما خطابی یعنی از اصحاب ابوالخطاب مثل
انچه دروغ بست بر ما محمد بن الفرات بخدا قسم احدی دروغ بست بر ما مگر
آنکه می چشاند خداوند او را حرات اهل را و دعای انجباب مستجاب شد
زمانی نکل شد که ابراهیم بن مهدی عموی مامون که معروف باین مسئله بود
او را بید نروجهی بکشت و روی آن محمد بن الفرات کان بدعی انه باب و انه بنی شیخ
کشی از جعفر بن فضل روایت می کند که محمد بن فرات گفت که تو اصبع را ملاقات
کردی گفت بلی در خدمت پدرم بودم که او را ملاقات نمودم و او پدرم را بود

که موی سفید بر سرش کشته بود و ندی بلند داشت پدرم با وی گفت
که از برای ما بابت حدیثی بفرما که از امیرالمؤمنین شنیده باشی گفت شنیدم از حضرت
که بر من فرمود انا سید الشیب و فی سنه من ابوب و لیجمع لی شمعی کما جمع
لا یوب و هم محمد بن الفرات از عیالین ربی حدیث کرده که گفت شنیدم از امیرالمؤمنین
که فرمود من قسمت کننده انتم باشم میگویم این قسمت شدت و این قسمت
من یعنی انرا بکبر و این را بکذا رکعت شنیدم انچه حدیث را از عیالیه در وقتیکه
طفل بودم و با کبره یاری میکردم

محمد بن قاسم بغدادی نحوی معروف باین انباری معاصر شیخ طوسی صاحب
کتاب کثره در علم قران و حدیث است و او معروفست بکثرت حفظ گویند
صد و بیست تفسیر قران با اسانید از حفظ داشته و سیصد هزار بیت
شاهد قران حافظ بوده و از او پرسیدند چه مقدار محفوظات نوشته کردی
محمد بن قولوبه جالقی از اخبار و سخنان اصحاب سعد بن عبدالله قمی است
در وجهه او را نوشته فرموده و صاحب معالم و مدارک حدیث او را صحیح شمرده اند
و او پدر شیخ اجل اعظم اقدم ابوالقاسم جعفر بن قولوبه استناد شیخ مفید است

البیهیته قال وکان کثیر الصدقات عظیم الخیر کثیر الصلوة والصوم خشن اللباس
وقال غیره کان عضد الدولة رجا زار الشیخ المفید وکان شیخا ربعة نجفا اسم
عاش سنا و سبعین سنه وله اکثر من مائت مصنف کانت حازنه مشهوره
شیخه عثمان الفاسی الواضیة والشیخ والراح اسم منه وکان مونه فی
رمضان قلت و قال ابن حجر حقه وکان کثیر النقش والنسخ والاکباب
على العلم مخرج به جماعة و بوع فی افعاله الا ما میده حتی کان یقال له علی کل
امی منه وکان ابوه مقما براسط وولد المفید بها و قبل بعکب و یقال ان
عضد الدولة بروره و یعوده اذ مرض و قال الشریف ابو علی الجعفی وکان
بنزوح بنی المفید ما کان المفید بنام من اللیل الا حقه ثم یوم یعلی او بطاع او یدرس او یملو
محمد بن مسعود سمرقندی کتبه او ابو الفیض بغدادی معجمه و معروف بعیاشی و از
عیون انبساطیه وثقه و صدوق و جلیل القدر و کثیر الاخبار و بصیر بربا و اثبات
و زیارة از دولست کتاب تصنیف کرده و در اول امر عبد حب عام بوده
واحادیث بسیار از ایشان سماع نموده پس هادیث یافت از علمای شیعه
شد و او هاستکه تمام نزکه پدرش را که سبید هزار اشرفی بود انفاق بر

علم و حدیث کرد و خانه اش مثل مسجد مملو بود از علماء و محدثین و قاری و کاتب
یکی کتاب تصنیف میکرد و دیگری نسخه اسلخا میگرد و یکی مقابله می نمود و
دیگری تعلیفه و حاشیه می نمود و نظیر عیاشی است شیخ بن معین یقین
میه در میان عامه که پدرش خواجه ری بر دسلس بود و چون وفات نمود هزار
هزار و پنجاه هزار درهم به یحیی ارث رسید یحیی ان اموال را صرف حدیث کرد و
حلف من الکتب مائتة فطر و ثلثین فطر او اربع حساب شرا به مملو کتاباد
بالجمله کان شیخا العیاشی اکثر اهل المشرق علما و ابا و فضلا و ذهابا و نبلا فی
زمانه و کان له مجلس للعام و مجلس للخاص شکر الله المساعیه للجهلة
محمد بن مسلم بن ربیع ابو جعفر الفیاض الا عود الطحان الثقی الکوفی از
بررکان اصحاب باقر بن ربه و از حواریین ایشان و از نجباء و اودع و انقه
مردم و از وجوه اصحاب کوفه است و هو من اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح
عنه و علی تصدیقه و الاثبات له بالفقہ و او هاستکه سی هزار حدیث
از حضرت باقر و شازده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ کرده بود و روایت
شده که ثقه جلیل القدر عبد الله بن ابی حمزة حدیث حضرت صادق علیه السلام

که برای من ممکن نمیشود همیشه خدمت شما برسم و بسیار مدی اذ اصحاب ما بیاید
 نزد من و از من مسئله بپرسد و بنیت نزد من جواب هر سوالی که از من می
 پرسند چه بکنم فرمود چه مانع است تا از محمد بن مسلم پس بدین سبب که او
 اخذ کرده از پدرم و نزد او وجیه بوده و از زرارہ رضی الله عنه روایت است
 که وقتی ابوبکر پیر از مدی و محمد بن مسلم ثقیل بجهت اداء شهادتی نزد شریک
 قاضی گزیده آمدند شریک زمانی در صورت ایشان ناامل نمود و آثار صلاح و تقوی
 و عبادت در ناحیه ایشان دید گفت جعفر بن فاطمه بن ابی ایوب و نفر از شیعیان
 حضرت جعفر و فاطمه و منسوب با بچانه داده هستند ایشان گریستند شریک
 سبب گریه ایشان را پرسید فرمودند برای آنکه ما را شریک از شیعیان و مر
 مانیکه را ضعیف نمیشوند ما را برادران خود بگیرند بجهت آنچه مشاهده می کنند
 از مخافت و رع ما و هم نسبت دادی بیکسکه را ضعیف نمیشود که امثال ما را از
 شیعه خود بگیرد پس اگر بفضل خود و ما را قبول فرمود پس بر ما منت نهاد
 و بفضل فرموده شریک نسیم کرد و گفت هرگاه مرد در دنیا پیدا شود
 مانند شما پیدا شود و وارد شد که محمد بن مسلم مردی مال دار بود و ^{حلیل}

بود حضرت باقر با وی فرمود تواضع کن ای محمد پس در کوفه زینبلی پیر از خویش
 و بر از وی پرسید گفت در بر من مسجد نشست و مشغول خراخروشی شد فرمود
 او ببرد او جمع شدند و گفتند با کار تو باعث فتنه است فرمود مولای من مرا
 امر فرموده بچیزی که من دست از او بر نخواهم داشت گفتند اگر علاج خواهی
 کسی بگفتی پس در دکان ارد فریشتی بن پس برای او سنک اسباب و شری
 مهیا کردند که گندم و جو وارد کند و بفروشد محمد قبول کرد و از این جبهه
 است که او را طحان می گویند

جمع

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن الحارث بن شهاب بن رافع بن کلاب
 فقیه مدنی تابعی معروف بزهری بضم زای مجله و سکون ها کلمات علماء در مدح
 و مذح او مختلف است صاحب روایات بفضل دارد گفته که اول امر از اهل
 سنت و از علماء حزب شیطان یعنی عبد الملك بن ابی ذر و پسران او بوده و آخر
 الامر جریح بابام زین العابدین (ع) کرده و از بزرگات انقاس معذسه اخفرت
 مستفید شد و با الحمله علماء حمود را و را مح و ثواب بسیار کرده اند گفته اند
 او حفظ کرده بود علم فقهاء سبعه را و حدیث عبد الله بن شهاب در بلیس

با مشرکین حاضر شده بود قبل از زهری هل شهد حدیثی در آن قال نعم وکن من ذلك
 الجانب و زهری اول عالم بنی امیه بود و فنی یکی را عتاب کرد و انحراف در عقوبت
 او هلاک شد زهری از زین عقیق الهی رفت در عاری بنیان شد و از مردم
 عزت گرفت اما آنکه موهاش بلند شد حضرت امام زین العابدین را اطلاع
 دادند و بدین اورفت فرمود من بوضو و وضو میدی تو از رحمت خدا میشی
 می برشم از گناه تو بیک دهم برای اهل منزل بفرست و بیرون شود و بنزد
 اهل و عیال خود زهری گفت کتابش دادی بر من ای آقای من الله اعلم حبیب
 بجعل رسالته و بعد از آن زهری هر کجا حدیثی از آنحضرت نقل می کرد از آن
 حضرت بر بنی العابدین نقل میکرد و زهری چند ندبه از آن حضرت روایت
 کرده بلکه معجزات و اخبار شریفه از آنحضرت روایت کرده که معلوم میشود
 اختصاص از باب حضرت و الله اعلم بحقایق الامور

محمد بن مسلمة الانصاری در بیهود و دیگر عزوات حاضر بوده و او یکی از
 قلة کعب بن اشرف یهودی است و اوها تنگه بانند سعد بن ابی وقاص
 و عبد الله بن عمر و اسامة بن زید از سبعین اهل المومنین (۱) اعتزال جست و در

حدیث

جنگ در جمل و صفین حاضر رکاب نشد و در زمان خلافت معاویه در مدینه وفات
 یافت و مروان حکم بر او غارت گذاشت و برادرش محمود بن مسلمة هاشمکه در خبیر سنک
 اسبانی بر سرش انداختند که سرش بشکست و پوست جیش بر وی اوفتاد
 رسول خدای آن پوست را بجای خود گذاشت و از حایه خود آن پوست
 را به بست نابیهودی یافت

محمد بن مفضل اص الاسدی الکوفی الاجلیع الرزاد معروف بابو الخطاب لعنه
 غالی و ملعون است روایات در مذمت و لعن و برائت از او بسیار وارد
 شده و عاقبت بنفرت حضرت صادق (ع) بقدر رسید قال اللهم العن اب الخطاب
 فانه خوفي فاعثا و قاعدا و علی فراشی اللهم ادفنه حر الحدید و از قادی اب الخطاب
 الشکة غار مغرب را باید ناخبر افکند تا ساره در آسمان ظاهر و هویدا شود

محمد بن یحیی بن محمد بن حامد العالی هو الشیخ الامام و اسناد فقهاء الامام
 رئیس المذهب و المله و راس المحققین الاحلج شیع الطایفه بغیر جاهل و
 واحد هذه الفرقة و ای واحد الجامع فی معارج السعادة اقصی ملرج العلم
 و ربنا الشهادة شیخنا الاعظم شمس الدین الشهدی الاول قدس سره نقل

ابو الخطاب

فورد انه قال

الشیخ الشهدی

بالسيف ثم صلب ثم سرجم ثم اُحرق بالنار في بلدة دمشق ورضا بنفعا شهر من ان
 يذكر ورايت مجموعته التي كانت بخط الشيخ محمد الجبجي جد شيخنا البهائي عند شيخنا المحدث
 المزيدي وكانت هي عند علاء المحلبي وتقل عنها في البحار ومن شرح شيخنا الشهيد
 عظميت مصيبتة عبد الملكين في نومه عن مهر حور العين
 الاولياء عنقوا بك في الدجى بنهج دختش وحنين
 فطره ثنى عن فرج بابك دونه ابرى لعظم حوائج سقوني
 اوجد لهم لم يدنووا من حمهم ام اذ بنوا صفوت عنهم دوني
 ام لم يكن للعفو عندك موضع للمدينين فان حسن ظنوني

محمد بن موسى بن جعفر (ره) وادرا عبا بن شاه چراغ احمد بن موسى است و
 فرزند بن در شيراز و بن فر شاه چراغ است ومن بزرگواران ائمه ام
 و اغياب سیدی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح بوده و پیوسته با وضو
 و طهارت و مشغول بنماز بوده و شبها را تا صبح مشغول بوضو نماز بوده
 یعنی کاهی خواب مختصری میکرد و برخواستنه مشغول طهارت و نماز
 میشده و باز او را خواب می برده و برخواستنه عبادت و هکذا هاستمه کن

مراقبه دختر موسی بن جعفر (ره) روایت کرده که هیچ کاهی بخوابیدم و بیدار نمیشدم
 مگر اینکه این آیه مبارکه را یاد می کردم کانوا قلیلا من الذل ما یجمعون
محمد بن نصیر بنضم بنون و فتح صاد مهله رئیس طائفة نصیریه همان ملعون است
 که توفیق شریف بلعن او بیرون آمده و در عهد بن علی شلغانی ذکر او گشت
محمد بن وهبان ابو عبد الله دیلی بصری از ثقات اصحاب ما و واضح
 الروایه است و کتب تصنیف فرموده و او یکی از مشایخ اجازه نعلکبری است
 و او است راوی دعای اولیس فری

محمد بن همام بن هبل الکاتب ابو العلی الاسکانی بغدادی شیخ اصحاب شافعی
 ایشان و صاحب منزلت عظیمه و فقه و حلیل القدر است و ثقی آثار حمل در
 رزجه اش یافت خوبه نوشته حدیث عسکری (ره) و استند عا کر که ان
 حضرت دعا فرماید که ان حمل صحیح و سالم متولد شود و پس و نجیب و از
 و ستان ایشان شود حضرت در صدر رفعة او جواب داد و او را سر قوم فرمود
 بخط شریف خود فل فعل الله ذلك فضع الحمل ذکر او او یکی از مشایخ نعلکبری است
 و از کتب او است کتاب الاوار در تاریخ ائمه (ره) در یاد هم حمید الاخره و ما لکده (ره)

الشیخ کلینی

محمد بن یزید بن ماجه فردی صاحب کتاب سنن مشهور است که بعضی او را یکی از صحاح ست عامه شمرده اند در سنه دویست و هفتاد و سه وفات کرده
محمد بن یعقوب بن اسحق کشف العلماء الاعلام ابو جعفر ثقة الاسلام الکلبی الوداعی عطاسه مرند شیخ حدیث و رئیس شیعه و او ثقی و اثبات ایشان است حدیث کتاب شریف کافی را که روشنی چشم شیعه است و هفتاد هزار حدیث و شانزده هزار و صد و نه حدیث است در حدیث بیست سال تالیف فرمود و الحق متقی عظیم و حق کثیری بر شیعه خصوص با اهل علم نهاد و ترویج کرد مذهب شیعه را و کفالت کرد ابنا ام المجد را باین کتاب شریف خواجه الله خیر الخوا و شیعه و سنی ان بزرگوار نصیبی کرده اند و خاصه و عامه باین بزرگوار در فتاوی و رجوع می نمودند چنانچه علماء نقل فرموده اند لایحرم از القاب خاصه او کردید ثقة الاسلام و مجتهد عظیم شان ان معظم این اثر عالم سنی او را مجد مذهب امامیه در مراس مائه ثلثه شمرده بعد از آنکه حضرت ثامن الائمه را مجد مائه ثانیه شمرده و در سنه سیصد و بیست و نه سال تأثیر مجوم و اول غیبت کبری در بغداد و ثانی فرمود فرستادش در بغداد در نزد یکی حبس مشهور و معروف است همینکه شخصی

از جبر عبور میکند و داخل بازار میشود

از جبر عبور میکند و داخل بازار میشود بفا صله کمی در طرف چپ خود شبکی بلند مفتوح بیازار و ان شبک بفعه همان شیع معظم است و حکایت شکافین فیران بزرگوار مایر بعضی از حکام بغداد و پادشاهان حبس بایک اورا باز و بدون تغییر یا کفن خود مشهور است و انتخاب برخواهر ابو الحسن علی بن محمد معروف است بعلان کلبی است که ثقة و شیخ اصحاب زمان خود و وجه ایشان بوده در روی و ثقة الاسلام از او نیز روایت می کند و کلین بر وزن زبیر فریم است نزدیک بری قرب وادی کرج که یعقوب بن اسحق والد کلینی در آنجا متولد است و الان در کمینزل بجلران مانده در قرب حسن آباد در کنار راه ان فریم و فر مشهور است و کلین غیر از فریم معروفه بکلین بودن امیر است که بر صاحب نام مشتمل شده و شیخ کلینی را بدانجا نسبت داده و در مثل است که اهل کله اعراف بشعابها **خنار** بن ابی عیبه ثقی احادیث در حق او مختلف وارد شده از حضرت یافز مرویست که سب میکنند خنار را پس بدین سببکه او بغیر سببند قلله مارا و طلب کرد خون مارا و زوج آرا ملنا و قسم فتا المال علی العسر و ابن عقیله روایت می کند که حضرت صادق دود فعه بر خنار برنم فرموده و از اصبع مزه

مختص

مختصه را

اغلقون امارت یافت فواسه مادری فانی لسان طبله مفرد الفقا کف بضع
لحی اسه فواسه و اخطا باطل علی الناس بطنی من ثناء و رنج در روان از اسد
سرم بود در عداوت سر رسول و حضور در عداوت ابر المومنین (ع) و در پیش
حکم عموی عثمان بن عفان است که از دشمنان رسول خدا (ص) بوده و پیوسته بجاهل
عبادت اشریت و بطنی بستانان اجتاب می نموده و اوها تنگه در فقای معبر
راه پرفت و حرکات اجتاب را از در استخوان مجود می بست و از این سوی بدان
سوی متقابل می گشت و رسول خدا او را طرد کرد و بطائف فرستاد و مادر حکم
زرقاد نبی موهب از ذوات الاعلام و مشهور برنا بوده است و من معضل حال
مروان و اولادهای او را در تاریخ خود نگاشتم

سردف یکی از رفاذ ثمانیه است که در عمار بن عبد قیس گذشت و او عتلا
معویه بود و بهمان عمل در صافه وفات کرد

مسعد بن صدقه کوفی نحاسی است و کنی اخبر و در واپاشی در فایب منانت و سدا است
و در واپاشی از حضرت صادق و کاظم و او است صاحب کتاب خطیب امیر المومنین (ع)
مسلم بن حجاج قشیری بنش ابوری صاحب صحیح معروف است که یکی از صحاح

مسعد
سردان را موزون الفقا کف
یکه اندر نوم الدار چنان
برقعات از دند که بصورت
سزین افشار است

عامه است در حق صحیح او علمای سنت گفته اند ما بحث ادب التما و اصح من کتاب
مسلم فی علم الحديث قال صاحب نوافض الروافض قال اکثر علماء العرب اصح کتب
بعد کتاب مسیح مسلم بن الحجاج القشیری و قال اکثر من غیرهم صحیح عهد بن اسحاق
البخاری هو الاصح و هو الاصح و ما اتفقنا علیه عودا اتفق علیه الا انه و هو الذي
يقول فيه المحدثون کثیرا صحیح منقول علیه و یعنون به اتفاقا لا اتفاق الا انه و ان
لزم ذلك الى ان قال وقد صار في الاسلام رفيعی صحیف الکبیر و القرآن العظیم
قلت و للعلماء و المحدثین ههنا كلام لا يناسب المقام ذکره و من اراد الاطلاع
عليه فليراجع کتاب خطيب الانوار و او در نامه ملخصه فی فضل القدر الذي هو ملخص
جلدي غدیر العقیقات و هر من نعم الله تعالى و اهاب العطیات

مسلم بن عقیل شهید کوفه رضی الله عنه جلالت شانه زبانه از ان تنگه
ذکر شود و کافی است در جلالت او انکه رسول خدا از شهادت او در باری
بیش خبر داد و بر او کرست و فرمود می کرد بر او دیده های مؤمنین
وصلوات می رسید بر او ملائکه می فرستاد و انکه جناب سید الشهداء (ع)
در جواب نامه های منوکر کوفیان فرمود من فرستادم بسوی شما برادر

مسعد

و پس هم رفته اهل بیتم مسلم بن عقیل را و مسلم روز نهمه ماه رمضان سنه
 شصت از مکه بجای کوفه حرکت کرد و روز پنجم شوال بکوفه وارد شد و در
 روز نهمه خروج کرد و در روز نهمه شهید شد و من در مکه خود شهادت
 را بشرح نکاتم و زبانش از مصباح الازر سید بن طاووس و سایر از خود نقل کردم
 مسلم الحجازی حواری بوده از علم و از ولایه انصار خلیفه بن ابی بکر در امام
 ولایت او در مدائن او را خبر داد بحال منافقین صحابه و غاصبین خلافت و تمهید
 ایشان در نوشتن صحیفه ملعونه ورم دادن ایشان نامه رسول را در ثوبه عقیله بخوان
 انجلون بیای و بصورت پیدا کرد بخوانه المومنین (۴) و حال دشمنان انحضرت لاجرم
 در عرب جمل بلشکر انحضرت پیوست و انوقت که انجباب فران بدست گرفت و
 فرمود کبست که این فراز ببرد و بر این لشکر عرضه دارد و ایشان را بحکم ان بخوان
 انخوان فراز گرفت و بپایان میدان رفت امیر المومنین (۴) فرمود ان الفتی عن حشی
 الله فلیس نورا و ایمانا و هو مقتول و لقد استفت علی من ادلک و لن یفلح القوم
 بل قتلهم اباه انخوان لشکر را بحکم فران خواند دست را ستر را غطع کردند و ان
 را بدست چپ داد اند ستر را بر قطع کردند فرازا بادست مبطوع لسیبینه حشیا

و خون بران جاری بود ان بجایا از اطراف براد حمله آوردند و او را شهید نمودند
 فقطعوه امیرا امیرا و لعدای شیم بطنه اصف و اتر و افقه علیه فجعلت بکی علیه و ثقلیه
 و انشان تقول یا رب ان مسلماً انهم بمحطه امیر علیه مولا هم بلوک اب الله علیه
 یا ربهم الامیر من مولا هم فخصیصون دمهم طباهم و امر قاعه نواهم انوقت امیر المومنین
 فرمود احملوا جمعکم علیهم لا یضرون و در دریای حرب غوطه خورد و تفصیل
 این احوال از ارشاد العلوب اخذ شود
مسلم مولی ای عبدالله الصادق (۴) از اهل سید بود و شی در خواب
 فرازا در خواب اموخت چون صبح شد فرازا امر خسته داشت
مسیمع بن مالک با عبد الملک ابو سبار ملفب بکر بن بکر کان و دال سید
 مسامعه و شیخ بکر بن وائل و وجه ایشان بوده در بعض از حضرت بافر کم روایت
 کرده و لکن از حضرت صادق (۴) بسیار روایت کرده و اختصاص با انجباب داشته
 و انحضرت با و فرموده انی لا عدک للیر عظیم با بسیار و ردایت شده که و فتی
 حضرت صادق (۴) با و فرمود که ای مسیمع نواز اهل عوافی ابایا بربارت فبر
 امام حسین (۴) مدوی گفت گفتیم نه چه انکه مدوی می باشم معروف و مشهور از

اهل بصره و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلفه اند و دشمنان بسیار داریم از اهل
قبایل از ناصیان و غیر ایشان و این چنینست که احوال مرا بگویند و از ایشان
ضربها عین برسد فرمود ایا هرگز بخاطر می آوری آنچه با آنحضرت کردند گفتیم بلی
فرمود که جزع می کنی گفتیم بلی بعد از قسم که جزع می کنم و می گویم تا آنکه اهل خانه من
از اندوه در من می یابند و امتناع می کنم از خوردن طعام تا از حال من آثار
مصیبت ظاهر میشود حضرت فرمود که خدا دم کند اگر این نوابد بر سینه که نوز
شمرده بشوی از آنها بکجه جزع می کنند از برای ما و شاد می شوند برای شادی
ما و اندوهناک می شوند برای اندوه ما و خائف می گردند برای خوف ما
و این می گردند برای اینی ما و دود باشد که به بینی در وقت مرگ خود که
پیران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک الموت را در باب تو
و بشارت دهند تو را که نور روشن گردد و شاد شوی و ملک الموت
بر تو مهربان تر باشد از مادر مهربان نسبت به فرزند خویش پس حضرت
گفت پس و من نیز گوییم تا آخر حدیث که حسین روشن و دل و اندام می کند
مسور بن مخزوم زهری رسول امیر المومنین بوده بسوی پدرش مخزوم بن

نوفل از مؤلفه قلوب بوده و در چنین حاضر بوده در سینه بن یکصد و پانزده
سالگی وفات کرد و در ایام عثمان نامشاکشته بود و مادرش نوز عاتکه خواهر
عبد الرحمن بن عوف است دو سال بعد از هجرت متولد شد و بعد از وفات معوی
از بیعت نوبت سر بنافت و در مکه ماند تا ایا مکه حصین بن نمیر مکه را محاصره کرد
بجهت مقاتله با ابن زبیر و هنگامیکه مسور در هجرت نماز می گذاشت سنگی از منجیق
مروی آمد و او را هلاک کرد عبد الله بن زبیر مروی نماز گذاشت و در محفل بجا رفت
مسئب بن نجبه الغازی فضل بن سادات فرموده که از بزرگان تابعین و رؤساء
ایشان و رها داد ایشانند جندب بن ربهیره فاضل ساحر و عبد الله بن عبد بن
و سلیمان بن هریر و مسیب بن نجبه و علفه و اسیر و سعید بن قیس و اشباه
ایشان که بسیار بودند و مانی کرد ایشانرا حرب و بعد از آن نیز بسیار شدند و
کشته شدند با حسین (ع) و کشته شدند بعد از آن حضرت فخر گوید که مسیب
و سلیمان بعد از حضرت سید الشهداء کشته شدند در عین ورده چنانچه
در ترجمه سلیمان بن هریر ماب اشاره شد و این مسیب غیر از مسیب بن خرنسب که او نیز از
اصحاب امیر المومنین و کنی بابو سعید است و امیر المومنین را وصی امور خویش نموده

مصفا از موالید حضرت صادق علیه السلام و فرزند او چندی پیش از پدرش ^{است} **مصعب بن ابی العرقی** العبدی از بزرگان صحابه و فضیلتی ایشان است و از خلفه اول است که هجرت بحلبه نمود و او را ^{در} **مسند** اسلام رسول خدا ^{او را} عبد بن مسعود نام بر مردم مدینه فرستاد و آنرا گفتم و اسلام را ایشان عرض کند و تعلیم دین فرماید و او سبب اسلام جماعتی از انصار و رؤسای ایشان شد بخوبی که در جای خود تشریح رفته و مصعب در مدینه حاضر بوده و در احد شهید گشته و رحمه الله و رضوانه علیه

مصطفی بن هبیر شبانی عامل امیر المومنین ^{بوده} در بعضی از بلاد اهلان معروف ببارد شریحه چون معقل بن قیس و یاجی بن تاجیه را که مرگه شده بودند در سیف البحر بکشت و جمعی از ایشان را بارتان و کودکان اسیر کرد چون ایشان را که با صد تن بشمار میرفتند بر مصطفی عبود داد اسیران بگریستند و ^{مصطفی} ندادند که با ابا الفضل یا حامل النفل یا ماوی الصنف و فکان العصاة بر ما ملت گذار و ما را از اسیری خلاص کن و بخوار داد کن مصطفی ایشان را بپایند هزار درهم خرد و آزاد کرد و از وجیه آن دو بیت هزار نقد بداد که بقیه را

بعد ها پودان و چون نداشت ^{بقیه را} بعد ها بداد لا جرم فرار کرد و بمعویه ملحق گشت امیر المومنین ^{به} چون ابن بشیر فرمود فتح اسم مصطفی فعل فعل الساده و فرار فرار العبد یعنی رشت کند خداوند مصطفی را فعل سادات و برزگان را بجای آورد که خلاص کردن اسیران باشد و لکن مثل بندگان فرار کرد و غما انطق مادحه حتی اسکته و لا صدق و اصفه حتی بکینه و لو انما لاخذنا سمور و انظر عماله و فوره **مظفر بن محمد** الخراسانی مکنی بابو جیش از مکملین شیعه و عارف باخبار است و او از علمای و شاکرین ابو سهل نوخجی است در ^{در} **ششم** و فاکت و کبی در امامت تصنیف کرده و کتابی در مثالب نوشته موسوم بکتاب فعلت فلا تلم و شیخ اجل حسن بن علی طبرسی در کامل بهائی از آن نقل می کند و کتابی نیز در نقض عثمانیه ^{بخط} نوشته و شیخ مفید بر او فرستاد کرده و او را و اخذ نموده و بدانکه غیر از مظفر جماعتی دیگر در نقض عثمانیه کتاب نوشته اند از جمله شیخ ابو جعفر اسکافی محمد بن عبد الله معزلی است که هفتاد کتاب در علم کلام نوشته و در حقه جاحظ نقض عثمانیه را نوشت و حکمی انه دخل الجاحظ الورا فین بغداد فقال هذا العلم السوادی الذی بلغنی انه تعرض لنقض کتابی و ابو جعفر

حالی تا حقیقی منتهی لم یوه و از جمله کتاب سید اجل اعظم سید احمد بن موسی بن
جعفر بن الطائوس صاحب بشری و ملا و برادر سید رضی الدین بن طائوس نیکوای
در رد جاحظ نوشته موسوم بکتاب بالمقالة العلوم ۲ نقض رساله العثمانيه
و این حقیر آنکرا دیدم بخط ثلثین الخیار شیخ نقی الدین بن داود صاحب حال
معروف که فرات آن عوده بود در محضر سید و خطوط سید بر آن بود

معاد بن حیل انصاری خنرجی مدنی دراز بالا و بزرگ چشم و سفید اندام بوده
و از آن هفتادین است که در عقبه حاضر شده و رسول خدا او را با عبد الله بن مسعود
عقل اخوت بست و او را در بعضی از ادعای بن قنارث داد و از روایات ما معلوم
میگردد که او صحیفه از اهل بیت و از اصحاب صحیفه بوده و در کتاب بهائی از
کتاب فعلت فلا تلم که کتاب مظفر بن محمد حرانی مذکور است نقل کرده که
معاد بن حیل با آن دو مرد و سالم و ابو عبیده جراح که از اصحاب صحیفه اند در
حال مرگ حمله و بل و شور کوبان عربی و بالجملة معاد در شصت و هجده در وادی
عمواس یکسری دهه که نام بلدی است نزدیک بیت المقدس از پس ابو
عبیده جراح و پسرش عبد الرحمن بن معاد رحلت کرد و حدیث معاد بن حیل

در رفع افعال از احادیث معروفه است

معاد بن کثیر الکسائی الکوفی از شیوخ اصحاب حضرت صادق و از ثقات ایشان
و از کسانی است که روایت کرده نقی بر امامت حضرت موسی بن جعفر را از پدرش
صلوات الله علیهما و در روایت باب است که اگر بایستی می فرستاد و ثقی ترک کسی
و حضرت صادق احوال او را پو سید گفتند ترک کرده تجارت خود را فرمود ترک
کسب عمل شیطان است هر که ترک کند تجارت و کسب را در مدت عفتش میرود
و هم روایت است که دثنی معاد در موقف عرفات نظر افکند با اهل موقف
دید مردم بسیار میخ آمدند اند حدیث حضرت صادق را رسید و گفت هانا
اهل موقف بسیار می باشند حضرت نظری بایشان افکند پس فرمود نوزده
من بیایا با عبد الله انکاه فرمود بانی به المرح من کل مکان نه یجدا قسم نیست حج
مکر برای شما بخدا قسم قبول نمیکند مگر از شما

معاد بن مسلم فراهی امای از اصحاب حضرت باقر و صادق را و از
روایان اهل فضل و ادب و مخیر علم بفریب است علامه او را نوشته فرموده
و شیخ کثی ادو مسنداً روایت کرده که گفت حضرت صادق با من فرمود

ممن رسید که نو در مسجد جامع می نشینی مردم را فتوی می دهی گفت بل
و میخواستم که همی مطلب را از شما سوال کنم پیش از آنکه از خدمت شما بیرون
روم بی من می نشینم در مسجد جامع پس مردی می آید و از من سوال می کند از
حکم چیزی پس هرگاه شناختم او را که از مخالفین شما است جواب می دهم و اگر موافق
من است خودشان در هرگاه مردی می آید که می شناسم او را که از دشمنان و مخالفین
شما است و سوال می کند جواب می دهم او را با آنچه از شما رسیده و گاهی می باید
کسی که غیبتا هم او را و عندالمم که است او پس میگویم در جواب او که حکم مسئله
بقول فلان چنان است و بقول فلان چنین است و قول شما را نیز داخل احوال
می کنم فرمود بهیچین نحو نگوی که من نیز چنین می کنم و در سر وایت نهذیب است
که فرمود رحمت الله هکذا فاصنع و ما بلکه این فراد غیر از افراد دینی بخوبی معروض
چه نام او نمی بن زیاد است و او در محو و لغت و ادب بی بدیل بوده و از خواص
نظامی کسانی بوده و بعضی او را بر کسانی ترجیح داده اند در محو و سامون او را
اعتراف میکرد و او مؤدب لیران او بود در رد و لیت و هفت رسله که ذرات پاش
و در پیش زاده را طبع می گفتند بجهت آنکه در پیش طبع شده بود در محارب با چنین معنی شهادت

محمود بن ابی سفیان مادرش هند دختر عبید بن ربیع بن عبد شمس است
و او در عداوت رسول خدا کوششها کرده و در جنگ احد حاضر بوده و در جز
میخواند محض ثبات طواف الی و کفار را بر قتال مسلمانان تحریک میکرد و چون وحشی
حرف از حرمه داشتند کرد هند و بر نفس حرمه آمد و حیدش را مثله کرد و آن
اعضاء مقطوعه را برشته کشیده بجای فلاده برگردان او بخت و حکم انحراف را
برودن آورد و در دهان گذاشت از آن روز او را الکله الکباد لقب دادند و
این طعن نادانانه نیاست دامن گیر فرزندانش شد چنانچه عقیده حذر رسالت و
هدایت و در ضیعه نری نبوت و ولایت علیا بحدی زنیب (۳) در آن خطبه شریف
که در شام در محض نزد خواند با بطلب اشاره کرده در اینجا که فرمود و کیف
برنجی مرا ثبته من لفظ فوه الکباد الازکیاء و ثبته لحمه من دماء الشهداء و اهل دار فنج
هند را از زمان زانیه شمرده اند و معویه را نسبت به چهار کس داده اند چنانچه ابو
سفیان را احسان بن ثابت در شعر خود از عبد شمس نفی کرده و نصیح بن مجیش
مولد و فساد نسب او کرده اند و در ترجمه عقیل کنشت که معویه او را و احوال
نسب خود را بر سید او خبر داد او بجهت معویه از تشابه احوال حمله را بر سید

حضرت رضوانه تجلیل و تافیح الروایه است و بی کتاب ضعیف کرده مثل کتابهای حسین بن سعید
معتبر یعنی مهم و نفع عین مهمله و ناء مشدده مکسوره مولی حضرت صادق (ع) و نفعه
 است و موالی دغلامان حضرت صادق (ع) نفع بودند چنانچه حضرت فرمودم عشر فخرهم
 و افضلهم معتبر یعنی ایشان ده نفرند پس بفرمان نقل ایشان معتبر است
معروف بن حنبل بن مکی نفعی خا و معجه و نشد بدرا و معنویه بن قری از
 اصحاب اجماع است شیخ کثیری روایت در مدح و فلاح او وارد کرده لکن او را با
 ضعیف است و معروف بطول سجد معروف است چنانچه در جمیع در سراج کد
 و دوفی در مکه با بعضی نشسته بود که جمعی از مدینه یا مدینه از خبر تازه مدینه
 پرسیدند گفتند که عبد الله بن حسن وفات کرد بعد از آن بعضی دیگر آمدند
 که خبر دادند که عقی کرده بود و بهوش آمد معروف گفت من عذایم ایشان چه
 مگویند الا انکه ابن المکرّم یعنی حضرت صادق (ع) را خبر داده که فرید عبد الله
 و اهل بیت او بر کنار فرات است و چنان شد که او شنید بود و خبر داد منصور
 ایشان را بگویند بود در رحیب افکند و غای بر کنار فرات شهید گشتند و از
 محمد بن مروان روایت است که من با معروف نزد حضرت صادق (ع) نشسته بودم

پس او برای من شعر میخواند و من وای او شعر میخواندم و او از من سؤال می کرد
 و من از او سؤال میکردم و حضرت صادق (ع) می شنید پس فرمود که حضرت
 رسول (ص) فرموده که دل آدمی پر شود از چوک بخت است از برای او که پر شود
 از شعر و قال معروف و انما یعنی بذلك الذي يقول الشعر فقال (ع) و بخت او و بخت
 مد فال دلت رسول الله (ص) ابن طادس رح در طریق انروایت فلاح فرموده
معلى بن خنبل کوفی نفعی خا و نفع نون مولی ابو عبد الله الصادق (ع) همانا
 که داود بن علی عباسی او را بکشت و بدایر کشت حضرت صادق (ع) در آنوقت در
 مکه بود چون از مکه تشریف آورد نزد اورشک فرمود مردی از اهل بهشت را
 بکشتنی گفت من نکشتم فرمود کی کشت او را گفت سیرانی او را بکشت و
 سیرانی صاحب شرطه او بود حضرت از او فضا ص کرد و او را بعوض معلى بکشت
 و از معتبر روایت است که حضرت صادق (ع) انشب در سجد و قیام بود
 و در آخر شب نوبت کرد بر داود بن علی بجزا سو کند که هنوز سر از سجد
 بریند شسته بود که صدای صیحه شنیدم و مردم گفتند داود بن علی وفات کرد
 حضرت فرمود همانا من خواندم حداراً مدعاً ما فرسناد حداراً مدعی او ملک

که عمودی بر سر او زد که مثانه او را شکافت و در روایات وارد شده که معلى حفظ اسرار نکرد مبلا بکشته شدن شد

معمر بن خلاد بن شد بد ميم عبادي از اصحاب حضرت رضا و ثقه و صاحب کتاب رهد است

معمر بن عبد الله بن حرانته هاشمکه بر حضرت رسول راد ریح نواشید و کان معمر هو الذي برجل رسول الله (ص) فقال رسول الله (ص) يا معمر ان الرجل اللبنة لشرح فقال معمر يا بن انت وامي لقد شد دانه کما کنت استند ولكن بعض من حمد مکه منک يا رسول الله اراد ان یسیدل ی فقال رسول الله (ص) ما کنت لا فعل الجبر **معمر** کجعفر بن شعی نخوی معروف ابو عبیده هاشمکه در سنه صد

ده در شب و فاجعه جبری بد بیا آمد و صد سال عمر کرد و درای خوارج می داشت و از ابان بن عثمان اخذ علم کرده و کتب مفیده تصنیف کرده از جمله غریب الحدیث و بعضی گفته اند اوست اول کسیکه غریب الحدیث تصنیف کرد و الغریب اما غریب اسنادا و مثنا معا و هو ما یقرب بروایه منته واحد و غریب اسنادا خاصه کحدیث یعرف منته عن جماعة اذا انفرد واحد

ابو عبیده

بروانه عن اخوانهم کما یبتا ذلك في شرحنا على الوجيزه او غریب لفظا و هو ما اشتمل منته على لفظ غامض یعید عن الفهم لقله استعماله و هو فن مهم یجب ان یثبت فیه و قد صنف فیه جماعة من العلماء ناول من صنف فیه ابو عبیده او المصنفین تمیل کما ان اول من صنف غریب القرآن ابان بن ثعلب و بعد هما ابو عبید القاسم بن سلام ثم ابن ثعلبه الدینوی ثم الخطابی فقه امها ثم تبعهم غیرهم بقوائد و زوائد کالروغشری فانه فانی في الفائق کله غایبه ثم ابن الاثیر فیبلغ مقایسه النهایه و الهروی فزاد فی غریبیه غریب القرآن مع الحدیث کالشیخ الطریحی فی مجمع البحرین الی غیر ذلك فائت قبل کان ابو عبیده من الشعوبیه و هم فرقه لا تفضل العرب علی العجم و هو اعلم الناس بلغة العرب و اخبارهم و اباهم حتی کان یقول ما التقی فرسان في جاهلیه و لا اسلام الا عرفتها و عرفت فایر سمها وله تصانیف کثیره غریب من المائین و کان شدید العنايه بقبود اللغة و غرایبها وله في ذلك في ذلك کلام کثیر منه قوله لا یقال کاس الا اذا کان فيها شراب و لا کوز الا اذا کان فیه عرق و لا نکر و لا فلم الا اذا کان متربا و لا مقصص و لا و الا اذا کان علیه

والانفدح و لا مانده
الا اذا کان علیها
طعام و الا فخان ثم

صوت والا فجلد ولا اربكه الا اذا كان عليها حمله والا فسرير ولا خدر
 الا اذا كان خلفه مرثه والا فمسر ولا رضاب الا ما دام في الفم والاصناف
 ولا عويل الا اذا كان فيه رفع صوت والا فبكاء ولا دكة الا اذا كان فيها ماء
 والا فنب ولا كنى الا اذا كان تحت سلاح والا فنبل ولا بلى الا اذا كان
 عبد والا فقارب وكان ابو عبيد معاصرا لابي زيد والا صمى وكان ابو
 نواس السماعي يعلم منه ويصفه وينم الا صمى سئل عن الاسمى فقال بليل
 في فمك وانما عبيد فقال اذ هم طوى على علم وقال بعضهم كان الطلبة اذا التوا مجلس
 الا صمى اشترى البعير في سوق الدار واذا التوا مجلس ابو عبيد اشترى الدار في
 سوق البعير لان الا صمى كان حسن الانشاء والرخيصة قليل الغاية وابو عبيد
 يقصد ذلك ودرسته وفات كرد چون رای خوارج میداشت ومنتهم می بود
 عیال بعلمان لا جرم کسی رجبارزه او حاضر نگشت تا آنکه حال اند و جبارزه اش را بودا
مغیر بن سعید لعنه الله مولى بجهله میخوان مردم را به محمد بن عبد الله حسن
 در اول امرش در رخ می لبست بر حضرت باقر (ع) حقیق (حقیق) حیات بر او حوا
 اهن را و عن هشام بن الحكم انه سمع ابا عبد الله (ع) يقول لا تقبلوا خد ثل

لا تقبلوا خد ثلثا

الا ما واتی القرآن والسنة ونجدون معه شاهدا من احاديثنا المقدسة فان
 المغیر بن سعید لعنه الله دس في كتب اصحاب احاديث لم يحدث بها وعنه قال ان
 اهل الكوفة قد تزل فيهم كتاب اي المغيرة فانه يكذب على ابي يعني ابا جعفر (ع)
 عند ثلث ان نساء اذ حصن فخصن الصلوة وكذب واسه عليه لعنه الله ما كان شي
 من ذلك ولا حديثه دار رجال كبير در ترجمه انبرد معلوم می شود آبله و
 گرفتاری امه (ع) لبثا طين زمان خود و سرده های دل ایشان حلوا الله عليهم
مغیر بن شعبه یکی از چهار نفر است که معروف بکثرت هوش و امور سپه
 بوده اند و ایشان این جماعت مغیر و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص
 و زیاد بن ابیه و یکی از چهار رده نفر است که عازم شدند در عقبه هر شی شش
 پیچیدار از هم بدهند و این جنابوا هلاک کنند و مغیره در عام خندق اسلام
 آورد و در جنگ بر موك کچشم او بزخم نبر وقت و غور گشت و اوها
 در اول خلافت ابرو الوضی (ع) به اغتاب گفت و اذار کن کوفه را بطلحه و
 را بزیر و شام را عجویه تا نگاه که مملکت بنظام شود نگاه هر چه میخوا
 کن و چون ابرو الوضی (ع) حکومت معویه را دقتفه در شام حوام می

داشت و معصوم هرگز از محرمات حمل پر کسی نکند اگر چه از پس آن ادراک
منازع کثیر باشد خیالچه خود انجاب فرموده آن افریت معویه علی بابین
گفت مخذ المصلین عسلا سخنان معیظه را نپند برفت و اور بخید و برفت
و معیظه در صفین حاضر شد و بعد از قصه حکمین محکم خبث فطرت معوم
پوست و چون خلافت از دست امام حسن (ع) بیرون شد از جانب معوی
امارت گرفته یافت و بعضی او را ابو المومنین (ع) میزدی بود که بر مناسبت ای
انحضرت می نمود و در سال پنجاهم هجری در کوفه بدرک پوست و در ثوبه بخاند
رفت و ادعای آنکه چون عمر بن الخطاب شهر بصره را بنا کرد او را با مادان
شهر گذاشت و او مردی زن باره بود بخوبی که هیچ گاه خود را از مصاحبت
و مضاجعت زنان توانست باز داشت و در جاهلیت اسلام بزنا کردن
معروف بود و گفته اند که در اسلام سیصد زنا ملاقات کرد و در بصره با
ام جمیل که زنی با جمال بود رفت و آمد داشت ابو بکره که یکی از صحابه رسول
و برادر امی زباید بن ابیه است در بصره ساکن بود و از سرای او بخانه ام
جمیل در پیچ بود بر کار معیظه و فوف یافت و بک رفت که معیظه بدیدن ام

آمد بود ابو بکر و شبل و نافع و زباید بن ابیه را ضیافت طلبید و چون
این سرین را در سرای خود مردی خود بداشت و از پس در پیچ نشست
تا آنگاه که معیظه می با ام جمیل مردی در او بخت پس بزم نمود اندر را باز
کرد و ایشانرا بنمود و بدو این اندر پیچ بخانه معیظه مفتوح می داشت و انجماعت
نشسته بودند که ناگاه بادی وزید و اندر را بکشد و بخانه معیظه را در میان
بای آتون دیدند و آنرا بشا خند و این حکام غار پیشین بزم مغیظه
از شکم ام جمیل برخاست و عیجل آمد و مردمان کرد کرد او را گرفتند او
پیش شد تا از بهی غار بایسد ابو بکره دست بر سینه او زد و او را پس کرد
و گذاشت که با احوال غار بگذارد پس ابو بکره این قصه را بعمربن الخطاب بوست
عمرو بن مسعودی اشعرا محکومت بصره فرستاد و معیظه را طلب داشت معیظه با
شهود عبد بنه رفتند عمر شهود را طلبید و روی ایشان کرد که شهادت
کردند که معیظه دخول کرد بخانه میل در میان و آن در میان در چاه همگی
خیز زباید بن مکنونه کواهی دارند لکن زیاد گفت من دیدم معیظه را در میان بای
زنی نشسته بود و خضبه او رفت و آمد می کرد مابین و اخای آتون و نفس

شد میزد عمر گفت مثل میل در سر من دانده پدید گفت نه عمر گفت الله اکبر بر چنین
ای مغیره وایشان احد طرف زن و از روایات معلوم میشود که عمر میل داشت مغیره جدا
زده شود چه آنکه وقتی که آن سه نفر شهادت دادند زیاد حاضر بود چون زیاد از
دور پیداست عمر گفت می بینم مردی را که خنجر خوار خواهد کرد بزبان او مردی از مهاجر
که مغیره باشد ابوالفرج از ابو عثمان یزدی روایت کرده که چون شاهد اول گواهی
داد رنگ عمر تغییر کرد در گواه دوم عمر در هم شکسته شد چون ستمی گواهی داد
گواه خا کسری بصورت عمر پاشیده شد چون زیاد پیداست عمر صیحه کشید و گفت
چه شهادت داری ای که لوله عقاب را بر عثمان یزدی بجهت صیحه عمر حیان کشید
که راوی گفت نزد من بودم غش کنم و بالجملة عمر آن سه تن را هر يك هشاد نادرانه
زد و مغیره از جانب بسلامت حبست و از کمال فرح و خرمی با حلاله همی گفت
مخت زن عمر در خشم شد و گفت خاموش باش که جزایب خاموش کند اگر زیاد
نیز بر بنو گواهی در می داد ای اکنون ثقت ما در نزد ستمت پنهان می سازم
مفضل بن عمر کوئی جعفری شیخ نجاشی و علامه او را فاسد المذهب و مضطرب
الروایه نگاشته اند و شیخ کثی احادیثی در مدح و قدح او ذکر کرده و در اشاد

مفضل بن عمر

مفضل عبارتی است که دلالت بر نوشتن او دارد و از کتاب غیبت شیخ معلوم شود
که او از اقوام ائمه و پسندیده یزدی ایشان بوده و بر منهای ایشان از دنیا گذشته
و هم دلالت دارد بر جلالت و وثاقت او بودن او از وکلاء حضرت صادق و کاظم
و کفعمی و او از یوایین ائمه شمرده و در کتاب است که مابین ابو جعفر سائق الحاج و دا
مادش در باب مبرای مشاجره و نزاع بود مفضل بر ایشان بگذشت چون
مشاجره ایشان را دیدند ایشان را عجب بود و مابین ایشان اصلاح کرد چهار صد
و ان مال را از خودش داد و گفت ای مال از خود من نیست بلکه حضرت صادق (ع) بود
من مالی نگذاشته که هرگاه بین دو نفر از شیعیان نزاع بشود من اصلاح کنم و مال
المصالحه را از مال حضرت بدم و از محمد بن سنان مردی که حضرت موسی بن جعفر
با من در مورد ای محمد مفضل آنس و محل اسراحت من است و انت اسنها و مسترا
و توانس و محل اسراحت حضرت رضا و جواد (ع) میباشی و از موسی بن بکر
روایت است که چون خبر فوت مفضل بحضرت موسی (ع) رسید فرمود خد
رحمت کند او را و والدی بود بعد از والد و هانا او راحت شد و در راه
اختصاص است که وقتی مفضل و حضرت صادق (ع) وارد شد حضرت

چون او را بدید فرمود بنزد من بیا ای مفضل قسم هر چه در کار من که من دوست
میدارم بخوا و دوست میدارم کسیکه دوست میدارد تو اگر می شناختی صد
من آنچه نومی شناختی اختلاف نمی کرد و تو نقلی غیر ذلک و اما روایات قدح
در او مثل آنکه روایت شده که حضرت صادق با سماعیل بن جابر فرمود برو نزد مفضل
و با و بگو ای بگو ای کافری مشرک چه میخواهی از پسر من میخواهی او را بقتل
آوری یا آنکه در سبقت زاری تمام حسین (ع) چون چهار فرسخ از کوفه دور شدند
وقت نماز صبح شد رفقای او پیاده شدند نماز خواندند پس با او گفتند چرا
پیاده عیشی نماز بخوان گفت من غمناکم را خواندم پیش از آنکه از مغرب بیرون
شویم و امثال این روایات قابل معارضه با اخبار مدح نیستند و شیخ ما در
حاشیه مستدرک کلام را در رجال او بسط داده و از روایات قدح در او جواب
دارد و کسی که رجوع کند بنوحد مفضل که حضرت صادق (ع) برای او فرمود
خواهد دانست که مفضل نزد آنحضرت مرتبت و منزلتی عظیم داشته و
قابل تحمل علوم ایشان بوده و توحید مفضل رساله بسیار شریفی است که
سیدین طاوس (ع) فرموده که هر که حق را با خود بردارد و در

کشف المحجوب پیش و حدیث فرموده که در آن نظر کند و علامه مجلسی (ع) او را
بقاری ترجمه کرده که عوام اذان انتفاع برند و در محفل العقول بعد از ابواب
مواظقاته بای در مواظبه مفضل بن عمر ذکر کرده و مواظبت شافیه از او نقل
کرده که اکثرش را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
مفضل بن قیس بن مرثیه مولی الاشرعین مدعی خبر بوده روایت کرده که دینی حدیث
حضرت صادق رسیدم و شکایت کردم بسوی او از بعضی حال خودم و از آنحضرت
استدعای دعا نمودم آنجا که خادم خود را فرمود ای کبریا یاورد انکسره را که
ابو جعفر دو اینی برای ما فرستاده انکسره را آورد حضرت فرمود مرا این کسبه
چهارصد اشرفی است بردار و استعانت بجوی ما بگفتم نه هذا مذایب قوم
من پول نخواستم و لکن خواستم دعا کنید برای من و نبود ثوک نخواهم کرد دعا
برای تو و لکن خبر ده مردم را بهر حالی که میران هستی که حواری میشوی و ایشان
مقاله بن سلمان خواستای سروری از اصحاب آنحضرت با فرموده شیخ کشی فرمود
بزرگی است و برقی فرموده عامی است و حقیق آنچه باقیه ام او از مشاهیر مفسرین
اهل سنت است و لکن علماء کبار تصریح فرموده اند بآنکه او کذاب و وضع است

و این جهت منقول الحدیث و موجود القول است روایت است که روزی مکس
 بر صورت منصوره وانی نشست منصوره او را دور کرد دوباره برگشت منصوره
 او را محض کرد ذکر باره برگشت و نشست و هکذا چنانچه عادت مکس است
 و همین لحظه او را از باب گویند ای ذبی ای یعنی دود کرده شد بالآخره منصوره
 به نیت آمد و گفت به پیش از علما که بر سر ای است گفتند معانی بن سلمان
 گفت او را از آن دهید داخل شود چون معانی وارد شد منصوره پرسید خدا را
 چه حکمت این مکس را حلف فرمود گفت برای آنکه جایزه را با آن دلیل و حواد
 کند منصوره چون این بشنید ساکت شد و در برابر و آیات منافق این شهر آشور
 است که حضرت صادقی این را پیش از فرمود منصوره این خلیفان نقل کرده که وقتی
 معانی نفوذ کرد بکلمه سلونی عمادون العرش پس شخصی از او پرسید که چون حضرت
 آدم حج گذاشت سر او را که تراشید معانی حیوان ماند و گفت این سؤال از تو
 نیست بلکه خدا خواست مرا مثلاً ساد و معنی و دلت بسبب نجی که در حق
 من هم رسید جامع آن کتاب گوید که فائل سلونی حضرت امیر المومنین (ع)
 که میفرمود هر چه خواهد از من پرسید پیش از آنکه من از بین شما بروم

و پیوسته مردم نیز از آنحضرت مطالب مشکله می رسیدند و آن باب مدینه علم
 نبی (ص) جواب می فرمود و از غرائب آنکه هر که بعد از آنحضرت این کلام را گفت و سوا
 شد در کمال ذلت و خواری چنانچه واقع شد این مطلب برای معانی و این
 جزوی و واعظ بغدادی در عهد ناصر عباسی و غیر ایشان و این بسبب آن بود که
 خود آنحضرت فرموده بود که لا یقولها بعدی الا مدح کذاب
مقلاد بن الاسود اسم پدرش عمرو بهرانی است و چون اسود بن عبد یغوث
 نبتی از غوره معروف مقلاد بن الاسود شده مکتبی بابی معنی است و آن بزرگوار
 از خواص اصحاب و ثانی از کمان اربعه و بسیار عظیم القدر و شریف السیما است
 و بسیار ری و شجاع و ارادان آفرینست که بحسب راست این سنی و شعبه در
 فضیلت و جلالت او همداستانند این عبد البر روایت کرده که رسول خدا (ص)
 فرمود که خداوند مرا بحسب چهار تن امر نموده و فرمود که ایشان را دوست
 دارم گفتند ایشان کیستند فرمود علی و مقلاد و سلمان و ابودر و ضحله
 نبت زبیر بن عبد المطلب که دختر عموی رسول خدا باشد زوجه او بوده و در
 جمع فرزندان در خدمت رسول مجاهده کرده و ادبکی از آن چهار نفر است که

بیشتر شتاف ایشان است و اخبار در فضیلت او زیاده از آنست که در این جا
 ذکر شود و آنست که در این باب آن حدیثی که شیخ کثیری از امام محمد باقر روایت
 کرده که فرمود ایمانی الاسم الثانی الثالث نفس سلمان و الکلب و القطر قال الزاد
فقلت عمار قال کان خاص حیضه ثم رجع ثم قال ان ارادت الذی لم یشک ولم یکمل
شیئی قال القطر در مسئله در جرف که بکفر نمی مدینه است و فات کرد پس جازه
او را حمل کردن در رعیع دفن نمودن و فریاد که در شهر دان بوی نسبت دهد و نامی
ندارد بوی محمد است که قر فاضل مقداد سپیدی با فریاد که از مشایخ عرب باشد
و از عربان است که مقداد با این حالات شان پیش معبد نا اهل انفاق انفاق
و در عرب جمل بهر هم لشکر باشه بود و کشته شد و چون امیر لونی بر کشتن
عسود فرمود معبد که کند شد فرمود خدا رحمت کند پس اینرا اگر او زند بود
را بش احسن از رای این بود عمار با سر که در خدمت انقیاب بود عرضه آ
که الحمد سه که خدا مسدود را بفر داد و بجاک هلاک شد از اخذ بجای قسم یا امیر لونی
که من باک در کشتن از حق عدول کند از هیچ پس و پس بند است م حضرت
فرمود خدا رحمت کند و اوجزای خبر دهد

بالمهینین و حق المجهین
 بالیم العف و العف ای
 حال جرم یصل الزاد

مصور بن حامد ابو یوسف بجلی کوفی ثقه صدوق و از اجله اصحاب وارثه های
ایشان ست و از حضرت صادق و کلمه روایت کرده و او فان که در حضرت حضرت
از روی استدلال ذکر کرد که خلوق پروردگاری دارند و اورضا و مخلی دارند
و شناخته نمود رضا و مخلی او مکر رسول او پس لایم است شناختن رسول
و آنکه او حجت خدا ست و طاعتش واجب است و بعد از رسول حجت خدا فران
با اهل بیت بجهت آنکه عبدال امیر لونی روایت که اهل بیت او کسی علم فران را بخا
نداشت و آنکه حجت بعد از علی پیش حسن است و طاعتش واجب است حضرت
فرمود خدا را رحمت کند مصور بر خواست و سر حضرت را بوسید پس گفت شما
میدم که جناب حسن از دین رفت مگر آنکه حجتی بعد از خود گذاشت و او حسن
بود که حجت خدا بود و طاعتش واجب بود حضرت فرمود رحمت الله بر شما
و سر انحض را بوسید و بهمین بخوشه شهادت داد بر یکت از اعنه حضرت
رحمت الله فرمود و او بر خواست و سر انحض را بوسید و حضرت خدا بناشقا
در حق او داد انگاه حضرت فرمود سؤال کن مرا از هر چه بخواهی که
بعد از این انکار تخواهم کرد و را هر کن

پس برخواست

موسى بن یونس بوزج مثل بوزك لفظا و معنی از اصحاب حضرت کاظم است
 شیخ نجاشی فرموده ثقة است و شیخ فرموده کما و واقعی است و شیخ کثی روایت کرده
 که اموال بر دست او بود بطبع ان اموال انکار کرد نفی بر حضرت رضا علیه السلام را
موسى بن ابراهیم المروزی معلم اولاد سندی بن شاهک بوده در پای که حضرت
 موسی بن جعفر در مجلس سندی بوده موسی بن ابراهیم از آنحضرت روایتی
 شنیده و آنرا کتبی کرده و از آنحضرت روایت مکررده چنانچه در زبانه آنحضرت
 در مجلس بصره بود پس در بصره روایتی از آنحضرت نموده و آنرا کتبی نموده
موسى بن اشم همانست که خدمت حضرت صادق میرسد و سوال می کرد و
 جواب می شنید پس از خدمت آنحضرت بنزد ابوالخطاب میرفت ابوالخطاب بخلایف
 قول آنحضرت او را خبر میداد و او قول آنحضرت را می گذاشت و قول ابوالخطاب را قبول
 میکرد و وقتی در خدمت آنحضرت بود که مردی از نفسرا به سوال کرد حضرت جواب
 داد پس مردی دیگر داخل شد و همانا به دایر رسید حضرت او را بوجلات معنی
 اول خبر داد موسی گفت در دل من خیالات و شکوکی داخل شد که خدای
 دان چنانچه کو با دل مرا با دارد قطعه قطعه می کرد و با خود گفت انوشاد

و در مقام گذاشتم که یک وار و شبها آن خطای کرد و امدم بسوی کسیکه خطا
 باین بزرگی می کند پس در آنحال بودم که شخصی دیگر وارد شد و از همان پرسید حضرت
 جواب داد بخلایف ان دو جواب انوقت دل من ساکت شد و دانستم که این اخلافت
 از روی نفی است پس حضرت روی بمن آورد و فرمود باین اشم خدایت عن
 و جل نقیض فرمود سلیمان بن داود و فرمود هذا عطا شافان
موسى بن بکر واسطی از اصحاب حضرت موسی بن و واقعی است روایت کرده
 که وقتی آنحضرت فرستاد بسوی من چون بجد ملش رفتم فرمود چه شده مرا
 که رنگ تو از روی منم و فرمود مگر امر نکردم ترا بخوردن گوشت گفت گفتم
 که من بپزیران چیزی نخوردم فرمود چگونه خوردی گفتم بچشم فرمود کتاب
 کن و بخور چنان کردم پس فرستاد بسوی من بعد از هفته و در انوقت خون
 بصورت منبل کرده بود یعنی رنگم سرخ شده بود فرمود خوب شده صورت
 تو پس فرمودی ترسم بر تو که بفرستم ترا پی بعضی خواج خود گفت من بند
 تو می باشم امر بفرمای این آنچه خواهی پس فرستاد مرا در بعضی خواج خود بشام
موفق مولی حضرت رضایم از خدام و خواص در خانه آنحضرت بود و او

و او همانست که حضرت جواد (ع) را در زمان کودکیش بردوش می گرفت
مهدی غلام عثمان از اصحاب ابراهیم (ع) بود و محمود است خدمت آنحضرت را
 در حالیکه عیسی بن ابی بکر نشسته بود و عرض کرد که من بیعت می کنم با تو خواهی که امر را
 از برای تو بفرماید و برای منی می گویم از فلان و فلان و بیعت کرد با آن جناب
سیستم هانا سیستم غلام زنی از بنی اسد بود ابراهیم (ع) او را بخیرید و آزاد
 ساخت پس فرمود اسم تو چیست عرض کرد سالم فرمود رسول خدا (ص)
 مرا خبر داد که پدر تو در عجم ترا می شناسد نام نهاد عرض کرد رسول خدا (ص) سخن
 به صدق کرد تو نیز براسنی سخن فرمودی فرمود سالما بکنار و با اسم خوش
 باش و کنیت تو ابوسالم باشد و منم در خدمت حضرت ابراهیم (ع) فرستی بحال
 داشت و او را از امر او مکتوبه اگر می میداد بعضی را که منم ^{جنت} ^{جنت} می یافت باز
 می گفت مردمان در مشک می شدند و سخنان آنحضرت را بچین زده و خوابه بپشت
 می کردند بگرد در میان کرده ای اسب که بعضی غلص و بعضی صاف بود و در
 ای میثم تو بعد از من ما خود میثوی و بردار میزنند و روز دوم خون
 از دهان و بینی روان می شود و ریش ترا درنگین میکند و روز سیم با حرم

زده میثوی و جان میبده پس منتظر باش اینوا بپیر را و انموضع که بردار
 میثوی بر سر سرای عمرو بن حریث است و نوادان ده نفری که بردار او بخند
 میثوی دارند از همه کوتاه تر است و برین و نزدیک تر است و می غایم نو که
 و کدام نخله بدست خواهی شد و در روز از پس آنجناب ابراهیم (ع) بر سر سرای
 عمرو بن حریث عبور میداد پس منم را بخوابست و آن نخله را باوی بنمود منم
 بپای آن نخله می برفت و دور کشت غازی بکذاشت و گفت بوردن من نخله آن خلفت
 ولی نیست یعنی مبادک نخله بود که من از برای تو خلق شدم و از تو برای من
 غریب شده و بسیار وقت بگذرد آن نخله می برفت و خدای را می ستود تا گاهی
 که آن نخله را قطع کرده و شتر او را بکذاشتند و داشت که وقت نزدیک شده است
 همچنان در پای آن میزد بود و گاهی با عمرو بن حریث می فرمود این بجا و درک
 فاحس جواری من همایه تو میثوم حق همایه را بگو بعد از عمر عید است
 او چه قصد فرموده می گفت مکر اراده کرده خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم
 را از برای خود بخرد چه این خانها در جنب خانه ابن حریث بود و با الحمله
 در آن سال که منم شهید شد سفر که کرد و بر او ام سلمه رضی الله عنها وارد شد

خدا را شکر که مرا عمره و حج
 به برایت با تمامه و آیت شاکه
 داشته باشد

ام سلمه گفت کبشتی گفت مردی عروافی غلام علی بن ابیطالب گفت مگر میثم غار باشی
گفت بلبل من میثم غارم ام سلمه گفت سبحان الله چه بسیار وقت می شنیدم
که رسول خدا (ص) در نیمه شب علی داد رجلی نو توصیه می نمود میثم از حضرت امام
حسین (ع) پرسش نمود فرمود در میان خود رفته میثم گفت سلام مرا ب
موسان ان شاء الله در نزد پروردگار او را ملاقات خواهم کرد اکنون محال است
غارم ام سلمه فرمود تا مقدار طیب حاضر ساختند میثم ریش خود را
طیب بزد و گفت زود باشد که با خون خضاب گردد ام سلمه فرمود که نوا
خبر داد گفت مولای من علی بن ابیطالب ام سلمه بگریست و گفت او مولای تو
به شما نیست مولای من و مولای تمام مسلمانان است پس میثم ام سلمه را
وداع کرده بکوفه مراجعت کرد پس او را گرفتند و نزد یک عبد اسیرین زیاد
آوردند و گفتند وی از خاندان حضرت ابابراب است گفت بلکه آن عجمی
است و روی با میثم کرده گفت این را یک مال بالبرصاد ابن زیاد گفت عین
و سید که در نزد ابونزاع محلی رفیع و مکانی منع داشتی گفت از
بیار اندکی شنیده باشی از این سخن چه اراده کردی گفت شنیدم که نوا

خبر داده است از آن دو ای که در میان خواهی کرد اکنون بگوی از من چه
خواهی دید و کردار من با تو چگونه خواهد بود گفت مرا آگهی داد که مرا بر داس
خواهی زد و من عاشر عشر خواهم بود که داس من از دیکو داس ها فریب نبرد بکند
باشد این زیاد گفت من برخلاف خبر ابونزاع کار خواهم کرد میثم گفت نوثوانی
دو که مولای از رسول خدا (ص) و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از خداوند ^{جلیل}
انجیر آورد و تو چه گونه توانی با این جمله طریق مخالفت جست سوگند با خدای که
من در کوفه انوضع را که مرا مجبور داری شوم می شناسم و من اول کسم در اسلام
که مرا حجام کنند این وقت ابن زیاد فرمان داد او را بزنند تا خانه ببردند و باز داشتند
و بخارین ابوعبیده هم در مجلس جای داشت میثم باغفار فرمود که نواز مجلس
این زیاد بسلامت بیرون می شود و بخون خواهی امام حسین (ع) این جبار
خونخوار را معنول میبازی و سر و جبهه او را در سر پر قدم در می سینی
و بالجمله ابن زیاد میثم را حاضر ساخت و گفت من حکم ابونزاع را در حق تو قضا
میدارم و فرمان داد تا او را بدار کنند عوامان چون او را می بردند مردی
او را گفت ای میثم با نوثوان خویش را از این راه برهانی گناهی از آنکه

از علی (ع) و آل او بر آنست جوئی میثم میخندید و فرمود که من از برای این کار
 خلق شده ام و روزی با منم نام پس او را بردار و میخند و مردم بگرد و جمع شد
 عمرو بن حرب گفت ما ذالستیم معنی سخن میثم را که می گفت من همسایه تو خواهم
 شد امروز معلوم شد و جابر بن خود را امر کرد هر شب در پای حاکم میثم ساکن
 باش و محبت بر او روا باش اما میثم برقرار دار و ضابط بنی هاشم می گفت
 و فلاح بنی امیه می کرد خبر این زیاد بودند که میثم شمار افضلی کرد گفت او را
 لحام کیند تا سخن نتواند گفت پس میثم را لحام زدند و او اول کس است که در لحام
 لحام زده شد روز دیگر خون از بینی و دهان او بر حاکم افتاد و برفت و رنگین
 ساخت و روز سیم او را با حریر بردند و شهید کردند و شهادت میثم در روز
 قبل از ورود امام حسین (ع) برافروخته بود و با محله جلالت میثم زبانه از آنست که
 ذکر شود و او از برکت اهل بیت (ع) حامل علم و مطلع بر بعض اخبار است
 شده بود و گاه کاه از او ترشح می کرد از ابو خالد ثمار روایت است که روز
 جمعه بود که با میثم در آب فروت یکشتی می رفتیم ناگاه صرصری عاصف وزیدن
 گرفت میثم فرمود کشتی را باطل کشید تا بیرون شویم چه این طوفان بشدت

مؤد از هبانه معویه ثقه امروز برده است جمعه دیگر خبر رسید صدق سخن
 میثم کثوف افتاد و اخبار او جیب بن مظاهر از شهادت او در بخت
 پس پیغمبر و آنکه سرش را بکوفه آوردند معروف است
 میثم بن عبد العزیز کوفی ثقه روایتی دارد شده در مدح او و گفته اند
 او از کسانست که مجاهد خواهد کرد در زمان رجعت و از هاست که چند
 مرتبه اجلس رسیده بود لکن چون صلوات رحمت بجای می آورد مردنش
 تا خبر می افتاده تا آنکه در ایام حضرت صادق و فاکت کرده و وارد شده
 که از زمانیکه کودک بوده و بازاری می رفته روز دوم هم می رفته
 بگذر هم از آنجا و بگذر هم از آنجا و خود میداده لاجرم حضرت با فریادی
 فرموده انه قد حضر اجلك غیر مره و لا منین کل ذلک یوخره الله بصلتک
 فراتلک و این مسکن را او روایت کرده که حضرت با فرموده ایست اخلو
 می نمایند و با هم حدیث می کنند و می گویند آنچه نخواهد گفت گفتیم بگو
 فرمود میخندم که من دوست می دارم تو و نسیم شمارا و شما بر دین جدا
 و دین ملائکه هستند پس اعانت نمایند ما را بر دین و اجتهاد

سبب تحصیل او افعال عظیم را آن بود که روزی در مجلس مامون ذکر نشاء شد
 مامون گفت حدیثی شنیده ام عن خالد بن السعبی عن ابن عباس قال قال رسول الله
 اذا تزوج الرجل المرأة لم ينسها و جالسا كان فيها سداد و سداد من عود و سداد را
 بفتح سین فرات کرد نفر گفت صدق هشتم حدیثی عن ابی حمزه عن الحسن
 عن علی بن ابیطالب (ع) قال قال رسول الله اذا تزوج الرجل المرأة لم ينسها و جالسا
 كان فيها سداد من عود و سداد را بکسر سین فرات کرد مامون تکیه رده بود
 برخواست و درست نشست و گفت سداد را چگونه بکسر سین فرات کردی گفت
 بجهت آنکه در اینجا بفتح خواندن لحن و غلط است گفت مرا نسبت بجهت میدهی
 نفر گفت هشتم غلط خوانده و او مردی قحانه بوده و امیر بهمان نحو که از هشتم
 شنیده بود ادا نمود قال و المرقی یزها قال السداد بالفتح الفصد و الدین
 و السیل و السداد بکسر الین البقرة و کل ما سدرت به شیا فهو سداد ثم
 مثل بیت العربی اصاعون وای فی اصاعوا لیسوم که بهمه و سداد نفر
 مامون از فهمیدن این مسئله خوشش آمد و گفت فیح کن حدیثی را که علم
 ادب ندارد انگاه نوشت بفضل بن سهل که پنجاه هزار درم بقر بدهد

بجای آنکه در اینجا بفتح خواندن لحن و غلط است گفت مرا نسبت بجهت میدهی
 نفر گفت هشتم غلط خوانده و او مردی قحانه بوده و امیر بهمان نحو که از هشتم
 شنیده بود ادا نمود قال و المرقی یزها قال السداد بالفتح الفصد و الدین
 و السیل و السداد بکسر الین البقرة و کل ما سدرت به شیا فهو سداد ثم
 مثل بیت العربی اصاعون وای فی اصاعوا لیسوم که بهمه و سداد نفر

هشتم که نفر بتو بقل رفت فضل از سبب عطایای مامون پرسید نفر خبر
 داد او را آنچه گفت شنیده بود مابین او و مامون فضل بجهت دانستن این یک
 مسئله سی هزار درم بران مبلغ افزود و باو عطا نمود پس نفر هشتاد هزار
 درم استفاده کرد بجهت تعلیم کردن آن بکثرت آن یک زمان بود و لکن فعلا را
 ما بخوشی که هشتاد هزار مسئله علمی را بیک درم نمیخرند فالبته که اگر بمقابل
 آن چیزی نمیدهند بجای و بلا عوض از انسان میخرند بد که لا اهل شخص و غیب
 و میل کند که بکفایت و مطیلی را ذکر کند و بگوید خدا شاهد و گواه است
 که اگر در مجلسی از صبح تا شام از سخنان لا یعنی و هفوات تکلم کرده شود هکی
 گوش دهند و اظهار کسالت نکنند و لکن اگر یک ساعت از حدیث و اخلاق
 علوم اهل بیت شخص بخواهد صحبت کند تمامی اظهار کسالت کنند و گوش
 نمایند و لغم و اقل انما الزمان بنوه فی شیبیه فترهم و انباء علی الهم
 نعمان بن ثابت بن زوطی ابو حنیفه مرده است که یکی از ائمه اربعه
 اهل سنت است و طبع است نزد ایشان بابام اعظم صاحب دای و فیاس
 و قنای معروفه در فقه که جای ذکرش نیست و او در حق محمد و ابوبکر

که در کنار خانه بود در صفت و مخفی شد مردی از اصحاب که هم او را دلالت
بر بخشش کرده بود عرض کرد یا رسول الله ما او را ندیدیم و با اشارت دست
بممود که در زیر پر این خاک و خاشاک است رسول خدای او را بر آورد و سر
و روی او پر از خار و خاشاک بود فرمود ترا که بر این امر باز داشت عرضه
داشت همان مردم که ترا بر سر من آوردند و مرا بنمودند بر این کار باز داشتند
رسول خدای را از دیدار او شکفتی اند بخندید و از سر و روی او با دست
مسارکش کرد پس در بهای شش اعرابی داد و در روایت است که چون
بیار می شد که کاروان بعد بنه می آمد نفعان چیزی پسندة از خوردنی
و غیر آن از کاروان نسبه میخرید و بعنوان هدیه به خدمت حضرت رسول
می آورد و چون کاروان مطالبه آن وجه می کرد او را خدمت آن حضرت
می آورد و عرض میکرد که بهای کاروانی او را بار نه پیغمبر می فرمود نه توان را
برای من هدیه کردی میگفت و الله که بهانه من نبود و دوست داشتم
که توانان بخوری پیغمبر تقسیم میفرمود و بها میداد و گویند که روزی
مخبر من نازل که نایبنا بود فریاد کرد که کبست مرا بجای برسان که در اینجا

بول توانم کرد نفعان دست او را گرفته بکند مسجد آورد و گفت اینجا بول کن
چون مخبر به نشست و مشغول بول کردن شد مردم بآنگ بر آوردند که چه میکنی
اینجا مسجد است گفت من که چشم نمی بیند شما بگویند چه کس بود آنکه مرا اینجا
دلالت کرد گفتند نفعان گفت بر ذمت نهادم که هرگاه او را در پایم با این عصا
ادب کنم روز دیگر نفعان عصای مخبر را گرفت و گفت اگر خواهی ترا بر سر نهاد
دلالت کنم و او را بر سر عثمان بن عفان آورد هنگامیکه عثمان مشغول نماز بود
و گفت این نفعان است مخبر را بر او برد و بر سر عثمان زد مردم بآنگ بر
آوردند که هانای مخبر چه کردی و عثمان از بهر چه گوئی گفت کی بود آن
کسیکه مرا بدین خطا انداخت گفت نفعان گفت بر خویشین عرض کردم که
دیگر من عرض نفعان نشوم و این کین از او بخویم

تفسیر عبد بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع همانست که بحال
شان معروف است و در سنه بیست و هشت در مصر وفات کرد و در اینجا
مجاک رفت مصر بنی را اعتقاد غایبی است با و معروفست که دعا در نزد
فرار مسلحان میشود و انحضرت روجه اسحق مؤمن بن جعفر صادق بوده

و شافعی او را اخذ حدیث کرده و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین نقل کرده که نقیسه قریبی برای خود بدست خود کتفه بود و سوسنه در آن قبر داخل میشد و نماز میخواند تا آنکه شش ماه هزار حنم قرآن در آن قبر نموده و در ماه رمضان شش ماه وفات کرد و در وقت اختصار روزه بود او را امر با فطرا رنجورند و روزی و اعجیبا سی سال است تا حال که از خداوند نعم مسئلت می کنم که با حالت روزه از دنیا بروم و حال که روزه هسم افطار دکنم پس شروع کرد بخواندن سوره انعام چون رسید بایه مبارکه اللهم دار السلام عند ربهم وفات کرد و نقل کرده که بعد از وفات او شوهرش اسحق مؤمن خواست که او را عبد بنی مفضل معظمه نقل کند و در بیع دفن نماید اهل مصر مسئلت می شد که آن محدوده را در مصر بگذارد برای تبرک و ثمن و مال بسیاری هم بذل کردند اسحق راضی نشد تا آنکه در خواب دید رسول خدا را که فرمود معارضه کن با اهل مصر در باب نقیسه همانا رحمت نازل میشود بر ایشان ببرکت او

نهم بن تولب از اصحاب رسول است و مردی جوان مرد و فصیح بوده و او شاعر محضی است که او را کجا هلیت و اسلام نموده گویند در

در جابهت هیچ کس را مدح و محبت نکند انبشعرا و است لا نعصی علی امر فی مالیر و علی کرام ضلب مالک فاعضب و اذا ضلب خصاصه فارج العنی و الله الذی یعطى الرغائب

نوح بن دراج از اهل کوفه و قاضی بوده شیخ در عدله او را از عاهه شمرده لکن فرموده که طائفه عمل فرمودند بروایات او بدون حلافت و علامه در حقه او را از شیعیان شمرده و قال شیخنا رحمه الله و الاظهر کونه ثقه امامها و بالمجمله او پدر ابوب جلیل القدر و برادر جلیل است و در ترجمه جلیل در باب دخول او در فضاوت خویری مذکور شد

نوف النکال یفتح با و مخفیف کاف مغرب بیکال فیله در همدان از اصحاب امیرالمومنین است و ابن ابی الحدید گفته بیکال بکسر با فیله است از حمیر و ابن شحاص از ایشان است از اخبار ظاهر میشود که نوف از خواص و عباد اصحاب امیرالمومنین و مثل جندب بن حجاره و هام بن عماره و امثال ایشان اهل سنت و اهل برائت بوده

باب الوائ

وائل بن حجر الحنفی از ملوک حضرت موت شمرده میشود و از آن پیش که عبد بنی درماید رسول خدا بشارت داد و مرود او را و چون در آمد ردای مبارک را از او او بکسر داد و او را بر عاتق حضرت موت امارت داد چون مراجعت کرد معویه بن

ای سفیان بمشایخت او مامور بود و پیاده همرفت و از حوارث اقباب نیالید و اهل گفت
در شبانه شتر من طی مسافت می کن معویه گفت مرا با خود ردیف و مرا گفت ترا آن
مکافات نیست که با ملوک ردیف شوی این بود تا معویه بسلطنت نشست پس نزد
معویه آمد و معویه انقضه دانکره هم کرد و لکن وائل را وحب و زجیب هم کرد اما
وائل قبول احسان و عطای معویه را نکرد و او علم زجر طبر را بنکومیدانست چنانچه
وفی در کوفه باین غلبه شید زیاد بن ابیه را بشارت خبری داد هم در آن روز کتوب معویه بن
ای سفیان برسد و کثوت افتاد که حکومت بصره و آنرا بر زیاد مقرر داشتند
و اصل ها است که نوزه مالید بر بدن حضرت ابو الحسن موسی ^{در راه} پس راه هر زاب
حمام را بست که ابهای نوزه در میان چاه نرود چون حضرت خود را شست و
از نوزه کش خانه بیرون آمد و اصل داخل انباشت و جمع کرد آب و نوره و موهنا
و حمام را بخورد و ظاهرا پسند که این و اصل غبار و اصل بن عطا است که او
بفرست موسی بن جعفر ^{بوده} در راه و فاش کرده زیرا که او از رؤسای
معتزله است و او یکی از احباب دنیا بوده زیرا که او التبع بود یعنی لفظ را نمی
توانست درست بگوید لاجرم کلام را بدون راه ذکر میکرد و هیچ کس ملتفت نبود

بجهت اقتدار او بر کلام و سهولت الفاظ او نظر صاحب بن عباد ره و بفریب
بر اصل المثل فی اسقاط حروف الراء من کلامه قال الشاعر
اجعلنی و علی الراء لم تنطق به و قطعنی حتی کالم و اصل

و کردان ابو خالد کاتبی ملقب بکنک شیخ کثی اورا از حوارثی حضرت سجاد شمرده
و او هاست که در زکارتی خدمت محمد بن الحنفیه نمود با اعتقاد آنکه انقباب امام
اوست تا روزی محمد را قسم داد که تویی امام مقررین الطاعه فرمود جناب علی بن
الحسن است بر من و بر هر مسلمانی ابو خالد خدمت حضرت علی بن الحسن رسید
بعد از اذن دخول چون وارد شد حضرت فرمود مرحبا بفرای کنکر نوکه زیاد است
ما غیامی چگونه شد که یاد ما کردی ابو خالد سجده شکر رفت و گفت الحمد لله
بمردم تا امام خود را شناختم و فرمود چگونه شناختی امام خود را گفت برای
خواندی مرا بنامیکه مادر من مرا نام گذاشته بود در وقتی که متولد کرده بود
من و من تا بحال در ام خودم کور بودم و الحال میباشدم انگاه گفتگوی خود
را با محمد حنفیه و ارشاد کردن محمد او را بسوی اخفرت نقل نمود
و حتی بن حرب الحبشی علام طعمه بن عدی با علام خیر بن مطعم بن عدی

است که ها تنگه در سال سیم هجری در غزوه احد حضرت خمره عموی رسول
 خدا را شهید کرد و بعد از آن و پس حضرت رسول (ص) بسجی زندگی می کرد و
 در آخر کا خود را پوشید بجزمت اخفوت رسانید و اما کاه بر سر انجاب
 ایستاد و کلمه شهادت بگفت و این ایه مبارکه در حق او قائل شد و اخرون
 مرجون لا مراه اما بعد بهم و اما یارب علم و وحشی از حضرت رسول (ص)
 پنهان میزیست چینه آنکه نگاه اخفوت بصورت او نیفتد و شهادت خمره
 را باید نکند تا در تمام خلافت ای بیکر که چنانکه مسلمة کذاب رفت و هم حقه
 بر او پراپند و او را بکشت مسلمانان از قتل مسلمة نیک شاد شدند خدا که
 در شهادت خمره غرق گشتند و وحشی می گفت بفرستند نظر من کشم و بدترین خلق نیز بدست می آید
ولید بن عقیله بن ابی معیط مادرش از وی دختر کر بر است پس با عثمان برادر
 ادری است و این اگس است که رسول خدا (ص) او را بقیله بنی المصطلق فرستاد
 و بدو غوغ خبر باز آورد که ایشان مرید شدند و خداوند این ایت در حق او
 فرستاد یا ایها الدین امنوا ان جاکم فاسق نبیاء فیکسوا و او را ایام خلافت
 عثمان و ابی کوفه کشت و در کوفه فتنه و فجور و شرب خمر کردن او بر مردم علامه

ظاهر

د ظاهر شد عید که با حالت مشی نماز جمع عید آمد و چهار رکعت فریضه
 صبح را بجا آورد و گفت اگر خواهید زیاد بگوئیم و بگوئیم در نماز سجده طولانی
 بجای آورد و در آن حال گفت اشرب و اسقنی و او غیور از دلدین بپید عید
 الملک مرغان است که او معروف بفسق و فجور بوده و هیچ کوه صلیبم بطواهی
 اسلام نبوده و پیوسته شرب خمر و غنا و لهو و لعب و انواع فتنه و فجور
 و طرب اشتغال داشته و بر کبه از شراب ملو کرده بود هرگاه طرب بر او غلبه
 میکرد خود را در آن برکه می افکند و چندان می آشامید که از نفس در بر که
 ظاهر می گشت و او است که از لاله بکارت دغیر خود را نمود و او است که یک روز
 دفت نماز جمع جاریه خود را که مست از شراب بود و هم با او وحل کرده بود
 با الایش جنایت و صنی لباس خود را با او پوشانید و او را عید فرستاد
 تا با مردم نماز گذاشت و او است که یک روز با قرآن مجید تقال کرد این آیه
 مبارکه آمد و استغفوا و کل جبار عین قرآن را بر هم گذاشت و او را نشاء
 نبر خود کرد و چندان کتاب خدای را نبرد که پاره پاره شد و این شعر می خواند
 نهدنی بجبار عین فها اذک جبار عین اذا ما جئت ربک يوم حشر

تلا می خواند

فقل ما بر من قتی الولید و ما المجلد و لید بن عقبه از دشمنان حضرت امیر المومنین (ع)
است و یوسف بن خواجه اخفرت بوده و بعد از قتل عثمان معویه را بجنگ
امیر المومنین (ع) محصرین میکرد و نظم و نثر بسوی او می فرستاد
و هب بن عبد ربیع و شهاب و عبد الرحیم و عبد الحالی پسران عبد ربیع و اسماعیل
بن عبد الحالی جمیعاً از اخبار و فضلاء و صلحاء اهل کوفه بوده اند
و هب بن منبته بن ابی صاحب اخبار و قصص متعلقه بایم سالفه و احوال
انبیاء و اوضاع دنیا است در سئله در صنعا بمن وفات کرد و نود سال عمر
کرده بود و از او نقل شده که میگفت هفتاد و دو کتاب از کتب الهیه وراثت کرده ام و شیخ
و نجاشی گفته اند که فیهین استثنای کرده اند او را از نوادس الحکمه
و هب بن وهب بن عبد الله بن دمع بن الاسود بن المطلب ابو النخعی عامی فاضل
مردی کذاب است فضل بن ساذان فرموده که ابو النخعی کذب بریده بوده و اوها
مادرش حضرت صادق (ع) توبیح کرده و هاستکه که عقد میشد و اگر در امان می بود
محض نوشته بود پاره کرد و گفت این باطل است و سبب قتل می شد و هرون هزار هزار
و ششصد هزار درهم بابو النخعی داد و او را فاضل کوفه گردانید و با این حال

ظاهر اعتبار کتاب اوست بجهت نقل مشایخ ازان
باب الهاء

هرون بن موسی ابو محمد التلعکبری و یفیع ناء و تشدید لام و ضم عین مهله
و سکون کاف و فتم مروده ثقه حلیل العذر عظیم الشأن و اسع الروایه کثیر الشیخ
عندهم النظیر معتمد علیه صاحب بضغفات است از جمله کتاب جوامع در علوم
دین است نجاشی گفته که من حاضر بودم در خانه او با پسرش ابو جعفر و مردم
فرانت می کردند و او و در ششده وفات کرد رضوان الله علیه
هاشم بن عبیده بن ابی و قاص معروف بمقال از ثعلبان اصحاب امیر المومنین
و در حقه شمه او بمقال بجهت السنکه روایت میکند که معروفی کرد و صاحب را
امیر المومنین بود در صفین و او پسر عموی عمر بن سعد بن ابی و قاص ملعون است
و در جنگ صفین بد بدجه شهادت رسید و آنکه در محرقه القلوب فرموده که روز
عاشورا یاری سید الشهدا اند و گفت ای مردم هر که مرا بنشاند من خودم را نشاند
من هاشم بن عبیده پسر عموی عمر سعدم با تفصیل که بسیار سیرین نوشته شده و افعی ندارد
هابی بن عروه المراری المذبحی صاحب جیب الیه گفته که از اشارت کوفه و

واعیان شعبه بوده و روایت شده که درک کرده زمان پیغمبر خدا را و شرف جسته
 بصیبت انحضرت و در بیکه شهید شده و هشتاد و نه سال از سنش گذشت و به انشی
 و در آستانه مفید است که چون خبر شهادت مسلم و هانی با امام حسین داده شد
 مکرر فرمود انا لله وانا اليه راجعون رحمه الله و علماء در کتب مزایای او
 زیارتی نقل کرده اند مشتمل بر مضامین عالی و هانی در وقعه حمل در رکاب
 امیر المومنین (ع) بوده و رجوا و این شهر آشوب ضبط کرده و نقل است که علامه
 طباطبائی در اوله امر با و سوء ظن پیدا کرد و چون نفیض کرد احوال او بر کشت
 ازان ظن و مرثیه گفت او را بقصیده و از او عذر خواهی نمود و بالجمله و انشاء با
 این زیاده و شهادت او در کتب معتبره مطبوعه و مشهور است و سید بحال العلوم
 در رجال خود حال او را ذکر فرموده و اجاب عن بعض الحکایات التي فيها طعن
 في كلام طويل وفي مرزج الذهب كان هان بن عروة المرادي شيخ مراد و
 زعمها بكتبه اربعة الاف دارع و ثمانية الاف راجل فاذا اجابها غلها
 من كذبه كانوا في ثلثين الف دارع
هنا بن الاسود بن اسد بن عبد العزى القرشي هاشمكي برهوجي و نيب

دختر رسول خدا را، با نيزه حمله آورد و زینب از ترس فرزند خود را سقط کرد
 لاجرم پیغمبر خدا را، خون او را هدر ساخت و او در برهم قطع مکه اسلام آورد
هرثم بن اعین در کشف الغم است که او در حدیث خلیفه یعنی مامون بوده الا آنکه
 محبت اهل بیت بوده تا حدیکه خود را از شعبه ایشان مبرکفته و قائم بمحلی حضرت رضا
 بوده و نفیض محبت در حدیث حضرت رضا و لکن از عیون اخبار الرضا معلوم میشود
 که او از شعبان با اهل بیت و از اصحاب اسرار حضرت رضا بوده و آنکه مشهور و معروف
 به تشیع بوده چنانچه در روایت شهادت حضرت رضا است که مامون صحیح زده که
 ای هرثم با بکفایت شما که امام را عیوب بگراهم پس کجا است حدیث علی علیه السلام
هرثم بن حیان یکی از دهاد ثمانیه است که در عامین عبد بن کتب است
هشام بن ابراهیم عیسی از حضرت رضا روایت کرده اند در جواب او که او زینب
 بوده و او غیر از هشام بن ابراهیم مشرفی است که نقل است
هشام بن الحکم ابو محمد مولی کزنه مولدش کوفه و منشأش بواسط و بخاریش
 بغداد بوده و در اخر هر چه جزو بنیز منتقل بغداد شد و روایت کرده اند از حضرت
 صادق موسی و ثقه است و جامع عظیم از این دو امام برای او روایت شده

و مردی حاضر جواب و معتمد کلام بسیار ^{خادیم} و حاضر بوده و کان من فتن الکلام
 فی الامانه و هذب المذهب بالنظر در مشقه در کوفه و مات کرد و این در ایام شد
 بوده و حضرت رضاء برادر رحم فرموده و ابو هاشم جعفری خدمت حضرت
 جواب داده عرض می کند که چه میفرمایند در هشام بن الحکم فرمود رحمت کند خدا
 او را ما کان اذنه من هذه الناحیه علامه فرموده که دو ابائی در مدح او وارد شدند
 و بخلاف آن بنزاحادیش وارد شده که مادر کتاب کیر خود ذکر کردم و آنان جواب
 دادیم و این مرد نزد من عظیم الشان و بلند منزلت است انتی و هشام کنی بضعف
 کرده در توحید و در امامت و در هر دو برزنا و فقه و طبعی مدعیان و معتزله و از
 کتب اوست کتاب شیخ و غلام و کتاب ثمانیه ابواب شیخ کنی ره روایت کرده از
 عمر بن یزید پس برادر هشام که هشام اول بر مذهب جهمیه بوده و از من خواهرش
 کرد که او را خدمت حضرت صادق بپریم تا با آن حضرت مباحثه کند گفت من ایستاد
 نمیکنم مگر بعد از آنکه اذن حاصل کنم خدمت آنحضرت رسیدم برای هشام ^{طلبیدم} اذن
 حضرت اذن داد چون چند مدتی برداشتم که بیرون ایتم با دم اندیشی و خیانت هشام
 بر گشتم خدمت آنحضرت و گفتم که او را دانست و جنت دارد فرمود بر من خوف داری

من خجالت کشیدم از قول خود و دانستم که لعنش کرده ام پس بیرون آمدم و هشام
 را اعلام کردم هشام خدمت آنحضرت شرفیاب شد چون خدمت آنحضرت نشست
 آنحضرت سئوالی از او فرمود که هشام چه بران بجایند و مهلت خواست حضرت
 او را مهلت داد هشام چند روز در اضطراب و در صدد تحصیل جواب بود
 آخر الامر جوابی توانست خدمت آنحضرت رسید آنحضرت او را خبر داد دیگر
 باره آنحضرت سئوال دیگر از او پرسید که در آن فساد اصل و مذهب هشام
 بود هشام بیرون آمد معنوم و صبرت زده و چند روز مبهوت و چه بران بود
 تا آنکه بمن گفت که دفعه سیم برای من اذن بکن که خدمت آنحضرت برسم آنحضرت
 اذن داد و موضوعی را برای ملاقات او تعیین کرد هشام در آن موضع رفت و در آن
 حضرت تشریف آورد چنان هیبت و احشام برد از آنحضرت که نتوانست تکلم
 کند و ابله زبانش قوت نکند داشت حضرت هر چه ایستاد هشام چیزی نگفت
 لاجرم آنحضرت تشریف برد هشام گفت یقین کردم که آن هیبتی که از آنحضرت
 عین رسید نبود مگر از جانب خدا و از عظمت منزلت آنحضرت بود خداوند
 لاجرم برك مذهب خود نمود و مدتی شد مدتی حق و سوسنه خدمت

انحضرت پرسید تا بر اصحاب خود نفوذ جست و مباحثات و مناظرات
 هشام بن حکم مشهور است و مناظره او با امیر مثنی مرجمت حضرت
 صادق و حاجه او با عمر بن عبد مفری و مناظره او با مشکین در مجلس
 یحیی بن خالد بر یکی هر کدام در جای خود بشیخ رفته و مناظره او در مجلس
 یحیی باعث آن شد که هر دو الی رسید مرجمت قتل او برآمد لاجرم هشام
 از ترس او بگونه فرار کرد و بر پیش تنال وارد شد و ناحوش سختی شد و مرا
 باطبا نمود بشیر گفت طبیب برای تو بیا ورم گفت نه من خواهم مرد و بروائی
 الجار احاز کردند هشام از ایشان پرسید که مرجمت مرا دانستید بعضی گفتند
 دانستیم و بعضی گفتند ندانستیم از آنجا که ادعای دانستن کردند پرسید که
 مرجمت چیست انچه بنظرشان رسیده بود گفتند گفت دروغ است مرجمت
 من قریع قلب است یحیی بن عیبه انچه عن رسید از خوف و بهمان علت وفات نمود
 و بالجمله چون حالت احضار پیدا نمود بشیر گفت هرگاه من مردم و مرا
 غسل و کفن کردی و از کار بجهنم من فارغ شدی مراد دل شب بیرون میر
 و در کاسه بگذارد و رفته نویس که این هشام بن حکم است که امیر در طلب او

از دنیا وفات کرده و این یحیی ان بود که رشید برادران و اصحاب او را گرفته
 بود که نشانی او را بدهند خواست تا ایشان خلاص شوند لیکن بهمان دستور العمل
 رفتار کرد چون صبح شد اهل کوفه حاضر شدند فاضل و صاحب معونه و معدن
 هکی او را دیدند و گواهی خود را نوشتند و برای رشید و رشادند رشید گفت
 الحمد لله که خدا کفایت او را کرد و مسوین او را که حبس کرده بود رها کرد و بالجمله
 نسبتند الی القول بانه تعالی جسم لا کمال اجسام مشهوره و فی مواضعها مسطور
 و لذا جاب عنه سید المرتضی فی الثانی و ذی عنه رحمه الله و هو اجل من ان بعض فی
 بل لا یطاق ان یحقق قطره فیه فی الجلاله و الاختصاص بهم و روی الکتی من ذاع عن هشام
 بن الحکم قال سالت ابا عبد الله عمنی عن حسماء حرم من الکلام فاجبت و اول
 یقولون کذا قال فقول لی کذا ^{قلنه} و روی عن نویس ان هشام بن الحکم کان یقول
 اللهم ما عملت و اعلم من خیر مقرر من غیر مقرر من فحیسه عن رسول الله و اهل بیته ^{علیه} الص
 صلوات الله علیهم اجمعین حسبنا ذلهم عندک فقبل ذل کله عی و عنهم و اعطنی
 من جزیل جزائک حسب ما انت اهل
هشام بن سالم الجوابی الکوفی مولی بن مرثاه ابو الحکم از اصحاب حضرت صادق

و موسی ^ع و ثقیف و ثقیف صاحب کتاب است و روایت است از او که من و
 ابو جعفر مؤمن طاقی در مدینه بودیم بعد از وفات حضرت صادق ^ع و مردم جمع
 بودند برای آنکه عبدالله پسر اخف است امام است بعد از پدرش من و ابو جعفر بر او وارد
 شدیم دیدیم مردم بر دور او جمع شده اند روایت کرده اند که امامت در فرزند
 بزرگ است مادامیکه صاحب عاقت نباشد ماداخل شدیم و از او مسئله پرسیدیم
 هم چنانکه از پدرش می پرسیدیم پس پرسیدیم از او که در چه مقدار زکوة واجب است
 گفت در ده و بیست درهم گفتیم در حدیثی چه کند گفت دو درهم و پنجم زکوة بدهد
 گفتیم و الله مرحبه چنین چیزی نمیگویند که تو میگوئی عبدالله دستها با آسمان
 بلند کرد و گفت و الله من عبد الله مرحبه چه میگوید ما از نزد او بیرون شدیم بحال
 صلاحت من و ابو جعفر در بعضی کوفتهای مدینه نشینیم کرمان و جهران عند انهم کما
 و کرا قصد کنیم می گفتیم بسوی مرحبه برویم یا بسوی قلمریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج
 در اجماع بودیم که من دیدیم پیرو مردی را که نمی شناختم آنرا که بسوی من اشاره کرد با
 دست خود که بیا من نزد من که او جاسوس منصور باشد چون در مدینه طبع
 جاسوسان فرار داده بود که ملاحظه داشته باشند شعبه امام جعفر صادق

سبب آنکه

بیخ درهم

بر هر کس انفاق کرد او را کردن بر نهند من پرسیدم او را ایشان باشد یا بو
 جعفر گفتیم که نود و در شوها ما من خاتم و خودم و بر نوکان اینم را خواسته نه
 را پس دور شو که به جبهه خود را بکشتن در بناوری ابو جعفر ندیدی و دور شد
 من همراه آن شیخ رفتم و گمان داشتیم که از دست او خلاص شویم شد پس مرا برد
 ما در خانه حضرت موسی بن جعفر و گذاشت و رفت پس دیدم حادثی بود در
 مرا می است عین گفت داخل شو خدا ترا رحمت کند داخل شدم دیدم حضرت
 موسی است پس فرمود کسبوی من حبه و نه قدری و نه زیدیه و نه معتزله و نه بسوی
 خوارج بسوی من بسوی من گفتیم فدايت شوم بیدارت از دنیا رفت
 فرمود بلی گفتیم فدايت شوم کی از برای ما است فرمود اگر خدا بخواهد هدایت
 ترا هدایت خواهد کرد ترا گفتیم فدايت شوم عبدالله گمان می کند که او است بعد
 از پدرت فرمود بپدر عبدالله ان لا عبدالله عبدالله می خواهد که خدا عبادت
 کرده نشود دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شما است حضرت همان جواب
 سابق فرمود گفتیم ثوی امام فرمود نمیگویم اینرا با خود گفتیم سؤال را خوب
 نکردم گفتیم فدايت شوم بر شما ما پی هست فرموده پس چندان هدایت و عظیم

از آن جهت

از آنحضرت بر من داخل شد که خدا پی داد پس از آنحضرت اذن سوال گرفتم حضرت
فرمود سوال کن و لکن فاش مکن که اگر فاش کنی عافیتش ذبح است پس سوال
کردم از آنحضرت گفت با منم آنحضرت را که در پاست پس اذن گرفت که بشیعیان اطلاع
بدهد حضرت اذن داد بشرط آنکه هر کس که در پی سر شد و هدایت است اطلاع
دهد و آنکه امر را کتمان کند که اگر افشا شود ذبح است در آن پس هشام پسر
امد و بمؤمن طاف و سایر شیعیان اطلاع داد شیعیان خدمت آنحضرت می
رسیدند عبدالله اسم دیدم که جماعت دور او متفرق شدند تحقیق کرد گفتند
هشام نای ایثار از دور و دور متفرق کرد هشام گفت جماعتی را که شته بود که
هرگاه مل پید کنند بزنند

هشام بن العاص بن دائل السهمی برادر عمر بن عاص مجانب حبشه هجرت نمود و هنگامیکه
رسول خدا در حواست از مکه عبور به هجرت فرماید بمکه آمد پدر و اقوامش او را متاع
داشتند و محبوس نمودند بعد از غزوه خندق حضرت رسول الله و در
خلافت ابوبکر در یوم اجنادین و بروایتی در یوم یرموک مفسول گشت
و اذی گفته که در کبر و در جنت چون هشام کشته شد چندان سب

بر بدن او کت شته بود که هر پاره گوشت و استخوانش در جای افتاده بود بعد
بعد از جنت برادرش عمر عاص اعضا و اجزای او را در نظمی فراهم کرده
بجالت سپرد و او از عمر و دیال گشت بوده و مادرش دخت هشام بوده
المعتره است لکن مادر عمر و سلمی دخت حمله است که نابغه لغیب
داشت و زنی زناکار بوده چنانچه در ترجمه عمر بن العاص گذشت
هشام بن محمد السائب ابو منذر عالم مشهور بفضل و علم و عارف با پیام
و انساب ارجلای مذهب ما است گفت عک بزدکی پیدا کردم بعد بکه علم خود
و افراموش نمودم خدمت امام جعفر صادق رسیدم پس ایشان را بید بکن
علم را در کاسه همبکه ان کاس را نوشیدم علم من بمن عود کرد و حضرت
صادق باو عنایت داشت و او را نزد یک خود می نشاند و با او کتاده رو
و ابسط می فرمود و او کتب بسیار تالیف فرموده در انساب و فتوحات
و مثالب و مقاتل و غیره و نقل بن خلکان در ترجمه هذا الرجل الجلیل عن
نارنج بغداد عنه قال کان لی عم یعانی بنی علی حفظ القرآن فدخلت بیتا و حلفت
ان لا اخرج منه حتی احفظ القرآن فحفظته فی ثلثة ايام قلت لا بعد فی ذلك

فان من سقاء الصادق العلم في كاس يحفظ القرآن باقل من ثلثة ايام وبالجملة
 هشام بن محمد هان كلبى نسابه معروف است و پدرش بنزار علما و صاحب
 تفسیر است فغن السمعاني قال في ترجمه محمد والد هشام انه صاحب التفسير
 كان من اهل الكوفة و قال بل بالرجعه و انه هشام ذا السبعال وفي الشيعه
هلب الطائي هانكه خدمت حضرت رسول رسيد و موى بر سر نداشت ان
 حضرت سر او را مسح كرد پس موى بزاورد

همام از عباد و زهاد اصحاب حضرت ابراهيم الوفي است و هان است
 از اخفرت سوال كرد كه انتخاب او صاف متفنن را ذكر نمايد حضرت ثنا
 فرمود در جواب همام انتخاب داشتم را در اخفرت خطبه معرفه در او صاف
 متفنن ذكر فرمود همام بعد از شنيدن آن صيحه زد و مرغ روحش پرواز
 كرد اما و الله لقد كنت اخافها عليه ثم قال هكذا نضع المواظ بالغة اهلها
 و در نسب اين همام اختلاف است ابن ابى الحديد و بعضى شراح خطبه گفته
 اند كه او همام بن شريح بن زويد است و از بعضى روايات مستفاد ميشود
 كه او همام بن عباد بن خثيم پسر برادر شريح بن خثيم است كه ترجمه اش گذشت

و مقام را كنجاش بسط بنيت

هند بن ابى هاله الاسدي ربيب رسول خدا مادرش جنابه خديجه است
 در حديث جيل بالبر الوفيين هم بود و پسرش هند بن هند در طاعون بصره و فاس
 مات و هند بن ابى هاله مردى فصيح و بليغ بود و رسول خدا را بكلمات فكلوه و
 هي كرد و روى المتابع عن الحسن بن على هم قال سئلت خالي هند بن ابى
 هاله عن حليه رسول الله هم و كان وصافا للبني هم فقال كان رسول الله هم فها مفتحا
هند بن الحجاج الضميرى از يك خبري معلوم ميشود كه او اختصاص بخفرت
 كاظم داشته و حاصل الخبر است كه بشار غلام سندي بن شاهك گفت كه
 من از هلكي مردمان بغضم بال ابى طالب سخن بود روزي سندي مرا طلبيد
 و گفت اي بشار ميخواهم ترا اين بشمارم بويچيزيكه هرون مرا بران آيين داشته
 اين موسي بن جعفر است نواموكل كردم بوزندان او كه او را محافظت كنن بشمار
 گفت كه اخفرت را در خانه حليس كرده بود در نزد حرم خود و مرا موكل بر
 ان نمود و من بجهت احتياط و كثرت محافظت حين فقل بوان ميبردم و اگر
 جاني ميخواستم بروم زوجهام را ببرد و زنان ميخواستم تا بركردم لكن

دلم از بعضی آنحضرت بحیث مبدل گردید تا آنکه دوری آنحضرت مرا طلبید
و فرمود برو نزدان فطر و هندی حاج را برای من بطلب بشار بنزد
هند رفت و پیغام رسانید و هند بر او صحیح کشید و حرکت نکود بشار چون
برگشت و فعلها را بک بک با ذکر و مطلب را مان حضرت عرض کرد حضرت فرمود
هند آمد بنزد من و رفت بشار از روحه اش پرسید کسی آمد اینجا گفت نه بخدا
ضمیمه کسی آمد و من جانی رفتم تا نوا مدی و در روایت دیگر است که چون
هند بخد مت آنحضرت رسید حضرت فرمود اگر میخواهی بموضع خودت در زندان
بروی و برای تو بخت باشد با روی بخت گفت بر میگردد بموضع خودم در زندان
باس خادم حضرت رضاه و مولی حضرت بن البسع الفی است و از برای
اوست مسألی که از حضرت رضاه علیه السلام پرسید

بشار بنزد
هند رفت

حجی بن احمد بن سعید شیخ الامام العلامة الورع پیرم عقیق و معروف
با بن سعید حلی جامع فزون ادب و فقه و اصول و ادب و فقه و اصول و فقه و اصول
نصایف نافعه مانند جامع الشرائع در فقه و مدخل در اصول فقه و ترجمه النظم
و غیره در ثلث اول شب عرفه ۸۹ هجری وفات کرد و از برای او حکایتی است با پسر

غمس محقق هنگامیکه حواجه نصرالدین بحله شریف آورد و از محقق اعلم فقها را
با اصولین پرسید و محقق پدر علامه را تعیین کرد

حجی بن الطویل شیخ کثی اورا از حواریین حضرت علی بن الحسین شریعه و او همانست که حاج
ار کرد و او را سبب مرگش و هم امر کرد تا دست و پای او را بپایند و او را شهید کردند

حجی بن حبیب روایت است از حضرت صادق که فرمود هر که در مدینه میرد بر آنکه از خدا
اورا در این روز قیامت و از ائمه است عیسی بن حبیب ابو عبیده خدا و عبد الرحمن بن الحجاج

حجی بن زید بن علی بن الحسین بدانکه چون زید در سلسله مرگفته شهید شد
اصحاب و اعوانش متفرق شدند و با یکی سپهرش باقی ماند جز ده نفر لا حرم حجی

پسر شبانه از کوفه بیرون شد و به پشوارفت و از اینجا بعد از آن خواستند او را بکبرین
بجانب ری شاف و از اینجا سرخس رفت و در سرخس شش ماه ماند و از اینجا به

بلخ رفت و بر جریش بن عبد الله شیبانی وارد شد و در نزد او ماند تا هشتم
من عبد الملك بن مروان وفات کرد و ولید بن بزید خلیفه شد آنگاه یوسف بن عمر

ثقفی و الی عراقی برای نصر بن سیار و الی خراسان نوشت که حجی داد سنگر کند
نصر برای عقیل عامل بلخ نوشت عقیل جریش و حجی را بکرفت و در حبس کرد چندی

چندی در مجلس بود تا ولید نوشت که یحیی و عیال او را از بند رها کردند و یحیی را
 طلبید و او را هکذا نمود و او را توصیف کرد که خروج نکند چون یحیی از قید رها شد
 جماعتی از مال دامن شیعیه بنزد آن حلاله رفتند که قید را از پای یحیی بیرون کرده بود
 مادی گفتند که آن قید آهن را بجا بردش حلاله او را در معرین فرستاد و در آورد و هر کس
 که بخواست بخورد و بگریز بر پشت او می افزود تا بهشت آن به بیست هزار درهم رسید
 اخرا لاسر بملکی آن مبلغ را دادند و لشکری آن قید را خریدند و او را قطعه قطعه کردند
 و قسمت نمودند و هر کس قسمت خود را بوی بزرگ نکین انگشت نمود و با الحمله یحیی بنجاست
 سرخس رفت و اذ آنجا به یحیی که انصی بلاد خراسان باشد در بیعت هفتاد نفر با
 او همدستان شدند و عمر بن زراره ولی ابوشهه باده هزار نفر نیمه جنگ او را
 دیدند و با هم محاربه نمودند و بر اخرا لاسر عمر کشته شد و لشکری منهدم شد
 یحیی بهرات رفت و از آنجا بخورجیان که معرب کورگان است و از بلاد خراسان است
 وارد شد و نهرین بسیار سلم بن احو را با بیست هزار شای و غیر شای بخت
 او فرستادند و در فرقه ارغوی ثلاثی دو لشکر شد و شور جنگ ناته شد و
 یحیی سه روز و سه شب با ایشان دردم داد تا آنکه لشکری شکسته شد و

پایان کار در غلوی جنگ نهری بر حیهه یحیی رسید و شهید گردید سر شرا
 برای نصر فرستادند نصر برای ولید بشام فرستاد و بدینش را در دروازه
 شهر خورجیان برهنه بودار او بختند و پیوسته بدین او بودار بود تا از کان
 سلطنت امویه منزلزل گشت و سلطنت ال عباسی قوت گرفت و ابومسلم
 مردی داعی دولت عباسیه قائل یحیی را بکشت و حید یحیی را از دایر بر آورد
 و در هانجا دفن و هر که داکه شکست کرده بود در خون یحیی بکشت و در خراسان
 و اطراف آن مردمان تا بکهنه غزای یحیی بیای داشتند و در آن سال هر مولودی
 که در خراسان متولد شد یحیی نام گذاشتند و قتل او در سنه ۲۰۰ و افشند
 و مادرش در بطنه دختر ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حقیقه بوده و در عبد خراعی
 اشاره یحیی او نموده در این معنی از قصیده خود و آخری بامریض الخورجیان خلها
 و در موقوفه عمر بن زراره با حواله یحیی رفت و مذکور شد که حضرت صادق (ع)
 براد کویست و جزئیش بر او شدید شد و فرمود خدا رحمت کند بر عم یحیی را
 و ملحق نماید او را با آباء و اجدادش و شیخ صدوق روایت کرده از حضرت صادق
 (ع) که چون ال ابوسفیان حسین بن علی را شهید کردند خداوند سلطنت را

از ایشان بر طرف کرد چون هاشم و بن علی بن الحسین را شهید کرد خداوند سلطنت
 او را گرفت و چون ولید یحیی را شهید کرد حق تعالی سلطنت را از او بگرفت
 یحیی بن سائب در دروغه کافی روایت شده که چون یحیی داخل شد بر حوض
 صادق که با او دراع کند حضرت فرمود بخدا قسم که شما بر حق میباشید و هر که گفت
 شما کذب بر غیر خواست بخدا قسم که منم از برای شما در روزی که در پیشگاه خداوند
 جستان شما را

یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ره) صاحب دیلم از حضرت ^{عظمی} ^ع
 و از امان بن تغلب روایت کرده و از او نیز روایت کرده اند و بدین ترتیب و اعتقاد ^{عظمی}
 در حق او و از برای او مدائح بسیار روایت کرده اند لکن از آن کاغذ بکه برای موسی
 بن جعفر (ره) نوشته شده سوء اعتقاد او معلوم میشود و آن مکتوب را بقدر الاسلام در
 اصول کافی نقل فرموده قال العلامة الحلی (ره) و انحراف بنی الحسن عن اقتنا
 من اوضح الواضحات و بالله ^{یحیی} در واقع فتح با حسین بن علی حضور داشت و بعد
 از شهادت حسین مدتی در میانهای گردید و بر جان خود ایمن نمود تا آنکه
 از خون رشید ببلاد دیلم گریخت و در آنجا مردم را بر او گرد آمدند و با وی معیت

و کار او بالا گرفت هر دو را از قوی و حشی در مل پدید آمد لاجرم از فضل بن یحیی
 بن خالد بر کمی خواست که کار او را کفایت کند فضل بالشکری ساخته بسوی دیلم
 شد و نامها بخندید و در غیب دیم را میدید به یحیی نوشت یحیی طالب امان شد فضل خط
 امان از رشید برای وی فرستاد یحیی مطمئن بآن شده بفضل پیوست و با نفای
 فضل نزد رشید آمد و این در چهارم صفر سال یکصد و هشتاد و هجری بود رشید او را
 در حبس و خلیل کرد و خلعتی با دو بیت هزار دینار و اموال دیگر با و داد یحیی بآن
 اموال فرزند حسین را داده کرد و لکن رشید کین و کبد یحیی در خاطر داشت روزی
 او را حاضر ساخت و آغاز غائب نمود یحیی خط امان را آورد و گفت با این سبیل جهان
 چیست رشید انهد تا به را یحیی بن حسن صاحب ابویوسف قاضی نشان داد
 گفت این سبیلست در امان یحیی حکم لکن ابو الجری ذهب بن وهب جل حفظه
 رضایت هر دو گفت این امان باطل است از جهت فلان و فلان و حکم کرد بر یحیی
 خون یحیی و گفت خون او در گردن من باشد رشید گفت اگر نوشته باطلست تو
 او را یا ره کن ابو الجری کار دی بسست گرفت و از او پاره کرد رشید را این مطلب
 خوش آمد و هزار هزار و ششصد هزار درهم با و داد و او را قاضی گردانید و

امر کرد تا پی را بر نژاد بردند و روزی چند مکن شت که او را شهید کرد و گفت
شهادت او با اختلاف سخن گفته اند و ابو فراس در قصیده شامیه که در مثنوی
عباس است اشاره بفضیله پی بارشده نموده در این شعر گفته

یا جاحدا فی مساویها عنه الرشید پی کیست بکنش

پی بن عمر بن پی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) مردی شریف و پیر
و خیر و کثیر الاحسان و عظمت و رؤف بر رعیت و حامی طالبین از اهل بیت
خود بود در ایام مملکت در خراسان خروج کرد و او را بگرفتند و بنزد مأمور بردند
مأمور او را تا زمانه چند نزد و در مجلس افکند و پس از مدتی او را رها کرد
دیگر باره در ایام مسیحی با پی پیجه رفتی از مکه خروج کرد در فرقه شافعی
نزدیک نزهت کربلا کوفیان با وی پیوست کردند محمد بن عبد الله بن طاهر بن علی
خود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر از بغداد بجهت او فرستاد و با
پی جنگ کردند تا او را شهید کردند بخوبی که احقر در تاریخ ایام خلفاء
انرا ذکر کرده ام پس سرش را حمل کردند و اهل بیتش را با احوالش اسب
نموده و به بغداد بردند و پاهای برهنه ایشان را برهنه کردند و هر که بکسی

از ایشان از حسنی و عقیقه میماند او را کردند میزدند
پی بن القاسم الخزاز الازدی مکنی بابویه کلمات علامه در حق او
مختلف است شیخ ادرا و افی فرموده و شیخ کشی از محمد بن مسعود روایت کرده
که گفت پرسیدم از علی بن حسن بن فضال که آیا این ابویصر منعم بقلوب است گفت
نه و لکن مختلط بوده و نجاشی فرموده که او ثقه و وجهه است روایت کرده
از حضرت باقر و صادق و هم فرموده روایت کرده از ابوالحسن موسی (ع) و در
سنه صد و پنجاهم وفات کرد و علی بن احمد عقیقی فرموده که پی بن قاسم
اسدی بوده یعنی از موالی بنی اسد بوده و نامشیا مؤلف شده و در دفعه دینا
و ادب حضرت صادق (ع) مسیح فرموده چشمان او را و فرمود نظر کن چه می
بینی گفت می بینم روزنه را در خانه و همین روزنه را پیش از شما پدرت بمن
نموده علامه در خلاصه فرموده دای من عمل کردن بر وایت اوست و اگر چه ند
فاسدی باشد (فقیر) گوید ابویصر با اینکه پیش از شهادت حضرت موسی
وفات کرده او را و افی گفته معلوم میشود که جابر است و دفعت در زمان خود
امام (ع) بلکه در رجال کثیر است که استفاده شده از کشی در ترجمه علی بن

حسان هاشمی که فرموده او واقفی است و درک نکرده موسی را و آنکه جایز است
و دف پیش از موسی را و بنا استفاده میشود از اخبار حصول وقف در زمان
امام بنز و اسناد اکبر در تعلیف فرموده و ظاهر میشود از کلام بعضی که اطلاق می
شود واقفی بر کسیکه وقف کند بر غیر که ظم را از آنکه دیگر و بالجمله در تعلیف
کلام را در حال این اویس بسط داده با بجا مراجعه شود و اسرار العالم
یحیی بن وثاب مدی مستقیم بوده و اوها سنکه اعمش نزد او فرات کرده
و یحیی چهل و هفت سال بلیت ختم خوان کرده روز بلیت ایه نزد عبید بن قیس
می کرده تا مدت چهل و هفت سال که از وفات فرات فارغ شده **یحیی**
نزد بن ابی سفیان ادران نزد یحیی می گفتند در یوم فتح اسلام ادران و در
حنین حاضر بود و از مولفه قلوب است رسول خدا را و ادران صد شتر و
چهل او قبه نقر از غنایم حنین عطا نمود در سینه بود و در طاعون عباس
وفات کرد و حکومت شام پیرا درش معویه مقرر گشت
نزد بن معویه بن ابی سفیان مادرش سلمه دختر یحیی است که بلام
مدرش زنا داد و بنزد حل برداشت نسابه یحیی اشاره باین نسب کرده در انشع

فعل قتل الدعی و آنچه کلب بار من الطف اولاد البتی

مراد از دعی ابن زیاد است و از عبد کلب نزدیک و نزدیک در ایام عمر خود از لعب
بفرود و نهود و شرب عفار و انواع فحار و کفین اشعار کفر این و کجای با جاد
و هنک حرمت اسلام از قتل زرم طاهر و کشف سترش و مهاجرت انصار
و نوهین حرم شریف نبوی را و سفک دنیا و اهل مدینه و اسرافان احوار
کبار نایین و هدم بیت و احوار ثوب کعبه و جز اینها آنچه کرده جای بسط
نست و هر یک در محل خود در غایت ^{افش} استهاد است و من بختی از شناع
اعمال او در کتاب و قایع ایام خلفا اشاره کردم و واقع حیره و احوار بیت را
در اینجا نکاتیم جماعتی از اهل سنت اعتقاد بکفر او کرده اند و احمد بن حنبل و
جماعت بسیاری بجهل زلعن او کرده اند بلکه ابن الجوزی در این باب کتابی نوشته
موسوم بکتاب الرد علی الشخص العبد المانع عن لعن یزید مسعودی گفته که
فرعون در رعیت خود اعدل از یزید بود و ولایت او نیک بزرگی اسلام شد
ابو العلاء معری گفته علی الاپام تفعل کل نکر و اما آنکه العجایب مشتمل بر
البنی و شکم قتل حینا و کان علی خلافکم یزید و بالجمله چهاردهم ^{لاد} ریح

ششم شصت و چهار در کتاب حجیم شناخت و در جواب این که نام موضوع است
 هالك دفت و اشاره بفراد شده در این شعر یا ایها القبر بجواب این ضمیمه
 شر الناس اجمعین و در اخبار الدوله است که بمحض ذات الحجب در جودان از
 دنیا رفت جناده اش بید مشق آوردند و قبرش اینست منزله است و سنین
 عمرش بیسی و هفت رسیده بود و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید
 و در رواق شنج صدوقی است که نزدیک بلاء ناکهانی هلاک گشت شب
 حالت مینی میوه عود صبح او را مرده یافتند و چنان نفی کرده بود که
 کوبا او را قبر بالیده بودند و مسعودی در مروج الذهب نقل نموده که چون
 بنی عباس کورهای بنی امیه را پیش کردند و مرده های آنها را در آوردند و انش
 رفتند در قبر بزرگ چیزی نبود جز بلیت استخوان و در لحدش خطی سپاه طولا
 بود مثل آنکه در طول لحد خاکسری بر خفته باشند و در کمال بهانه است
 که بیست طشت خون و غیر آن از خلق بزرگ بر آمد و ببرد و گویند که انصاری
 بمسراج افتاد است و گویند که ظاهراست انقضوع و گویند که آن لعین
 بچید رفته بود و در صحرا کم شد خسرال دنیا و الاخره

و در باب صفرا و
 دفت کرد

لباس مولی الینی (۴) همان کس است که مردم عکس و عکس در سال ششم و
 دیای او را بپایند و خار در چشم و دهان او خراشیدند تا احیان بباد و شران جفت
 بپیر را که لباس را می بود بر انداخت و بپیر (۴) کیف ایشان بباد بخوبی که در حای
 خود بشیر رفته

بعقوب بن ابراهیم حنفی همان ابو یوسف فاضلی کوفه است و گفته اند که او
 اول کسی است که ملقب شد بفاضل القضاة و اول کس است که لباس علم را
 تغییر و اعتبار داد و پیش از آن عالم از غیر عالم از جمله لباس نمیزداشت و همگی
 در يك لباس بودند در ایام رشید شده و فاکت کرده فرستاد در شرق مصر کاظمین
 بعقوب بن اسحاق معروف بابن المکیث بجهت کثرت سکونت و صحبت او فقه
 و تحلیل و از خواص حضرت جواد و هادی است و عامل لوای علم عربی است
 و لغت و ادب و نحو و شعر است و کتب تصنیف کرده مانند اصلاح النطق
 و کتاب المذکر و الموبت و کتاب ما صنع من شعر الشعراء در پنج مجلد
 متوکل او را بکشت و سببش آن شد که او مؤدب پسران او بود روزی متوکل
 اراد برسد که دو پسر من معز و مؤید نزد تو باشد یا حسن و حسین ابن المکیث

الکتاب

شروع کرد بمثل فضایل حسین علیهما السلام مکرر فرمود داد تا اوقات
 او را بر سر پایی خود افکندند و شکم را بجا زدند و بر همان سبب وفات
 کرد و بقول دیگر در جواب مکرر گفت که قبر خادم علی نبی است از تو
 و دو پیران تو مکرر امر کرد و بانرا از نقابش بیرون کشیدند و منی
 القربان از وضع بنما حذر من عثرات اللسان بقوله نصاب الفی من عثره بلسانها
 و لیس نصاب المر فی عثره الرجل و عثرته القول نذیرا و عثرته الرجل
 نبره عن مهمل

پولس بن طیان کوفی ق فضل بن شاذان او را از کتابین شمرده و نجاشی
 و مرمره که او ضعیف است حدیثا و الثقات کرده بخشود بر دایک او واجب
 عضای کفته که او عالی و کذاب است و وضع حدیث است و شیخ ماعظ
 مرمره در حاشیه مسدود فرموده و دلالت می کند بر حسن حال او و استقامت
 و علو مقام او و عدم غلو او و اخبار بسیار می پس آن اخبار را ذکر فرمود
 که از جمله کلام حضرت صادق است در حق او که فرموده رحمه الله و بی له بی
 فی الجنة کان الله مأمونا علی الحدیث و هم تعلیم حضرت صادق (ع) با و زیارت

حضرت سید الشهداء را بخوبی که شیخ در سبب و این قولیه در کامل روایت کرده
 اند و نیز تعلیم انتخاب با و رعای معروفه که در نجف باید خواند که اول آن
 اللهم لا بد من امرک است که در تمام کتب زیاریه مذکور است و هم تعلیم او
 فرموده آن عوده را که برای رفع درد چشم نافع است الی غیر ذلک و نیز
 شیخ ماجواب داده از اخباری که در حدیث او وارد شده بفضلی که مضاف
 را که باقی بسط نیست طالبین رجوع کنند باین کتاب شریف
 پولس بن عبد الرحمن مروی ال البیضا بن عبد صالح جلیل القدر عظیم الترتله
 از اصحاب اجماع گفته شده که در ایام هشام بن عبد المطلب متولد شد
 و حضرت باقر (ع) را در مابین صفاد مرده ملاقات کرده و لکن از آن حضرت
 روایت نموده و هم گفته که حضرت صادق (ع) را دیدم در روضه مغرب
 که مابین قبر و منبر غار میخواند و حکم نشد که از او سؤال کنم و لکن روا
 کرده از حضرت کاظم و رضا (ع) و حضرت رضا اشاره میفرمود بسوی او در
 علم و فتوی و اوهان کس است که واقعه مال بسیاری با و دارند که میل
 بسوی ایشان کند او امتناع نمود از قبول کردن آن مالها و برحق ثابت نمایند

شیخ معبد بسند صحیح از ابوها شمس جعفری روایت کرده که عرضه کردم بر
 امام حسن عسکری (ع) کتاب بوم و لیلته یونس را فرمود این کتاب
 تصنیف کبیر گفتیم تصنیف یونس مولی الجلال یفطین فرمود عطا فرماید
 حق تعالی او را بهرحرفی نوزی در روز قیامت و در سر وایت دیگر است
 که از اول تا باخران تصنیف کرد پس فرمود این دین من و دین پدران من
 است و با الحمله در شش دولیت و هشت بر حجت خدا پیوست و در خبر است
 که حضرت رضا (ع) سه دفعه بهشت را برای ضامن شد از فضل بن سادات
 روایت است که حدیث کرد مرا عبد العزیز بن مفضل و او بهر بنی هاشمی
 بود که من دیدم دو کتب حضرت رضا (ع) و از آن خواص او بود گفت
 سؤال کردم از حضرت رضا (ع) پس گفتیم که همانا من عتوانم ملاقات
 کنم تو در هر دینی یعنی راهم دور است و دستم همیشه بشما پیوسته پس
 از که بگویم معلم دین خود را فرمود بگو از یونس بن عبد الرحمن و هم
 از آنحضرت مرویست که فرمود یونس در زمان خود مثل سلمان فارسی است
 در زمان خود و یونس کبی در قفله و قفس و مثالب و غیره تصنیف کرده

مثل کتب حسین بن سعید و زیاد و دروایت است که چون حضرت موسی بن
 جعفر (ع) وفات کرد در نزد قوام و وکلای آنحضرت اموال بسیار بود چون
 ایشان طبع در اعمال ها کردند لاجرم موت آنحضرت را انکار کردند و افسی شدند
 و در نزد زیاد قندی هفتاد هزار اشرفی بود و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار
 در آنوقت یونس بن عبد الرحمن مردم را با امامت حضرت رضا (ع) می خواند و
 انکار می کرد بر و آنحضرت ایشان برای او پیغام دارند که برای مردم را دعوت
 بحضرت رضا (ع) می نمایی اگر مقصد تو مال است ما را از مال بی نیاز می کنیم
 و زیاد قندی و علی بن ابی حمزه ضامن شدند که ده هزار اشرفی با او بدهند
 که او ساکت بنشیند یونس گفت ما روایت شدیم از سابقین (ع) که فرموده اند
 هرگاه ظاهر شد بدعت در بین مردم پس بر پیشوای مردم است که ظاهر
 کند علم خود را پس اگر نکرد نوزاعیان او را زبده خواهد شد و من جهاد
 در دین و امر خدا را ترک نخواهم کرد در هیچ حالی پس آن دو نفر دشمن او
 شدند و ظاهر کردند عداوت خود را و روایت است که یونس را اهل
 برادر بود که هر روز بدیدن ایشان می رفت و برایشان سلام می کرد و می

اشرفی بود

و ظاهر برادر دینی
 مراد باشد و یونس
 میخواست زیارت
 از پیش کرده باشد

انگاه بمنزل خود می آمد و طعام می خورد پس مهتای کشت برای غار
پس می نشست برای تصنیف و تالیف کتاب و یونس گفته که من بیست سال
سکوت کردم و بیست سال سؤال کردم و بعد از آن دیگر از مسائل جواب
میدادم و مدافع یونس بسیار است و حکمی آن حج یونس بن عبدالرحمن را بر
و خمین ^{کند} و اعتمر اربعه و خمین عمره و الف الف حدیث جلد در
علی مخالفین و یقال انشی علم الاعمه ^{می} الی اربعه نفر اولهم سلمان الفارسی
و الثانی جابر و الثالث اسید و الرابع یونس بن عبدالرحمن و عن ^{شهد} الشهد
الثانی آورد الکشی فی نه مئو عشره احادیث و حاصل الجواب عنها رجوع الی
ضعف بعض سندها و جهالة بعض رجالها و الله العالم بحاله

یونس بن یعقوب البجلي الدہنی پسر خواهر معویه بن عمار کلمات علماء در حق
او مختلف است شیخ طوسی فرموده او ثقة است و در چند موضع او را
معدول کرده و شیخ مفید او را از فقهاء اصحاب شمرده و شیخ نجاشی فرمود
که او از خواص حضرت صادق و کاظم ^{بوده} و وکالت داشت از حباب
حضرت موسی ^{۱۴} و در مدینه در ایام حضرت رضا و وفات کرد و

و اجاب مؤلفی امر او شد و یونس صاحب منزلت بود نزد ایشان و مؤلف بود
و قابل بود با امامت عبد الله افطح پس رجوع کرد بحقی و ابو جعفر بن بابویه
فرموده که او فطی است و شیخ کشی نیز از بعضی روایت کرده فطی بودن او را
و ظاهر السنن که فطی بوده و رجوع بحقی فرموده و شیخ نجاشی فرموده و این وجه
جمع مابین کلمات است و بالجملة روایاتی در مدح او وارد شده و در ایام
حضرت امام رضا در مدینه وفات کرد آنحضرت امر فرمود بحسب و کفن و
جمع ما احتیاج او و امر فرمود موالی خود و موالی پدر و جد خود را
که در جنازه حاضر شوند و فرمود با ایشان ^{کتاب} میت موالی حضرت صادق
که در عرفای ساکن بوده از برای او در بقیع قبر بکنند و اگر اهل مدینه
گفتند که این مرد عروافی است ما نمیکذاریم در بقیع دفن شود بگویند این
مولی حضرت صادق است در عروافی ساکن بوده اگر شما نکذارید ما
او را در بقیع دفن نمائیم ما هم نخواهیم گذاشت که موالی خود را در بقیع
دفن نمائید و روایت است از محمد بن ولید که گفت روزی من بحسب
قبر یونس رفتم بودم که صاحب بقره یعنی مباسر قبرستان نزد من آمد



۳۴۲

و گفت این شخص کجاست که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مرا امر
فرموده که آب بپاشم بر قبر او چهل ماه با چهل روز هر روز یکبار و
شک از زاری است و هم صاحب مغفرت گفت که سریر پیغمبر نزد من است
پس هرگاه مردی از بنی هاشم بمیرد آن سر بر دست سلبش صدای کند
من می فهمم که کسی از ایشان مرده و با خود می گویم که مرده از ایشان چون
صبح شود آن وقت می فهمم و در شب وفات آن مرد بنزدان سر بر صد کرد
من گفتم کی از ایشان مرده کسی که از ایشان ناخوش نبود همین که روز
شد آمدند نزد من و آن سر بر را گرفتند و گفتند مولی ابی عبد الله الصا
در عواف ساکن بوده وفات کرده و روی فی حدیث انظر الی ما ختم الله
به لیل من فضله الله مجاور الرسول و الختم ابواب هذا الکتاب بهذا الختم جاء
من الله الکریم ان یختم لی بالسعادة و النجاة بفضل العیم و فیضی مجاور الرسول
موالیا لاهل بیته المعصومین علیهم السلام کتبه هذه النسخة الشریفة بمناه الرازیه
محمد بن محمود الحسنی عفی عنهما و التمس من الناظرین بالدعاء و طلب العفو و قد ختم فی يوم الاز
السابع عشر من شهر السادس من سنة الثانیة من عشر الرابع من مائة الرابعة من الف الثانی

این کتاب در کتابخانه
مجلس شورای ملی
تحت شماره ۳۴۲
ثبت شده است
در روز ۱۳۰۲
تاریخ ۱۳۰۲
محل ثبت ۳۴۲
این کتاب در کتابخانه
مجلس شورای ملی
تحت شماره ۳۴۲
ثبت شده است
در روز ۱۳۰۲
تاریخ ۱۳۰۲
محل ثبت ۳۴۲

بغمارس

www.ical.ir





www.ical.in

www.ical.in